

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حجّ

برنامہی تکامل

سید محمد ضیاء آبادی

ضیاءآبادی، محمّد ۱۳۰۹ -
حج، برنامه‌ی تکامل/محمّد ضیاءآبادی.
تهران: مؤسسه بنیاد خیریه الزّهراءؑ، ۱۳۸۶.
ص. ۴۱۲

978-964-2773-70-1

کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
کتابنامه به صورت زیرنویس
نمایه.

حج - احادیث.

حج - جنبه‌های قرآنی.

۱۳۸۶ ج ۳ ض ۹/ BP۱۸۸/۸

کتابخانه ملی ایران

۲۹۷/۳۵۷

۱۱۲۰۳۴۳



حج، برنامه تکامل

مؤلف: سیّد محمّد ضیاءآبادی

ناشر: انتشارات بنیاد خیریه الزّهراءؑ

چاپ سوّم: بهار ۹۲

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۱ - ۷۰ - ۲۷۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

لیتوگرافی: موعود

چاپخانه: کیتی

نشانی: تهران - کارگر جنوبی - چهارراه لشکر - خیابان شهید

معیری - کوچه ارجمند - پلاک ۴

تلفن: ۵۵۳۸۰۵۳۴

دورنگار: ۵۵۳۸۴۷۹۰



چاپ و تکثیر این کتاب با حفظ محتوا، رعایت کیفیت و ملاحظه‌ی موارد ذیل برای دلسوختگان و علاقه‌مندان به گسترش معارف دینی با کسب مجوّز کتبی از دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزّهراءؑ بلامانع است.
(۱) در هر نوبت چاپ تعداد ۱۰ نسخه به نشانی انتشارات بنیاد خیریه الزّهراءؑ ارسال شود.
(۲) هرگونه تغییر در محتوا و کیفیت ظاهری با اجازه‌ی دفتر امور فرهنگی می‌باشد.
(۳) مطالب فوق در هر نوبت چاپ درج شود.
(۴) قیمت متناسب با پشت جلد لحاظ گردد.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه‌ی ناشر.....	۹
مقدمه‌ی مؤلف.....	۱۳

بخش اول: سرّ تشریح عبادت

۱- گوشه‌ای از اسرار تشریح عبادت.....	۲۱
۲- زهد اسلامی منافات با احترام به اصول زندگی ندارد.....	۲۲
انحطاط زندگی کنونی، معلول خودشناسی انسان است.....	۲۶
۳- عبادت مایه‌ی شرف انسان است.....	۲۷
۴- عبادات، اثرگذاری روحی مختلفی دارند.....	۲۷
۵- عمل زنده و با روح منظور است.....	۲۹
۶- حجّ اکثر مردم بی روح است.....	۳۰
۷- حجّ بی روح آثار زنده نخواهد داشت.....	۳۱

بخش دوم: آثار اجتماعی حجّ

۱- حجّ تراکم قوای متکثره در نقطه‌ی واحد است.....	۳۵
جاذبیت کعبه خارق العاده است.....	۳۷
گرایش مردم به کعبه یک گرایش عادی نیست.....	۳۸
چرا باید پاسداران معنویت در وادی غیر ذی زرع اقامت کنند؟.....	۳۹
چه سرمایه‌ی بزرگی به مسلمانان اعطا شده است.....	۴۱
۲- کعبه، ضامن بقای جامعه‌ی بشری است.....	۴۱
۳- کعبه پناهگاه جامعه‌ی انسانی و خانه‌ی امن بشر.....	۴۳

- ۴۵..... تعطیل حجّ و از هم پاشیدن جامعه‌ی آدمیان ۴۵
- ۴۵..... پیش بینی روایات راجع به متروکیت کعبه و آثار شوم آن ۴۵
- ۴- حجّ، حقّ واجب خدا بر انسان و سپاسگزاری انسان به درگاه ایزد متّان ۴۵
- ۴۶..... تعبیر خاصّ قرآن در موضوع حجّ ۴۶
- ۴۶..... منعم حقیقی خداست و شکرش واجب عقلی است ۴۶
- ۴۷..... بهره‌ی شکر عاید انسان می‌شود نه خدا ۴۷
- ۴۷..... شکر منعم، مایه‌ی امتیاز انسان از حیوان است ۴۷
- ۴۹..... چرا انسان ناسپاس گمراه‌تر از حیوان است؟ ۴۹
- ۵۰..... زیارت کعبه چه تجارت پرسودی است ۵۰
- ۵۱..... علّت اختلاف در بهره چیست؟ ۵۱
- ۵۲..... حجاج، میهمانان خدا هستند ۵۲
- ۵۲..... نگاه به کعبه هم رحمت انگیز است ۵۲
- ۵۳..... پیرامون کعبه باران رحمت و مغفرت می‌بارد ۵۳
- ۵۳..... چه مبارک عملی است طواف خانه‌ی حق ۵۳
- ۵۴..... به راستی تارک حجّ فاقد رمز انسانیت است ۵۴
- ۵۵..... کفر تارک حجّ به چه معناست؟ ۵۵
- ۵- حجّ مایه‌ی قوت و نیرومندی دین است ۵۷
- ۶- کعبه، عَلم و نشانه‌ی اسلام است ۵۹
- ۷- حجّ، نابودکننده‌ی فقر و عصیان اجتماعی است ۶۰
- ۸- تعطیل حجّ موجب ضعف نیروی دین و استیلای کفّار بر مسلمین است ۶۰
- ۶۲..... تعطیل حجّ، عذاب خدا را نزدیک و مسلّم می‌سازد ۶۲
- ۹- هیچ عمل صالحی جای حجّ را نمی‌گیرد ۶۳
- ۶۳..... انفاق یک کوه طلای سرخ در راه خدا برابری با حجّ نمی‌کند ۶۳
- ۶۴..... یک بهتر از دو میلیون ۶۴
- ۶۴..... نه خود ترک حجّ کنید و نه موجب انصراف دیگران شوید ۶۴

- برکات حجّ شامل حال تمام جهانیان می‌گردد..... ۶۵
- ۱۰- پس کجاست آثار درخشان حجّ در جوامع مسلمین؟!..... ۶۶
- نگرانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از وضع حجّ در جوامع مسلمین..... ۶۶
- ناچاریم به این واقعیت تلخ معترف باشیم..... ۶۸
- ما، در اسلام شناسی مقصّریم..... ۶۹

بخش سوّم: اسرار روحی حجّ

- ۱- بذل عنایت دربارهی انسان..... ۷۳
- سلطان، در ده ویران، «خانه‌ی شاه» می‌سازد..... ۷۴
- ۲- حجّ نمایشی جامع از سیر روحی انسان‌های کامل در مسیر تقرّب به خداست..... ۷۶
- امام، حقیقت دین و احکام دین است..... ۸۱
- امام، میزان عقیده، اخلاق و اعمال است..... ۸۳
- دفع توهم..... ۸۵
- بازگشت به مطلب..... ۸۷
- سیر روحی لازم است، حجّ تنها سیر جسمانی نیست..... ۸۸
- حجّ حضرت ابراهیم علیه السلام یک حجّ روحی بود..... ۸۹
- ۳- آنچه اثر می‌بخشد حقیقت است نه صورت..... ۹۰
- این دو روایت را بخوانید و سیمای شیعه را بشناسید..... ۹۲
- دفع توهم..... ۹۴
- ۴- علت خرده‌گیری‌ها به مقرّرات دینی چیست؟..... ۹۹
- شبهه‌ی یک مرد مادّی مسلک در ۱۳ قرن پیش..... ۱۰۰
- ۵- چرا خانه‌ی خدا در مناطق دلپذیر و مصفّاً بنا نشده است؟..... ۱۰۷
- ۶- چرا در حجّ اعمالی که به ظاهر پسندیده‌ی طبع و عقل انسان نیست مقرّر شده است؟..... ۱۱۱
- ۷- صحنه‌ی امتحان خدا سنگین است..... ۱۱۶
- مردودیت اصحاب سبت را در حوزه‌ی امتحان خدا بنگرید..... ۱۱۶
- امتحان لشکریان طالوت را هم بخوانید..... ۱۱۸

- ۱۲۱ ابراهیم عليه السلام و صحنه‌ی امتحان عجیب خدا
- ۱۲۷ خلاصه
- ۱۲۸ ۸- بحثی راجع به سؤال از فلسفه‌ی احکام
- ۱۲۹ تذکر لازم
- ۱۳۰ هدف و منظور از طرح سؤال از فلسفه‌ی احکام چیست؟
- ۱۳۲ چرا نیازمند برنامه‌ی وحی می‌باشیم؟
- ۱۳۴ تعبد در دین یعنی چه؟
- ۱۴۱ گاهی درک فلسفه‌ی احکام به اخلاص لطمه می‌زند
- ۱۴۳ چه بهتر که بجای بحث از فلسفه‌ی احکام...
- ۱۴۵ خدا، غنی از طاعت ماست

بخش چهارم: طی مراحل

- ۱۵۷ ۱- آغاز سفر و طی مراحل
- ۱۵۸ ۲- مرحله‌ی اول: اصلاح نیت و اخلاص
- ۱۵۹ ۳- مرحله‌ی دوم: «توبه»
- ۱۶۰ ۴- مرحله‌ی سوم: انقطاع از غیر خدا هر چه که هست
- ۱۶۱ انقطاع از غیر خدا
- ۱۶۲ ۵- اتخاذ رفیق
- ۱۶۴ ۶- حُسن خلق

بخش پنجم: مواقف

- ۱۶۷ ۱- موقف اول: میقات
- ۱۷۰ حفظ زبان از مهمات حال احرام است
- ۱۷۳ ۲- موقف دوم: مطاف (محلّ طواف)
- ۱۷۷ بقای ساختمان کعبه از عجایب است
- ۱۷۸ اما اهمّیت عمل طواف کعبه
- ۱۸۰ موقعیت انسان موقّف به طواف

- نگاه به کعبه عبادت است ۱۸۲
- گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟ ۱۸۴
- ۳- موقف سوم: مسعی (محل سعی و رفت و آمد بین دو کوه صفا و مروه) ۱۸۴
- ۴- موقف چهارم: عرفات ۱۹۱
- عرفات کجاست؟ ۱۹۲
- دعا خود طریق مستقل و جداگانه‌ای دارد ۱۹۷
- اینک توجه! اینجا عرفات است ۲۰۲
- جواب حکیمانه‌ی عارف ۲۰۷
- فرصت را مغتنم بشمارید که به سرعت می‌گذرد ۲۰۹
- دعا برای فرج حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) اهمّ مطالب است ۲۱۲
- ندای انتظار از قلب عالم بلند است ۲۱۳
- چه دعای با برکتی! ۲۱۶
- اینک چند جمله دعا به پیشگاه خداوند عزّوجلّ ۲۱۷
- یک بشارت بزرگ ۲۲۱
- ۵- موقف پنجم: مشعر الحرام ۲۲۲
- آتش خشم خود فرو نشانید تا عزّت هر دو جهان بیاید ۲۲۳
- مشعر یا میعاد دلباختگان خدا ۲۲۴
- دل شب، محرم سرّ الله است ۲۲۷
- ساعتی به تفکر در اسرار بپردازید ۲۳۵
- سرّ استحباب جمع آوری سنگریزه از بیابان مشعر ۲۳۹
- ۶- موقف ششم: منی یا قربانگاه ۲۴۴
- ۷- رمی جمرات در منی و اسرار آن ۲۴۷
- اشاره به یک نکته ۲۵۱
- ۸- قربانی در منی و اسرار آن ۲۵۱
- عرض ادب به آستان قدس سیدالشهداء (علیه السلام) ۲۵۵
- بازگشت به مطلب ۲۵۶

- ۲۵۸..... جنبه‌ی اجتماعی قربانی در منی بیش از جهات دیگرش منظور است
- ۲۶۱..... قربانی، همدوش کعبه آمده است
- ۲۶۳..... قربانی در امت‌های پیشین نیز بوده است
- ۲۶۸..... سرّ تأکید و تشدید در امر مسجد و جماعت
- ۲۷۱..... گوشه‌ای از جهان بینی دستورات عالی‌هی اسلام
- ۲۷۵..... اسرار روحی قربانی
- ۲۸۱..... در قربانی، منافع اقتصادی نیز ملحوظ شده است
- ۲۸۲..... مال و جاه، دو عامل مهمّ اختلاف طبقاتی
- ۲۸۴..... نظر قرآن و روایات درباره‌ی مصرف گوشت قربانی
- ۲۸۶..... طرح یک سؤال و جواب آن
- ۲۸۸..... ۹- خلق و تقصیر در منی و اسرار آن
- ۲۹۳..... خلاصه
- ۲۹۴..... ۱۰- بیتوته‌ی در منی
- ۲۹۵..... تفاهم امت اسلامی در منی
- ۳۰۱..... ۱۱- شب‌های منی و خلوت با خدا
- ۳۰۶..... مسجد خیف در منی
- ۳۰۶..... ۱۲- موقف هفتم: زیارت بیت و استلام حجر
- ۳۰۷..... حجرالاسود یا دست خدا در زمین
- ۳۱۷..... موجودات عالم دارای دو چهره‌اند
- ۳۲۰..... ۱۳- چند تذکر لازم
- ۳۲۸..... فضیلت نماز در مسجد الحرام
- ۳۲۸..... ثواب ختم قرآن در مکه
- ۳۲۹..... تذکر
- ۳۳۰..... از عمره‌ی مفرده هم غفلت ننمایید
- ۳۳۱..... تذکر
- ۳۳۲..... ترتیب اعمال عمره و حج، بصورت رمز

بخش ششم: اتمام حج و نتایج آن

- ۱- نتیجه گیری از اعمال حج ۳۳۷
- مردم عصر جاهلیت نیز حج بجا می آورده‌اند! ۳۳۸
- ۲- موعظه‌ای لطیف از دانشمندی ادیب ۳۴۳
- ۳- داستانی جالب و بیانی جامع از امام سجاد علیه السلام در اسرار حج (روایت شبلی) ۳۴۵
- تذکر و دفع توهم ۳۵۷
- ۴- دستورالعمل جامع از امام صادق علیه السلام در باب حج ۳۵۸
- ۵- تطبیق مراحل عمر انسان با مناسک حج ۳۶۱
- اشاره‌ای کوتاه به معنای دحو الارض ۳۶۳
- ۶- وظیفه‌ی انسان در سیر به سوی خدا ۳۶۷
- تذکر ۳۷۳

بخش هفتم: زیارت

- ۱- به زیارت مرقد پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی هدی علیهم السلام می‌رویم ۳۷۶
- ۲- مودت اهل بیت رسالت، اجر رسالت است ۳۷۷
- ۳- ولایت، شرط صحت و قبول اعمال است ۳۷۸
- تنها حج شیعه، حج مقبول است ۳۷۹
- به یاوه‌سرایی‌های جهال اعتنا ننمایید ۳۸۴
- ۴- بقا و احاطه‌ی ارواح کامله بعد از مرگ ۳۸۷
- ۵- خاک پای آسمانیان حیات بخش است ۳۹۰
- ۶- شیعه در مدینه گمشده‌ای دارد ۳۹۲
- ۷- بقیع یا بارگاه قدس و مظهر عزت و کبریای خدا ۳۹۶
- ۸- شهدای اُحد، قربانیان در راه خدا ۳۹۹

مقدمه‌ی ناشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمودند:

عَلَيْكُمْ بِحَجِّ الْبَيْتِ فَأَدِمُوهُ فَإِنَّ فِي إِدْمَانِكُمُ الْحَجَّ دَفْعَ مَكَارِهِ الدُّنْيَا
عَنْكُمْ وَ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

بر شما مسلمانان واجب است که حج خانه‌ی خدا را بجا آورید و این روش را
ادامه دهید. همانا برگزاری مداوم مراسم حج، حوادث ناگوار دنیا را از شما
دور می‌گرداند و شما را از ترس و وحشت هولناک آخرت مصون و محفوظ

می‌دارد. (امالی طوسی / ۶۶۸)

با تأمل در این حدیث شریف که نمونه‌ی آن فراوان در منابع روایی ما موجود است، این
حقیقت جلب نظر می‌کند که موضوع حج و برگزاری باشکوه آن و نمایش هیمنه‌ی اسلام و
تجلی عظمت، اتحاد و اتفاق مسلمانان در ایام حج یک ضرورت اساسی و از اهمیت و امتیاز
خاص و حساسی برخوردار است که مؤید و مبین آن آیات قرآن کریم و سفارش‌های مؤکد
اولیای دین علیهم السلام است که از آن جمله فرموده‌اند: کعبه، نشانه‌ی اسلام و حج مایه‌ی قوت و
نیرومندی دین است و هیچ عمل صالحی جای حج را نمی‌گیرد و تعطیلی حج، عذاب خدا را

نزدیک و مسلّم می‌سازد و تارک حج، یهودی یا نصرانی می‌میرد و از آنجایی که انجام هر فریضه‌ای از فرایض دینی بر مبنای معرفت و شناخت به کمال می‌رسد و از ارزش لازم برخوردار می‌گردد؛ بنابراین برگزاری چنین سفری که برنامه‌ای جامع و مؤثر برای تکامل روح و معنویت انسان است قطعاً بدون معرفت و شناخت به روح اعمال و آثار و اسرار آن، نتیجه‌ی چندانی را عائد حج گزار نخواهد کرد و اما این که چگونه می‌توان به این معرفت دست یافت و از باطن حج بهره‌مند شد. در وهله‌ی اول در صورت امکان، تشرّف به محضر اهل معرفت و بصیرت و استفاده‌ی شایسته از دانش و بینش آنان است؛ همان بزرگوارانی که آگاه و آشنا به اسرار روحی و آثار بلند معنوی حج می‌باشند و مکمل آن استفاده از کتب و مقالاتی است که در این خصوص نوشته شده راه مناسبی برای افزایش آگاهی و آشنایی با کم و کیف اعمال این سفر روحانی و معنوی است.

خوشبختانه در سال‌های اخیر کتب گوناگون متنوع و مفیدی در خصوص آداب و مناسک حج و همچنین معارف و معنویات حج با قلم‌های شیوا و جذابیّت‌های خاصّ به نگارش درآمده و حتّی اعمال و مناسک حج به صورت تصویری و نرم‌افزاری تهیه و تدوین شده و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته که هر یک در نوع خود، منشأ فایده و از مزیت و خصوصیتی برخوردار است که با تهیه‌ی آنها می‌توان بهره‌های فراوانی را کسب کرد.

اما کتابی که هم‌اکنون در پیش روی شماست با عنوان «حج، برنامه‌ی تکامل» حدود ۳۴ سال قبل به قلم محققانه‌ی قرآن پژوه بزرگ، عالم نامی و عارف ربّانی حضرت **آیت‌الله ضیاءآبادی** (مدّظله‌العالی) به سبکی اخلاقی - تربیتی همراه با بیان نکته‌های لطیف عرفانی با تکیه بر روح معنوی حج به نگارش درآمده و الحقّ و الانصاف در حال حاضر بنا به اظهار اهل نظر کامل‌ترین و بلکه مؤثرترین کتابی است که در باب معرفت به حقیقت حج تألیف شده و گواه آن چاپ‌های مکرر آن توسط ناشران مختلف از گذشته تاکنون بوده است و با توجّه به گذشت بیش از سه دهه از تألیف آن، مضامین این کتاب همچنان با طراوت و روحانیت آفرین است و بی‌شکّ هر خواننده‌ی صاحب‌دلی که قصد زیارت خانگی خدا را دارد به سرعت به خود مجذوب نموده وادارش می‌کند تا انتهای کتاب را با دقت و

علاقه‌مندی بخواند و با شناختی که از ظاهر و باطن اعمال حج نصیبش می‌شود از نظر معنوی و نشاط روحانی در موقعیت برجسته‌ای قرار گیرد.

دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام خداوند متعال را سپاسگزار است که چاپ جدید این کتاب ارزنده و آموزنده را به محضر مشتاقان و شیفتگان زیارت بیت‌الله‌الحرام عرضه می‌نماید و موجبات بهره‌مندی هر چه بیشتر زائران خانه‌ی خدا را فراهم می‌سازد. ضمن آرزوی صحت و سلامت برای نویسنده‌ی مهذب این سطور نورانی، موفقیت هر چه بیشتر عزیزان حج‌گزار را در انجام هر چه بهتر و روحانی‌تر این سفر سازنده و تکامل‌بخش مسئلت می‌کنیم و امیدواریم بزرگوارانی که قربةً الی‌الله عازم زیارت خانه‌ی خدا و زیارت بارگاه ملکوتی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه‌ی بقیع در مدینه‌ی منوره هستند پس از دعا برای سلامتی و فرج حضرت ولی‌عصر (عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف) دوستان ایمانی و خادمان قرآنی خود را از دعای خیرشان محروم نفرمایند. ان شاء الله

بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام

دفتر امور فرهنگی

مقدمه‌ی مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
رَسُولِهِ الْمُصْطَفَى الَّذِي أَرْسَلَهُ اللَّهُ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ
بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا وَ عَلَيَّ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ
طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا.

در این دنیای یغماگر مادی که بالعیان، تمام سرمایه‌های معنوی بشر به تاراج می‌رود، سجایای کریمه و فضائل عالی‌هی روحی که تنها مایه‌ی شرف و ملاک انسانیت انسان است، ارزش خود را از دست داده و کم‌کم از صفحه‌ی حیات آدمیان برچیده می‌شود و خوی بهیمیت و سُبُعیت، تدریجاً دنیا را به صورت لجنزاری عَفِن و پر از جانورانی پلید و موحش در می‌آورد.

طبیعی است در چنین شرایط و با این اوضاع و احوال، انسان‌های آزاده و زنده‌دل، با روحی افسرده و خاطری پریشان به سر می‌برند. زندگی در این محیط برای آنان، مانند تنفس در هوای آلوده و متعفن، بسیار رنج‌آور و دشوار است. بنابراین، دائماً مترصدند، کی شود که از میان نعره‌های مشمزکننده‌ی دنیاپرستان، ندایی لطیف و روحانی برخیزد و دعوتی ربّانی و آسمانی به گوششان برسد، تا خستگی از جانشان بردارد و غبار افسردگی از چهره‌ی قلبشان بزاید و در عالمی ماورای این عالم کسالت‌بار و ملالت‌آور، سیرشان دهد و از آب حیات انس با حق و اولیای حق، سیرابشان سازد.

آری! آن ندا، ندای حج و آن دعوت، دعوت ابراهیم خلیل عليه السلام است که هر سال، به هنگام رسیدن موسم حج، در مجمع مسلمین هیجانی عجیب بوجود می‌آورد و جنبش و اهتزاز خارق‌العاده در قلوب و ارواح زنده‌دلان می‌افکند که با مجذوبیتی حیرت‌آور از جا کنده می‌شوند و رو به کعبه و خانه‌ی معبود می‌شتابند و با فریاد «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»، کوه و دشت سرزمین مکه را پر می‌کنند. سر و پای برهنه و دل از علایق مادی شسته و همه‌گونه تشخصات دنیایی را از خود ریخته، خود را به پای دیوار خانه‌ی محبوب می‌رسانند و آن خانه را چون جان شیرین در بغل می‌گیرند و با شور و اشتیاقی زایدالوصف، بر گرد آن می‌چرخند و زمزمه‌های عاشقانه و شورانگیز از عمق جان سر داده و دردهای درونی خود را با خالق مهربان در میان می‌گذارند و با گوش دل، پذیرش‌ها و نوازش‌های کریمانه‌ی ربّ البیت را می‌شنوند و با روحی سرشار از نشاط و بهجت معنوی، بر می‌گردند و حقاً و صدقاً کعبه، در این دنیای پر توفان، پناهگاه معنوی جامعه‌ی انسانی است.

زنده‌دلانی که از فریادهای جانفرسای زندگی ماشینی به ستوه آمده‌اند و آهنگ‌های ملال‌انگیز سود و زیان مادی پول‌پرستان، ملولشان ساخته و از تأمین حیات سعادت‌مندانانه برای خود و دیگران مأیوس گشته‌اند، با پناهندگی به کعبه، آنچنان روح و راحت جان می‌یابند و آرام می‌شوند که تمام مشکلات و مصائب در نظرشان آسان می‌نماید و راه‌های پرسنگلاخ زندگی، پیش پایشان هموار گشته و با قلبی مطمئن و صدوری منشرح در اثر اتکا به قدرت لایزال الهی، برای مبارزه‌ی با سختی‌های حیات و بوجود آوردن زندگی انسانی و درخشان آماده می‌شوند.

منتها نیل به آثار حیات‌بخش اعمال عبادی - عموماً - و عمل حج - خصوصاً - مشروط به این است که به دقایق و اسرار این دستورات عظیم آسمانی، توجه کامل شود؛ اگر نه بسیار روشن است که صورت عاری از روح، آن نتایج عالی‌یهی انسانی و اجتماعی را نخواهد داد. شاید بطور قطع و مسلم بتوان گفت، قسمت عمده‌ی محرومیت ما مسلمانان از آثار فوق‌العاده عظیم دستورات دینی خود، معلول عدم توجه به روح قوانین الهی و اکتفا نمودن به صورت ظاهر آنهاست.

مردمی را می‌بینیم که مگه می‌روند و عُمره و حجّ بجای می‌آورند و ظواهر اعمال مناسک را هم به‌خوبی می‌دانند، اما با کمال حیرت مشاهده می‌شود، نه انقلابی در مرحله‌ی اخلاق، تکامل نفس، ترقّی روح و ارتباط با خدا در آنان حاصل شده و نه از نظر روابط اجتماعی و حفظ حقوق بشری، خود را مضبوط و منظم ساخته‌اند و به همین منوال از ثمرات حیاتی سایر اعمال و عبادات، از روزه و نماز و زیارت و عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام و تشکیل مجالس و عظم و تعلیم قرآن و شعائر دیگر دینی، تهی دست و بی‌بهره‌اند.

این همه فقر و تهی‌دستی از فضایل و کمالات انسانی، با در دست داشتن عظیم‌ترین سرمایه‌های رشد فکر و تعالی روح و ارتقای نفس و نیل به اعلیٰ درجات عزّ و شرف، براستی تأسف آور است و حیرت‌انگیز و هیچ توجیهی جز نشناختن حقیقت اسلام و درک نکردن روح تعلیمات قرآن ندارد.

حقاً اسف‌انگیز و دردآور است که می‌بینیم مسلمانان (البته دسته‌ی پای‌بند به دین و متعبدان، نه گروه بی‌بند و بار همج راع) با جدّ تمام می‌کوشند مسائل مربوط به نماز و قواعد تجوید قرائت و قانون مدّ و ادغام و وصل و وقف را بیاموزند؛ اما اندکی از بسیار، این جدّیت را اعمال نمی‌کنند و خواهان تشکیل مجلسی نمی‌شوند و دنبال معلّم و استادی نمی‌گردند تا آنچه را که روح نماز و هدف از تشریح این قانون اعجاب‌انگیز الهی است، فرا گیرند و جوهر نفس را در پرتو نور آن پرورش داده و مرآت تجلیات انوار خدا و ذکر و یاد خدا گردانند و زندگی فردی و اجتماعی خود را به برکت نماز، از لوث انواع فحشاء و منکر پاک و مطهر سازند.

از اینرو دیده می‌شود مردم مسلمان نماز دارند، صفوف منظم جماعت دارند، دعا و مناجات و اشک و آه دارند، اما یاد خدا و توجّه روح به خدا و پرهیز از فحشاء و منکر که به صریح قرآن مجید، غایت تشریح نماز و محصول مسلم نماز است^۱، در میان اکثریت نمازگزاران دیده نمی‌شود.

نماز توده‌ی مردم، نمازی است که با هر خطیئه و گناهی، قابل جمع است و هیچ‌گونه منافاتی با غفلت از خدا و عدم توجّه به خدا ندارد. این برای آن است که ما، درک حقیقت

۱- «اقِمِ الصَّلَاةَ لِيَذْكُرِي» سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴. «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵.

و فهم غایت نماز را جزء برنامه‌ی دینی و اسلامی خود ندانسته‌ایم و تنها تعلّم و یاد گرفتن احکام نماز و عمل به صورت ظاهر آن را ملاک تدبیر و تعبد شناخته‌ایم. البته همیشه و در میان هر جمعیت، افراد معدودی هستند که قدمی راسخ در سیر و سلوک بندگی دارند و علی‌الدوام، در حال ذکر و انس با معبودند. اینان اقلیتی مستثنا و خارج از برنامه‌ی عمومی مردمانند که روشی خاصّ به خود دارند «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ». همین تسامح و سهل‌انگاری خسران‌بار، در موضوع حجّ، به صورتی روشن‌تر به چشم می‌خورد.

مردمی که به عزم زیارت بیت‌الله و امتثال فرمان عظیم خداوند متعال، به جنب و جوش می‌افتند و مقدمات سفر را فراهم می‌سازند، از کوچک‌ترین اشیاى مورد حاجت در سفر غفلت نمی‌کنند، از وسائل خواب و خوراک و پوشاک و ساک‌های بزرگ و کوچک برای حمل امتعه‌ی سوغاتی و بالاخره یاد گرفتن پاره‌ای از مناسک حجّ و مسائل مربوط به احرام و طواف و سعی و رمی و سایر اعمال ظاهری که همه را با جدّ و اهتمام کامل، تهیّه و تحصیل می‌نمایند؛ اما از نظر درک روح حجّ و شناخت هدف و مقصود از این سیر و سفر الهی، چنان در حال غفلت و بی‌خبری می‌روند و بر می‌گردند که اصلاً حرفی از آن به میان نمی‌آورند و سؤال و جوابی نمی‌کنند و مجلسی تشکیل نمی‌دهند و برنامه‌ای نمی‌گذارند و احساس نقص و کمبود از آن جهت، هرگز نمی‌نمایند و گویی اصلاً شناختن آن حقایق و صورت خارجی دادن به آن مقاصد در مرکز قلب و صحنه‌ی عمل، جزء برنامه‌ی اسلامی نیست و هیچ‌گونه دخالتی در کار مسلمان خیرالحاجّ و المعتمرین (!) ندارد.

گویی تنها چیزی که از او خواسته‌اند، همین است که دو قطعه حوله بر خود بپوشد و کلمه‌ی «لَبَّيْكَ» به زبان بگوید و چند بار گرد بیت بچرخد و گردشی بین صفا و مروه بفرماید و در منی سر بتراشد و گوسفندی بکشد و سنگ‌ریزه‌هایی به ستون‌های بیابان منی بزنند و بعد با چمدان‌های پر، برگردد؛ والسلام!!

به همین جهت، در میان همین مردم مکه رفته و عمره و حجّ بجا آورده و قبر مطهر رسول الله ﷺ و ائمه‌ی اطهار را زیارت نموده، مشاهده می‌شود که چه کجروی‌ها و بی‌تقوایی‌ها و بی‌بندوباری‌های شرم‌آور و خجلت‌انگیزی به عمل می‌آید که هیچ‌گونه تناسب با روح حجّ و احرام و طواف و حضور در موقف عرفات و مشعرالحرام و رمی جمار ندارد.

پس معلوم می‌شود، توده‌ی مگه رفته‌ها، درک روح حج نکرده‌اند و هدف و معنای کار خود را نشناخته‌اند و در نتیجه، به این چنین تضاد و تناقض در عمل مبتلا شده‌اند و لذا چاره‌ای غیر از این نیست که ما مردم مسلمان مؤمن، بنا به تعلیمات عزت‌بخش و سیادت آفرین قرآن، خود را موظف بدانیم، به مراتب بیش از آن مقدار که به تعلیم و تعلم ظواهر دستورات دینی می‌پردازیم، به درک و فرا گرفتن و فهمیدن مقصدها و هدف‌های انسانی و حیاتی آن برنامه‌های حکیمانه‌ی آسمانی همت گماریم و در این راه، از خود سعی بلیغ و اهتمام کافی نشان بدهیم و این جمله را از امام سیدالسادین علیه السلام به خاطر داشته باشیم که ضمن تشریح مقاصد عالی‌ی اعمال حج، از مردی که مگه رفته و اعمال حج بجا آورده بود، سؤال فرمودند: آیا در حین انجام آن عمل و این عمل، متوجه معنا و مقصد کار بودی؟ آیا به هنگام خلع لباس از تن و پوشیدن جامه‌ی احرام و گفتن لبیک، عزم خلع لباس گناه از روح و پوشیدن جامه‌ی تقوا و پرهیز از عصیان تا آخر عمر، در دل داشتی؟ و همچنین در طواف و سعی و وقوف در عرفات و مشعر و رمی جمار و بیتوته‌ی در منی و تراشیدن سر و کشتن قربانی، چنین و چنان بودی؟

او در جواب تمام سؤالات امام علیه السلام می‌گفت: نه! این چنین که شما می‌فرمایید، نبودم.

امام علیه السلام در پایان سخن فرمودند:

فَمَا وَصَلَتْ مِنْنِيْ وَلَا رَمَيْتَ الْجِمَارَ وَلَا حَلَقْتَ رَأْسَكَ وَلَا أَدَيْتَ
نُسُكَكَ وَلَا صَلَّيْتَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ وَلَا طُفْتَ طَوَافَ الْإِفَاضَةِ وَلَا
تَقَرَّبْتَ إِزْجِعَ فَإِنَّكَ لَمْ تَحُجَّ.^۱

خلاصه‌ی مضمون آنکه: این اعمال را چون به قصد تحقق دادن به این مقاصد انجام نداده‌ای، در حقیقت کاری نکرده و حجی بجا نیاورده‌ای؛ یعنی آن آثار عظیم اخلاقی و اجتماعی که باید از این اعمال به دست آید، نمی‌آید و آن درجات عالی‌ی روحی که باید تحصیل شود، نمی‌شود؛ اگر نه مسلم است که موجب اسقاط تکلیف ظاهری می‌شود.

بنابراین، سزاوار است - بلکه وظیفه‌ی حتمی و قطعی هر مسلمان است - وقتی عزم حج و زیارت بیت محرم، در دل نمود، علاوه بر فرا گرفتن آداب ظاهری این عبادت بزرگ که

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۸۶، باب ۱۷، حدیث ۵.

در رسائل (عملیه‌ی مخصوص مناسک) حج، مطابق با فتاوای حضرات آقایان فقهای عظام - دامت برکاتهم - مضبوط است، توجه کاملی نیز به شناخت دقایق و مقاصد باطنی آن آداب و اعمال بنماید تا رکن اصیل اسلام^۱ در ظاهر و باطن وجودش تحقق یابد و حقیقت حج و زیارت خدا در سرّ ضمیرش زنده شود و به راستی خانه‌ی قلبش، خانه‌ی خدا گشته و بیت‌الذکر گردد.

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَائِكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا.^۲

پس از فراغت از انجام مناسک حج، آنچنان به یاد خدا باشید که به یاد پدرانتان هستید و بلکه بیش از پدران، یاد خدا کنید [و او را در خلوت دل، جا بدهید].

از این نظر، دیرزمانی بود می‌اندیشیدم که مقاله‌ای کوتاه با خواست خدا در این باب، به رشته‌ی تحریر در آورم و آنچه را با فهم قاصر خود، در این زمینه، از آیات قرآن کریم و روایات رسول اکرم ﷺ و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و بیانات آقایان علما و بزرگان دین، به دست آورده‌ام، به صورت مجموعه‌ی مختصری، به عنوان هدیه و ارمغان سفر، تقدیم حجاج بیت محرم نمایم تا ان شاء الله و به فضل و عنایت پروردگار، در این سفر سعادت ثمر، همراه زوّار خانه‌ی خدا، رفیقی منبّه و مونس‌ی مذکر باشد. به امید آن که بهره‌ای از ثواب آن اعمال و احوال ملکوتی در آن مواقف و شعائر الهی، عاید این حقیر فقیر نیز بگردد.

و لله الحَمْدُ که موقّم فرمود و این اثر کوچک، به این صورت مشهود در آمد و همچون ران ملخی از موری ناتوان به درگاه سلیمان، تقدیم آستان اقدس حضرت ولی‌الله الاعظم امام زمان حضرت مهدی موعود - اَرْوَا حُنَالَهُ الْفِدَاءُ - گردید و يُرْجَى مِنْ كَرَمِهِ الْمَنَّ بِالْقَبُولِ. فَإِنَّ الْهَدَايَا عَلَى مِقْدَارِ مَهْدِيهَا.

سید محمد ضیاء آبادی

۱۳۹۴ هجری قمری

۱- قال ابو جعفر علیه‌السلام «بنی الاسلام علی خمس اقام الصلوة و ايتاء الزكاة و حج البيت و صوم شهر رمضان و الولاية لنا اهل البيت»،

خصال صدوق، جلد ۱، باب الخمسة، حدیث ۱۸.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۰.

بخش اول سرّ تشریح عبادت

- ۱- گوشه‌ای از اسرار تشریح عبادت
- ۲- زهد اسلامی منافات با احترام به اصول زندگی ندارد.
- ۳- عبادت مایه‌ی شرف انسان است.
- ۴- عبادات، اثرگذاری روحی مختلفی دارند.
- ۵- عمل زنده و با روح منظور است.
- ۶- حجّ اکثر مردم بی‌روح است.
- ۷- حجّ بی‌روح، آثار زنده نخواهد داشت.

بخش اول

سرّ تشریح عبادت

۱- گوشه‌ای از اسرار تشریح عبادت

غرض از تشریح عبادت، توجّه دادن انسان به موقف خاصّ و ممتازی که در عالم هستی دارد، می‌باشد و آن، شناخت مبدأ و آفریدگار جهان است به کمال مطلق و سپس حرکت و سیر روحی نمودن به سوی او و ریختن همه‌گونه آلودگی‌های مادی از نواحی وجود؛ تشدید جوهر نفس و منور گشتن به نور حق و بالمآل، استغراق در فرح و سرور و بهجت بی‌پایان، از نیل به تقرّب جوار خدا که جمال مطلق است و کمال بی‌حد. لازمه‌ی حتمی این توجّه، کوچک دیدن لذّات دنیاست در جنب لذّت انس با خدا و قهراً بی‌اعتنا شدن نسبت به آنها و بی‌تفاوت بودن در اقبال و اِدبار دنیا که قرآن کریم می‌فرماید:

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ^۱

نه بر آنچه از دستتان رفته است، غمین و حزین گردید و نه از آنچه رو به شما آورده است، خوشحال و فرحناک شوید.

هر چیز که در حیّز امکان دیدم با او همه هیچ بود و بی‌او همه هیچ

همه هیچند هیچ اوست که اوست چون همه هست‌ها ز هستی اوست

این همان فضیلت عالیّه‌ی زهد و انقطاع از دنیاست که مولود نور عرفان و توجّه کامل انسان به عالم بالاست.

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.

۲- زهد اسلامی منافات با احترام به اصول زندگی ندارد

گاهی که سخن از زهد و بی‌اعتنایی به دنیا به میان می‌آید و بیانات مرعبه‌ای در این باب، از قرآن و روایات دینی، گوشزد مردم می‌شود و حالت انقطاع از دنیا، به عنوان یک فضیلت عالیته‌ی روحی و کمال نفس انسانی، معرفی می‌گردد، در بعضی اذهان که توانایی تفکیک بین مسائل (مخصوصاً مسائل متشابه) را ندارند، نوعی اضطراب و حیرت در تفهم، بوجود می‌آید و پیش خود می‌گویند: این دو مطلب با هم نمی‌سازد، از طرفی ادعا می‌کنید اسلام، آیین کامل و جامع‌الاطراف زندگی بشر است و هدفش، تنظیم حیات همه‌جانبه‌ی انسانی است؛ تعلیمات وسیع و عمیقی که در مسائل گوناگون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی و خلاصه! در تمام شئون زندگی دارد، شاهد این است که با نظراهتمام و احترام، به اصول زندگی می‌نگرد؛ با رهبانیت و گوشه‌گیری و مسئول ندیدن خود در برابر تعهدات اجتماعی و بی‌تفاوت بودن نسبت به وقایع و حوادثی که در مجامع بشری رخ می‌دهد، جداً مخالف است؛ بلکه اسلام، برای پیروان خود، نسبت به حقوق فردی و اجتماعی، مسئولیت شدید قائل شده و آنان را موظف به دفاع از حقوق شخص و جامعه می‌داند؛ به همان میزان که طبقه‌ی ظلام و ستمگر را می‌کوبد، طبقه‌ی منظم و ستم‌پذیر را نیز، تقبیح و توبیخ می‌نماید و هر دو دسته را عامل اشاعه‌ی ظلم و ترویج فساد دانسته و همگی را مستحق کیفر و عذاب می‌شناسد. قرآن حکیم، صحنه‌ای از تجمّع هر دو فرقه را در میان جهنم، در این آیه نشان می‌دهد:

كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتٌ لِحَتِّهَا حَتَّىٰ إِذَا اذَّارَ كُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرِيَهُمْ
لَا وَلِيَهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَأَتِيَهُمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ
وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ.^۱

هر دسته‌ای که داخل می‌شوند، دسته‌ی دیگر را لعنت می‌کنند. تا وقتی که همگی در میان جهنم، گرد آمدند، فرقه‌ی دنباله‌رو دربار‌ی فرقه‌ی پیشرو می‌گویند: خدایا! اینان ما را به گمراهی افکندند؛ پس به آنان، دوچندان عذاب آتش برسان [یکی عذاب ضلالت و دیگری عذاب اضلال] خدا

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۸.

می فرماید: برای هر دو دسته [از شما ظالم و منظم] دو مقابل، عذاب است [یک عذاب برای اینکه گمراه شده‌اید و عذاب دیگر برای این که با تسلیم و سکوت در مقابل فرقه‌ی ظالم، راه را برای اضلال و افساد آنان هموار ساخته و بر جرأت و گستاخی شان افزوده‌اید].

این از یک طرف که اسلام را، یک دین اجتماعی شدیدالاهتمام نسبت به حفظ حقوق بشر نشان می‌دهید.

آنگاه از طرف دیگر می‌گویید، اسلام با بیانات مؤکد، دعوت به زهد و عزلت و انزوا کرده و بی تفاوت بودن نسبت به اقبال و ادبار دنیا را، از فضائل عالیّه و کمالات راقیه‌ی روح بشر می‌داند. آیا این دو مطلب با هم تنافی ندارد؟ در جواب گفته می‌شود: خیر! این دو مطلب نه تنها تنافی با هم ندارند بلکه خوشبختانه مؤید و مؤکد یکدیگر نیز می‌باشند. زیرا زهد عبارت است از بی میلی و بی رغبتی نسبت به شئون دنیوی در مرحله‌ی روح و قلب، و اعراض از تنعم و تجمل و لذت طلبی در مرحله‌ی عمل و این حالت، مولود یک نوع روشن بینی و حقیقت شناسی خاصّ است که در روح، پیدا می‌شود و آدمی، دنیا و تمام امور به ظاهر لذت بخش دنیا را - آنچنان که در واقع هست - یک جلوه‌ی موقت زودگذر می‌بیند که به سرعت در معرض فنا و زوال است و به هیچ وجه، ارزش آن را ندارد که فی حدّ نفسه، مطلوب و محبوب، واقع گردد و انسان، خود را در طلب آن، به رنج و تعب بیفکند و از وجودش مشعوف و از عدمش محزون شود.

از طرفی هم، بر اثر بصیرت و بینایی مخصوصی که در قلبش پدید آمده و دیگران، فاقد آن هستند، شخصیت انسانی خود را، یک شخصیت باقی که برای حیات ابدی، آفریده شده است مشاهده می‌کند و از این نظر، خود را فوق العاده شریف تر و گرامی تر از این می‌شناسد که گرایش به حیات مادی «فانی» پیدا کند؛ آنچنان که حضرت امیرالمؤمنین امام الزاهدین علی علیه السلام می‌فرمایند:

وَلَيْسَ الْمَتَجَرُّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ تَمَنَّا وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عِوَضًا^۱

بد معامله‌ای است که شخصیت انسانی خود و بهشت ابدی را که خدا برای تو قرار داده است، با دنیا، برابر و مساوی ببینی.

یعنی آنقدر شخصیت انسانی تو والا و حیات جاودانی عالم آخرت، اشرف و اعلاست که اگر این دو را از دست بدهی و در مقابل، تمام دنیا را با همه چیزش بخری، معامله‌ای بسیار زشت و مستنکر و تجارتي سفیهانه و نامعقول انجام داده‌ای. آری! انسان زاهد، با عرفان ویژه‌ای که دارد، سعادت و کمال مطلوبش را در عالم وسیع و منور تقرب به خدا و انس با خدا و تحصیل رضای حضرت مبدأ اعلا تشخیص می‌دهد و می‌گوید:

فَقَدِ انْقَطَعَتْ إِلَيْكَ هِمَّتِي وَ انْصَرَفَتْ نَحْوَكَ رَغْبَتِي فَأَنْتَ لَا غَيْرَكَ مُرَادِي وَ لَكَ لَا لِسِوَاكَ سَهْرِي وَ سُهَادِي وَ لِقَائِكَ قُوَّةٌ عَيْنِي وَ وَصْلَكَ مُنَى نَفْسِي... وَ رِضَاكَ بُغْيَتِي.^۱

پروردگارا!، وجهی همت و رغبتم را، از همه جا و همه کس برگردانیده و یک جا، روبه تو آورده‌ام. تنها تویی مراد و مقصد من. غرض از بی‌خوابی‌های شبانه و شب‌زنده‌داری‌های پیوسته‌ی من تویی. دیدار تو [مظاهر رحمت و مغفرت] روشنی‌بخش چشم من است و وصال تو، منتهای آرزوی قلبی من و رضا و خشنودی تو، مطلوب اصلی من.

می‌گوید:

مَوْلَايَ بِذِكْرِكَ عَاشَ قَلْبِي وَ بِمُنَاجَاتِكَ بَرَدْتُ أَلَمَ الْخَوْفِ عَنِّي.^۲

مولای من! با یاد تو، قلبم به زندگی‌اش ادامه می‌دهد و با مناجات تو، جان ناآرامم، آرام می‌شود.

البته طبیعی است، بر اساس اینگونه بینش و تشخیص و واقع‌نگری، پیدایش حالت زهد، یعنی بی‌رغبتی نسبت به شئون مادی و اعراض عملی از تجمل و لذت‌گرایی و دنیاطلبی، ضرورت و قطعیت خواهد داشت که قرآن مجید می‌فرماید:

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ.^۳

۱- هشتمین مناجات خمس عشره، مناجات‌المریدین.

۲- بخشی از دعای ابوحمزه ثمالی.

۳- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.

روشن است که چنین روح مترقی و متعالی، نه از اقبال دنیا شادمان می‌شود و نه از ادبار آن افسرده و غمگین می‌گردد بلکه تمام هدف و نهایت آرزوی خود را، قرب خدا و رضوان او می‌داند.

هنگامی خویشتن را، واجد شخصیت عالی انسانی می‌شناسد که قلبش کانون حبّ خدا و مهبط الهامات الهی باشد. زنجیر اسارت و بردگی در برابر پول، زن، ریاست، شهرت و... را، از گردن خود باز کرده و امیر بر شهوات نفس خود گردد و وقتی به فرمان شهوت و غضب نگذارد و مملوک آن‌ها نشود که در تعریف زهد گفته‌اند:

لَيْسَ الزَّاهِدُ مَنْ لَا يَمْلِكُ شَيْئاً وَلَكِنَّهُ الَّذِي لَا يَمْلِكُهُ شَيْءٌ.

زاهد، آن نیست که مالک چیزی نباشد، بلکه زاهد آن است که چیزی مالک او نگردد و او برده و مملوک چیزی نشود.

پس انسان زاهد، یعنی یک روح اوج گرفته و از اسارت ذلّت بار ماده پرستی رسته و در عالم اعلا و فضای لایتناهای خداجویی و ابدیت خواهی، به پرواز در آمده و ذائقه‌ی جاننش، با لذّات فوق تصوّر انسان‌های معمولی، آشنا گشته است که منحصرراً، شادی و اندوهش، در کم و زیاد شدن آن سنخ از لذّات است، نه در زیاد و کمی لذّات دنیا که متاع قلیل است و در معرض زوال سریع.

بنابراین، وقتی آدمی تا این درجه‌ی از تعالی روحی رسید که خود را عالی تر و شریف تر از دنیا و مشتتهیات دنیایی دید، هرگز اسیر شهوات نفس و خواسته‌های دل نمی‌شود. نه تعدّی به حقوق مردم می‌کند و نه به دیگران اجازه می‌دهد برده‌ی شهوات خود گشته و به حریم انسانیت تجاوز نمایند. بلکه روی وظیفه‌ی دینی و الهی‌ای که دارد، در راه حفظ حقوق خود و دیگران و دفاع از حریم حقّ و عدالت، با تمام قوا ایستادگی کرده و از بذل مال و جان در این راه که راه خدا (سبیل الله) است، دریغ و مضایقه‌ای نمی‌نماید.

نظر به همین نکته‌ی اساسی بود که گفتیم: مسأله‌ی زهد و بی‌تفاوت بودن نسبت به اقبال و ادبار دنیا، با مسأله‌ی احترام به اصول زندگی و دفاع از حقوق فرد و اجتماع، نه تنها تنافی با هم ندارند، بلکه در حقیقت مؤکد یکدیگر نیز می‌باشند زیرا شکی نیست در اینکه آدم زاهد، هم بی‌اعتنای به دنیا و خواهان رضا و خشنودی خداست که می‌تواند با کمال

سهولت، پا روی شهوات خود بگذارد و در راه حفظ حقوقی که خدا مقرر فرموده، قیام و اقدام کند و از این راه، به لذات سرشار روحی نایل شود و هم، انسان مقید به حفظ حقوق است که مهار بر دهان نفس سرکش خود می‌زند و هوی را، قربان راه خدا و تأمین رفاه بندگان خدا می‌سازد؛ اگر نه، مردم دنیا پرست لذت‌گرا، جز خود و لذات خود، چیزی نمی‌خواهند و همه چیز را، فدای شهوت خود می‌سازند و هیچ‌گونه ارج و احترامی برای زندگی و حقوق مسلم دیگران قائل نمی‌شوند.

از اینرو، زندگانی روشن و تاریخ سراسر افتخار پیشوایان راستین دین مقدس اسلام و در رأس آنان، حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام شاهد صدق این مدعاست. در عین اینکه حضرت امیر علیه السلام روحاً و عملاً در درجه‌ی کمال زهد و بی‌اعتنایی به دنیا بوده‌اند، در عین حال، عالی‌ترین مرتبه‌ی احترام به حقوق و شدیدترین مبارزه‌ی در راه دفاع از حریم حق و عدالت اجتماعی را، آن امام بزرگ، به دنیا نشان داده و با کمال وضوح، عدم تنافی زهد با جامعه‌گرایی و تجلیل از اصول صحیح زندگی را به روشن‌بینان واقعی، اعلام فرموده‌اند.

پس، یکی از فضائل عالی‌ی روحی که شخصیت واقعی انسان را بارز می‌سازد و در پناه آن فضیلت، علاوه بر حیات اخروی، زندگی دنیوی نیز دارای روح و معنا و مغز می‌گردد و ارزش زندگی انسانی پیدا می‌کند، فضیلت زهد است که مولود منور گشتن دل به نور معرفت خدا و مأنوس شدن انسان با خداست و آن هم میسر نمی‌شود؛ مگر با پیمودن راه عبودیت و انجام اعمال مخصوص و معینی که در شرع مقدس، به عنوان عبادت، مقرر شده است.

انحطاط زندگی کنونی، معلول خودشناسی انسان است

اینکه می‌بینیم فساد اخلاق و عمل، دنیا را گرفته و جامعه‌ی بشر، در تنگنای زندگی پست حیوانی، به فشار افتاده و راه نجات، از هر طرف بر او مسدود گشته است، برای همین است که انسان، پی به موقف خاص خود نبرده و خود را نشناخته و از مسیر عبادت و خداجویی که وظیفه‌ی مخصوص اوست، منحرف شده و این چنین در لجزار پر از عفونت ماده‌پرستی، به تعب افتاده و کارش به فضاحت کشیده است.

جهان آن تو و تو مانده عاجز ز تو محروم تر کس دیده هرگز؟!
به راستی که گناه بزرگ انسان، همین تباه ساختن استعداد عظیم خودشناسی است
که شاهراه بزرگ خداشناسی است.

دل به لذات فناپذیر مادی بستن و در راه تمتّع از شهوات بهیمی، سعادت هر دو
جهانی را نابود نمودن، حقاً که سفاهت و حماقت است و با دست خود تیشه به ریشه‌ی
خوشبختی خود زدن!

این چه نادانی است یک دم با خود آی سود می‌خواهی از این سودا برآی
گنج عالم داری و کدّ می‌کنی خود که کرد آنچه تو با خود می‌کنی

۳- عبادت مایه‌ی شرف انسان است

تا اینجا، اجمالاً به دست آمد که تشریح عبادت و تنظیم برنامه‌ی عبودیت، نشان لطف
عظیم پروردگار است نسبت به انسان که با دعوت او به سوی خود و ارائه‌ی راه خانه‌اش،
حساب او را از حساب دیگر موجودات، جدا کرده و تاج عزّت و مکرمت بندگی خدا، بر
فرقش نهاده و او را عبدالله نامیده است.

اگر آدمی بفهمد که این عنوان «عبداللهی» چه شرفی به او می‌بخشد، با کمال
شهامت، پا روی تمام عناوین دنیایی نهاده و جز به تحقق دادن به این عنوان، به چیزی
نمی‌اندیشد و دنبال چیزی نمی‌رود؛ با جدّ تمام می‌کوشد خود را به عالم انس و آشنایی با
خدا بیفکند؛ با او راز دل گفته و از او، عنایات بی‌پایان بطلبد. وقتی آدم چنین شد، تا در
دنیاست، با پناهندگی به سایه‌ی آن قدرت لایزال، روحی آرام و قلبی مطمئن دارد، نه از کم
دنیا، مضطرب می‌شود و نه از زیاد دنیا، منقلب.

وقتی هم به عالم عقبی منتقل شد، در کنف رحمت حق، غرق در نعمت اعلا و ابقای
آخرت، با انبیا و اولیای خدا علیهم‌السلام قرین و جلیس می‌گردد. «و ذلک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

۴- عبادات، اثرگذاری روحی مختلفی دارند

سالکان طریق عبودیت و بندگی معتقدند، عبادات، از نظر خاصیت اثرگذاری در
روح و تکمیل نفس، مختلفند.^۱ بعضی اثر تطهیر و تخلیه دارند و بعضی، موجب تزیین و

۱- گدایی.

۲- المراقبات، مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (رض)، صفحه‌ی ۱۹۷، تذکرة المتّقین، مرحوم بهاری (رض)، صفحه‌ی ۳.

تحلیه‌ی جان می‌شوند. برخی، رفع ظلمت از فضای روح بشر می‌کنند و برخی، جلب نور و صفا می‌نمایند. مثلاً انفاقات و صدقات، از زکات و خمس و کفارات و مظالم و خلاصه ادای حقوق مالی، اثرش، تطهیر قلب است از پلیدی و آلودگی حبّ مال که می‌فرماید:

حُدٌّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا.^۱

ای پیغمبر! صدقات اموال مردم را بگیر [تا بدین وسیله قلوب آنان را از قذارت حبّ مال] تطهیر نمایی و بر رشد معنوی‌شان بیفزایی.

روزه گرفتن، مایه‌ی تقویت اراده و نیروی مقاومت در مقابل تمایلات نفسانی و تحصیل ملکه‌ی تقوا و مصونیت از غلبه‌ی شهوات است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.^۲

ای گروه اهل ایمان! روزه بر شما مانند امم پیشین، واجب شد تا متقی گردید. نماز، ویژگی منور ساختن جان آدمی است به نور ذکر و مناجات با خدا و مقابل گشتن صفحه‌ی روح، با «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» که می‌فرماید:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي.^۳

به پای دار نماز را، تا به یاد من باشی.

اما «امتیاز» عبادت حجّ، در میان انواع عبادات، این است که «جامع‌الامرین» است، هم خاصیت تطهیر دارد و هم مایه‌ی تزیین است. هم دفع ظلمت حبّ مال از دل می‌نماید و هم نورانیت ذکر و انس با خدا می‌آورد؛ زیرا در حجّ، انفاق مال، دور افتادن از اهل و عیال، جدا گشتن از آسایش مألوف در وطن، تعطیل کردن کسب و کار و مشاغل زندگی مادی، تحمّل رنج سفر و ناملازمات معاشرت با افراد بدخو و احیاناً تشنگی‌ها و آفتاب‌زدگی‌ها و بی‌خوابی‌ها و انجام اعمال نامأنوسی که طبع نمی‌پسندد و عقل سطحی، فایده‌ای در آن نمی‌بیند، مانند سنگ زدن به ستون‌های بیابان منی و هروله کردن و از لباس معمولی خود، درآمدن و سر تراشیدن و امثال اینهاست که هر کدام به سهم خود، در پاک کردن دل انسان

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۳.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

۳- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

از پلیدی کبر و نخوت و خودخواهی و رام ساختن گردنکشان و خاضع نمودن نافرمانان، فوق العاده مؤثرند. این، نمونه‌ای از **خصیصه‌ی طهارت‌بخشی حجّ** است.

اما جنبه‌ی تزیین و تحلیه‌ی حجّ، همان صفات فاضله‌ی روحی و اخلاقی است که در شخص حاجّ، به وجود می‌آید و نیز آثار درخشان سیادت‌آفرینی است که در جامعه‌ی مسلمین، بارز می‌شود و امت اسلامی را، حاکم بر جمیع ملل عالم می‌گرداند که به خواست خدا، در مباحث آینده به شرح قسمت‌هایی از منافع و فواید روحی و اجتماعی این عبادت بزرگ می‌پردازیم و گوشه‌ای از اسرار و رموز فوق حدّ احصاء این سفر پر از عجایب معنوی را، به قدر استعداد ضعیف و درک قاصر خود نشان می‌دهیم و از فضل خدا و عنایت ولیّ اعظمش (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مدد می‌خواهیم.

۵- عمل زنده و با روح منظور است

البته - همچنان که قبلاً هم تذکر داده شد - ما آن حجّ و آن عبادتی را منشأ این همه آثار عظیم حیاتی، معرفی می‌کنیم که دارای روح و مغز باشد و با توجه به دقائق و لطائف الهام‌بخش معنوی اش انجام شود، اگر نه هرگز نباید متوقع باشیم که یک سلسله اعمال خشک و تشریفات عاری از حقیقت، خلّاق سعادت باشد و آفریننده‌ی عزّ و شرف گردد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ^۱

به حقیقت، آن کس می‌تواند از برکات حقایق دینی برخوردار گردد که صاحب‌دلی فهمنده یا مستمعی حاضر‌القلب باشد.

تردیدی نیست در این که برنامه‌های عبادی و وظایف مقرّره‌ی دینی، مانند اغذیه و ادویه‌ی شفابخش طبیّ، متشکّل از اجزا و شرایط مخصوصی است که با ترکیب و تقدیر حکیمانه‌ی الهی، ترکیب^۲ خاصی به خود گرفته و قهراً بخشنده‌ی آثار بس عظیم حیاتی و سعادت‌بخش به جوامع انسانی می‌باشد. اما طبیعی است که مزاج‌هایی مستعدّ و ارواحی گیرا و جان‌هایی پذیرا لازم است تا تجلّی‌گاه آن آثار واقع شده و کانون پخش انوارِ حکم و معارف آسمانی گردند. انواع غذاها، نیروبخش و مقوی، در عالم فراوان است اما کو مزاج

۱- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۳۷.

۲- به هم پیوستن.

آماده و عالی طلب تا بتواند تغذی نمود و از آن همه آلاء^۱ و نعم، بهره‌برداری نماید و بر رشد خود بیفزاید؛ اگر نه:

گر جهان باغی پر از نعمت شود قسم مار و مور هم خاکی بود
نیروی برق، اگر به یک لامپ قوی و سالم برسد، آن را روشن نموده و در پرتو
شعله‌ی آن، فضایی را غرق در نور می‌سازد ولی به تخته و چوب اگر برسد، توقف کرده و
نوری ایجاد نمی‌نماید. در برابر آتش نیز، اجسام گوناگونند. بعضی وقادند^۲ و به محض
رسیدن به آتش، شعله‌ور گشته و تولید نور و حرارت می‌نمایند اما بعضی دگر، با برخورد به
آتش، نه تنها مشتعل نگردیده و نور و حرارت نمی‌دهند، بلکه مرتباً دود کرده و سیاه
می‌شوند و با دود سیاه خود، دیگران را هم متأذی ساخته و موجب ناراحتی چشم‌ها و خفقان
سینه‌ها می‌گردند.

هر دو گون زنبور خوردند از عسل لیک شد زان نیش و زان دیگر عسل
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب^۳



صالح و طالح^۴ به صورت مشتبّه دیده بگشا تا که گردی منتبّه^۵
آری! روحی وقاد و قلبی حاضر و گوشه‌ی شنوا بیاور تا از نماز و روزه و حج اسلام،
بهره‌ها گیرد و شعله‌ها برافروزد و عالمی را، غرق در نور گرداند.

۶- حج اکثر مردم، بی‌روح است

بلی! مایه‌ی تأسف همین است، اکثر مردمی که مکّه می‌روند، نه خود دارای فکری
رشید و قلبی درآک می‌باشند و نه هنگام استماع حقایق از اهلش، حاضرالقلبند که قلبشان
همراه گوششان بوده و در مقام درک معنا و سرّ کار خود برآیند و مناسکی زنده و با روح،
انجام دهند؛ بلکه همین قدر که صورت ظاهر اعمال را، با شتابزدگی بجا آورند و از حال
احرام و محدودیت خارج شوند و سپس با فکری آسوده و خاطری آرام، به تماشا و

۱- آفریده‌های خدا.

۲- زیرک، تیزهوش، حسّاس.

۳- مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین محمد رومی، تصحیح دکتر محمد استعلامی، دفتر اول، ابیات ۲۶۹ و ۲۷۰.

۴- بیکار، گنجهکار.

۵- مثنوی معنوی، نقد و تفسیر مثنوی، مرحوم علامه محمد تقی جعفری (رض)، جلد دوم، صفحه‌ی ۲۴۶.

عکسبرداری از مناظر و خرید امتعه و اجناس سوغاتی یا تجارتنی پردازند، به همین مقدار، دلخوش می‌شوند و کار خود را، تمام شده و تکلیف حجّ را، به پایان رسیده می‌دانند و به زعم و خیال خود، هدف عالی قرآن را که می‌فرماید: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» به حجّ بیابند و منافع خود را مشاهده نمایند را کاملاً به دست آورده و همچون روزی که از مادر تولّد یافته‌اند، پاک و مطهر به خانه‌ی خود برمی‌گردند.

۷- حجّ بی روح آثار زنده نخواهد داشت

مسلماً این حجّ مرده و بی‌روح، آن حجّی نیست که بتواند از نظر فردی، خانه‌ی دل را از رذایل تطهیر کرده و به فضایل بیاراید؛ آدمی را یک انسان روحانی و الهی بسازد و نیز آن حجّی نیست که از نظر اجتماعی، عزّ و شرف به جامعه‌ی مسلمین بخشیده و با ایجاد وحدت کلمه و تألیف قلوب، از شوکت اعدای دین کاسته و امت اسلامی را به سیادت و حاکمیت جهانی برساند.

شاهد روشن بر عقیم بودن حجّ مسلمین در اعصار کنونی، همین که می‌بینیم هر سال، این وظیفه‌ی بزرگ دینی با شکوه تمام انجام می‌شود و کنگره‌ی عظیم اسلامی، با صورتی کاملاً جالب و چشمگیر و پر سر و صدا، تشکیل می‌گردد و پایان می‌یابد، ولی مع‌الاسف، محصولی نمی‌دهد و آثار درخشان آن، از «طهارت فرد و سیادت امت» که در کتاب و سنّت، از نتایج حتمی و قطعی حجّ به حساب آمده است، مشهود و عیان نمی‌گردد.

بخش دوم آثار اجتماعی حجّ

- ۱- حجّ، تراکم قوای متکثره در نقطه‌ی واحد است.
- ۲- کعبه، ضامن بقای جامعه‌ی بشری است.
- ۳- کعبه، پناهگاه جامعه‌ی انسانی و خانه‌ی امن بشر.
- ۴- حجّ، حقّ خداست بر انسان.
- ۵- حجّ، مایه‌ی قوّت دین است.
- ۶- کعبه، علّم و نشانه‌ی اسلام.
- ۷- حجّ، نابودکننده‌ی فقر و گناه است.
- ۸- تعطیل حجّ، موجب تسلّط کفّار بر مسلمین است.
- ۹- هیچ عمل صالحی جای حجّ را نمی‌گیرد.
- ۱۰- پس کجاست آثار درخشان حجّ در جوامع مسلمانان!؟

بخش دوم آثار اجتماعی حج

۱- حج، تراکم قوای متکثره در نقطه‌ی واحده است

وَ اذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ
فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ^۱.

اعلان دعوت حج کن در میان مردم، تا پیاده و سواره، از راه‌های دور [با تحمل هرگونه رنج و تعب اگر چه] با مرکب‌های لاغر و مهزول^۲ اجابت دعوت کرده، بیایند و از نزدیک، منافع خود را ببینند و خدا را، در روزهای معینی یاد کنند.

کلمه‌ی «منافع» شامل انواع خیرات و مصالح، از مادی و معنوی، دنیایی و عقبایی می‌باشد و نشان می‌دهد اجتماع عظیم امم و اقوام اسلامی در مجمع واحد مانند دریایی است که از به هم پیوستن نهرها و رودهای بزرگ و کوچک، بوجود آمده باشد.

در نتیجه‌ی اتحاد افکار و ائتلاف قلوب که مولود وحدت عقیده و توحید در عمل است، همه یک خدا را می‌پرستند، امت یک پیغمبرند، معتقد به یک کتابند، همه در صف واحد رو به یک قبله می‌ایستند و دوش به دوش هم، بر گرد یک مرکز می‌چرخند و همه، یک برنامه و یک مسیر و یک هدف دارند.

این چنین وحدتی در فکر و عمل، بطور قطع، جمعیت‌ها را فشرده و متراکم می‌سازد و نیرویی شکننده و قهار تولید می‌کند که کوه‌ها را از جا می‌کند و کوبنده‌ترین قدرت‌های مخالف را از پا در می‌آورد و هر نقشه‌ی خائنانه‌ای را نقش بر آب می‌سازد و با اجرای

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۲۷.

۲- لاغر.

قوانین متقنه‌ی آسمانی و تحکیم مبانی عدل اجتماعی، یک زندگی سراسر سعادت و رضایت توأم با عزّت و سیادت جهانی، به وجود می‌آورد.

غرض ز انجمن و اجتماع، جمع قواست چرا که قطره چو شد متصل به هم، در یاست
 ز قطره هیچ نیاید، ولی چو دریا گشت محیط گردد و از وی نهنگ خواهد خاست
 ز فرد فرد، محال است کارهای بزرگ ولی ز جمع، توان خواست هر چه خواهی خواست

تردیدی نیست در اینکه تنها وسیله برای حلّ مشکلات زندگی، تعاون اجتماعی است و تنها راه برای ایجاد تعاون، حسن تفاهم میان افراد و اقوام است و عالی‌ترین عامل حسن تفاهم، تعالیم حقّه‌ی دینی است که تمام فاصله‌ها را از بین می‌برد و دل‌ها را به هم نزدیک کرده و شرق و غرب را به هم می‌پیوندد و سیاه و سفید، عرب و عجم، ترک و هندو، همه را با هم برادر و همدرد و شریک غم می‌گرداند و می‌فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ كَلُّكُمْ لِآدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ
 «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ» وَ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا
 بِالتَّقْوَىٰ.^۱

مردم! پروردگار همه‌ی شما یکی است و پدر همه‌ی شما [آدمیان]، یکی، همه از آدمید و آدم، از خاک است. به حقیقت هر که در میان شما، با تقواتر است، او در پیشگاه خدا گرامی‌تر است. عرب را بر عجم فضیلتی نیست؛ مگر به ملاک تقوا.

و همچنین می‌فرماید:

الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَىٰ دِمَائُهُمْ وَ هُمْ يَدُّ عَلَىٰ مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَىٰ بِذِمَّتِهِمْ
 أَدْنَاهُمْ.^۲

اهل ایمان، با هم برادرند. خون‌های آنها ارزش مساوی دارند. همه با هم در حکم یک دست و قدرتی واحد در مقابل بیگانه‌اند. پیمان کوچک‌ترین فردشان از نظر ارزش و احترام، در حکم پیمان عموم مسلمین است و وفای به آن پیمان، بر همگی لازم است.

۱- از خطبه‌ی رسول اکرم ﷺ در حجة الوداع در عرفات، تحف العقول، صفحه‌ی ۲۹.
 ۲- سفینة البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۹۲، از خطبه‌ی رسول اکرم ﷺ در منی در حجة الوداع.

آری! قرآن می‌فرماید: ای پیغمبر (ابراهیم علیه السلام) اعلان دعوت حج کن، تا بیایند و کانون وحدت و اتحاد اسلامی را در خانه‌ی توحید بینند و بالعیان تمرکز قوای متکثره و تراکم نیروهای پراکنده را در نقطه‌ی واحده، بر اثر یک دعوت آسمانی، از نزدیک مشاهده نمایند، «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»؛ بیایند تا آثار شگرف و اعجاز‌آمیز برنامه‌ی حج، مشهودشان گردد و باور کنند چه منافع سرشار و بهره‌های عظیمی در جهات و جوانب مختلف زندگی، از طهارت روح و تهذیب اخلاق و تنظیم امور اقتصاد و سیاست و تحکیم اساس سیادت در سطح وسیع جهانی، بر اثر اجتماع و اتحاد و طواف بر محور «الله» نصیبشان می‌گردد و هم بینند که از نظر سیر و سلوک باطنی و تقرب به عالم قدس ربوبی، چه منافع عالی‌تری عاید انسان می‌شود. نور هدایت الهی، بر دل‌های مستعد و قابل، می‌تابد و آنها را از خاکدان طبیعت بالا کشیده و منقطع از شواغل مادی می‌سازد و اهلیت انس با خدا و دل‌بستگی به خدا، در آدمی پدید می‌آید و با بیرون آمدن از لباس و گرفتن لَبِیک و چرخیدن بر گرد بیت و کشتن قربانی و دیگر اعمال، سیر تکامل و عروج روحانی قلب را نشان می‌دهد.

خدای داند چه دل‌های رمیده‌ای، در این بقعه‌ی مبارکه با خدا مانوس گشته‌اند. چه گمراهانی، از برکت این بیت شریف به راه آمده‌اند و انسان‌های صالح بهشتی شده‌اند. چه جان‌های آلوده و سیاه، در اینجا پاک و منور گردیده‌اند و لذا خدا در توصیف این خانه می‌فرماید:

مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ^۱

موجب برکت و هدایت جهانیان است.

جاذبیت کعبه خارق‌العاده است

در آیه‌ی مورد بحث - چنان که ملاحظه می‌فرمایید - جمله‌ی «يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» جواب است برای جمله‌ی «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» و این، می‌فهماند که آن اعلام آسمانی و ندای الهی که به امر خدا، از حلقوم حضرت ابراهیم علیه السلام در عالم بخش شد و سپس، آن دعوت با بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله تجدید و مؤکد شد، آنچنان اثر گذاشت و کشش و جذب‌ای خارق‌العاده در کعبه نهاد که با خاصیت مغناطیسی عجیبی، از اقطار و اکناف عالم، ماده‌های قابل و مستعد را بسوی خود

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۶.

می‌کشد؛^۱ بطوری که موسم حج که می‌شود، جنبش و اهتزاز عجب، در زوایای مختلف عالم، به وجود می‌آید و سیل جمعیت، به سوی کعبه سرازیر می‌شود، از راه‌های هوا و دریا و خشکی «يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» سواره و پیاده و چه بسا با مرکب‌های ضعیف و لاغر و ناتوان، حتی از نقاط واقع در دره‌های عمیق و کوهستان، رو به مکه می‌آیند. در حالی که نه تهدیدی در کار است و نه تطمیعی، نه تبلیغی می‌شوند و نه عوامل محرکه‌ی دیگری می‌بینند. بلکه با تمام موانع و مشکلاتی هم که سر راهشان ایجاد می‌شود، از پای نمی‌نشینند و عاشقانه پیش می‌روند و همه‌گونه مشقات و مصائب را متحمل می‌شوند تا خود را به پای دیوار کعبه برسانند. همین که چشمشان، به خانه‌ی معبودشان افتاد، همان جا به خاک می‌افتند و تمام سختی‌ها را فراموش کرده و با سوز دل می‌گویند:

يَا رَبَّ الْبَيْتِ، الْبَيْتُ بَيْتِكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ.

آدمم بر درگهت اینک به صد فریاد و آه از بزرگان عفو باشد، وز فرودستان گناه

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در توصیف ازدحام پراشتیاق حجاج در حال طواف، می‌فرماید:

يَرُدُّونَهُ وَرُودَ الْأَنْعَامِ وَيَالَهُونَ إِلَيْهِ وَلَوْهَ الْحَمَامِ.^۲

دیده‌اید حیوانات تشنه وقتی به آب می‌رسند، چنان با عجله می‌روند و یکدیگر را عقب می‌زنند؛ همچنین، حجاج و زائران بیت مکرّم، آنچنان آتش شوق کعبه از دیدن آن، در دل‌هایشان مشتعل می‌شود که گویی عقل و هوش از سرشان می‌پرد و همچون شتران عطشان به آب رسیده‌ای، بابی تابی و التهاب عجب پیش می‌روند و یکدیگر را عقب می‌زنند و مانند کبوترانی که به سوی بچه و آشیانه خود بال و پرزنان و شتابان می‌روند، این دل‌باختگان نیز، با قلبی مشتاق و روحی مواج از شور و هیجان، رو به سوی خانه‌ی معبود می‌دوند.

گرایش مردم به کعبه، یک گرایش عادی نیست

تأمل در آیه‌ی شریفه‌ی «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» و گفتار حضرت امیر علیه السلام و دیدن وضع گرایش مردم به کعبه در موسم حج، این حقیقت را بر انسان مکشوف می‌سازد که بطور حتم، این گرایش به کعبه در انسان به شرط سلامت فطرت، یک گرایش عادی و

۱- البته منظور این نیست که تمام مکه رفته‌ها، صالح و دارای اهلیتند، زیرا آلویگان و ناهلان نیز فراوان به مکه می‌روند و بر می‌گردند. مهمان‌های ناخوانده هم در عالم بسیارند. مه فشانند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر فطرت خود می‌تند

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی اول، فصل آخر، منها فی ذکر الحج.

معمولی نیست، بلکه یک مجذوبیت خارق العاده و مستند به جعل و قرارداد الهی است و رمزش، همان رمز گرایش و مجذوبیت مردم به اهل بیت پیغمبر است که نتیجه‌ی دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است و اجابت حضرت حق که حضرت ابراهیم علیه السلام دعا کرد:

فَجَعَلَ أَقْبَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ^۱

[خدایا] مقرر کن که دل‌هایی از مردم، به سوی آنان متمایل شوند.

بعد از اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام، به امر خدا، همسرش هاجر و کودک شیرخوارش اسماعیل را، به بیابان خشک و سوزان حجاز آورد و بنا شد آنها را در آن صحرا تنها بگذارد و برگردد، دست به دعا برداشت و به حال مناجات با خدا درآمد:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَقْبَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ^۲

پروردگارا! من بعض از ذریه‌ام [اسماعیل و نسل اسماعیل] را در بیابانی بدون کشت، نزد خانه‌ی محترمت سکنا دادم. خدایا! تا نماز را برپا دارند پس چنان کن که دل‌هایی از مردم، به آنها متمایل شوند و از میوه‌ها روزی آنها گردان تا سپاسگزار تو باشند.

چرا باید پاسداران معنویت در وادی غیر ذی زرع اقامت کنند؟

ما چه می‌دانیم چه مصالحی در کار است، چرا باید ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام به حکم خدا، در بیابان غیر ذی زرع و صحرای دور از مظاهر دنیا، مسکن گزینند. آیا برای این است که آنان، پاسداران معنویت و روحانیت جامعه‌ی انسانند و نگه‌دارنده‌ی نماز و ذکر خدا و رمز عبودیت در عالمند و لذا باید محیط زندگی‌شان، دور از تجمل و منظره‌های غفلت‌آور دنیایی باشد تا بتوانند یاد خدا و آخرت را در دل‌ها زنده نگه دارند؛ «رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» زیرا بزرگان فرموده‌اند:

الْدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ ضَرَّتَانِ فَبِقَدْرِ مَا تُرْضِي أَحَدَهُمَا تُسْخِطُ الْآخَرِي^۳.

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۷.

۲- همان.

۳- مجموعه‌ی وزام، جلد اول، صفحه‌ی ۱۳۸.

دنیا و آخرت، دو هوو [دو زن یک شوهر] هستند. به هر میزان که رضایت یکی را جلب کنی، خشم دیگری را برانگیخته‌ای.

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عَدْوَانِ مُتَعَادِيَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ
وَالَاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا مَثَلُهُمَا مَثَلُ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ الْمَاشِي
بَيْنَهُمَا لَا يَزِدَادُ مِنْ أَحَدِهِمَا قُرْبًا إِلَّا أزدَادَ مِنَ الْآخَرِ بُعْدًا.^۱

دنیا و آخرت، دو دشمن ناسازگار با یکدیگرند و دور راه جدا از همدیگر. هر
که دوستدار دنیا باشد و به دنیا بگراید، قهراً آخرت را دشمن داشته و از آن
کناره گرفته است. دنیا و آخرت مانند مشرق و مغربند. هر که به هر اندازه به
سمت یکی برود، به همان قدر از سمت دیگری دور شده است.

مرد هوی، هرگز مرد خدا نخواهد بود. دنیا دار، از نظر مردم، متهم بوده و ارزش معنوی
خود را از دست می‌دهد و ارشادش، در قلوب و نفوس انسان‌ها اثر نمی‌بخشد و نقض غرض
لازم می‌آید. پس باید ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام و رهبران معنوی در وادی غیر ذی زرع و محیط
عاری از تجملات و تلذذات مادی باشند و به جای همه چیز، مجاورت بیت محرم و
مؤانست با خدا را برگزینند و فکر و ذکرشان خدا و همه چیز و همه کسشان، خدا باشد.

این چنین که شدند، قهراً دل‌های بشری که به حکم اصل فطرت، گرایش به معبود
دارند و مجذوب خالقند، به سوی خانه‌ی معبود و پاسداران آن متمایل گشته و رو به آن سو
به حرکت درمی‌آیند و نه تنها از نثار ثمرات مادی و اموال دنیوی در این راه مضایقه
نمی‌کنند، بلکه میوه‌های دل‌ها و ثمرات قلوب خود را از عواطف و احساسات پاک و
محبت‌ها و مودت‌های صادقانه و با اخلاص، نثار خانه‌ی معبود و مقدم ذریه‌ی ابراهیم علیه السلام
می‌نمایند که فرد اجلای آن ذریه‌ی محبوب، وجود اقدس حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و
اهل بیت اطهار علیهم السلام می‌باشند و سرازیر گشتن سیل عواطف و احساسات مردم عارف، به
سوی آن خاندان پاک، بالعیان مشهود است و روشن‌تر از آفتاب آسمان است.

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۱۵۱، مواظ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

چه سرمایه‌ی بزرگی، به مسلمانان اعطا شده است

منظور از مطالب گذشته این بود که این گرایش و مجذوبیت انسان‌ها به خانه‌ی خدا و مرکز توحید، بدون اینکه محتاج به عامل محرّکی باشند، از یک‌طرف و آن اجتماع بزرگ امت اسلامی، در زمان و مکان واحد، برای انجام یک سلسله اعمال عبادی مشترک که در ایجاد تفاهم و اتحاد افکار و ائتلاف قلوب، فوق‌العاده الهام‌بخش است و مؤثر، از طرف دیگر؛ یک سرمایه‌ی عظیم آسمانی است که از طرف خداوند متّان، به مسلمانان اعطا شده است که اگر به هوش باشند و آنچنان که شایسته است به انجام رسانند، عالی‌ترین منافع انسانی از ملکات فاضله‌ی اخلاقی و قدرت مبارزه‌ی با بیگانگان و فداکاری در راه ریشه‌کن ساختن دستگاه‌های ضدّ خدا و عاقبت، بوجود آوردن یک زندگی سراسر سعادت توأم با معنویت و طهارت در دنیا و عقبی عایدشان خواهد شد. این نمونه‌ای از منافع حجّ است که آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

وَ اَدْنٰۤى فِى النَّاسِ بِالْحَجِّ ... لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ.

مردم را دعوت به حجّ کن... تا ببینند و منافع خود را ببینند.

۲- کعبه، ضامن بقای جامعه بشری است.

جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ الْهَدْيَ وَ
الْقَلْبِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوْا اَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِى الْاَرْضِ وَ اَنَّ
اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ^۱

خدا، کعبه را که خانه‌ی محترم است، بر پا دارنده‌ی مردم قرار داده و [همچنین] ماه محترم [ذی‌حجه] و نیز قربانی و علامت قربانی که به آن زده شده است [همه‌ی اینها را وسیله‌ی برپا بودن مردم قرار داده] تا بدانید، خدا به آنچه در آسمان‌ها و زمین است، آگاه می‌باشد و به هر چیزی داناست.

کعبه، در آیه‌ی مبارکه، به البیت الحرام (خانه‌ی محترم) توصیف شده و با این صفت، به عنوان قیاماً للناس (وسیله‌ی برپا بودن مردم) معرفی گردیده، و همچنین ماهی که زمان

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۹۷.

اجتماع عمومی مسلمین در مکه است (ماه ذی‌حجه) به الشهر الحرام (ماه محترم) متّصف شده و هدی و قلائد یعنی قربانی و تقلید آن که آویختن چیزی به گردن حیوان است از گاو و گوسفند و شتر، تا نشانه‌ی انتخاب آن حیوان برای قربانی باشد، علامت احترام و تجلیل از آن خانه به حساب آمده و همه‌ی اینها، در آیه‌ی مبارکه، وسیله‌ی بقا و صیانت انسان‌ها از تباهی و فساد، نشان داده شده است؛ از تمام این اوصاف و عناوین.

از موضوعات فوق، این مطلب مستفاد می‌شود که علت و سبب و ملاک قیام بودن آن خانه و تکیه‌گاه بودنش برای حیات و بقای مردم، همانا حرمت و جلالت و قداستی است که در نظر عموم مردم دارد.^۱ یعنی هر چه محبوب عمومی شد، وسیله‌ی اتحاد اجتماعی خواهد بود؛ و اتحاد اجتماعی نیز خلاق سعادتمندی و جهانی خواهد شد.

آری! کعبه خانه‌ای است که مورد تقدیس و احترام همگانی است؛ مرکزی است که قبله است و تمام مسلمانان از تمام نقاط جهان، به هنگام نماز و عرض بندگی به پیشگاه خدا، رو به سوی آن می‌ایستند و ذبایح خود را از گاو و گوسفند و شتر، وقتی پاک و حلال می‌دانند که رو به سمت کعبه، سر بریده شوند؛ مردگان خود را به سمت کعبه، در میان قبر می‌خوابانند؛ حالات شریفه و اعمال صالحه‌ی خود را - از هر قبیل که باشد - وقتی در درجه‌ی کمال فضیلت می‌شناسند که در حال مواجهه با سمت کعبه انجام شود و آنچنان قداست و حرمت، برای کعبه قائلند که در دورترین نقاط عالم و در مخفی‌ترین مکان‌ها هم که باشند، مراقبند به هنگام قضای حاجت، رو به سمت کعبه یا پشت به سمت کعبه نباشند و استقبال و استدبار کعبه را در آن حال، حرام می‌دانند (شیعه، در این مسأله متفقند)؛ کار تجلیل و تقدیس و احترام از آن خانه را، تا حدّ قربانی دادن و فداکاری نمودن و از نفایس اموال خود گذشتن، می‌رسانند.

حال، یک چنین نقطه‌ای که بیت حرام است و خانه‌ی محترم به احترام عمومی است، وقتی هدف مشترک واقع شد و محور فعالیت همگانی قرار گرفت، بدون تردید، عامل ابقای امت و جامع شمل جمعیت خواهد بود و مرجع و پناهگاه ستم‌دیدگان و خانه‌ی امن ترسیدگان خواهد گردید.

بدیهی است، این همه آثار حیاتی، معلول همان حرمت و قداستی است که خدا، در آن خانه جعل فرموده و آن را بطور خارق العاده و اعجاز آمیز، محبوب و محترم ساخته و دل‌ها را به سوی آن متمایل گردانیده است.

ذَلِكَ لِتَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.

این حرمت و محبوبیت و این تجلیل و تقدیس همگانی که سرچشمه‌ی حیات سراسر سعادت جامعه‌ی انسان است، دلیل بسیار روشنی است بر وجود مدبری علیم و حکیم که عالم به جمیع مصالح و احتیاجات انسان در زندگی فردی و اجتماعی است.

او می‌داند جامعه‌ی بشر، احتیاج به مرکز و مرجع واحدی دارد که مورد احترام همگی باشد و محبوب جهانی. خانه‌ی امید بشر باشد و مأمن انسان تا همه در آنجا مجتمع گردند، دل به دل و دست در دست هم داده و با نیروی شگرف اتحاد، گره از جمیع مشکلات بگشایند و راه زندگی را با سعادت و سلامت ببیمایند و لذا کعبه را چنین محلّی عجیب قرار داده و در آن، جعل حرمت و محبوبیت فرموده است.

همین امر، کافی است که ما را به علم و تدبیر حکیمانه‌اش، متوجه سازد و بفهماند علم خدا، محیط به تمام ذرات کائنات است و همه چیز روی حساب دقیق، برای هدف و غایت مخصوصی به وجود آمده و بر اساس حکمت و مصلحتی در جریان است.

وَ أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛

۳- کعبه پناهگاه جامعه‌ی انسانی و خانه‌ی امن بشر

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا^۱

یاد کن که ما خانه [کعبه] را مرجع برای مردم و مأمن قرار داده‌ایم.

تردیدی نیست که جامعه‌ی بشر به هنگام بروز اختلاف و پیش آمدن تعدّیات، احتیاج به یک مرجع و ملجأ بین المللی دارد که مورد احترام عمومی باشد و همه، خود را موظف به خضوع و تسلیم در برابر آن بدانند تا اگر فرد یا ملت ستم‌دیده‌ای به آنجا پناهنده شد، تمام ملل به حمایت او برخیزند و برای حفظ حرمت آن مرجع، داد او را از ظالم بگیرند و ظالم را سر جایش بنشانند.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۵.

جامعه‌ی انسان‌ها، یک خانه‌ی امن و «امان‌خانه‌ی جهانی» لازم دارد تا وقتی انسان ترسیده و یا قوم وحشت‌زده‌ای، خود را به آستان آن مأمن رسانید و فریاد استمداد کشید، از همه جا به فریاد او جواب لبیک بگویند و از نظر بزرگداشت آن مأمن، به او امان داده و موجبات ترس و وحشتش را برطرف سازند.

همین احتیاج است که بشر متمدّن را وادار به تشکیل سازمان ملل متحد کرده؛ حالا تا چه مقدار دارای واقعیت است و یا اساساً بی‌واقعیت، کاری به آن نیست.

به همین جهت، در عالم اسلام، این احتیاج حتمی جامعه‌ی انسان مورد عنایت واقع شده و حضرت حق (عزّوجلّ) خانه‌ی کعبه را بعد از جعل حرمت و احترام عمومی درباره‌اش، مرجع و مأمن جهانی قرار داده و خانه‌ی امن مردم معرفتی فرموده است تا نتیجه آن باشد که امت اسلامی که نهایت درجه‌ی احترام و ستایش برای آن خانه قائلند و صبح تا شام و در خلال ساعات شبانه‌روز چندین بار، رو به کعبه می‌ایستند و با انجام رکوع و سجود به سمت آن و تعظیم در برابر آن، خود را طالب و دوستدار جدی کعبه و خانه‌ی امن بشر و تمام لوازم و مقتضیات آن، نشان می‌دهند، در هیچ شرایطی راضی نشوند فردی مورد ظلم و ستم واقع گردد یا کسی با ترس و وحشت و اضطراب زندگی کند بلکه بطور مسلم، این چنین ملّتی با جدّ تمام، حامی مظلومان و امان‌بخش وحشت‌زدگان خواهد بود. نه تنها در میان خودشان هیچ‌گونه ظلم و ارباب، دیده نخواهد شد، بلکه در سطح سیاست جهانی به عنوان یک ملّت دادرس، مصلح و به‌وجودآورنده‌ی امنیت همه‌جانبه‌ی عالمی شناخته خواهند شد. پس کاملاً صحیح و درست است که کعبه، عامل ایجاد و ضامن بقای صلح و امان جهانی است.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ
وَ أَمْنًا.

بنابراین، بی‌شک و تردید باید گفت، حیات بشر وقتی سعید است و دارای خیرات و برکات که کعبه، سر پا باشد و حج، با شرایط کامله‌اش انجام شود.

تعطیل حج و از هم پاشیدن جامعه‌ی آدمیان

اگر خدای ناخواسته، روزی کعبه متروک گردد و حج تعطیل شود و یا صورت ظاهری از حج، بی مغز و بی روح باقی بماند، کاخ سعادت جامعه‌ی انسان، فرومی ریزد و خیر و برکت و آسایش، از زندگی بشر رخت برمی بندد و ظلم و فساد و ناامنی، عالمگیر می گردد.

پیش‌بینی روایات راجع به متروکیت کعبه و آثار شوم آن

اخبار ملاحم،^۱ در عداد حوادث شومی که در آخر الزمان، عامل گسترش ظلم و ستم بر جوامع بشری می گردند، تعطیل حج و متروکیت بیت را نشان می دهند.

امام صادق علیه السلام ضمن بیان مفصلی که راجع به وقایع و فتنه‌های قبل از ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دارند، می فرمایند:

و رَأَيْتَ بَيْتَ اللَّهِ قَدْ عُطِّلَ وَ يُومَرُ بِتَرْكِهِ...^۲

وقتی دیدی [خطاب به راوی است] خانه‌ی خدا، تعطیل گشته و امر به ترک حج می شود...

...فَكُنْ عَلَى حَذَرٍ وَ اطْلُبْ إِلَى اللَّهِ النَّجَاةَ وَ اعْلَمْ أَنَّ النَّاسَ فِي سَخَطِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ....

حاصل مضمون آن که: در چنین موقعی که مردم مشمول غضب خدا گشته و استحقاق عذاب پیدا کرده‌اند، تو پیوسته بر حذر باش و تضرع به درگاه خدا ببر، تا به هنگام نزول عذاب الهی، در امان باشی.

۴- حج، حق واجب خدا بر انسان و سپاسگزاری انسان به درگاه ایزد متان

وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.^۳

و به عهده‌ی مردم مستطیع است که برای خدا قصد خانه [کعبه] کنند [حج بجا آورند] و هر کس کفر بورزد [از انجام حج، سر باز زند] محققاً خدا بی نیاز از جهانیان است.

۱- حوادث و وقایع بزرگ.

۲- روضه‌ی کافی، جلد ۸، صفحه‌ی ۳۷.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷.

تعبیر خاص قرآن در موضوع حج

عبارت مخصوص و تعبیر ویژه‌ای که قرآن کریم در امر حج به کار برده، شایان دقت است و کشف از موقعیت بسیار بزرگ حج می‌نماید که می‌فرماید:

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ.

زیارت کعبه و اجتماع بر گرد آن خانه، حقّ خداست بر مردم. یعنی مگر نه اینکه قضای وجدان چنین است که هر ولی نعمت و صاحب انعام و احسانی، حق بر انسان پیدا می‌کند و آدمی خود را مدیون او دانسته و همواره دنبال فرصتی می‌گردد تا حق او را ادا کرده و جبران احسان و انعام او را تا حدّ امکان بنماید و حداقل برای عرض تشکر به خانه‌اش برود و به قدر شایستگی خود، هدیه‌ای ببرد؟

منعم حقیقی خداست و شکرش واجب عقلی است

حال، خدای مَنان که ولی نعمت آدمیان است؛ آن هم نعمت‌های بی‌حدّ و حصری

که به شماره و احصاء، در نمی‌آید:

وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا.^۱

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً؟^۲

آیا ندیدید [فکر نکردید] خدا آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است،

مستخرّ شما گردانیده و به وفور و فراوانی، نعمت‌های ظاهر و باطن خود را در

اختیار شما قرار داده است؟

آیا چنین ولی نعمت بی‌همتایی، این حق را بر گردن شما انسان‌ها ندارد که برای

عرض تشکر و سپاس از آن همه انعام و احسانش، به خانه‌اش برود و هر یک به قدر

استعداد خود، هدیه به درگاهش ببرید؟

چرا! به حقّ خودش قسم، این حقّی است که هر انسان عاقلی که بهره‌ای از انسانیت دارد

و بویی از آدمیت و حق‌شناسی به شامه‌اش رسیده، اعتراف به لزوم و وجوب آن می‌کند و بدون

اینکه منتظر دعوت باشد، به حکم وظیفه‌ی آدمی و اقتضای ادب انسانی، بار سفر می‌بندد و رو

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۴.

۲- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۲۰.

به خانه‌ی آن ولی نعمت ذوالفضل والاحسان می‌رود و نفیس‌ترین امتعه و اشیای خود را به عنوان هدیه به درگاهش می‌برد. تا چه رسد به اینکه، آن منعم دعوت هم کرده باشد که در این صورت، وظیفه، مؤکدتر می‌شود و عرض اجابت، لزوم سریع‌تری پیدا می‌کند تا هم قانون ادب انسانی، رعایت گردیده و هم امتثال امر مولا شده باشد.

آری! حضرت ربّ العالمین و پروردگار اکرم الاکرمین، در ازای آن همه انعام و احسان، از بنده، فقط یک زیارت و حضور در خانه‌اش را خواسته و یک گوسفند یا گاو و شتر را (در حدّ تمکّن) به عنوان هدیه و قربانی پذیرفته است.

بهره‌ی شکر، عاید انسان می‌شود نه خدا

البته ناگفته پیداست که زیارت بیت و تقدیم قربانی، نه برای این است که نفعی عاید خدا گردد و بر عزّت و جاه و جلال او بیفزاید.

سُبْحَانَہٗ وَ تَعَالٰی عَمَّا یَتَوَهَّمُهُ الْجَاهِلُونَ عَلُوًّا کَبِیْرًا.

بلکه این دعوت به زیارت و آوردن قربانی هم، لطف و عنایت دیگری است از طرف خداوند مّان در باره‌ی انسان؛ زیرا اولاً با این دعوت، او را از جرگه‌ی حیوانات بیرون آورده و در رتبه‌ی شریفه‌ی انسان‌های کامل جا داده و امتیاز انسانی‌اش را محفوظ فرموده است و ثانیاً زیارت کعبه را، تجارتي پرسود برای او قرار داده که به هر دو مطلب خواهیم پرداخت.

شکر منعم، مایه‌ی امتیاز انسان از حیوان است

یکی از امتیازات انسان، همان فضیلت حق‌شناسی و اظهار تشکر و سپاس در برابر انعام منعم و احسان محسن است که عالم حیوان، فاقد این خصیصه‌ی عالیّه است. گرچه در بعض حیوانات، این خصیصه تا حدّی مشاهده می‌شود ولی به هر حال از خصایص لازمه‌ی نوع حیوان نیست. اما انسان، به شرط سلامت فطرت و وجدان، ممکن نیست این فضیلت ممتازه‌ی آدمی را فاقد باشد. مگر این که در اثر انهماک^۱ در شهوات نفسانی و استغراق در ارضای تمایلات حیوانی، فطرت انسانی‌اش واژگون گردیده و ملحق به حیوانات شده باشد که قرآن می‌فرماید:

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.^۲

۱- فرورفتن.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

آنان، بسان چارپایانند، بلکه گمراه‌تر، آنان غفلت‌زدگان و بی‌خبرانند.

البته، این چنین افراد حیوان‌صفتِ واژگون‌فطرت، نه تنها از سپاس و احترام‌گذاری به ولی نعمت، خودداری می‌کنند، بلکه تا بتوانند با همان نعمت در مقام ایدای منعم هم بر می‌آیند و احیاناً در نابود ساختن او نیز می‌کوشند. پس چه لطف بزرگی، خدا درباره‌ی بشر، مرعی^۱ داشته که او را به نماز و حج و سایر اعمال عبادی که هر یک طریقی از طرق شکر و سپاسگزاری در پیشگاه حضرت منعم است، مأمور و موظف فرموده تا بدین وسیله، او را در رتبه‌ی انسانی نگه داشته و شرف آدمی‌اش را حفظ فرماید:

امام سیدالشاگردین علیه السلام می‌فرماید:

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ
مِنْهُ الْمُتَتَابِعَةَ وَ أَتَبَعَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعْمِهِ الْمُتَظَاهِرَةَ لَتَصَرَّفُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ
يَحْمَدُوهُ وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ
حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ إِنَّ
هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.^۲

شکر و سپاس خدای را که اگر بندگانش را، به شناختن [راه] سپاسگزاری او بر نعمت‌های بی‌درپی که به ایشان داده و نعمات و عطیّات پیوسته و فراوانی که به آنان عنایت فرموده است، وانمی‌داشت [و امر به شکر نعمت نمی‌فرمود]، هر آینه [بندگان به اقتضای طبیعت نفس هوس‌باز غفلت‌زا] تصرف در نعمت‌های خدا می‌کردند بدون اینکه شکر آنها را بجا آورند و روزی‌های سرشار خدا را با کمال وسعت و فراغت می‌خوردند؛ بی‌آنکه عرض سپاس امتنان به ساحت اقدسش بنمایند و اگر چنین می‌شدند [و نعمت‌خواران ناسپاس می‌بودند، در این صورت] از حدّ انسانیت [که مرتبه‌ی عقل است و ادب] خارج می‌گشتند و به مرز بهیمیت چارپایان [که مرتبه‌ی اشباع شهوت محض است و شکم‌خوارگی بی‌توجه به ولی نعمت] داخل می‌شدند [و همدوش با حیوانات بی‌عقل و تمیز می‌گردیدند] و چنان می‌شدند که خدا در کتاب

۱- رعایت شده.

۲- صحیفه‌ی سجّادیه، دعای اول، دعائه فی التّحمید لله.

محکم خود، وصف حالشان نموده است: آنان [دسته‌ی ناسپاسان]، جز همانندی

با چارپایان، شأن دیگری ندارند، بلکه از چارپایان نیز گمراه‌ترند.

چرا انسان ناسپاس، گمراه‌تر از حیوان است؟

زیرا حیوان که فاقد عقل و محکوم‌گریزه است، هیچ کدام از قوا و نیروهای طبیعی خود را تعطیل نکرده و از مسیر خود منحرف نمی‌سازد، بلکه در همان راهی که خالقش پیش پایش نهاده است، مستقیم می‌رود.

مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱

هر حیوانی زمام تدبیر و تنظیم حرکات و سکناش به دست خداست و تدبیر

خدا، همان صراط مستقیم است.

پس حیوان اگر از راه انسان گمراه است و به کمال انسانی نمی‌رسد، در عالم خود گناهی نکرده و برخلاف توقع، کاری انجام نداده است. بلکه در تحصیل کمال حیوانی خود، به راه صحیح می‌رود و از گریزه‌ی خود که صراط مستقیم اوست، تبعیت می‌کند. اما انسان که دارای نیروی عقل است و امتیازش از حیوان به همین است، مکلف به شناخت منعم و موظف به اظهار سپاس و عرض تشکر در برابر منعم است.

بنابراین، وقتی این نیروی شریف انسانی خود را از کار انداخت و به تشخیص آن وقعی نگذاشت، از راه طبیعی آدمی که صراط مستقیم خداداد اوست، منحرف گشته و در حقیقت از چارپایان گمراه‌تر شده است و مسلماً مستحق کیفر و عقابی عظیم است.

خلاصه! منظور این است که خدا، با دعوت انسان به عبادت و بخصوص زیارت بیت مکرّمش، منت بر انسان نهاده و او را در رتبه‌ی شرف و کرامت انسانی‌اش نگه داشته و از سقوط به عالم حیوان، مصونش فرموده است و برای این که فطرت خواب‌رفته‌ی او را بیدار کند و عاطفه‌ی حق‌شناسی‌اش را به تحرّک درآورد تا با شوق و میل، رو به خانه‌ی معبود برود، با عبارت خاصّ «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» فرمان آسمانی خود را صادر فرموده است. یعنی؛ تو انسانی و فطرتاً حق‌شناسی و من هم خالق و رازق و منعم علی‌الاطلاق تو

هستم. پس این حق را بر تو دارم که به عنوان تشکر و سپاسگزاری به خانه‌ام بیایی و قربانی به درگاهم بیاوری تا شرف آدمی و کرامت انسانی تو محفوظ بماند. این یک نکته.

زیارت کعبه چه تجارت پر سودی است

اما نکته‌ی دوم؛ رفتن بنده‌ی مسکین به درگاه ربّ العالمین و بردن یک هدیه‌ی بی‌ارزش به آستان اقدسش، بهانه و وسیله‌ای می‌شود که به اضعاف مضاعف و فوق حدّ تصور، رحمت و برکات آسمانی‌اش را بر او بریزد و با دست پر از انواع نعم و الطاف الهی از دنیایی و عقبایی - از حرم مکرمش برگرداند.

برای پی بردن به عظمت خیرات و عطیاتی که از طرف حضرت باری تعالی به حجاج و زوّار بیت اعطا می‌شود، لازم است به روایاتی که در باب فضل حجّ و عمره و ثواب آنها رسیده است، مراجعه شود.

از باب نمونه به این روایات توجه فرمایید.

عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ الْحَاجَّ إِذَا أَخَذَ فِي جِهَارِهِ لَمْ يَخْطُ خُطْوَةً فِي شَيْءٍ مِنْ جِهَارِهِ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَ مَحَىٰ عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَ رَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ حَتَّىٰ يَفْرُغَ مِنْ جِهَارِهِ مَتَىٰ مَا فَرَغَ...^۱

راوی حدیث می‌گوید: [از امام باقر عليه السلام شنیدم که می‌فرمود، شخصی که عازم حج است و به انجام کارهای مقدماتی پرداخته است [در طول مدت اشتغال به تحصیل جهازات سفر]، در هر قدمی که برمی‌دارد و کاری از کارهای مربوط به حج را انجام می‌دهد، خدای ذوالمنّ و الکرّم، ده حسنه برایش می‌نویسد و ده سیئه از او می‌آمرزد و ده درجه [از درجات اخروی] برای او بالا می‌برد، تا آن ساعتی که از امور مقدماتی فارغ گشته و از خانه خارج شود و قدم در راه گذارد و به بهره‌های عالی تر برسد.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الْحُجَّاجُ يَصْدُرُونَ عَلَىٰ ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ صِنْفٌ يُعْتَقُ مِنَ النَّارِ وَ صِنْفٌ يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَ صِنْفٌ يُحْفَظُ فِي أَهْلِهِ وَ مَالِهِ فَذَلِكَ أَذْنِي مَا يَرْجِعُ بِهِ الْحَاجُّ.^۲

۱- کافی، جلد ۴، صفحه ۲۵۴، حدیث ۹.

۲- وافی، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه ۴، باب ۱۵.

حاجیان که باز می‌گردند، سه دسته‌اند: دسته‌ای از آتش آزاد می‌شوند؛ دسته‌ای از گناهان خود خارج می‌گردند مانند روزی که از مادر تولد یافته‌اند و دسته‌ی سوّم با مصونیت مال و عیال برمی‌گردند و این کمترین بهره‌ای است که عاید شخص حاج می‌شود.»

علّت اختلاف در بهره چیست؟

واضح است که سبب اختلاف در بهره و ثواب، اختلاف در نیت و تفاوت در مراتب معرفت ربّ‌البت و درک لطایف و اسرار عبادت و اثر گرفتن روح از مناسک حجّ است. یکی با نیت پاک و محضاً برای خدا و جلب رضای او می‌رود، با قلبی بیدار و متوجّه به اسرار و بانجام هر قسمتی از مناسک حجّ، می‌کوشد پله‌ای از پله‌های نردبام قرب خدا را بالا رفته و بندی از بندهای اسارت نفس را از پای عقل بگشاید تا به حول و قوه‌ی پروردگار، وقتی برمی‌گردد، دامی از دام‌های شیطان سر راهش نباشد و زنجیری از زنجیرهای دنیای خدّاع و مکار، به گردنش نیفتد و به دوزخش نکشاند.

مسلم است این چنین آدمی، از مگه برمی‌گردد، در حالی که بیمه‌ی خدایی شده و برای همیشه از آتش نجات یافته است که فرمود: «صِنَّفٌ يُعْتَقُ مِنَ النَّارِ».

اما فرد دیگری می‌رود برای اینکه فقط تکلیفی از گردنش ساقط شود و ذمه‌اش از واجبی از واجبات دین فارغ گردد، بدون اینکه توجه به روح عمل داشته و در فکر ازاله‌ی رذایل از نفس و تحصیل فضایل قلب باشد. این آدم به برکت حجّ، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود، اما چون نفس بد اندیشش هنوز از خاصیت گناه‌انگیزی تخلّص نیافته است، باید شدیداً مراقب آینده‌اش باشد که مبادا وسوسه‌های شیطان و تسویلات نفس اماره‌اش، بار دگر آلوده‌اش ساخته و به آتشش بکشاند و لذا درباره‌ی این دسته فرمود: «صِنَّفٌ يُخْرَجُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ».

فرد سوّمی هم می‌رود برای اینکه خود را از فشار توبیخ و ملامت مردم برهاند و علاوه بر آنکه عنوانی بر عناوین اجتماعی‌اش افزوده می‌شود و کلمه‌ی «حاج» بر سر اسمش می‌آید، شاید ضمن سیاحت، تجارتي هم بشود و سود و بهره‌ی مادی هم ببرد و نظایر این دواعی و اغراض که احیاناً در قیافه‌ی دواعی دینی هم خودنمایی می‌کند، فراوان است.

به هر حال این دسته هم، بی‌بهره‌ی از برکات حج نمی‌مانند منتها بهره‌ی آنان منحصر به فایده‌ی دنیوی خواهد بود و آن مصونیت اهل و عیال و اموال از خطرات است تا از مکه برگردند که فرمود: «وَصِنْفٌ يُحْفَظُ فِي أَهْلِهِ وَ مَالِهِ».

قال أبو جعفر عليه السلام: الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ سُوقَانِ مِنَ الْأَسْوَاقِ الْآخِرَةِ اللَّازِمُ لِهُمَا مِنْ أَضْيَافِ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّ أَبْقَاهُ أَبْقَاهُ وَلَا ذَنْبَ لَهُ وَإِنْ آمَاتَهُ أَدْحَلَهُ الْجَنَّةَ.^۱

حج و عمره، دو بازار از بازارهای آخرتند. واردشونده‌ی به آن‌ها، از میهمان‌های خداوند متعال است. اگر او را زنده و باقی نگه دارد، باقی‌اش نگه می‌دارد در حالی که عاری از گناه گشته و اگر هم او را بمیراند، داخل بهشتش می‌نماید.

حجاج، میهمانان خدا هستند

عن ابی عبد الله عليه السلام قال: الْحَاجُّ وَالْمُعْتَمِرُ وَقَدْ أَلَّاهُ أَنْ سَأَلُوهُ أَعْطَاهُمْ وَإِنْ دَعَوْهُ أَجَابَهُمْ وَإِنْ شَفَعُوا شَفَعَهُمْ وَإِنْ سَكَتُوا ابْتَدَأَهُمْ وَيُعْوِضُونَ بِالذَّرِّهِمْ أَلْفَ أَلْفِ دِرْهِمٍ.^۲

حاج و معتمر [عمره بجا آورنده] میهمان خدا هستند. اگر سؤال کنند [درخواستی نمایند]، عطاءشان فرماید و اگر دعا کنند و او را بخوانند، اجابتشان نماید و اگر از کسی شفاعت کنند، شفاعتشان را بپذیرد و اگر هم سکوت کنند و چیزی نخواهند، [میزبان کریم] خود، ابتداء به بدل عنایت می‌فرماید و در ازای هر درهم، هزار هزار درهم عوض می‌دهد.

نگاه به کعبه هم رحمت‌انگیز است

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ لَمْ يَزَلْ تُكْتَبُ لَهُ حَسَنَةٌ وَ تُمَحَى عَنْهُ سَيِّئَةٌ حَتَّى يَنْصَرِفَ بِبَصَرِهِ عَنْهَا.^۳

هر که به کعبه نگاه کند [مادام که چشمش به کعبه است] مرتب حسنه‌ای برایش نوشته و سیئه‌ای از او محو می‌شود تا [لحظه‌ای] که چشمش را از کعبه برگرداند.

در روایت دیگری می‌فرماید:

۱- وافی، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه‌ی ۴۲.

۲- همان.

۳- کافی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۴۰، حدیث ۴.

وَقَالَ: مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ كَتَبَتْ لَهُ حَسَنَةً وَ مُجِيتٌ عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ.^۱
و فرمود: هر که نظر به کعبه کند، حسنه‌ای برایش نوشته می‌شود و ده گناه از او محو می‌گردد.

پیرامون کعبه، باران رحمت و مغفرت می‌بارد

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى حَوْلَ الْكَعْبَةِ عَشْرِينَ وَمِائَةً رَحْمَةً مِنْهَا سِتُونَ لِلطَّائِفِينَ وَ أَرْبَعُونَ لِلْمُصَلِّينَ وَ عِشْرُونَ لِلنَّاطِقِينَ.^۲
از امام صادق علیه السلام است که فرمود: پیوسته خداوند متعال در اطراف کعبه صد و بیست رحمت نازل می‌فرماید، شصت رحمت از آن برای طواف کنندگان است و چهل رحمت برای نماز گزاران و بیست رحمت برای نظرکنندگان به کعبه.

چه مبارک عملی است طواف خانه‌ی حق

قَدِمَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ: قَدِمْتَ حَاجًّا؟ فَقَالَ: نَعَمْ فَقَالَ:
تَدْرِي مَا لِلْحَاجِّ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: مَنْ قَدِمَ حَاجًّا وَ طَافَ بِالْبَيْتِ وَ صَلَّى
رَكَعَتَيْنِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ سَبْعِينَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ
رَفَعَ لَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ دَرَجَةٍ وَ شَفَّعَهُ فِي سَبْعِينَ أَلْفِ أَهْلِ بَيْتٍ وَ قَضَى لَهُ
سَبْعِينَ أَلْفَ حَاجَةٍ وَ كَتَبَ لَهُ عِتَقَ سَبْعِينَ أَلْفَ رَقَبَةٍ قِيمَةُ كُلِّ رَقَبَةٍ عَشْرَةُ
آلَافٍ دِرْهَمٍ.^۳

مردی بر امام کاظم علیه السلام وارد شد. امام از او سؤال کرد: به عزم حج آمده‌ای؟
عرض کرد: بله! فرمود: آیا می‌دانی برای آدم حاج چه فضیلتی است؟ گفت:
خیر! فرمود: کسی که به حج بیاید و برگردد بیت طواف نماید و دو رکعت
نماز بجا آورد، خدا می‌نویسد برای او هفتاد هزار حسنه و محو می‌کند از او
هفتاد هزار سیئه و بالا می‌برد برای او هفتاد هزار درجه و می‌پذیرد شفاعت او
را در باره‌ی هفتاد هزار خانواده و قضا می‌کند برای او هفتاد هزار حاجت و

۱- کافی، جلد ۴، صفحه ۲۴۰، ذیل حدیث ۵.

۲- وافی، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه ۹.

۳- همان، صفحه ۱۲۹.

می‌نویسد برای او ثواب آزاد ساختن هفتاد هزار بنده که قیمت هر بنده‌ای ده هزار درهم باشد.

البته باید متوجه بود که ترتب این همه فضیلت و ثواب بر حج، مشروط به شرایطی است که به خواست خدا در مباحث آینده به آن اشاره خواهد شد.

به راستی تارک حج، فاقد رمز انسانیت است

حال که دانسته شد رفتن به زیارت خانه‌ی خدا به عنوان عرض تشکر و سپاس به آستان اقدس حضرت حق، ولی نعمت مطلق، شرط ادب آدمی و مقتضای انسانیت انسان و ممیز او از حیوان است، باید متذکر شد، علاوه بر این، وسیله‌ای است برای جلب عنایات بی‌پایان پروردگار و بدست آوردن آن همه خیرات و برکات دنیایی و عقبایی که از شدت عظمت و کثرت، موجب اعجاب و حیرت می‌شود.

بنابراین، تا چه اندازه دوری از انسانیت و آدمیت، بلکه بی‌شرمی و وقاحت می‌خواهد که نه تنها آدمی خود را موظف به زیارت ولی نعمت و عرض سپاس به آستان او نداند، بلکه وقتی هم که او دعوتش کند، اعتنایی نکرده و دعوتش را به چیزی نگیرد. به راستی این وقاحت، منبعث از کفر درونی آدمی است که قرآن کریم از این سوء ادب و بی‌مبالاتی، تعبیر به کفر فرموده است:

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ^۱

هر کس کفر بورزد [و از انجام حج سر باز زند]، بطور مسلم، خدا بی‌نیاز از جهانیان است.

یعنی؛ نرفتن مردم به زیارت کعبه، زیانی به خدا نمی‌زند؛ چرا که خدا حاجت به کسی ندارد بلکه این، خسران و زیان فوق‌العاده بزرگ و هلاکت‌باری است که دامن مردم را می‌گیرد و محروم از سعادتشان می‌سازد.

گر جمله‌ی کائنات کافر گردند
بر دامن کبریا نشینند گرد

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷.

کفر تارک حج به چه معناست؟

باید دانسته شود که کفر در قرآن کریم و روایات، اقسام مختلف و یا مراتب مختلف دارد. یک قسم یا یک مرتبه‌اش، کفر به فروع است که به معنای ترک واجبات و ارتکاب محرمات می‌باشد.

این قسم از کفر موجب خلود در جهنم نمی‌باشد، مگر اینکه کاشف از بی‌اعتقادی نسبت به اصلی از اصول عقاید گردد که در این صورت، کفر، به معنای الحاد و جحود^۱ خواهد بود و مستوجب خلود در جهنم خواهد شد.

وافی نقل می‌کند، راوی از امام کاظم علیه السلام راجع به کفر تارک حج سؤال کرد.

قال: قُلْتُ: فَمَنْ لَمْ يَحِجَّ مِنَّا فَقَدْ كَفَرَ؟ قَالَ: لَا وَلَكِنْ مَنْ قَالَ لَيْسَ هَذَا هَكَذَا فَقَدْ كَفَرَ.^۲

می‌گوید، گفتم: پس [بنابر فرموده‌ی خدا] اگر کسی از ما، حج نرود کافر شده است؟ فرمود: نه؛ اما کسی که بگوید این چنین نیست [یعنی بگوید حج، واجب نیست و منکر و جوبش شود] کافر شده است.

فیض (رحمة الله علیه) در بیان روایت می‌فرماید:

إِنَّمَا لَمْ يَكْفُرْ تَارِكُ الْحَجِّ لِأَنَّ الْكُفْرَ رَاجِعٌ إِلَى الْإِعْتِقَادِ دُونَ الْعَمَلِ فَقَوْلُهُ تَعَالَى وَمَنْ كَفَرَ، أَيْ وَمَنْ لَمْ يَعْتَقِدْ فَرَضَهُ أَوْ لَمْ يُبَالِ بِتَرْكِهِ فَإِنَّ عَدَمَ الْمُبَالَاةِ يَرْجِعُ إِلَى عَدَمِ الْإِعْتِقَادِ.

اینکه تارک حج، کافر [به معنی معهود] نیست، برای این است که کفر [به معنی انکار و الحاد] راجع به اعتقاد است نه عمل. پس به فرموده‌ی خدای تعالی: «وَمَنْ كَفَرَ»، یعنی کسی که معتقد به وجوب حج نباشد یا نسبت به ترکش بی‌مبالا باشد [هیچگونه ترسی از ترک حج نداشته باشد] کافر است زیرا مسلم است که بی‌پروایی و بی‌مبالایی، ریشه از بی‌اعتقادی می‌گیرد [و این کفر است].

۱- انکار.

۲- وافی، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه ۴۷، باب ۱۷.

و همچنین مرحوم فیض در بیان روایتی که می‌فرماید: کسی که بدون عذر، تارک حج باشد و بمیرد، یهودی یا نصرانی مرده است،^۱ می‌گوید:

وَ إِنَّمَا يَمُوتُ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا لِأَنَّهُ لَوْ اعْتَقَدَهَا لِأَتَىٰ بِهَا مَعَ عَدَمِ الْمَانِعِ
وَ الْإِسْتِطَاعَةِ وَ تَوَقُّعِ الْفَوْتِ بِالْمَوْتِ.^۲

چرا تارک حج، یهودی یا نصرانی می‌میرد؟ برای اینکه اگر معتقد به وجوبش بود، با وجود استطاعت و نبودن مانع و احتمال فرا رسیدن مرگ و از دست رفتن فرصت حج، مسلماً مسامحه در انجامش نمی‌کرد و اقدام به اتیانش می‌نمود. یعنی سهل‌انگاری و بی‌اعتنایی در امر حج، با آن همه جد و تأکید خدا، کشف از بی‌اعتقادی نسبت به وجوبش می‌کند؛ از این رو یهودی یا نصرانی می‌میرد.

پیغمبر اکرم ﷺ ضمن وصایایی که به امیرالمؤمنین علیه السلام دارند، می‌فرمایند:

يَا عَلِيُّ تَارِكُ الْحَجِّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ اللَّهُ
عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي
عَنِ الْعَالَمِينَ، يَا عَلِيُّ مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا.^۳

ای علی! ترک‌کننده‌ی حج با وجود استطاعت، کافر است... ای علی! هر که حج را تأخیر اندازد تا بمیرد، خدا در روز قیامت، او را یهودی یا نصرانی برمی‌انگیزد [با یهود و نصاری محشورش می‌گرداند].

قال: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ
فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا، فَقَالَ: نَزَلَتْ فِي مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ
وَ عِنْدَهُ مَا يَحِجُّ بِهِ فَقَالَ أَلْعَامَ أَحَجُّ أَلْعَامَ أَحَجُّ حَتَّى يَمُوتَ قَبْلَ أَنْ يَحِجَّ.^۴

راوی می‌گوید: از امام علیه السلام سؤال کردم از آیه‌ی شریفه «و من كان في هذه اعمى» این در این دنیا نابینا باشد، در آخرت نیز نابینا خواهد بود و

۱- این روایت بعداً خواهد آمد.

۲- وافی، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه‌ی ۴۸.

۳- من لا يحضره الفقيه، چاپ قدیم، آخر کتاب، باب التوادر.

۴- همان، باب تسويف الحج.

گمراه‌تر [مقصود راوی این بوده که آن نابینایی در دنیا که مستوجب نابینایی در آخرت می‌باشد، کدام است]. امام فرمودند: این آیه درباره‌ی کسی نازل شده است که حج واجب و حجة الاسلام را با داشتن مال و استطاعت تأخیر بیندازد و هی بگوید امسال حج می‌روم و امسال حج می‌روم [چندان امسال - امسال کند] تا بمیرد پیش از آن که حج بجا آورد [این آدم است که هم کور در دنیا و هم کور در آخرت است].

۵- حج، مایه‌ی قوت و نیرومندی دین است

فَرَضَ اللَّهُ... وَالْحَجَّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ^۱

و حج را [خدا واجب کرده] تا موجب قوت دین باشد.

بدیهی است، هر بنیه و سازمانی که به اقتضای طبیعت این عالم، بر اثر عوامل مُضْعِف، رو به ضعف و سستی برود، احتیاج به عامل تقویت دارد تا ضعف آن را جبران نموده و به حال اولش برگرداند.

دین هم که سرمایه‌ی سعادت دو جهانی انسان است، بر اثر تبلیغات سوء بیگانگان از خارج و طغیان تمایلات و شهوات از داخل و فراهم بودن زمینه برای اجرای هوس‌ها و تمنیات نفس از طریق مؤسسات دعوت‌کننده‌ی به گناه، قهراً قدرت معنوی اش در وجود انسان و جامعه‌ی مسلمانان، رو به ضعف و کاهش می‌گذارد و زیر پرده‌هایی از غفلت و انهماک در دنیا، مشرف به زوال و نابودی می‌شود و نزدیک می‌گردد، به کلی، سرمایه‌ی حیات از دست مسلمین برود و به هلاک ابدی مبتلا گردند.

ناگهان نسیم لطف و عنایت می‌وزد و ندای «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ»^۲ پرده‌ی گوش‌ها را می‌نوازد و تکان در دل‌ها می‌افکند و کاروان‌های حج، با جنب و جوشی چشمگیر، از تمام بلاد مسلمین به راه می‌افتند.

بار دیگر، مکه (ام‌القری) همچون مادری مهربان، فرزندان دورافتاده‌ی خود را به دامن می‌گیرد و در آغوش پرمهر خود می‌فشارد و در ظرف چند روز محدود، خاطرات روح‌افزای عبودیت و بندگی و خدادوستی را، با نشان دادن صحنه‌های زنده و حساس آن،

۱- نهج البلاغه، باب‌الحکم و المواعظ، حکمت ۲۴۴.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷.

در دل‌ها تجدید می‌نماید و سفر پرخطر مرگ و بی‌اعتباری دنیا و جدایی از مال و عیال و مراحل هولناک برزخ و محشر را بطور مجسم، مقابل چشم‌ها می‌آورد و زحمات طاقت‌فرسای انبیا و اولیای خدا را، در راه تأسیس و تحکیم مبانی دین تذکر می‌دهد و خلاصه! پرده‌های ضخیم غفلت را، از قلوب انسان‌ها برمی‌دارد و نور ایمان و توجه به خدا و آخرت را در فضای جان‌ها، آشکار و عیان می‌سازد و فرزندان خود را، از غذاهای معنوی و روحی اشباع می‌کند و با دینی محکم و ایمانی قوی، به وطن‌هایشان برمی‌گرداند تا برای مبارزه‌ی با ایادی ابلیس و سازمان‌های ضدّ خدا و مروجان فساد و حفظ گوهر ایمان و سرمایه‌ی حیاتی دین، کاملاً آماده و نیرومند و با نشاط گردند. بنابراین، تصدیق می‌فرماید که «بقای دین در اجتماع مسلمین، بسته به بقای کعبه و احیای مناسک حجّ است و لذا امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

لا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ.^۱

همواره، دین برپاست؛ مادام که کعبه سرپاست.

معروف است یکی از رؤسای ممالک مسیحی، بیش از ۱۱۰ سال پیش، روزی در مجلس مهمّی بیان کرد که نفوذ در مسلمان‌ها تا وقتی سه چیز در آنها محکم و برقرار بوده و نسبت به آن ایمان دارند، ممکن نیست (یا بسیار مشکل است) و از جمله، از مسأله‌ی حجّ نام برد.^۲

روایات نیز، کعبه را در ردیف قرآن و عترت علیهم السلام، از حُرّمات خدا به حساب آورده‌اند؛ یعنی؛ کعبه، رکن اصیلی است که حرمت و قداست آن، فوق سایر موضوعات دینی و شعائر الهی است. دارای مصونیت خاصّ آسمانی است و حریم مقدّس خدا می‌باشد. ضامن بقای اسلام و مورد تقدیس و احترام از نظر عموم مسلمانان جهان است.

قال الصادق علیه السلام: إِنَّ لِلَّهِ حُرْمَاتٍ ثَلَاثًا لَيْسَ مِثْلَهُنَّ شَيْءٌ، كِتَابُهُ وَ هُوَ نُورُهُ

وَ حِكْمَتُهُ وَ بَيْتُهُ الَّذِي جُعِلَ لِلنَّاسِ قِبْلَةً لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ أَحَدٍ تَوَجُّهًا إِلَيْهِ

عَبْرَهُ، وَ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ صلی الله علیه و آله و سلم.^۳

۱- کافی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۷۱، حدیث ۴.

۲- گفتار ماه، شماره‌ی ۱، کنگره‌ی اسلامی حج، صفحه‌ی ۱۹۳، پاورقی ۲.

۳- روضة الواعظین ابن فتنال نیشابوری، صفحه‌ی ۳۲۰.

به حقیقت، برای خدا سه چیز محترم است که [از نظر اصالت در حرمت] شبهه و نظیری ندارد:

۱- کتاب او [قرآن] که نور و حکمت اوست.

۲- خانه‌ی او [کعبه] که قبله‌ی مردم قرار داده شده است و خدا از احدی [اعمال عبادی را] که رو به غیر آن بیاورد، نمی‌پذیرد.

۳- عترت پیغمبر شما [اهل بیت و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام].

۶- کعبه، علم و نشانه‌ی اسلام است

جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ لِلْإِسْلَامِ عِلْمًا.^۱

خداوند سبحان، کعبه را نشانه‌ی اسلام قرار داده است.

همچنان که در بیابان‌ها، برای هدایت و راهیابی گم‌گشتگان، نشانه و علامتی نصب می‌کنند تا راه را بیابند و از حیرت و ضلالت و گمراهی به درآیند، خداوند حکیم نیز، کعبه را علم و نشانه‌ی اسلام قرار داده است تا کسانی که در شناخت حقیقت اسلام و برنامه‌ی تربیتی آن، دچار اشتباه و انحراف می‌شوند، با دیده‌ی تحقیق و تفکر در مناسک حج و موقعیت بیت از نظر تحوُّلی که در افکار و اخلاق و اعمال مسلمین، بوجود می‌آورد، بنگرند و مشخصات اسلام واقعی را - عاری از هرگونه پیرایه‌های بی‌اساس - در چهره‌ی حج بخوانند. این نشان می‌دهد، اسلام، دین توحید خالص است و مبرا از همه‌گونه شرک و توجُّه به غیر خدا.

اسلام، آیین رشد عقل است و ریختن تجمّلات کودکانه‌ی دنیایی و وجهه‌ی همت قرار دادن قرب به مبدأ هستی. اسلام، بنیانگذار مساوات عمومی است از ضعیف^۲ و شریف و غنی و فقیر و مرد و زن، در برابر قانون حق و عدالت. اسلام، برنامه‌ی اخوت و برادری است بر اساس وحدت ایمانی که عمیق‌ترین، استوارترین و وسیع‌ترین وحدت‌های بشری است.

اسلام، دین تحرّک و جنبش و فعالیت دایمی است به منظور حفظ شوکت و سیادت جهانی اُمّت اسلامی در تمام سطوح زندگی، از فرهنگ و اقتصاد و نیروی نظامی و بالاخره اسلام، دین جهاد است و رمی جمرات و کوبیدن مظاهر فساد و از سر راه برداشتن

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی اوّل، منها فی ذکر الحج.

۲- فرومایه.

طاغوت‌ها و عمال شیطان و عاقبت، فداکاری و تضحیه^۱ و از جان گذشتن در این راه و قربانی دادن که: «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ»^۲ همه راریختن و به کمال مطلق پیوستن. این، روح اسلام است و چهره‌ی حج نماینده‌ی این روح است؛ «جَعَلَهُ لِلْإِسْلَامِ عِلْمًا».

۷- حج، نابودکننده‌ی فقر و عصیان اجتماعی است

وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَ اعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَ يَرْحَمَانِ الدُّنْبَ.^۳

عمره و حج، فقر را می‌زدایند و گناه را می‌شویند.

بعید نیست، از اطلاق کلمه‌ی «فقر و ذنب» این تعمیم را بفهمیم که حج، بی‌نیازی مطلق و طهارت همه‌جانبه، برای جامعه‌ی مسلمین می‌آورد که هیچگونه احساس احتیاج نسبت به ملل بیگانه، در خود ننماید. در فرهنگ و اقتصاد و قدرت نظامی و سایر شئون تدبیر و اداره‌ی امور کشوری، غنی و بی‌نیاز گردند و همچنین، دزدی و بی‌عفتی و رشوه‌خواری و اجحاف و تعدی، از اجتماعشان، به کلی رخت بر بندد تا ملتی غنی و طاهر شوند.

۸- تعطیل حج، موجب ضعف نیروی دین و استیلا‌ی کفار بر مسلمین است

با توجه به آثار حیاتی حج از نظر حفظ سیادت جهانی امت اسلامی که در گذشته بیان شد، این مطلب بدیهی است که اگر بر اثر تسامح و سهل‌انگاری دولت‌های اسلامی، این وظیفه‌ی فوق‌العاده حساس دینی، تعطیل شود، یا تنها صورتی از آن باقی بماند، بطور قطع و مسلم، قدرت معنوی ایمانی که علی‌الدوام از طرف دشمنان دین بالخاص یهودیت و مسیحیت از راه‌های گوناگون در حال تضعیف است، در جامعه‌ی مسلمانان، رو به کاهش و ضعف و سستی بیشتری می‌رود و بالاخره در نتیجه‌ی تبلیغات پی‌گیر و مداوم آنان، رنگ اسلام از شئون حیاتی مسلمانان، زایل گشته و در مرحله‌ی فکر و اخلاق و عمل، به رنگ کفر و یهودیت و نصرانیت درمی‌آیند و با همه چیز خود از فرهنگ و اقتصاد و ارتش و ملیت و قومیت، در معده‌ی دنیای کفر و الحاد و بی‌دینی هضم می‌شوند.

۱- فداکاری، قربانی دادن.

۲- قسمتی از دعای موقع کشتن قربانی که مقتبس از آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی انعام است.

۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۹.

شاید آن دسته روایاتی که عاقبت شوم تخلّف از حج را، مرگ با حال یهودیت و نصرانیت و حشر با یهود و نصاری نشان می دهند، اشاره به همین خطر بزرگ دارند.^۱

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَحِجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ، لَمْ يَمْنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ حَاجَةٌ تَجْحَفُ بِهِ أَوْ مَرَضٌ لَا يُطِيقُ فِيهِ الْحَجَّ أَوْ سُلْطَانٌ يَمْنَعُهُ فَلَيْمَتْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا.^۲

هر کس بمیرد در حالی که بدون هیچ گونه عذر از مرض و فقر و منع حکومت، حج واجب اسلام را بجا نیاورده است، این چنین آدمی، مرگش با مرگ یهودی خواهد بود و یا نصرانی.

آری! آن کس که با داشتن تمکّن و استطاعت، از انجام وظیفه‌ی حج که عامل ابقای اسلام و قانع^۳ شوکت کفر است، سرپیچی کند، در واقع به سهم خود، در تضعیف نیروی اسلام و تسلّط نصاری و یهود بر جامعه‌ی مسلمین شرکت نموده و کيفرش همان است که یهودی یا نصرانی بمیرد و با آنان محشور شود.

غزالی می گوید:

فَاعْظِمَ بِهِ عِبَادَةً يُعَدُّمُ الدِّينَ بِفَقْدِهَا الْكَمَالَ وَ يُسَاوِي تَارِكُهَا الْيَهُودَ وَ النَّصْرَانِيَّ فِي الضَّلَالِ.^۴

چه بزرگ و با عظمت عبادتی است آن عبادت که با فقد آن، دین، فاقد ارزش و کمال می شود و تارکش، در ضلالت، با یهود و نصاری برابر می گردد.

دولت های اسلامی وظیفه دارند مردم را اجبار به انجام حج کنند و اهمیت موضوع حج و جنبه‌ی حیاتی آن از نظر سیاست جهانی اسلام تا حدّی است که فرموده اند:

لَوْ أَنَّ النَّاسَ تَرَكَوْا الْحَجَّ لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَعَلَى الْمَقَامِ عِنْدَهُ... فَإِنَّ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَمْوَالٌ أَنْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.^۵

۱- بعضی از آن روایات در گذشته بیان شد.

۲- کافی، جلد ۴، صفحه ۲۶۸، حدیث ۱.

۳- درهم شکننده.

۴- محجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۱۴۵.

۵- کافی، جلد ۴، صفحه ۲۷۲، حدیث ۱، امام صادق علیه السلام.

اگر مردم از انجام حج تخلف کنند، بر زمامداران مسلمین است که آنان را اجبار به حج و اقامت در مکه نمایند [که مرکز توحید و کنگره‌ی عظیم جامعه‌ی مسلمین، خالی نماند و از هیبت اسلام نکاهد] و اگر مردم، قدرت مالی برای رفتن به مکه نداشته باشند، بر حاکم و دولت اسلامی لازم است از بیت‌المال و صندوق حکومت، تأمین هزینه‌ی سفر حج را بنمایند [نه این که از راه‌های گوناگون بر مشکلات سفر بیفزایند و مردم عازم را هم منصرف گردانند].

قال الصادق عليه السلام: لَوْ عَطَّلَ النَّاسُ الْحَجَّ لَوَجِبَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى الْحَجِّ، إِنْ شَاءُوا وَإِنْ أَبَوْا، فَإِنَّ هَذَا الْبَيْتَ إِنَّمَا وُضِعَ لِلْحَجِّ.^۱

اگر مردم، حج را تعطیل کنند، بر پیشوا و زمامدار ملت واجب است مردم را برای انجام حج، مجبور سازد - چه آنان مایل باشند، چه نباشند - چرا که این خانه، برای حج قرار داده شده است.

تعطیل حج، عذاب خدا را نزدیک و مسلم می‌سازد

روایات زیادی، تهدید به نزول عذاب در صورت تعطیل حج، فرموده‌اند:

عن ابی عبد الله عليه السلام قال: لَوْ تَرَكَ النَّاسُ الْحَجَّ لَمَّا نُوْظِرُوا الْعَذَابَ، أَوْ قَالَ: أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ.^۲

اگر مردم حج را رها کنند، از عذاب مهلت داده نمی‌شوند، یا فرمود [تردید از راوی است] عذاب بر آنها نازل می‌شود.

(اللَّهُ اللهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ، لَا تُخْلَوْهُ مَا بَقِيْتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكَ لَمْ تُنَاطِرُوا.^۳)
از خدا بترسید، از خدا بترسید، درباره‌ی خانه‌ی پروردگارتان [کعبه]. آن را تا زنده هستید خالی نگذارید که اگر آن رها شود [مردم از رفتن به حج، خودداری کنند]، مهلت داده نخواهید شد [به عذاب خدا مبتلا خواهید گشت].

۱- علل الشرایع، جلد ۲، صفحه ۸۲ و کافی، جلد ۴، صفحه ۲۷۲، حدیث ۲.

۲- کافی، جلد ۴، صفحه ۲۷۱.

۳- نهج البلاغه، باب المختار من الکتب، نامه ۴۷، وصیت امام امیرالمؤمنین عليه السلام به حسنین عليهم السلام.

(عن ابی عبدالله علیه السلام قال: وَ إِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ بِمَنْ يَحِجُّ مِنْ شِيعَتِنَا عَمَّنْ لَا يَحِجُّ مِنْهُمْ وَلَوْ أَجْمَعُوا عَلَيَّ تَرْكُ الْحَجِّ لَهَلَكُوا).^۱

به حقیقت، خدا به برکت حجّ شیعیان ما، از تارکین حجّ، دفع بلا می کند و اگر همه اجماع بر ترک حجّ کنند، هلاک خواهند شد.

۹- هیچ عمل صالحی جای حجّ را نمی گیرد

انفاقات مستحبّه‌ی دیگر، جای حجّ مستحبّی را نمی گیرد.

از جمله ادله‌ی روشن بر این که حجّ در حفظ اساس دین، نقش مهمّی را ایفا می کند و از ارکان اصلی اسلام و عامل احیای جامعه‌ی مسلمین است و به هیچ عنوان نباید تعطیل یا تضعیف شود، روایاتی است که هیچ عمل خیری را، جانشین حجّ نمی شناسند و انفاق در راه حجّ را - اگر چه مستحب باشد - افضل انفاقات معرفی می کنند.

قال قُلْتُ ابی عبدالله علیه السلام: إِنَّ نَاساً مِنْ هَؤُلَاءِ الْقُصَّاصِ يَقُولُونَ إِذَا حَجَّ رَجُلٌ حَجَّةً ثُمَّ تَصَدَّقَ وَ وَصَلَ كَانَ خَيْراً لَهُ، فَقَالَ: كَذِبُوا، لَوْ فَعَلَ هَذَا النَّاسُ لَعَطَّلَ هَذَا الْبَيْتَ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ هَذَا الْبَيْتَ قِيَاماً لِلنَّاسِ.^۲

راوی حدیث می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردمی از این دسته‌ی سخنگویان در مجالس می گویند: وقتی که مرد، یک بار حجّ بجا آورد، برای او بهتر است که بعد از آن [به جای حجّ مستحبّی] به دادن صدقات و انفاقات مستحبّه بپردازد. امام فرمود: دروغ گفته‌اند. اگر مردم چنین کنند، بیت [کعبه] متروک می شود [حجّ تعطیل می گردد] و حال آنکه خدا، این خانه را بر پا دارنده‌ی مردم قرار داده است.

انفاق یک کوه طلای سرخ در راه خدا، برابری با حجّ نمی کند

لَمَّا أَفَاضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَلَقَّاهُ أَعْرَابِيٌّ بِالْأَبْطَحِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي حَرَجْتُ أُرِيدُ الْحَجَّ فَعَاقَنِي وَ أَنَا رَجُلٌ مَيْلٌ (كثير المال) فَمُرْنِي أَصْنَعُ فِي مَالِي مَا أَبْلُغُ بِهِ مَا يَبْلُغُ بِهِ الْحَاجُّ. قَالَ: فَالْتَفَتَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى أَبِي قُبَيْسٍ

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه ۴.

۲- علل الشرایع، جلد ۲، صفحه ۱۳۷، باب نوادر علل الحج، حدیث ۱.

فَقَالَ: لَوْ أَنَّ أَبَا قُبَيْسٍ لَكَ زَنْتُهُ ذَهَبَةً حَمْرَاءَ أَنْفَقْتَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا بَلَغَتْ مَا بَلَغَ الْحَاجُّ.^۱

مردی به حضور پیغمبر اکرم ﷺ شرفیاب شد و این، موقعی بود که آن حضرت، فراغت از اعمال حج پیدا کرده بودند. عرض کرد: ای رسول خدا! من به قصد حج از خانه در آمدم ولی مانعی رسید و موفق به انجام حج نشدم و مردی ثروتمندم و مال فراوان دارم. دستور العملی بفرمایید که با انجام آن، به ثواب حج نایل شوم. رسول خدا توجهی به کوه ابوقبیس کرده و فرمودند: اگر تو به قدر این کوه، مالک طلای سرخ باشی و تمام آن را در راه خدا انفاق کنی، به اجر و ثوابی که شخص حاج رسیده است، نخواهی رسید.

یک بهتر از دو میلیون

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: دَرَاهِمٌ فِي الْحَجِّ أَفْضَلُ مِنَ أَلْفِ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ سَبِيلِ اللَّهِ.^۲

ابوبصیر می گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرمود: یک درهم انفاق در راه حج، بهتر است از انفاق دو هزار هزار [دو میلیون درهم] در غیر حج از راه‌های خدایی دیگر.

نه خود ترک حج کنید و نه موجب انصراف دیگران شوید

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ عَبْدٍ يُؤْتِرُ عَلَى الْحَجِّ حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا إِلَّا نَظَرَ إِلَى الْمُحَلِّقِينَ قَدِ انْصَرَفُوا قَبْلَ أَنْ تُقْضَى لَهُ تِلْكَ الْحَاجَةُ.^۳

هر کسی که کاری از کارهای دنیا را بر رفتن حج، مقدم دارد تا به آن کارش برسد، خواهد دید حاجیان با سرهای تراشیده برگشتند و او هنوز به حاجتش نرسیده است.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِيُحَدِّثَ أَحَدُكُمْ أَنْ يُعَوِّقَ أَخَاهُ عَنِ الْحَجِّ فَتَصِيبُهُ فِتْنَةٌ فِي دُنْيَاهُ مَعَ مَا يُدَّخِرُ لَهُ فِي الْآخِرَةِ.^۴

۱- کافی، جلد ۴، صفحه ۲۵۸، حدیث ۲۵.

۲- وافی، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه ۴۷، باب ۱۶.

۳- من لا يحضره الفقيه، کتاب الحج فی فضل الحاج.

۴- همان، چاپ قدیم، صفحه ۱۵۸.

برحذر باشید [بترسید] از اینکه سبب تأخیر و عقب افتادن حج برادران گردید که در این صورت، علاوه بر آنچه در آخرت [عذاب] برای شما ذخیره خواهد شد، در همین دنیا نیز فتنه [گرفتاری و بلا] گریبانگیر شما خواهد گشت.

رُوِيَ عَنْ اسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ رَجُلًا اسْتَشَارَنِي فِي الْحَجِّ وَكَانَ ضَعِيفَ الْحَالِ فَأَشْرْتُ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَحُجَّ فَقَالَ: مَا أَخْلَقَكَ أَنْ تَمْرُضَ سَنَةً. فَقَالَ: فَمَرَضْتُ سَنَةً.^۱

اسحاق بن عمار می گوید: خدمت امام صادق عليه السلام عرض کردم: مردی با من در موضوع رفتن حج مشورت کرد و ضعیف الحال بود، من صلاح در نرفتن دیدم و گفتم نرود. فرمود: تو سزاوار این هستی که [به جرم همین عمل که مانع از حج دیگری شده‌ای] یک سال مریض شوی. می گوید: [چنین شد] و من یک سال مریض شدم.

برکات حج، شامل حال تمام جهانیان می‌گردد

امام ابوالحسن الرضا عليه السلام ضمن بیان حکم و اسراری از حج می‌فرماید:

وَ مَا فِي ذَلِكَ لِجَمِيعِ الْخَلْقِ مِنَ الْمَنَافِعِ... وَ مَنَفَعَةٌ مَن فِي الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَن فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ مِمَّنْ يَحُجُّ وَ مِمَّنْ لَا يَحُجُّ مَن تَاجِرٍ وَ جَالِبٍ وَ بَايِعٍ وَ مُشْتَرِيٍّ وَ كَاسِبٍ وَ مَسْكِينٍ وَ قَضَاءِ حَوَائِجِ أَهْلِ الْأَطْرَافِ... تَأْخِرُ رَوَايَتٌ.^۲

منافع و آثار حیاتی حج تمام اهل زمین از شرق و غرب و بز و بحر را فرا می‌گیرد، چه آنها که حج بجا می‌آورند و چه آنها که بجا نمی‌آورند، از تاجر و کسبه و مساکین و حاجتمندان و خلاصه تمام طبقات از عموم جوامع بشری، مشمول برکات و وسیع حج اسلام گشته و آن اجتماع مبارک الهی، در تأمین سعادت و آسایش جهانی، اثر می‌گذارد.

زیرا مجتمعی که از سران ملل و ممالک اسلامی، بوجود آمده و براساس وحدت فکر و اعتقاد و عمل و تشدید مهر و محبت و صفا و صمیمیت و تصمیم بر اجرای قانون حق و تثبیت

۱- من لا یحضره الفقیه، چاپ قدیم، صفحه ۱۵۸.

۲- علل الشرایع، جلد ۲، صفحه ۹۰، حدیث ۵.

عدل اجتماعی و حفظ حقوق بشری، تشکیل یافته است و از این اجتماع و هماهنگی، هدفی جز امتثال امر خدا و تحصیل رضای پروردگار و تقرب به درگاه حضرت حق ندارند، طبیعی است که عنایت ربّانی، شامل حالشان می‌شود و با بدست آوردن شوکت و سیادت جهانی که مولود اتحاد حقیقی ملل اسلامی است، روابط حسنه‌ی تجاری و فرهنگی توأم با حفظ قدرت و عزّت ایمانی با سایر ملل برقرار می‌سازند و تدریجاً معارف عالی‌هی آسمانی خود را به افکار دیگران عرضه می‌دارند و برنامه‌ی متین و سعادت آفرین قرآن را در زندگی آنان تنفیذ می‌کنند و بالمآل، آثار درخشان تبعیت از قرآن همه جا را می‌گیرد و شرق و غرب و برّ و بحر را غرق در خیر و صلاح و سعادت می‌گرداند و لذا قرآن می‌فرماید:

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ^۱

خدا کعبه را که خانه‌ی محترم است، برپا دارنده‌ی مردم قرار داده است.

و برای همین خیرات جهانی و منافع حیاتی عالمگیر حجّ است که در مباحث گذشته دیدیم آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام با چه جدّ و اهتمامی، افراد بشر را دعوت به حجّ و زیارت بیت می‌کنند و هیچ عمل نیکی را جانشین حجّ نمی‌شناسند و متخلّفین را کافر و مستحقّ اشدّ انواع عذاب‌های دنیوی و اخروی معرفی می‌نمایند.

۱۰- پس کجاست آثار درخشان حجّ در جوامع مسلمین!!

آری! این همه فواید و منافع عالیّه که بیان شد، نمونه‌ای از آثار حیاتی و اسرار اجتماعی حجّ است که برنامه‌ی دینی معمول به هر ساله در میان ما مسلمانان است. ولی یاللاسف که هر سال، این برنامه تکرار می‌شود و آن اجتماع عظیم، با شور و حرارتی زایدالوصف، تشکیل می‌گردد و انبوه جمعیت‌ها، از ملت‌های مختلف عالم به هم می‌پیوندند، بدون اینکه تفاهمی میانشان حاصل شود و افکار یکدیگر را بخوانند و از دردهای درونی هم باخبر گردند و از آنچه در داخل کشورهای اسلامی می‌گذرد و از نقشه‌های خائنانه‌ای که از خارج برای نابودی آنها طرح می‌شود، مطلع شوند، بلکه احیاناً با سوءظنّ و بدبینی نسبت به هم نیز، با هم روبه‌رو می‌شوند و با دل‌های رمیده و ترسیده‌ی از یکدیگر،

۱- بحث مستوفی راجع به این آیه‌ی مبارکه در گذشته بیان شده است.

صورت بی‌رویی از اعمال حج را انجام داده و از هم جدا می‌شوند و آن سرمایه‌ی بزرگ و آن نیروی کوبنده و قهار، بدون بهره‌برداری از دست می‌رود و متلاشی می‌شود. مانند دریایی بی‌کران که از به هم پیوستن رودها و نهرها و دریاچه‌ها بوجود آید و امواج پرجوش و خروشش، چشم‌ها را خیره و گوش‌ها را پر سازد و دل‌ها را از وجد و سرور و بهجت به اهتزاز درآورد، ناگهان یکباره بخار گشته و نابود گردد.

براستی حیرت‌آور است! نیروی دین و ایمان، آن مجمع بزرگ و آن کنگره‌ی عظیم را در زمان و مکان واحدی با سهولت و بی‌زحمت، تشکیل می‌دهد و به دست جامعه‌ی مسلمانان می‌سپارد اما تبلیغات سوء بیگانگان و نقشه‌های مخرب استعمارگران، متأسفانه اثر کرده و از راه‌های گوناگون، موجبات تفرقه و تشتت بوجود آورده و شکاف‌های عمیق بین امت واحد آنچنان ایجاد شده که اصلاً به هم نمی‌پیوندند؛ در عین اجتماع، از هم متفرقند؛ در عین وصل، از هم در حال فصلند و در عین نزدیکی، دور از یکدیگرند. «اجْتَمَعُوا لَا يَجْتَمِعُوا» و این وضع، آنچنان دردناک و اسف‌انگیز است که دورنمای آن، چهارده قرن قبل، رسول خدا ﷺ را متأثر و غمگین ساخته است بطوری که آن روز در مجمع عمومی مسلمین که در ملازمت حضرتش به حج آمده و در مسجدالحرام مجتمع بودند، نگرانی خود را از آینده‌ی امت اسلامی، به زبان آورده و در عداد حوادث و وقایع تلخ غم‌انگیز بسیاری، به مردم گوشزد فرموده است.

نگرانی پیغمبر اکرم ﷺ از وضع حج در آخرالزمان

از عبدالله بن عباس روایت شده که می‌گوید: در حجة الوداع که همراه رسول خدا ﷺ حج بجا آوردیم، پیغمبر اکرم ﷺ باب کعبه را گرفتند و در حالی که رو به مردم کرده بودند، مطالبی راجع به حوادث آینده در زمان‌های بعد بیان فرمودند که از آن جمله، مطلب مربوط به حج است که فرمودند:

يَحِجُّ أَعْيَاءُ أُمَّتِي لِلنَّزْهَةِ وَ يَحِجُّ أَوْسَاطُهَا لِلتِّجَارَةِ وَ يَحِجُّ فُقَرَاءُهُمْ لِلرِّيَاءِ
وَ السَّمْعَةَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَ يَتَّخِذُونَهُ مَرَامِيرَ
وَ يَكُونُ أَقْوَامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ.^۱

۱- تفسیر المیزان، جلد ۵، صفحه ۴۳۴، نقل از تفسیر قمی.

حاصل مضمون حدیث آن که:

روزگاری پیش می‌آید که قدرت ایمانی در مسلمانان، رو به ضعف و کاهش می‌رود، هوی بجای خدا در دل‌ها حاکم می‌شود، دنیا منتهای آمال و آرزوها می‌گردد، تمام حرکت‌ها و فعالیت‌ها بر محور دنیا می‌چرخد، تا آنجا که وظایف دینی و اعمال عبادی هم برای نیل به دنیا انجام می‌شود، به حدی که عالی‌ترین شعار الهی (حج خانه‌ی خدا) که بهترین وسیله‌ی ارشاد بشر به سوی معنویت و روحانیت و خلع لباس دنیا دوستی از جان آدمی است، صورت دیگری به خود می‌گیرد که ثروتمندان امت، برای تفریح و تفریح، به مکه می‌روند و متوسّطان آنان، برای خرید و فروش و تجارت و فقرا و مستمندان برای ریا و کسب آوازه و شهرت.

حضرت همچنین فرمودند: در آن زمان، چنان می‌شود که مردمی علوم قرآنی می‌آموزند برای غیر خدا، تلاوت قرآن می‌کنند به آهنگ غناء، بحث و فحص در علم به احکام دینی می‌نمایند برای رسیدن به منافع مادی و شئون دنیایی تا آخر حدیث که مطالب حزن آور دیگری فرمودند.

ناچاریم به این واقعیت تلخ معترف باشیم

تا اینجا، با تأمل در مضامین آیات و روایات، با پاره‌ای از منافع اجتماعی حج آشنا شدیم و دانستیم دستور حج اسلام از نظر واقع‌بینی و حقیقت‌شناسی، یک مکتب تربیتی خلاق و سازنده است که برآستی می‌تواند در دامن خود، انسان‌های نمونه و سرمشق‌های عالی پپروراند و امت اسلامی را با برنامه‌ی زنده و آموزنده‌ی آسمانی‌اش، امتی توانگر و توانا از جمیع جهات بسازد که ملاذ^۱ و مرجع عالم باشند و هر قدرت ظلام و جبّاری را در برابر نیروی عدل توحیدی خود به زانو درآورده و از سر راه بشر بردارند و دنیا را زیر پرچم سیادت و حکومت عادلانه‌ی خود، به صلح و صفا و آرامش مطلق بکشانند.

حال که این حقیقت را فهمیدیم، ناچاریم به این واقعیت تلخ معترف گردیم و با تأثر شدید، اقرار و اذعان نماییم که پس علّت این ضعف و زبونی و انحطاط اسف‌انگیز مسلمین

۱- پناهگاه.

با وجود داشتن آن برنامه‌های عالی ارتقا و تفوق جهانی، همانا واجد نبودن روح آن برنامه‌ها و از دست دادن مغز و حقیقت آن دستورهای عزت‌بخش قدرت آفرین آسمانی است.

ما، در اسلام‌شناسی مقصریم

راست مطلب آنکه ما مسلمان‌هایی نیستیم که روح اسلام را شناخته و آن را از صمیم دل پذیرفته و در صحنه‌ی زندگی ظاهر ساخته و با قیافه‌ی جذّاب و چهره‌ی گیرایش، به دنیا نشان داده باشیم.

بله! با کمال شهامت معترف باشیم که چنین نیستیم. شاید خدا، ما را به پاس همین صراحت در اعتراف به تقصیر، بیامرزد. ما مردمی هستیم که من غیر حق، اسلام را به خود بسته و نام مسلمان، بر خود نهاده‌ایم، بدون اینکه افکار و اخلاق و اعمال و زندگی فردی و اجتماعی خود را، به رنگ واقعی اسلام که صبغة الله است، رنگ آمیزی کرده باشیم.

یک قیافه‌ی غلط‌اندازی به خود گرفته‌ایم و قهراً جمعیت‌های کثیری از اندیشمندان دنیا را هم به اشتباه و غلط انداخته‌ایم که آنها از دیدن نام اسلام بر سر ما چنین پنداشته‌اند که رنگ اسلام هم در جسم و روح زندگی ما نمایان است و تربیت اسلامی در پیکر اعمال و اخلاق ما جلوه گر است.

از اینرو، با یک نگاه به گفتار و کردار ما و تأمل در شعائر مذهبی بی‌روح ما، حالت انکار و انزجار به خود گرفته و نسبت به اسلام، بدبین و معترض گشته‌اند و تمام انحطاط‌ها و عقب‌ماندگی‌ها و نقایص مسلم زندگی اجتماعی مسلمان‌ها را، به حساب اسلام گذاشته‌اند و اسلام «عالی لا یعلی علیه» را محکوم به دنائت و پستی و عجز از اداره و تدبیر حیات بشر در عصر کنونی و اعصار بعد از این، شناخته‌اند(!)

به راستی چه بجا گفته است آن مرد بزرگ که: «الْإِسْلَامُ مَحْجُوبٌ بِالْمُسْلِمِينَ».^۱

مسلمانان، با اعمال و اخلاق ناپسند و ضد اسلامی خود، حجابی شده‌اند بر چهره‌ی زیبا، جذّاب و دلربای اسلام که دیگران با دیدن قیافه‌ی کریه و منفور زندگی مسلمانان، از اسلام مشمئز گشته و از درک روح و شناخت آن، محروم مانده و در نتیجه به وادی هلاک افتاده‌اند.

۱- ظاهراً منسوب به مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی است.

گر چه، آنان نیز بدون تحقیق لازم، اقدام به قضاوت کرده و صرف ادّعیای مسلمانی را، کاشف از اتّصاف دانسته و به داوری نشست‌اند؛ و از این جهت در محکمه‌ی عقل و وجدان، محکوم به تقصیرند ولی بطور مسلّم، مسئولیت ما مردم مسلمان، در پیشگاه عدالت اسلام و قرآن، فوق‌العاده عظیم است.

و جرم ما که لکه‌دار ساختن چهره‌ی زیبای اسلام و معیوب نشان دادن قرآن و بی‌ثمر معرفی کردن حجّ و غیر حجّ از سایر شعائر دینی است، جرمی است بسیار بزرگ که مستوجب اخذ و عقاب شدید می‌باشد.

أَعَادَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ الْجَهَالَةِ وَالْعَقْلِ وَ وَقَفْنَا لِلْمَعْرِفَةِ وَالطَّاعَةِ.

بخش سوّم اسرار روحی حجّ

- ۱- بذل عنایت درباره‌ی انسان
- ۲- حجّ؛ نمایشی جامع از سیر روحی انسان‌های کامل
- ۳- آنچه اثر می‌بخشد، حقیقت است نه صورت
- ۴- علّت خرده‌گیری‌ها به مقرّرات دینی چیست؟
- ۵- چرا خانه‌ی خدا در مناطق دلپذیر و مصفاً بنا نشده؟
- ۶- چرا در حجّ، اعمالی که پسندیده‌ی طبع و عقل انسان نیست، مقرّر شده؟
- ۷- صحنه‌ی امتحان خدا سنگین است
- ۸- بحثی راجع به سوّال از فلسفه‌ی احکام

بخش سوّم اسرار روحی حجّ

۱- بذل عنایت درباره‌ی انسان

آنچه مسلم است این است که خداوند علیم حکیم (جَلَّتْ عَظْمَتُهُ) آدمی را از خاک آفریده، به این منظور که او را در طیّ چند سال عمر دنیایی، در دامن تعلیمات آسمانی پیغمبرانش بپروراند و تیرگی‌ها را از وجود او بزدايد و عاقبت، او را موجودی پاک و منور و عالی بسازد و در اعلیٰ علیین به قرب جوار خود که کُلُّ الْکَمَالِ و مطلق الجمال است، برساند. از طرفی، انسان، تا در عالم خاک است و فرورفته‌ی در ظلمات خاکدان طبیعت، شایسته‌ی آن نیست که تقرّب به خدا جسته و خود را با فرشتگان پاک و آویختگان به عرش اعلا قرین و جلیس گرداند بلکه اگر به حال خود رها شود، در مسیر حیات دنیایی، در لجنزار شهوات حیوانی غوطه‌ور گشته و بالمآل، موجودی پست و منحط و مستحقّ مطرودیت از جوار عزّ و شرف می‌گردد و با شیاطین و مُبْعِدِین^۱ هم‌مجلس و هم‌عذاب می‌شود.

اَمَّا «سُبْحَانَ الْخَالِقِ الْمَنَّانِ» حاشا از کرم و رحمت بی‌پایانش که موجود مستعدّی را به کمال رهبری نکرده و استعدادش را در وجودش بمیراند؛ بلکه همان دست لطف و عنایتی که خاک را از عالم جمادی حرکت داده و از نباتیت و حیوانیت گذرانیده و به این مرحله‌ی از انسانیت رسانیده که می‌تواند با یک سیر ارتقایی به اعلیٰ علیین سعادت برسد و با ملکوتیان و مقربان درگاه خدا، همراز و دمساز گردد؛ همان دست عنایت، در این مرحله

۱- دورشدگان از رحمت حق.

نیز، لطفش را شامل حال کرده و از پرورش و هدایت انسان، دریغ نفرموده و او را با رأفت و رحمتی خاص در کنف حمایت ربوبی خود، در آورده است.

برای اینکه او را، مناسب با عالم طبع و حسّ پیروانند تا آماده‌ی عالم ماورای طبع و حسّ بسازد، خانه‌ای از سنگ و گل در این عالم سنگ و گل بنا کرده و آن را خانه‌ی خود نامیده و بندگان وامانده و بی‌پناه خود را، به خانه‌ی خود دعوت کرده است تا برکات و رحمت خاصّه‌اش را در کنار آن خانه، به دامن بندگانش بریزد.

آری! دعوت کرده است تا بندگان خاک‌نشین، از همه جای عالم، بار سفر ببندند و به عزم زیارت خالق مهربان به آنجا بروند و بدن‌های خود را بر گرد جسم آن خانه طواف دهند و دل‌های خود را با صاحب‌خانه مرتبط سازند تا کم‌کم آمادگی برای زیارت ربّ العالم و ملک‌العرش پیدا کرده و مرکز جان خود را خلوتخانه‌ی حق و کعبه‌ی حقیقی بسازند که خداوند فرمود:

لَمْ يَسْغِنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ اللَّيِّنِ الْوَادِعِ.^۱
 زمین و آسمان من، گنجایش مرا نداشت [اقنا] قلب نرم و آرام بنده‌ی باایمانم،
 مرا در خود گنجانید.

آن کس که با پا به کعبه رود، کعبه را طواف کند و آن کس که با دل رود، کعبه او را طواف نماید.

سلطان، در ده ویران، «خانه‌ی شاه» می‌سازد.

براستی سلطان چه لطف و عنایتی درباره‌ی آدمزادگان اعمال کرده که خانه‌ای در میان خاکیان، برای خود انتخاب فرموده است؟

یک دهکده‌ی دورافتاده که نه زمین خرّمی دارد و نه آب خوردنی، هوا کثیف و آب‌هایش عفّن، مردمش از هر جهت بینوا و تهی دست، سلطان چه حاجت به آن دهکده دارد؟! برای اینکه دست نوازش بر سر آن ده‌نشینان کشیده و آنها را مورد لطف و عنایت شاهانه قرار دهد، یکی از دخمه‌های ویران همان دهکده را، به نام خودش نامزد می‌کند و آنجا را خانه‌ی شاه می‌نامد و آنگاه مردم بینوای ده را هفته‌ای یا ماهی یا سالی یک بار به

۱- المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۶.

آن خانه دعوت می کند و مهمان خودش می خواند و جوایز و عطیّات ملوکانه در میانشان توزیع می نماید تا کم کم و تدریجاً در اثر بذل و بخشش های سلطان، سر و سامانی به وضع زندگی خود می دهند، آداب منظم و رفتار مؤدّبی می آموزند، علوم و معارفی به دست می آورند و عاقبت، آماده ی آن می شوند که به شهر بیایند و از شهر هم به مرکز و پایتخت و آخر الامر، لیاقت تشرّف به درگاه و کاخ خصوصی سلطان رعیت پرور مهربان پیدا کنند و از شرف حضور، بهره های وافی ببرند و جزء مقرّبان گردند.

پس سلطان، خود، بزرگ تر و منزه تر از آن است که در دهکده ی ویران بگنجد و آنجا، خانه برای خود بگیرد و ساکن آن خانه شود؛ او، عظمت و شکوه و جلالش، شهرهای بزرگ لازم دارد و قصرهای رفیع و وسیع می خواهد. یک ده کوچک کجا و خانه ی سلطان کجا؟!

اما این کمال مرحمت و عطوفتی است که در باره ی اهل ده روا داشته و ممت بر سرشان نهاده و دخمه ی کوچکی را به خود اختصاص داده و در ده ویران، خانه ی سلطان ساخته است تا اهل ده برای خود، آبرو و شرافتی احساس کنند و با کمال عزّ و افتخار، سر به آسمان بسایند که ما، آنچنان عزیز و شریفیم و مورد تعظیم و تکریم سلطانییم که سلطان در میان ما خانه دارد و ما در میان خود خانه ی سلطان داریم. او در میان ما و ما با او مرتبطیم. دامن او پیوسته در دسترس ماست و ما همه چیز خود را از او می طلبیم.

حقاً لطف و عنایتی از این بالاتر نمی شود که خداوند سبحان و منزه از نقص جسمیّت و احتیاج به مکان، خود را، همنشین خاکیان معرفی فرموده و در ردیف خانه های سنگ و گلی خاک نشینان، یک خانه ی سنگ و گلی برای خود انتخاب نماید و خود را همسایه ی دیوار به دیوار بندگان نشان دهد که من هم با شما هستم، توی شما هستم، دامن بدست شما داده ام، همه چیز خود را از من بخواهید و حتی در میان شهرها و دهکده ها و بیابان ها، مساجد را خانه ی خود معرفی کرده تا در همه جا، مردم دسترسی به او داشته باشند. نگفته حتماً باید در آسمان به عرش بیایید تا به داد شما برسیم یا حتماً باید در سرزمین حجاز به مکه و کعبه بیایید تا به حرفتان گوش بدهم. خیر! در هر نقطه ی عالم که هستید، هر گوشه ای را که به اختیار خودتان به نام من اختصاص دادید، من همان جا را به عنوان خانه ی خود می پذیرم و در همان جا که «مسجد» است، از شما پذیرایی می کنم.

در هر ساعتی از ساعات روز و شب، در خانه‌ی خودتان هم که هستید، رو به سمت کعبه و خانه‌ی من بایستید و آهنگ نماز کنید، همین رو به خانه‌ی من ایستادن را به منزله‌ی آمدن به خانه‌ام حساب می‌کنم و همان‌جا به ندای شما، لَبَّيْكَ می‌گویم و به خواسته‌های شما توجّه می‌کنم.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ.

بله! می‌خواهد ما را، با این پذیرایی‌ها و عطایا و بخشش‌ها، پیروانند و آماده‌ی حرکت کردن از این دهکده‌ی ویران و رسیدن به مرکز و پایتخت و عرش عظیم نماید.
 که ای بلندنظر شاهباز سدره‌نشین نشیمن تو، نه این کنج محنت آباد است
 تو را ز کنگره‌ی عرش می‌زنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
 آری! این است هدف، تا ما چه مقدار فهمیده و چقدر پیش رفته باشیم.

۲- حج، نمایشی جامع از سیر روحی انسان‌های کامل در مسیر تقرب به خداست

باید توجّه داشت که صورت اعمال حج و تمام عبادات، در واقع، تشریح مقامات روحی و معنوی انبیا و اولیای خداست و تجزیه و تحلیلی است از سیر روحانی سالکین الی الله و سفرکنندگان به سوی خدا که چگونه مراحل و منازل بندگی و عبودیت را پیموده‌اند و سرانجام به مقام قرب ربوبی رسیده‌اند.^۱

چه آنکه بسیار روشن است که حقیقت عبادت، همانا حرکت روح انسان به سوی خداست، اگر نه تنها صورت ظاهر اعمال بدنی در صورتی که عاری از توجّه قلب باشد، عبادت حقیقی محسوب نمی‌گردد و فاقد ارزش‌های واقعی می‌باشد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّمَا فُرِضَتِ الصَّلَاةُ وَ أُمِرَ بِالْحَجِّ وَ الطَّوَّافِ وَ أَشْعَرَتِ الْمَنَاسِكَ لِإِقَامَةِ ذِكْرِ اللَّهِ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ فِي قَلْبِكَ لِلْمَذْكَورِ الَّذِي هُوَ الْمَقْصُودُ وَ الْمُتَّبَعِي عَظَمَةٌ وَ لَا هَيْبَةٌ فَمَا قِيمَةُ ذِكْرِكَ.^۲

رسول خدا می‌فرماید: منظور از وجوب نماز و حج و طواف و دیگر مناسک، بپا داشتن ذکر و یاد خداست، پس وقتی قلب تو از هیبت و عظمت خدا که

۱- اقتباس از تفسیر المیزان، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۰۲.

۲- جامع التعدادات، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۲۲.

مقصود و مطلوب اصلی از عبادات است خالی شد، در این صورت، تنها ذکر

زبانی [و اعمال خشک بدنی] چه ارزشی خواهد داشت؟!

قرآن کریم، نمازگزاران غافل و ساهی‌القلب را مورد ذم و نکوهش قرار داده و

تهدیدشان نموده است:

فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ^۱

هلاکت برای نماز گزارانی است که از نمازشان در حال سهو و غفلتند.

و نیز از نماز در حال مستی، از آن نظر که نماز گزار نمی‌داند چه می‌گوید، نهی

فرموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ.^۲

ای گروه اهل ایمان نزدیک نماز نشوید در حالی که شما مستید، تا بدانید که

چه می‌گویید.

البته ممکن است تمام اعمال بدنی نماز، در حال غفلت و مستی، منظم آورده شود، اما

چون قلب انسان مست و غافل، عاری از توجه به خداست که همان روح نماز است، لذا این

چنین نماز بی‌روحی، مورد ذم و نهی واقع شده است.

رکوع و سجود بدن، وقتی ارزش دارد و تعظیم خدا حساب می‌شود که حاکی از

خضوع روح باشد و انکسار دل. همچنان که سیر و سلوک نفسانی نیز وقتی حقیقت دارد که

در صورت اعمال بدنی ظاهر گردد.

چون انسان تا در عالم دنیاست، نفسی جدا از بدن و روحی منفک از جسد ندارد که

در مقام عمل، دوئیت داشته و هر یک، کاری و سیر و سلوکی جدا از دیگری انجام دهند

بلکه نفس و بدن، هر دو در مقام کار و عمل و سیر و سلوک، متحدند، بدن مظهر روح

است و کار بدن، ظهور کار روح و تجلی باطن انسان.

همانطور که از طرفی کار بدن، نماینده‌ی کار روح می‌باشد، از طرف دیگر نیز همان

کار بدن است که روح را حرکت داده و به سیر و سلوکش وا می‌دارد.

۱- سوره‌ی ماعون، آیات ۴ و ۵.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴۳.

إِيَّاهُ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ.^۱

به سوی او [خدا] صعود می‌کند کلمه‌ی پاک [اعتقاد حق را سخ در قلب] و عمل صالح، آن را بالا می‌برد.

سجده‌ی بدن که مجسم‌کننده‌ی خضوع و انکسار و شکستگی روح در پیش خدا باشد، آن سجده است که روح را سیر داده و باطن را منور کرده و همنشین با ملائکه‌ی مقرب می‌سازد، اگر نه سجده و رکوعی که بر اساس اغراض و دواعی دیگری از ریا و نفاق و عادت و امثال این امور باشد، هیچگونه سیر و سلوکی به روح نخواهد داد بلکه موجب سقوط و تنزل او هم خواهد گشت.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْشَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّاهُ حَيَاةً طَيِّبَةً.^۲

هر که از مرد و زن، کار شایسته انجام دهد در حالی که دارای ایمان باشد، ما به او حیات بخشیده و زنده‌اش می‌کنیم به یک زندگی پاکیزه و نیکو.

پس نه نفس آدمی در سیر و سلوکش مستغنی از اعمال بدنی است و نه اعمال بدنی بدون ایمان قلب و خشوع روح، شایسته‌ی نام عبادت است و سیر دهنده‌ی انسان بلکه عبادت، در حقیقت آن سیر روحی انسان است که از طریق اتخاذ برنامه‌ی عملی از مجرای وحی آسمانی تحقق پذیرد.

در این حدیث به دقت بیندیشید:

فَمَنْ عَمِلَ بِرِضَائِي أَلْزَمَهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَعْرَفُهُ شُكْرًا لَا يُخَالِطُهُ الْجَهْلُ وَ ذَكَرًا لَا يُخَالِطُهُ النَّسِيَانُ وَ مَحَبَّةً لَا يُؤَثِّرُ عَلَيَّ مَحَبَّتِي مَحَبَّةَ الْمَخْلُوقِينَ فَإِذَا أَحَبَّتَنِي أَحَبَّبْتُهُ وَ أَفْتَحُ عَيْنَ قَلْبِهِ إِلَيَّ جَلَالِي فَلَا أُخْفِي عَلَيْهِ خَاصَّةً خَلَقِي فَأَنَاجِيهِ فِي ظَلَمِ اللَّيْلِ وَ نُورِ النَّهَارِ حَتَّىٰ يَنْقَطِعَ حَدِيثُهُ مَعَ الْمَخْلُوقِينَ وَ مُجَالَسَتُهُ مَعَهُمْ وَ أَسْمَعُهُ كَلَامِي وَ كَلَامَ مَلَائِكَتِي وَ أَعْرَفُهُ السِّرَّ الَّذِي سَتَرْتُهُ عَنِّي خَلَقِي وَ الْبِسْهُ الْحَيَاءِ حَتَّىٰ يَسْتَحْيِيَ مِنِّي الْخَلْقُ كُلَّهُمْ وَ يَمْشِي عَلَيَّ الْأَرْضِ مَعْفُورًا لَهُ وَ أَجْعَلُ قَلْبَهُ وَاَعْيَاءً وَ بَصِيرًا وَ لَا

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

۲- تفسیر المیزان، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۲۱.

۳- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۷.

يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ وَأَعْرَفُهُ مَا يَمُرُّ عَلَى النَّاسِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنَ الْهَوْلِ وَالشَّدَّةِ وَمَا أَحْسَبُ بِهِ الْأَعْيَاءَ وَالْفُقَرَاءَ وَالْجُهَّالَ وَالْعُلَمَاءَ وَأُنَوِّرُ فِي قَبْرِهِ وَأَنْزِلُ عَلَيْهِ مُنْكَرًا وَنَكِيرًا حَتَّى يَسْأَلَهُ وَلَا يَرَى غَمَّ الْمَوْتِ وَظُلْمَةَ الْقَبْرِ وَاللَّحْدِ حَتَّى أَنْصِبَ لَهُ مِيزَانَهُ وَأَنْشُرَ لَهُ دِيْوَانَهُ ثُمَّ أَضَعُ كِتَابَهُ فِي يَمِينِهِ فَيَقْرَأُهُ مَشُورًا ثُمَّ لَا أَجْعَلُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانًا فَهَذِهِ صِفَاتُ الْمُحِبِّينَ.^۱

[خلاصه‌ی مضمون حدیث: کسی که رضا و خشنودی من، پایه و اساس کارش باشد، به چند فضیلت از فضائل روحی آراسته‌اش می‌سازم، از جمله آنکه محبت خود را در دلش می‌افکنم، پس وقتی مرا دوست داشت و محب من گردید، محبوب من واقع می‌شود، در آن موقع است که چشم دلش را به سوی جلال خودم می‌گشایم و با خود مأنوسش می‌گردانم، تا آنجا که از انس و الفت با مخلوق و همنشینی با دیگران، کناره‌گیری می‌نماید و در دل شب‌های تار، به مناجات با من برمی‌خیزد. من هم کلام خود و کلام فرشتگانم را به گوشش می‌رسانم و حقایق غیبی مربوط به عوالم بعد از مرگ را برایش مکشوف می‌سازم. شدائد حالات قیامتیان را نشانش می‌دهم و عاقبت، او را از مراحل برزخ و محشر به سلامت و امنیت عبورش می‌دهم، بطوری که نه اندوه مرگ می‌بیند و نه از ظلمت قبر و هول به فشار و تعب می‌افتد تا آنکه سرانجام، نامه‌ی عمل به دست راستش داده می‌شود و بین من و او ترجمانی نمی‌ماند] یعنی همه چیز از اعمال و نتیجه‌ی اعمال، برایش واضح و روشن می‌گردد].

آنچه از آیات گذشته و آیات دیگر قرآن کریم و هم از این حدیث و نظائر آن به دست می‌آید، این حقیقت است که واقعیت سیر عبودی، در عالم باطن انسان که همان عالم روح و شخصیت واقعی آدمی است انجام می‌شود، جوهر روح است که در پرتو اعمال عبادی، در صفا و نورانیت معنوی، رو به قوت و شدت می‌رود و حیات طیبه و

۱- ارشاد القلوب دلیلی، خاتمه‌ی کتاب: احادیث شب معراج که خدا با رسول مکرّمش ﷺ در میان نهاده است.

زندگی منوری به دست می‌آورد که در آن زندگی، جز خدا، هیچ موجود دیگری را اصیل در وجود نمی‌بیند.

سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ.^۱

نشانه‌های روشن خود را از داخل و خارج وجودشان، نشانشان می‌دهیم تا روشن شود بر آنان، به حقیقت، اوست که حق است.

در این حال، انسان خداشناس، آنچنان در دریای معرفت و محبت خدا غوطه‌ور می‌گردد که همه چیز را به نور خدا می‌شناسد و با نور خدا می‌بیند و می‌شنود و با خواست خدا می‌خواهد مظهر اسماء خدا شود و مهبط رحمت و برکت خدا گردد.^۲

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا،^۳

آیا آن کس که مرده بود و زنده‌اش کردیم و نوری برای او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه می‌رود [آیا او] مشابه است با کسی که در تاریکی‌ها به سر می‌برد و راهی به خروج از ظلمات نمی‌یابد؟

آری! عبادت، سیر روح است و ادامه‌ی حیات معنوی در پرتو نور الهی؛ منتها نظر به نوع اتّحادی که بین جسم و روح انسان برقرار است و در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، قهراً باید سیر عبودی روح در بدن ظاهر گردد و اعمال عبادی بدنی هم، در حیات معنوی روح اثر بگذارد و بر دوام و سرعت سیر روح بیفزاید.

از طرفی چون واقعیت عبادت و سیر و سلوک روحی در انبیاء و اولیای خدا در درجه‌ی اعلای کمال است و آن بزرگواران در تمام حالات و شئون حیاتی خود در سیر و سلوک به سوی خدا می‌باشند، بنابراین صحیح است که گفته شود، مقامات روحی و حیات معنوی انبیا و اولیای خداست که به صورت برنامه‌ی عبادت از نماز و روزه و حجّ و زکات و سایر اعمال عبادی به عالم انسان عرضه شده است و بندگان خدا موظّف به انجام آن گشته‌اند.

۱- سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۵۳.

۲- در حدیث شب معراج که گذشت، ببینید.

۳- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۲.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ^۱.

محققاً برای شما، در رسول خدا پیروی و تأسی نیکوست.

در این آیه‌ی شریفه، رسول الله ﷺ مقتدای مطلق معرفی شده‌اند که مردم موظفند، تمام اعمال و اخلاق خود را با اعمال و اخلاق آن حضرت که تجلیات مقامات روحی ایشان است، تطبیق دهند.

همچنین می‌فرماید:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ^۲.

بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید [و طالب تقرب به خدا هستید] از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامزد.

در این آیه‌ی مبارکه نیز، تبعیت از رفتار و اخلاق پیغمبر اکرم ﷺ طریق منحصر سیر و سلوک انسان به سوی خدا و رسیدن به مقام تقرب و محبوبیت حضرت پروردگار اعلام شده است.

امام، حقیقت دین و احکام دین است

روایات بسیاری ناطق بر این مطلب است که مراد از نماز و روزه و حج و زکات و سایر عبادات در قرآن کریم، بر حسب بطن و تأویل، امام معصوم ﷺ است؛ از آن جمله، این روایت است:

وَرَوَى الشَّيْخُ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: يَا دَاوُدُ نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ نَحْنُ الزَّكَاةُ وَ نَحْنُ الصِّيَامُ وَ نَحْنُ الْحَجُّ وَ نَحْنُ الشَّهْرُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ كَعْبَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ قَالَ تَعَالَى: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الْآيَاتُ وَ نَحْنُ الْبَيِّنَاتُ...»^۳

به روایت شیخ از داوود بن کثیر، امام صادق ﷺ فرمودند: ای داوود! ما هستیم مراد از نماز در کتاب خدا و مائیم زکات و مائیم روزه و مائیم حج و مائیم ماه

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

۳- مقدمه‌ی تفسیر مرآت الانوار، صفحه‌ی ۲۱۷.

محترم و مائیم شهر محترم و مائیم کعبه‌ی خدا و مائیم قبله‌ی خدا و مائیم وجه خدا که فرموده است: به هر جا که رو بگردانید همان جا وجه خداست و مائیم آیات یتنات و نشانه‌های روشن خدا...

و ضمن یک روایت طولانی، مفضل بن عمر نقل کرده است از امام صادق علیه السلام که در جواب مسائل او، حقایق و اسرار خفیه‌ای مرقوم فرموده‌اند از جمله آن که:

ثُمَّ إِنِّي أُخْبِرُكَ أَنَّ الدِّينَ وَ أَصْلَ الدِّينِ هُوَ رَجُلٌ وَ ذَلِكَ الرَّجُلُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْإِيمَانُ وَ هُوَ إِمَامٌ أُمَّتِهِ أَوْ أَهْلِ زَمَانِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ أَنْكَرَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ جَهِلَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ لَا يُعْرِفُ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ حُدُودَهُ وَ شَرَائِعَهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ إِلَّا مِمَّا مَعْنَى أَنْ مَعْرِفَةَ الرَّجَالِ دِينَ اللَّهِ إِلَى أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ أُخْبِرُكَ أَنِّي لَوْ قُلْتُ أَنَّ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ وَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ وَ الطَّهْوَرَ وَ الْإِغْتِسَالَ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ كُلَّ فَرِيضَةٍ كَانَ ذَلِكَ هُوَ النَّبِيُّ الَّذِي جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ لَصَدَقْتُ لِأَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ إِنَّمَا يُعْرِفُ بِالنَّبِيِّ وَ لَوْ لَا مَعْرِفَةُ ذَلِكَ النَّبِيِّ وَ الْإِيمَانُ بِهِ وَ التَّسْلِيمُ لَهُ مَا عَرَفَ ذَلِكَ فَهَذَا كُلُّهُ ذَلِكَ النَّبِيُّ^۱.

سپس من تو را با خبر سازم که اصل و ریشه‌ی دین، مردی است و آن مرد است که یقین و ایمان است و او همان امام امت و امام اهل زمان خویش است. پس هر که او را بشناسد، خدا و دین خدا را شناخته است و هر که او را منکر شود، خدا و دین خدا را منکر شده است و هر که نسبت به او جاهل بماند، نسبت به خدا جاهل مانده است. خدا و دین خدا و حدود و شرایع خدا، جز بوسیله‌ی امام، شناخته نمی‌گردد و همین است معنای اینکه دین خدا، معرفت و شناسایی مردهاست [یعنی مراد از مردها که معرفت آنان، حقیقت دین است، امامان می‌باشند] تا این که فرمود: و خبر دهم تو را که اگر من بگویم، نماز و زکات و روزه‌ی ماه رمضان و حج و عمره و مسجدالحرام و بیت‌الله‌الحرام و وضو و غسل و بالاخره تمام فرائض و احکام، همان پیغمبری است که آورنده‌ی این

۱- مقدمه‌ی تفسیر مرآت الانوار، صفحه‌ی ۱۳.

احکام از جانب خداست، هر آینه راست گفته‌ام. چه آنکه شناختن این حدود و شرایع و احکام و فرائض، تنها راه منحصرش، شناختن پیغمبر است و اگر نباشد شناسایی پیغمبر و ایمان به او و تسلیم در برابر او، هیچ‌یک از این حقایق، در دسترس معرفت انسان نخواهد بود. پس اصل و ریشه‌ی تمام این حقایق پیغمبر است [و امام هم بعد از پیغمبر، دارای همان سمتی است که پیغمبر در زمان خود واجد بوده است؛ چنان که صدر روایت، ناظر به همین مطلب است].

امام میزان عقیده، اخلاق و اعمال است

آنچه برای تشخیص صحت عقائد و اخلاق و اعمال انسان در دنیا و آخرت معیار است، امام علیه السلام است:

رَوَى الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أبا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً^۱ قَالَ هُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ.^۲

صدوق از هشام نقل می‌کند، از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مقصود از موازین در آیه‌ی مبارکه چیست که می‌فرماید: «ما، روز قیامت میزان‌های عدل می‌گذاریم، پس کسی نسبت به چیزی مورد ظلم واقع نمی‌شود». فرمود: پیغمبران و اوصیای پیغمبران می‌باشند.

وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْهُمْ: نَحْنُ الْمَوَازِينُ الْقِسْطُ.^۳

و در روایت دیگری از ائمه‌ی هدی است که: ما ئیم میزان‌های عدل.

امام، صراط مستقیم به سوی خداست

فِي بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ، عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ^۴، قَالَ: هُوَ وَاللَّهُ عَلَيَّ هُوَ وَاللَّهُ الصِّرَاطُ وَالْمِيزَانُ.^۵

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۴۷.

۲- کلمات مکتونه‌ی فیض، صفحه‌ی ۱۵۹.

۳- همان.

۴- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۴۱.

۵- کلمات مکتونه‌ی فیض، صفحه‌ی ۱۶۱.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد، مقصود از صراط مستقیم در آیه‌ی مبارکه چیست؟ فرمودند: او به خدا قسم «علی علیه السلام» است، اوست به خدا قسم صراط و میزان. رَوَى الصَّدُوقُ فِي كِتَابِ مَعَانِي الْاِخْبَارِ بِاسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الصَّرَاطِ فَقَالَ: هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمَا صِرَاطَانِ، صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَصِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصَّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ طَاعَتُهُ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اِقْتَدَى بِهُدَاةِ مَرَّ عَلَى الصَّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصَّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ.^۱

صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، از امام علیه السلام راجع به صراط سؤال شد، فرمودند: آن، راه به سوی معرفت خداست و آن دو صراط است: صراطی است در دنیا و صراطی است در آخرت. و اما صراطی که در دنیاست، پس آن امامی است که طاعتش فرض است و واجب، هر کس او را در دنیا بشناسد و از هدایت او پیروی نماید، از صراطی که در آخرت، جسر جهنم است، می‌گذرد و اما کسی که او را در دنیا نشناسد، پای او در صراط آخرت می‌لغزد [و در میان جهنم سقوط می‌کند].

و به اسنادی عنه علیه السلام ایضاً قال: الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.^۲ و نیز صدوق از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: صراط مستقیم، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

این بیان نیز از حضرت امیر علیه السلام منقول است:

أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ صِيَامُهُمْ.

من نماز و روزه‌ی اهل ایمانم.

۱- کلمات مکتوبه‌ی فیض، صفحه‌ی ۱۶۰.

۲- کلمات مکتوبه، صفحه‌ی ۱۶۱ و تفسیر میزان، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۹.

دفع توهم

اینجا تذکر این نکته لازم است که جمعی از ملاحده و گمراهان، در اثر سوء فهم و یا خبث سریرت، تعبیرات روایات گذشته را (که مراد از نماز و روزه و حج و زکات، امام است)، توجیه فاسد کرده و از آن، نتیجه‌ی رفع تکلیف و نفی عبادت از بندگان گرفته‌اند. می‌گویند: همین که انسان، امام و ولیّ خدا را شناخت، تمام تکالیف و وظایف عبادت، از او ساقط است؛ نه عمل به واجبات لازم است و نه ترک محرّمات، بلکه معرفت امام، هم نماز و روزه‌ی او محسوب می‌شود و هم حج و زکات و جهاد او، تمام اینها را مولا انجام داده است و کار ما فقط شناختن او و محبت و رزیدن به اوست و بس و برای اثبات این سخن واهی و بی‌اساس، استناد به این روایت نموده‌اند که فرموده‌اند: «إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ، وَوَقْتِي سَنَاحَتِي، هِرْجَةٌ مِیْ خَوَاهِي بَكْنُ!»

امام صادق علیه السلام، در همان روایت مفضّل بن عمر که قسمتی از آن در چند صفحه‌ی قبل گذشت و از نقل قسمت‌های دیگرش به جهت طولانی بودن آن خودداری شد، شدیداً این عقیده‌ی فاسده را که مفضّل ضمن نامه‌اش راجع به صحّت و سقم آن، سؤال کرده، تخطئه فرموده و معتقد به آن را، مشرک بَیْن الشَّرْکِ معرفی نموده است؛ به این عبارت:

إِنَّهُ مَنْ كَانَ يَدِينُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ الَّتِي كَتَبْتَ فَهُوَ عِنْدِي مُشْرِكٌ بِاللَّهِ بَيْنٌ وَ الشَّرْكَ لَا شَكَّ فِيهِ.

ضمناً می‌فرماید: این قوم، گفتار حقّی را شنیده‌اند اما بدون اینکه در فهم معنای آن گفتار، از اهلش مدد بگیرند، با سوء فهم خود توجیه کرده و به ضلالت افتاده‌اند، تمسک به اصل را مغنی از فرع دانسته و معرفت را کافی از طاعت پنداشته‌اند؛ غافل از آنکه:

لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا يَدْعُوا إِلَى مَعْرِفَةٍ لَيْسَ مَعَهَا طَاعَةٌ فِي أَمْرٍ وَنَهْيٍ فَإِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ الْعَمَلَ بِالْفَرَائِضِ الَّتِي افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى خُدُودِهَا مَعَ مَعْرِفَةٍ مَنْ جَاءَهُمْ بِهِ مِنْ عِنْدِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَيْهِ فَأَوَّلُ ذَلِكَ مَعْرِفَةُ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ ثُمَّ طَاعَتُهُ فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَيْهِ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ وَ إِنَّهُ مَنْ عَرَفَ أَطَاعَ وَ مَنْ أَطَاعَ حَرَّمَ الْحَرَامَ ظَاهِرُهُ وَ بَاطِنُهُ...

خدا هیچ پیغمبری را بر نیانگیخته است که مردم را دعوت به معرفت کند، مگر اینکه لزوماً اطاعت از امر و نهی خود را، همراه آن معرفت مقرر فرموده؛ بلکه خدا از بندگان خواسته است به تمام فرائض و احکامی که مقرر فرموده [با حدود و شرائط خاصه‌اش] عمل نمایند منتها بعد از معرفت و شناخت حجت و ولی خدا که آورنده‌ی آن احکام از جانب خدا و دعوت کننده‌ی مردم به سوی خداست. پس اول معرفت او و سپس اطاعت او امر و نواهی او و مسلم هر که شناخت، مطیع می‌شود و هر که مطیع شد، تخلف از فرمان او را حرام می‌داند [آنه من عرف اطاع و من اطاع حرم الحرام ظاهره و باطنه].

و اما معنای این جمله که فرموده‌اند: «إِذَا عَرَفْتَ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ»، این است که شرط صحت و مقبولیت اعمال عبادی، معرفت امام و ولی خداست؛ بعد از اینکه زمینه‌ی معرفت امام در تو حاصل شد، حال هر چه می‌خواهی از اعمال صالحه و کارهای نیک انجام بده، چه آن عمل زیاد باشد، چه کم، چه بزرگ باشد و چه کوچک، مطمئن باش که صحیح و مقبول خواهد بود و در صورت فقدان معرفت ولی و امام، هیچ عملی مورد قبول خدا واقع نخواهد شد.

برای تأیید به این روایت نیز توجه فرمایید:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: حَدِيثُ رُؤْيَى لَنَا أَنَّكَ قُلْتَ: إِذَا عَرَفْتَ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ؟ فَقَالَ: قَدْ قُلْتَ ذَلِكَ، قَالَ: قُلْتُ وَإِنْ زَنَوْتُ أَوْ سَرَقْتُ أَوْ شَرِبْتُ الْخَمْرَ، فَقَالَ لِي: «أَنَا اللَّهُ وَ إِنَّا إِلَهِهِ رَاجِعُونَ» وَ اللَّهُ مَا أَنْصَفُونَا أَنْ نَكُونَ أَخِدْنَا بِالْعَمَلِ وَ وَضِعَ عَنْهُمْ، إِنَّمَا قُلْتُ: إِذَا عَرَفْتَ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَ كَثِيرِهِ فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْكَ^۱.

از محمد بن مارد نقل است که گفت، به امام صادق عليه السلام عرض کردم: حدیثی برای ما از شما روایت شده که فرموده‌اید: وقتی شناختی، هر چه می‌خواهی بکن. فرمود: من گفته‌ام این سخن را. عرض کردم: اگر چه زنا کنند یا دزدی نمایند یا خمر بنوشند؟! فرمود: «أَنَا اللَّهُ وَ إِنَّا إِلَهِهِ رَاجِعُونَ»؛ به خدا قسم با ما

انصاف نکرده‌اند که ما موظف و مأخوذ به عمل باشیم و آنها آزاد و غیر مکلف باشند!! همانا من گفته‌ام وقتی شناختی، پس هر چه می‌خواهی از کار خوب، اندک و بسیارش را انجام بده، چه آنکه مقبول خدا خواهد شد [یعنی معرفت امام، زمینه‌ساز مقبولیت اعمال صالحه است نه این که موجب گستاخی در امر معصیت باشد و آزادی‌بخش در گناه!].

بنابراین، مقصود از روایاتی که امام را مصداق نماز و روزه و حج و زکات، معرفی می‌کنند، این نیست که امام و شناخت امام، کافی از تعبد ما به این اعمال است و تکالیف از ما ساقط است! بلکه اینگونه تعبیرات، یا از آن نظر است که تنها راه شناخت و بدست آوردن تکالیف و احکام الهیه، امام است (به جعل خدا و تنصیب پیغمبر) یا از آن جهت که مصداق اعلا و درجه‌ی کامله‌ی اعمال عبادی، عمل امام است یا برای این که شرط صحت و مقبولیت اعمال بندگان باایمان، معرفت امام و محبت به او و اعتراف به ولایت اوست^۱ و یا منظور همان است که در گذشته بیان شد که مقامات معنوی و سیر روحانی امام است که در ظاهر، به صورت اعمال نماز و روزه و حج، جلوه کرده و برنامه‌ی عبودیت انسان و اهل ایمان معرفی شده است.^۲

بازگشت به مطلب

حاصل آنکه صورت اعمال حج، نماینده‌ی سیر منظم روحی انسان کامل است که مراحل عبودیت را دقیقاً می‌پیماید و خود را از تمام علائق مادی و زخارف دنیوی منقطع ساخته و از توغل و فرورفتگی در ظلمت عالم نفس بالا کشیده و به استغراق در نورانیت عالم ربّ می‌رساند.^۳

بنابراین، حج واقعی حرکتی است که در روح حاصل می‌شود؛ سیر و تحوّل است که در جوهر نفس انجام می‌گیرد. حساب حج، حساب تکامل و تبدیل «ناقص» به «کامل» است، از قوه به فعل آوردن و خام را به حدّ پختگی رسانیدن و مانند کیمیا، فلزّی را به فلزّ

۱- علمای حدیث، به تمام وجوه مذکوره، اشاره فرموده‌اند. به مقدمه‌ی تفسیر مرآت الانوار، صفحه‌ی ۲۱۷ مراجعه شود.

۲- به صفحه‌ی ۸۱ مراجعه شود.

۳- اقتباس از تفسیر المیزان، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۰۱.

دیگر مبدل ساختن. نه حساب لعب و سرگرمی و بازیگری که مشتی مردم نادان بی‌خبر پنداشته‌اند و لذا کارشان به بازی بچه‌ها شبیه‌تر است تا عبادت!

این درک و شعورهای سطحی کودکانه کجا و آن سیر و تحوّل‌های تکان‌دهنده‌ی سالکین الی الله کجا؟! آیا همین اعمال حجّ ما بود که امام صادق علیه السلام را از خود بی‌خود می‌ساخت؟! می‌ساخت؟!!

مالک بن انس (پیشوای فرقه‌ی مالکی) می‌گوید: یک سال با آن حضرت حجّ رفتیم. به هنگام احرام که سوار بر مرکبش بود، هر چه خواست بگوید لبّیک، صدا در گلویش قطع می‌شد و از مرکبش سرازیر می‌گردید. گفتم: فرزند رسول خدا! لبّیک بگو و ناچار باید بگویی. فرمود:

يَا بْنَ أَبِي عَامِرٍ كَيْفَ أَجَسِرُ أَنْ أَقُولَ لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ وَ أَحْسَى أَنْ
يَقُولَ عَزَّوَجَلَّ لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدَيْكَ.^۱

ای پسر ابی‌عامر! چگونه جرأت کنم بگویم لبّیک، اللهم لبّیک؛ در حالی که ترس آن دارم که خدای عزّوجلّ جوابم دهد: لا لبّیک و لا سعدیک [نه! قبولت نمی‌کنیم و راحت نمی‌دهیم].

سیر روحی لازم است، حجّ تنها سیر جسمانی نیست

اینگونه حالات و بیانات از بزرگان دین، هشدار دادن به غافلان است که خدا از شما حجّی خواسته است که حجّ جان باشد و روح را حرکت بدهد و از خاکدان طبیعت به کعبه‌ی حقیقت برساند. نه فقط بدن را از تهران و اصفهان حرکت داده و به جدّه و مکه برساند و در منی و عرفات بگرداند و بار دگر به تهران و اصفهان برگرداند!

آن حرکت، رساننده‌ی به کمال است که حرکت جوهری باشد، نه حرکت مکانی. سنگ سیاهی را برداریم از این شهر به آن شهر و از این بیابان به آن بیابان، از تهران به مشهد و از مشهد به کربلا و از کربلا به مدینه و از مدینه به مکه سیرش بدهیم و برگردانیم، باز همان سنگ سیاه است که بود. حرکت مکانی، او را به کمالی نرسانید. اما اگر همان سنگ در گوشه‌ای بیفتد و تحت شرایط و عواملی، جوهرش رو به تکامل برود، بعد از سال‌ها،

۱- خصال صدوق، جلد ۱، صفحه ۱۶۰، حدیث ۱۸۹.

تبدیل به لعل و یاقوت و فیروزه و الماس می‌شود و بی آنکه مکانش عوض شده باشد، جوهرش عوض می‌شود.

آری! این چنین سیر و حرکت جوهری است که هر موجودی را به کمال می‌رساند. حال اگر آدمی توانست یک چنین حج جوهری‌ای انجام دهد، جوهر جانس را مُحرم ساخته و به پای کعبه و بیت‌الله برساند، با دست دل، استلام حجراً لاسود بنماید، قلبش در دامن کوه عرفات مقیم گشته و روحش به مشعرالحرام خدا واصل شود، با کارد یقین و رضا و تسلیم، سر گوسفند هوای نفس را بریده و خون شهوات حیوانی را بریزد و وقتی برگشت به راستی لعل و یاقوت آسمانی شده باشد و متخلّق به اخلاق ملکوتی، او حاجی است و الا: حاجی تو نیستی، شتر است، از برای آنک

بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد

حج حضرت ابراهیم علیه السلام یک حج روحی بود

اگر می‌بینیم حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام تا آن درجه‌ی از رضا و تسلیم رسیده است که وقتی از طریق الهامات الهی، مأمور به ذبح فرزند می‌شود، بی‌درنگ آستین بالا زده و فرزند جوان و پیوند دلش را، به زمین می‌خواباند و کارد برنده به گلویش می‌گذارد و جز امتثال فرمان خدا و عرض عبودیت به پیشگاه حضرت معبود به چیزی نمی‌اندیشد، این درجه‌ی از عرفان و راهیابی به ساحت قدس ربوبی، نتیجه‌ی سیر واقعی و حج حقیقی آن حضرت بوده است. همو که به راستی عازم حج و زیارت خدا گردید. از روی صدق و صفا، لباس لذات و تمایلات دنیایی را از قامت جان برانداخت و یک جامه‌ی سرتاسری تسلیم در برابر امر خدا بر خود پوشید و از صمیم دل به دعوت حضرت حق، لبیک اجابت گفت. قدم در حریم حرم نهاد و در دامن کوه عرفان و معرفت خالق سبحان مقیم گشت و مشاعر روح و جان خود را قرقگاه سلطان عالم هستی قرار داد و همه چیز دنیا را سنگریزه‌ای بی‌ارزش دید. در آن حال بود که فرزند جوانش، حضرت اسماعیل علیه السلام را به امر خدا، به قربانگاه کشانیده و در بیابان منی بر زمین خوابانید و کارد به گلویش کشید که:

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ^۱.

۱-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

من، به حق، چهره‌ی جانم را از همه چیز برگردانیده‌ام. از مال و جان و فرزند، گذشته و یک جا، رو به خدای فاطر السَّموات و الارض آمده‌ام.

آری! به این حال رسیدن، طیّ مراحل لازم دارد؛ گذشتن از لذّات و پانهادن بر روی تمایلات و رمی جمرات و سنگ زدن به شیاطین اغواگر مظاهر دنیا می‌خواهد تا به جایی برسد که براستی، خدا و رضای خدا را محبوب‌تر از فرزند و جان خود بداند.

۳- آنچه اثر می‌بخشد، حقیقت است نه صورت

از عجایب آن است که مردم در امور مربوط به زندگی دنیایی، از صورت بی‌حقیقت، توقع اثربخشی ندارند بلکه چنین توقّعی را سفاهت می‌دانند و با جدّ و جهد تمام می‌کوشند تا آنجا که می‌توانند هر چیزی را حقیقت‌دار بسازند و با واقعیت تحویل بگیرند؛ اما همین مردم به امور مربوط به دین و آخرت که می‌رسند، به ظاهر، تنها به صورت بی‌روح اکتفا می‌نمایند و هرگز در مقام تحصیل معنا و حقیقت آن بر نمی‌آیند و در عین حال توقّع دارند آثار حقیقت را از صورت تنها به دست آورند.

ما، هرگز خمیر بی‌شیره و شکر را حلوا نمی‌خوانیم و از آن توقّع شیرینی هم نداریم؛ اما صورت بی‌روح نماز خالی از حضور قلب و توجّه را نماز تامّ و تمام می‌دانیم و آثار درخشان روحی و اجتماعی و برکات عظیم الهی را از همان کالبد بی‌جان انتظار داریم و احیاناً گالایه و شکوه‌ای هم از خدا می‌کنیم که ما نماز خواندیم و تأثیری ندیدیم و از روزه و حجّ و زیارت، نتیجه‌ای نگرفتیم!

خیر برادر من! شما حلوا درست و حسابی نپخته‌اید تا از مزّه‌اش شیرین کام گردید و ادراک لذّت بنمایید بلکه آرد و آبی، به هم مخلوط کرده و اسمش را به ناحق حلوا نهاده و انتظار شیرینی از آرد و آب بی‌شیره و شکر دارید و این هم به یقین، انتظاری است نابجا و توقّعی است نامعقول.

آیا تعجّب آور نیست، ما اگر یک وعده غذای مطبوع لذیذ کامل بخوریم، آن غذا در مزاج ما اثر می‌گذارد و بالعیان نتیجه‌ی تقویت و شادابی جسمی از آن غذا در خود احساس می‌کنیم. ده روز و یک ماه که به یک منطقه‌ی خوش آب و هوا سفر کنیم، وقتی برمی‌گردیم، از اثر آب‌های گوارا و هوای لطیف آن منطقه، در خود تغییری محسوس

می‌بینیم. رنگ چهره و لب‌های پرخنده و شادابی روح و نشاط در رفتار و گفتار ما از اثرگیری از مسافرت به آن منطقه‌ی لطیف و مصفاً حکایت می‌نماید.

اما چگونه است که یک ماه روزه‌ی ماه رمضان و ورود به مهمانسرای حضرت حق و نشستن کنار سفره‌ی خدا، در جان ما اثر نمی‌گذارد و از آن همه ادعیه و مناجات‌های پرشور لیلی‌احیاء که از برکات خاندان عصمت علیهم‌السلام به عنوان عالی‌ترین غذاهای روحی به ما عنایت شده است، بهره‌ای نمی‌بریم و نتیجه‌ی تصفیه‌ی روح و متقی‌گشتن دل که غایت تشریح صوم است را نمی‌بینیم؟

آیا سفره‌ی اکرام و انعام خدا در ماه مبارک رمضان، از سفره‌ی چلوکباب ما قدرت نیروبخشی و نشاط‌انگیزی کمتری دارد که یک شکم چلوکباب و ماهی پلو به جسم ما نیرو می‌دهد و شادابمان می‌سازد، اما یک ماه روزه و نماز و قرآن به روح ما نیرو نمی‌بخشد و بر قوت عرفان و ایمان ما نسبت به خدا نمی‌افزاید؟

یک هفته و ده روز مسافرت به کنار دریا، رنگ قیافه‌ی ما را تغییر می‌دهد اما هفت مرتبه و ده بار مکه رفتن و گرد بیت خدا چرخیدن و قبر پیغمبر و امام بوسیدن و برگشتن، کوچک‌ترین تغییری در قیافه‌ی روح و جان ما نمی‌دهد و هرگز طرز رفتار و گفتار و اخلاق ما از سفر به سوی خدا و وقوف در عرفات و مشعر و بیتوته در منی و سعی بین مروه و صفا حکایت نمی‌نماید.

هر کس نظر به سیمای زندگی ما بیفکند، اصلاً نمی‌فهمد و باورش نمی‌شود ما، مکه رفته و با استلام حجر، پیمان عبودیت و بندگی با خدا بسته‌ایم و با تراشیدن سر در منی، اخلاق رذیله و افکار منحط از حرص، بخل، طمع، خودخواهی، بدبینی، کبر و حسد را از خود ریخته و با کشتن قربانی، نفس اماره و هوس‌های حیوانی را کشته و با روحی طاهر و فکری رشید و قلبی خاضع در پیشگاه خدا برگشته‌ایم.

راستی! اگر «لفظ» حاجی بر سر اسم اکثر مسلمان‌های مکه رفته‌ی ما نباشد، چه نشان از مکه و طواف کعبه و استلام حجرالاسود دارند؟!

آخر، مگر نه اینکه از نظر قرآن کریم، مسلمانان سیمای خاصی دارند و با آن از سایر فرق ممتازند و آن، علامت سجده و خضوع و تسلیم در مقابل حق است که در قیافه‌ی سراسر زندگی‌شان باید پیدا و نمایان باشد؛ چنانکه می‌فرماید:

سِیْمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ^۱

علامت اهل ایمان، اثر سجده است که در چهره‌ی آنان پیداست.

بدیهی است تنها اثر سجده در پیشانی یک مسلمان، نشان بندگی و عبودیت او نمی‌باشد بلکه باید در ناصیه و جبهه‌ی زندگی همه‌جانبه‌ی ملت مسلمان، نشان بندگی و خضوع در پیشگاه خدا، دیده شود. در قیافه‌ی کسب و کار و بازار و خیابانشان، در چهره‌ی فرهنگ از دبستان و دبیرستان و دانشگاهشان، در ناصیه‌ی ادارات و وزارتخانه‌ها و مطبوعات و سایر مؤسساتشان و بالاخره در تمام جهات و جوانب و شئون زندگی مردان و زنانشان، سیمای ایمان و اسلام و اطاعت و انقیاد از اوامر و نواهی حضرت پروردگار، باید بارز و آشکار باشد و در دنیا به همین سیما و به همین نشان و علامت شناخته شوند.

اما یاللاسف، آنچه اکنون در قیافه‌ی ملت اسلامی دیده نمی‌شود، همان سیمای اسلام و اثر سجود است بلکه پناه بر خدا و نستجیر بالله، در همه جا، سیمای کفار، از جبین زندگی مسلمانان پیدا و نشان طغیان و عصیان بر خدا هویدا است.

این دو روایت را بخوانید و سیمای شیعه را بشناسید.

رُویَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ كَانَتْ لَيْلَةً قَمَرَاءَ فَأَمَّ الْجَبَانَةَ وَ لِحِقَّةَ جَمَاعَةٍ يَقْفُونَ إِثْرَهُ فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: مَنْ أَنْتُمْ قَالُوا: شِيعَتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَفَرَّسَ فِي وُجُوهِهِمْ ثُمَّ قَالَ: فَمَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ سِيمَاءَ الشَّيْعَةِ قَالُوا: وَ مَا سِيمَاءُ الشَّيْعَةِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: صُفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ السَّهْرِ عُمُشُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ حَدْبُ الظُّهُورِ مِنَ الْقِيَامِ خُمُصُ الْبَطُونِ مِنَ الصِّيَامِ دُبُلُ الشَّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ عَلَيْهِمْ غَبْرَةُ الْخَاشِعِينَ.^۲

روایت شده است: یک شب مهتابی، حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام از مسجد بیرون آمده و رو به صحرا رفتند. جماعتی که در پی حضرت بودند به امام رسیدند. آقا به آنان فرمود: شما چه کسانی هستید؟ عرض کردند: شیعه‌ی شما ای امیرالمؤمنین! امام نگاهی عمیق به چهره‌ی آن‌ها افکندند و فرمودند: پس چگونه است که من سیما و علامت شیعه را در شما نمی‌بینم؟! گفتند: سیمای

۱- سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹.

۲- سفینة البحار، جلد ۱، باب الثَّيْنِ، صفحه‌ی ۷۳۰.

شیعه کدام است ای امیرالمؤمنین؟ فرمودند: زرد رویان از شب‌زنده‌داری، خسته چشمان از گریه [از خوف خدا]، قدخمیدگان از [کثرت] سر پا ایستادن [برای نماز]، شکم گرسنگان از روزه‌داری، خشک لبان از [زیادی] دعا [و مناجات با خدا]، در حالی که غبار آلودگی خاشعین [و ساجدین] بر [چهره‌ی] آنان پیداست.

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَاعِدًا فِي بَيْتِهِ إِذْ قَرَعَ قَوْمٌ عَلَيْهِمُ^۱ الْبَابَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَارِيَةُ أَنْظُرِي مَنْ بِالْبَابِ فَقَالُوا: قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِكَ فَوْتَبَ عَجَلًا حَتَّى كَادَ أَنْ يَقَعَ فَلَمَّا فَتَحَ الْبَابَ وَنَظَرَ إِلَيْهِمْ رَجَعَ فَقَالَ: كَذَبُوا فَأَيْنَ السَّمْتُ فِي الْوُجُوهِ أَيْنَ أَثَرُ الْعِبَادَةِ أَيْنَ سِيْمَاءُ السُّجُودِ إِنَّمَا شِيعَتُنَا يُعْرِفُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَشَعَثِهِمْ قَدْ قَرَحَتْ مِنْهُمْ الْآنَافُ وَدَثَرَتْ الْجِجَبَةُ وَالْمَسَاجِدُ حُمُصُ الْبُطُونِ دُبُلُ الشَّفَاهِ قَدْ هَيَّبَتْ الْعِبَادَةَ وَجُوهَهُمْ وَأَخْلَقَ سَهْرُ اللَّيَالِي وَقَطَعَ الْهَوَاجِرِ جُنَّتَهُمْ، الْمَسْبُوحُونَ إِذَا سَكَتَ النَّاسُ وَالْمُصَلُّونَ إِذَا نَامَ النَّاسُ وَالْمَحْزُونُونَ إِذَا فَرِحَ النَّاسُ.^۲

از امام صادق علیه السلام نقل است که امام سجاد علیه السلام در خانه‌ی خود نشسته بودند. جمعی در خانه را کوبیدند. امام به کنیزشان فرمودند: ببین بیرون در کیست؟ [آن گروه] گفتند: گروهی از شیعیان شمایم. امام آنچنان با عجله از جا جست که نزدیک بود به زمین افتد و چون در را گشود و به آنان نگاه کرد، برگشت و فرمود: دروغ می‌گویند. پس کو نشان تشیع در صورتشان؟ کجاست اثر سجده و سیمای عبادت؟ همانا شیعیان ما شناخته می‌شوند به زیادی بندگی و آشفتگی [از خوف مرگ و قیامت] در حالتی که کثرت عبادت، بینی‌های آنها را زخم نموده و پیشانی‌ها و مواضع سجودشان [بر اثر مداومت به سجده‌های طولانی] فرسوده گشته است و [از روزه‌داری] لاغر اندام و [از دوام اذکار و دعا] خشک لبانند. عبادت [دائم] چهره‌های آنها را در هم کشیده و شب‌زنده‌داری و روزه‌داری در روزهای گرم، بدن‌های آنها را فرسوده ساخته است. هنگامی که

۱- کذا فی المصدر و الصحیح «علیه».

۲- سفینة البحار، جلد ۱، باب الثَّین، صفحه‌ی ۷۳۱.

مردم خاموشند، آنان تسبیح خدا می‌گویند. در آن موقعی که مردم در خوابند، [آن بیدار دلان] در حال نمازند، وقتی که دیگران در حال فرح و سرورند [آن دوران ایشان و عاقبت بینان] محزون و غمینند.

دفع توهم

البته بسیار روشن است که همین روشندان خداترس و دلباختگان به حیات ابدی و سعادت جاویدانند که در طول تاریخ اسلام، صفوف فشرده‌ی میدان‌های جهاد با دشمنان حق را تشکیل داده‌اند و می‌دهند و جنگیدن با جباران و در هم کوبیدن کاخ‌های ستمگران در زنده‌خوی انسان‌نما و عاقبت، شهادت در راه خدا را عالی‌ترین درجه‌ی سعادت و بهترین وسیله‌ی نیل به قرب کمال مطلق می‌دانند. نه اینکه تنها خود را موظف به نماز و روزه و ذکر و ورد بدانند و به انزوا و گوشه‌گیری بگرایند.

آری! مکتب تربیتی قرآن و عترت علیهم‌السلام با دادن درس زهد و بی‌اعتنایی به زخارف دنیای دون و دعوت به معرفت حق و استیناس با جمیل علی‌الاطلاق و شب‌زنده‌داری‌های متوالی و راز و نیاز با حضرت معبود و الهام گرفتن از تعالیم سازنده‌ی وحی الهی، قهرمانانی می‌پروراند که نه ترس از مرگ را به دل راه می‌دهند و نه در برابر مظاهر فریبنده‌ی دنیا به زانو درمی‌آیند؛ بلکه با قدرت شگرف ایمان و استقامت، در برابر عظیم‌ترین و کوبنده‌ترین قدرت‌ها می‌ایستند.

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بَنِيَانٌ مَّرْصُوصٌ^۱

به صف واحد، در راه خدا، چنان می‌جنگند [و در برابر دشمن، ثبات و استقامت نشان می‌دهند] که گویی ساختمان محکم به هم پیوسته‌ای هستند که ملاط آن، از سرب است.

و چه به ظاهر، غالب و یا مغلوب شوند، در هر حال، خود را فاتح و پیروز می‌دانند و معتقدند، به هر تقدیر، رضای حضرت حق و قرب کمال مطلق که مقصد نهایی آنهاست، نصیبشان شده است.

۱- سوره‌ی صف، آیه‌ی ۴.

پس هرگز جای این نیست که کسی توهم کند و پیش خود بگوید، مکتبی که بنای تربیتش، زهد و انقطاع از دنیا و سجده و ذکر و دعاست، از پرورش مردان دلیر و قهرمانان مجاهد، عاجز و ناتوان خواهد بود.

خیر، این توهم، توهم بسیار بی جایی است بلکه همین مکتب، مکتب واقعی تربیت سربازان فداکار و مجاهدان از جان گذشته در راه خداست، چنان که هزاران نمونه و شاهد در طول تاریخ پر حادثه و سراسر انقلاب نهضت اسلام و خصوصاً تشیع، به دنیا نشان داده است. آری! روشن است که از جان گذاشتن در راه حق و حقیقت، در واقع، گذاشتن از دنیا و دل بستن به خدا و آخرت است و آن هم برنامه‌ی تربیتی خاصی دارد که حتم در انحصار مکتب دین است.

باری! منظور از نقل دو روایتی که گذشت، این بود که از نظر قرآن و امامان علیهم‌السلام ملت مسلمان و بالاخص طایفه‌ی شیعه، دارای سیمای مخصوص و هیئت ویژه‌ای هستند و باید آن سیما و علامت خاص به خود را، در همه جا و همه وقت نگه دارند تا مشمول عنایات خاصه‌ی حضرت حق و اولیای حق گردند.

حال دانستیم، سفر بسوی خانه‌ی خدا و انجام مناسک حج، برای این است که سیمای عبودیت و بندگی در چهره‌ی امت اسلامی بوجود آورد. ولی مع الاسف بوجود نمی‌آورد؛ اما چرا؟! چرا این چنین بی‌بهره از آثار اعمال عبادی خود هستیم؟ به چه علت تا این حد، از برکات تعالیم آسمانی دین خود تهی هستیم؟

البته علل و موجبات فراوانی در کار است که فعلاً مجال نشان دادن همه‌ی آنها نیست اما یکی از آن علل که تناسب با بحث ما دارد، همان موضوع سبک شمردن مطالب مربوط به دین است که در مقدمه‌ی کتاب، به آن اشاره شده است.

حاصل آنکه ما مردم، امور مربوط به دنیا را جدی گرفته‌ایم و راجع به آن اکتفا به صورت تنها نمی‌کنیم بلکه می‌کوشیم تا به واقعیت آن برسیم و لب و مغز آن را بدست آوریم. برای پختن یک غذا، چقدر دقت می‌کنیم. پول و وقت و فکر، صرف آن می‌نماییم تا مواد اولیه‌ی آن، از گوشت و روغن و سبزی، نخود و لوبیا و دیگر اشیاء همه از جنس عالی باشد و کامل به آشپز تحویل داده شود. البته در این صورت، طبیعی است غذایی مطبوع و مطلوب تهیه

می‌گردد و با اشتهاى تمام، صرف می‌شود و قطعاً چنین غذای جامع الشرايطی در تأمین سلامت بدن و تقویت نیروهای جسمی ما مؤثر خواهد بود و همچنین در تهیه‌ی لباس و مسکن و سایر شئون زندگی، همین دقت‌ها و مراقبت‌ها را اعمال می‌نماییم و شدیداً جلو مسامحه‌کاری‌ها و سهل‌انگاری‌ها را می‌گیریم و خیاط و بنای مسامحه‌کار و سهل‌انگار را که در دوختن لباس ما و پی‌ریزی ساختمانمان، اندکی تسامح ورزیده و ظاهرسازی کرده‌اند، خائن و «کاردزد» شان می‌نامیم و مستحقّ اجر و مزدشان نمی‌دانیم.

البته با این دقت‌ها و مراقبت‌ها، نتیجه این می‌شود که بدن‌ها سالم و فربه می‌گردد؛ لباس‌ها، شیک و زیبا می‌شود؛ ساختمان‌ها محکم و شکیل از کار درمی‌آید و بالاخره، یک زندگی دنیایی با رونقی فراهم می‌گردد.

اما از این طرف، مطالب مربوط به دین و آخرت را جدی نگرفته‌ایم. آنجا که می‌رسیم، بصورت تنها قانع می‌شویم و اکثراً در مقام درک حقایق دین و به دست آوردن لبّ و مغز آن بر نمی‌آییم و قهراً نتایج عالیّه‌ای را که باید از تعالیم راقیه‌ی^۱ دین خود بگیریم، نمی‌گیریم، چرا که نتیجه و اثر، مال حقیقت هر چیز است، نه صورت آن چیز؛ اگر نه چه آید ز بی مغز پوست.

با قلبی مملوّ از حبّ دنیا و فارغ از ذکر خدا، به نماز می‌ایستیم؛ با روحی آلوده به گناه و بی‌اعتنا به تقوا، روزه می‌گیریم؛ با اموالی غیرمطهر و ذمه‌ای به مظالم، مکه رفته و لبیک اللهم لبیک می‌گوییم و غالباً ترک واجبات کرده و سنت بجا می‌آوریم و یاللعجب که با این اوضاع و شرایط ظلمانی که به خود گرفته‌ایم، توقع داریم آثار نورانی دین بر سراسر زندگی ما سایه افکنده و ما را جزء مقربان درگاه حضرت ربّ العالمین سازد و غرق سعادت‌مان گرداند!

یا عیسیٰ قُلْ لِّظَلْمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ: لَا تَدْعُونِي وَ الشُّحْتُ تَحْتَ أَحْضَانِكُمْ
وَالْأَصْنَامُ فِي بُيُوتِكُمْ فَأَتَى الْآيَتُ أَنْ أُجِيبَ مَنْ دَعَانِي وَ أَنْ أَجْعَلَ إِبْرَاهِيمَ
إِيَّاهُمْ لَعْنًا عَلَيْهِمْ حَتَّى يَتَفَرَّقُوا.^۲

۱- مترقی.

۲- تحف العقول، مناجاة الله لعیسی بن مریم، صفحه‌ی ۳۶۹.

ای عیسی! [خطاب الهی به حضرت مسیح علیه السلام] به تبهکاران بنی اسرائیل بگو: مرا نخوانید در حالی که مال حرام زیر بغل‌های خود گرفته‌اید [حرام کاری و حرام خواری، زندگی معمولی شماست] و بت‌ها را در خانه‌های خود جا داده‌اید [آنچه موجب غفلت از خدا و اعراض از حق است، به داخل زندگی خود وارد ساخته‌اید] زیرا من سوگند یاد کرده‌ام که هر که مرا بخواند، جوایش دهم و جواب من به دعای این تبهکاران این است که لعنت خود را شامل حالشان کنم تا آن دم که از هم جدا شوند.

یا عیسی قُلْ لَهُمْ قَلَمُوا أَظْفَارَكُمْ مِنْ كَسْبِ الْحَرَامِ وَ أَصَمُوا أَسْمَاعَكُمْ مِنْ ذِكْرِ الْخَنَى وَ أَقْبَلُوا عَلَيَّ بِقُلُوبِكُمْ فَإِنِّي لَسْتُ أُرِيدُ صُورَكُمْ.^۱

ای عیسی! بگو به آنان ناخن‌های خود را از کسب حرام برچینید و گوش‌های خود را از گفتار ناپسند ببندید و با دل‌های خود، به سوی من بیایید زیرا بطور مسلم، من طالب صورت ظاهر شما نیستم و آن را نمی‌خواهم.

ما درون را بنگریم و حال را نی برون را بنگریم و قال را

حال ای مسلمانان خودباخته‌ای که مرعوب شکوه زندگی مادی دنیاداران گشته‌اید و بی‌خبر از انذار انبیاء و پیامبران خدا، خانه‌های خود را به عنوان هماهنگی با پیشتازان تمدن، پایگاه تبلیغی عمال شیطان ساخته‌اید و بوسیله‌ی دستگاه‌های گیرنده و نشان‌دهنده که اگر به طرز صحیحی به کار برده می‌شود، از عوامل بسیار مهم ارتقای بشری بود، ولی متأسفانه در اثر عدم رشد عقلی یا اجرای نقشه‌های استعمار ضد انسانی، در حدّ خطرناکترین عوامل انحطاط و فساد اجتماعی قرار گرفته است همه‌گونه برنامه‌های بدآموز و فسادانگیز ضدّ فضیلت، در محیط خانواده‌ها پخش می‌کنید، دل‌های پسران و دختران خود را، از یاد خدا خالی کرده و با شیطان و وسوسه‌های شیطان، آشنا می‌سازید؛ اندکی به خود بیایید و نحوه‌ی زندگی خود را با روایت مزبور بسنجید و ببندیشید. نکند آنچنان باشید که تهدید شدید الهی، دامنگیر شما هم بشود و در همان حال که شب‌های قدر ماه مبارک در اماکن متبرکه و مظانّ اجابت، دست به دعا برداشته و خدا را می‌خوانید و رحمت و لطف و عنایت

می‌طلبید، العیاذ بالله، در همان حال، از خدا، بجای رحمت و مغفرت، لعنت و نفرت نصیب شما گردد زیرا زندگی را با کسب و کار حرام آلوده کرده‌اید و بت‌ها و موجبات اعراض از خدا و نسیان روز جزا را، در خانه‌های خود جا داده‌اید و با این حال از خدا امید عنایت دارید! آیا این کار، استهزا و تمسخر است یا استغفار و تذلل؟!

در روایت ائمه‌ی دین علیهم‌السلام رسیده است:

مَنْ حَجَّ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ ثُمَّ لَبَّى، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ: لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدَيْكَ حَتَّى تَرُدَّ مَا فِي يَدَيْكَ.^۱

هر کس با مال غیرحلال، حج رفته و لبّیک بگوید، خدا در جوابش، لالبّیک می‌گوید یعنی: خیر، قبولت نمی‌کنیم و حجّت را نمی‌پذیریم، تا آنچه [از مال حرام] بدست آورده‌ای، برگردانی [و به صاحبش برسانی].

وَكُلُّ يَدْعِي وَصَلَا بِلَيْلِي وَ لَيْلِي لَا تُقِرُّ لَهُمْ بِذَاكَ
هر کسی از ظنّ خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

مَا أَكْثَرَ الضَّجِيحَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيحَ.^۲

چه بسیار است صبحه و فریاد و چه اندکند حاجیان [واقعی و زائران با اخلاص].

خلاصه! دنیاداران، چون دنیای خود را محکم و جدی گرفته‌اند و بصورت تنها اکتفا نکرده و کوشیده‌اند تا مغز آن را بدست آورند، در نتیجه دنیای خود را آباد و بارونق ساخته‌اند. اما دینداران، چون دین خود را شل گرفته و باری به هر جهت گذرانیده‌اند و همین قدر که ظاهری از آن به دستشان آمده، قانع شده و طالب روح و حقیقت آن نبوده‌اند، طبعاً محروم از آثار درخشان تعالیم آسمانی گشته و احياناً مورد اعتراضات تحقیرآمیز دیگران هم واقع شده‌اند.

آری! خورش فسنجان و مرغ بریان ما، چون جامع الشرائط است، لذا چاق کننده است و نشاط آور؛ ولی نماز و روزه و حج ما، چون فاقد الشرائط است، قهراً بی نتیجه است و خالی

۱- المحجّة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۱۰.

۲- سفینة البحار، جلد ۲، صفحه ۷۱.

از اثر ما، از دنیا طالب مغزیم و از دین، قانع به پوست. به همین جهت در امور دنیا تا آنجا که توانسته‌ایم، به مغز رسیده‌ایم اما در امور دین، سر پوست مانده‌ایم و نتیجه‌ای نگرفته‌ایم.

۴- علت خردگیری‌ها به مقررات دینی چیست؟

اعتراضات و خردگیری‌هایی که در هر زمان، از ناحیه‌ی افرادی نسبت به مقررات دینی شده است و می‌شود، گوناگون است و انگیزه‌های مختلف دارد.

یک قسمت، اشکال تراشی‌هایی است که از جانب اشخاص مغرض و بدخواه و معاند برمی‌خیزد و پیداست منظورشان، ایجاد تزلزل در عقاید و افکار مسلمین است تا بتوانند نقشه‌های تخریبی خود را در زمینه‌ی تفرقه و تشتت فکری جامعه‌ی اسلامی پیاده کنند و به مقاصد خائنانه و شیطانی خود نائل آیند.

اینان، فرومایگانی بی‌شخصیتند که برای رسیدن به اغراض پست نفسانی خود، دشمنی با حق و لگه‌دار ساختن پاگان حقیقت‌خواه و تحقیر و توهین به آنان را شعار خود قرار داده و آن را هنر و کمالی برای خود می‌پندارند و در این راه از هیچ‌گونه وقاحت و بی‌شرمی و تهمت‌ها و نسبت‌های ناروا فروگذار نمی‌کنند. نه حرمتی برای مقدسات دینی قائلند و نه احترامی به معتقدات و افکار یک ملت ریشه‌دار کهنسال می‌گذارند. همی جز ارضای تمایلات و هوس‌های بی‌قید و بند خود ندارند. یک قسمت از خردگیری‌های بی‌اساس از قبل این دسته مردم بی‌منطق ناپاکدل است.

اما قسمت دیگر، ناشی از جهل به حقیقت و سرّ تشریح دستورات عمیق و متین آسمانی است که صورت ظاهری را می‌بینند و از معنا و روح آن دستورات حکیمانه بی‌خبرند و در عین بی‌خبری و نادانی، مغرور و خودخواهند و اعجاب به نفس دارند؛ بدون اینکه از راه صحیحش، به تحقیق و درک اسرار بپردازند، با بی‌صبری و کم‌حوصلگی و با نداشتن هیچ‌گونه اهلیت و صلاحیت، بر کرسی افتاء و نظر می‌نشینند و به خود حق می‌دهند که در مقام اعتراض به احکام و قوانین متقنه و سراسر حکمت حضرت احکم‌الحاکمین برآیند و در نتیجه، عرض خود می‌برند و زحمت مردان خدا، می‌دارند.

شبهه‌ی یک مرد مادّی مسلک در ۱۳ قرن پیش

«ابن ابی العوجا» مردی کافر بوده است، معروف به زندقه و الحاد و در عین حال سخنوری بی‌باک و هتّاک و بدزبان که علما و دانشمندان از مجالست و برخورد با او گریزان بودند و برای پرهیز از شرّ زبانش، از او فاصله می‌گرفتند.

این مرد، روزی در موسم حجّ در مسجد الحرام، با جمعی از ملحدین و همفکران خود نشسته و ناظر اعمال حجّاج و سعی و طواف آنان بودند و بادیده‌ی استهزای نگریستند و می‌خندیدند. در نقطه‌ی دیگر مسجد نیز، حضرت امام صادق علیه السلام نشسته بودند در حالی که جمعیت انبوهی از شیعیان، اطراف امام خود را گرفته و از منبع سرشار علوم آسمانی حضرتش، بهره‌مند می‌گشتند. ملحدین، رو به ابن ابی العوجا کرده و گفتند: الآن موقع مناسبی است برای مجادله کردن با این مرد که نشسته و دیگران، دورش را گرفته‌اند و شدیداً مفتون عظمت و جلالت او هستند. چه خوب می‌شود اگر بتوانی او را در میان همین مردم، خجالت زده‌اش سازی.

ابن ابی العوجا به خود بالید و گفت: باشد! الآن می‌روم و مستأصلش می‌سازم. از جا حرکت کرد و خود را به مجلس امام رسانید و گفت:

يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ الْمَجَالِسَ أَمَانَاتٌ وَ لَا بُدَّ لِكُلِّ مَنْ كَانَ بِهِ سَعَالٌ أَنْ
يَسْعَلَ، فَتَأَدُّنُ لِي فِي السُّؤَالِ.

یعنی؛ ای ابا عبدالله، مسلّم است که مجلس‌ها امانت است (ظاهراً منظورش امان خواستن از امام بوده که سخنان کفر آمیزش خشم مردم را بر نیانگیزد و منجر به قتلش نشود) هر که خلطی در سینه دارد و آزارش می‌دهد، ناچار باید با سرفه، آن را از سینه بیرون افکند (یعنی هر کس شبهه‌ای در دل دارد و ناراحتش می‌سازد و محتاج به سؤال است، چاره‌ای جز اظهار آن شبهه و طرح آن سؤال ندارد)؛ آیا اجازه‌ی پرسش می‌دهید؟

امام علیه السلام رخصت سؤال دادند و مرد زندیق آغاز سخن کرد و آنچه در دل داشت از کفر و الحاد و خباثت توأم با بی‌پروایی و وقاحت، در قالب الفاظی مسجّع و عباراتی به ظاهر فریبنده و گیرا در آن محضر پاک و منور علنی ساخت. تمام مناسک حجّ را به تمسخر گرفت و اهانت به مقام مقدّس حجّاج و زوّار عالیقدر بیت معظّم نمود و با بی‌حیایی تمام گفت:

إِلَى كَمْ تَدُوسُونَ هَذَا الْبَيْدَرَ وَ تَلُودُونَ بِهَذَا الْحَجَرَ وَ تَعْبُدُونَ هَذَا الْبَيْتَ
الْمَرْفُوعَ بِالطُّوبِ وَ الْمَدْرَ وَ تُهْرَوِلُونَ حَوْلَهُ هَزْلَةً الْبَعِيرِ إِذَا نَفَرَ مَنْ فَكَّرَ
فِي هَذَا وَ قَدَّرَ عَلِمَ أَنَّهُ فَعَلُ غَيْرِ حَكِيمٍ وَ لَا ذِي نَظَرٍ. فَقُلْ فَإِنَّكَ رَأْسُ
هَذَا الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ أَبُوكَ أُشُّهُ وَ نِظَامُهُ.^۱

تا کی شما این خرمن را می کوبید و به این سنگ پناهنده می شوید و این خانه‌ی
از سنگ و گل برافراشته را می پرستید و همچون شتران رمیده، بر گرد آن
جست و خیز می کنید؟ هر کس در این برنامه و تشریفات این خانه بیندیشد،
می فهمد این کاری است که دستوردهنده‌اش خالی از حکمت و رأی و بینش
بوده است. پس جوابم ده که تو در رأس این امر، واقع شده‌ای و شخصیت
برجسته‌ی این قومی و پدرت بنیانگذار این مسلک و نگهدار آن بوده است.

ملاحظه می فرمایید؟! آنچه را مردم به اصطلاح روشنفکر امروزی، در مغزهای خود
می پروراند و احیاناً به زبان و قلم می آورند و در خیال خود، ابتکار فکری به خرج داده و با
یک درک عالی، متاع تازه و اکتشاف نوینی به بازار تمدن عرضه می کنند و پرده‌های اوهام
و خرافات را پاره کرده و شاهکار بدیعی از تجدّد فکر و رشد عقل، از خود نشان می دهند و
دیگران را به ارتجاع و کهنه پرستی می شناسند،

آری! تمام اینها را روشنفکرانمای ۱۳ قرن پیش، «ابن ابی العوجا» با بیانی داغ و مهیج و
الفاظی منظم و مسجع، خلاصه کرد و در حضور امام زمان و حجّت حق، حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام ابراز کرد تا روشنفکران قرن بیست و یکم، به فکر روشن خود ننازند و
اینگونه ادراکات عالیّه (!) را به غلط، محصول تمدن و تکامل مغز بشر ندانند و بدانند که این
یاوه‌سراییی‌ها، در هر زمان، معلول جهل و غرور و خودخواهی دسته‌ای معلوم‌الحال بوده و
هست و بلکه گوی سبقت در میدان هذیان‌گویی و هتاکی به مقدّسات دینی را هزار و
سیصد سال و بلکه هزاران سال پیش، امثال ابن ابی العوجاها و ابن مقفّع‌ها برده‌اند و اینک
که نوبت عربده‌کشی به روشنفکران عصر تسخیر فضا رسیده است، این بینوایان که تازه سر
از لاک خود در آورده و خود را دیده‌اند، به خیال این که مبتکر در این افکار و اقوالند،

جست و خیزهای عجیبی از خود نشان می‌دهند؛ غافل از این که: خیر! این سخنان بی‌منطق، همان اساطیر اولین و تڑهات^۱ پیشینیان است که در هر زمان در مقام معارضه با اولیای حق و پاسداران معنویت تکرار می‌شود و این بیچارگان مغرور خودخواه نیز، دنباله‌روهای همان جُهال و اقوام پست و فرومایه‌ی قرن‌های گذشته‌اند که هضم شده‌های آنها را برای چندصد هزارمین بار، نشخوار می‌کنند و همین را مایه‌ی افتخار خود می‌دانند؛ اگر نه چیز تازه‌ای به بازار نیاورده‌اند.

ریشه‌ی اصلی تمام این قبیل اعتراضات، همان مسأله‌ی اصالت ماده است؛ یعنی مردم جاهل، به سبب جهل به واقعیت هستی، جز ماده و مادّیات، برای هیچ حقیقتی، اصالت و واقعیت نمی‌فهمند. برای تمام افکار و عقاید و تمام جنبش‌ها و فعالیت‌های آدمی، یک منفعت مادی می‌جویند که اگر آن فکر و آن عقیده، آن جنبش و آن فعالیت، دارای منفعت مادی بود، آن را صحیح و منطقی می‌دانند و اگر فایده‌ی مادی از آن به دست نیامد، آن را لغو و موهوم و ارتجاعی می‌خوانند. گویی این تیپ مردم، اصلاً از عالم اصیل ماورای ماده که مایه‌ی هستی و بقای عالم ماده است، بویی نبرده‌اند و نشانی نیافته‌اند.

اما عقلای جهان و پیروان راستین پیغمبران که در سیر فکری خود، از عقل سلیم و آزاد از قید و بند جهل و تعصب مایه گرفته‌اند، در عالم هستی، موجودی جز خدا را اصیل نمی‌دانند و برای هیچ چیزی جز خدا، اصالت و استقلال در وجود نمی‌شناسند. به همین جهت عقیده دارند فعالیت‌های جسمی و روحی انسان، وقتی واجد ارزش می‌شود و سزاوار عنوان تکامل و حرکت در مسیر کمال می‌گردد که صرفاً بر اساس ایمان به خدا و امتثال امر خدا و برای بدست آوردن رضا و خشنودی خدا استوار باشد. یعنی؛ انسان عاقل کامل، آن انسانی است که غایت و هدف اصیل و اصلی‌اش در تمام کارها، رضای خدا باشد و سایر منافع و فواید را تبعاً و تطفلاً طالب باشد نه اصالتاً و مستقلاً.

در این زمینه است که یک مسلمان معتقد، دستورات دینی را از آن نظر که دستور خداست، انجام می‌دهد، نه از آن جهت که دارای فلان فایده است یعنی عالی‌ترین فایده

۱- سخن‌های باطل، مَهملات.

را، «رضای خدا» می‌داند و بس که مجمع‌الفواید است و ام‌المنافع و تهیدستی از آن، تهیدستی از تمام منافع و فواید است و خسران مبین.

وَكُلُّ وَجْدَانٍ حَظٌّ لَا ثُبَاتَ لَهُ فَإِنَّ مَعْنَاهُ فِي التَّحْقِيقِ فَقْدَانٌ

هر بهره‌ی بی‌ثباتی که بدست آید، از آن جهت که در راه آن، یک قسمت از سرمایه‌ی عمر عزیز آدمی، تلف شده و بهره‌ی ثابتی به‌دست نیامده، پس در حقیقت از دست دادن است نه به‌دست آوردن؛ باختن است، نه یافتن و این هم بدیهی است که جز خدا، همه چیز در معرض زوال و فناست.

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ^۱

هر چیزی معدوم است جز ذات اقدس حق.

باری! ابن ابی‌العوجاء که یک فرد ملحد و دارای طرز تفکر مادی بود و به ارزش هر کار، از دریچه‌ی منفعت مادی آن کار می‌نگریست و نیز اعمال حج و سعی و طواف و استلام حجر را کاری عاری از منافع صوری می‌دید، وقیحانه لب به اعتراض و اهانت نسبت به حجّاج مسلمان گشود و آنچه که در باطن داشت ظاهر ساخت.

اما امام صادق علیه السلام که نورانیت فکر مقدّسش، همچون آفتابِ نورافکن بر فضای جان‌ها تابیده و دنیا و حیات مادی را (آنچنان که هست) به انسان‌های پاکدل معرفی فرموده است، بطوری که تربیت‌شدگان مکتب توحید و عرفان آن حضرت، دنیا را بی‌ارزش تر از آن می‌دانند که هدف و غایت فعالیت انسان باشد؛ بلکه در همه جا خدا می‌جویند و از همه کار، رضای خدا می‌خواهند. در مقابل افکار کودکانی ابن ابی‌العوجا و گفتار جاهلانه‌اش، با وقار و متانت خاصّ حضرتش، جملاتی فرمود که ریشه‌ی خباثت نفس او و همفکران او را نشان داد و از پایان شوم و عاقبت وخیمی که در انتظار آنان است، با خیرش گردانید که بدان:

إِنَّ مَنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَ أَعْمَى قَلْبَهُ اسْتَوْحَمَ الْحَقُّ وَ لَمْ يَسْتَعِذْ بِهِ وَ صَارَ الشَّيْطَانُ وَلِيَّهُ وَ رَبَّهُ وَ يورِدُهُ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ وَ لَا يُصَدِّرُهُ...^۲

هر کسی را که خدا [به کیفر طغیان و عصیان] گمراهش گرداند و چشم دلش

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۸.

۲- بحارالانوار، طبع جدید، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۲۱۰.

را نابینا سازد] توفیق درک حقایق را از او بگیرد و بر اثر خذلان و به حال خود رها شدن، در ظلمات و تیرگی‌های آلودگی به شهوات نفسانی غوطه‌ور گردد و مانند جُعل، انس به قاذورات پیدا کرده و همچون خفّاش، از نور گریزان شود؛ مسلّم، این چنین مزاج آلوده و منحرفی، ذائقه‌ی حق‌شناسی از او سلب می‌شود [حق، در ذائقه‌ی او تلخ و ناگوار می‌آید و طعم حق را مطبوع و گوارا نمی‌یابد]. [زمام تفکر و تشخیص و تصمیمش، بدست شیطان عنود می‌افتد] شیطان، ولّی و اختیاردار او می‌شود و عاقبت، او را به سرچشمه‌های هلاکت و بدبختی واردش می‌سازد و هرگز از آن مهلکه، بازش نمی‌گرداند.

بعد، بیانی فرمود که خلاصه‌ی مضمونش این است:

این (کعبه)، خانه‌ای است که خداوند حکیم، آن را وسیله‌ی امتحان بندگان قرار داده و آنان را مأمور به تعظیم و زیارت آن فرموده است تا میزان روشنی برای اخلاص و تسلیم در امر عبادت و بندگی و خضوع در پیشگاه خدا در میان بشر باشد و افراد خالص‌الایمان و منقاد در برابر فرمان حضرت خالق سبحان، از مردم منافق بی‌ایمان جدا شوند. این خانه، قرارگاه پیغمبران علیهم‌السلام است و قبله‌گاه نمازگزاران و راه رسیدن به مغفرت و رضای حضرت ایزد مّتان.

پس منظور، نه پرستش سنگ است و عبادت بیت، بلکه معبود به حق، الله است که خالق جسم و جان آدمیان است و آفریدگار زمین و آسمان. تعظیم این خانه و استلام این حجر، به قصد اطاعت امر او نمودن است و فرمان او بردن.

سپس امام علیه‌السلام در جواب سؤال دیگر ملحد که علیرغم فطرت خود، در وجود خالق حکیم عالم نیز شبهه داشت، شواهد روشنی از آثار احاطه و قیمومیت حضرت حق را طوری بیان فرمود که مرد زندیق از شدت حیرت، دم فرو بست و با ذلت و مسکنت تمام از جا برخاست و پیش یارانش آمد و مانند کسی که از زیر بار سنگینی بیرون آمده و خسته و ناتوان شده است نشست و گفت: «سَأَلْتُكُمْ أَنْ تَلْتَمِسُوا إِلَيَّ جَمْرَةَ فَالْقَيْتُمُونِي عَلَى جَمْرَةٍ». من از شما سنگریزه‌ای خواستم که با آن بازی کنم و دورش بیفکنم. شما، مرا در میان دریایی از آتش افروخته و شعله‌ور افکندید که رهایی و تخلص از آن، برایم محال می‌نمود.

یعنی من یک کسی را می‌خواستم که باز یچه‌ای در دست من باشد و بازبانم او را بگویم. شما مرا به دست کسی انداختید که با بیان آتشینش نزدیک بود همه چیزم را بسوزاند و نابودم سازد. گفتند: خاموش باش! تو امروز با این واماندگی و بیچارگی‌ات، ما را رسوا نمودی. تاکنون کسی را ناتوان‌تر از تو در مجلس او ندیده بودیم. گفت: آیا به من چنین حرفی می‌زنید؟! او پسر کسی است که سرهای تمام این جمعیت را که می‌بینید، تراشیده است. این جمله اشاره به قدرت بیان و نفوذ کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. چون در میان عرب متکبر پُرنخوت، تراشیدن سر، علامت ذلت و خواری بود. به این آسانی نمی‌شد کسی را وادار به سرتراشی کرد. حال، مرد ملحد، منظورش این بود که شما مرا ملامت می‌کنید که چرا در مقابل زبان و بیان جعفر بن محمد علیه السلام تسلیم شدم؟ مگر او را نمی‌شناسید؟ او پسر همان کسی است که چنان بیانش نافذ و اراده‌اش قاطع بوده است که روز عید قربان، ملت عرب و سایر ملل و اقوام عالم را وادار به سرتراشی کرده است.^۱

این بود شبهه‌ی یک مرد مادی به نام ابن ابی العوجاء در ۱۳ قرن پیش که در هر عصری، از زبان و قلم همفکران او، یعنی مادی‌مسلمانان، به عبارات گوناگون تراوش می‌کند و مایه‌ی بازار گرمی مستی سبک‌مغز بی‌خرد می‌گردد.

آری! این کوتاه‌فکران معاند، تنها صورت ظاهر کار را می‌بینند و خانه‌ای از سنگ و گل خالی از زینت و زیور در بیابان‌هایی خشک و سوزان، مشاهده می‌نمایند و مراسمی به ظاهر بی‌فایده و نامطبوع می‌نگرند. پیش خود می‌گویند، آخر اگر این خانه، خانه‌ی خداست، پس چرا باید این چنین ساده و عاری از همه‌گونه تجمل باشد و در منطقه‌ی خشک و سرزمین پر از سنگ و خاک، آب و هوای دور از لطافت و صفا واقع شود و دستورالعمل‌هایی این چنین که عقل و طبع، آن را نپسندد، داده شود؟ آیا نمی‌شد خدا قصری رفیع و بنایی مجلل در منطقه‌ای خوش آب و هوا، پر از اشجار مثمره و انهار جاریه، گلزارهای فرح‌انگیز و سایر موجبات تفریح و تفریح، به نام خود برگزیند و دستورالعمل‌هایی مطبوع صادر نماید و مردم را به آن قصر زیبا و آن منطقه‌ی مصفا، دعوت کرده و انجام آن وظایف را بخواهد؟

۱- وافی، جلد ۲، کتاب الحج، باب ابتلاء الخلق و اختیارهم بالكعبة، صفحه‌ی ۳۴.

بیابان‌های تفتیده و سوزان حجاز چرا؟ خانه‌ی سنگ و گلی برای چه و آن اعمال
شاق خالی از منفعت به چه منظور؟

بله! به قول شاعر عرب:

قُلْ لِلَّذِي يُدْعَى فِي الْعِلْمِ فَلَسْفَةٌ حَفِظْتَ شَيْئًا وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ

بگو به آن کسی که ادعای فهم و علم و درایت دارد، یک چیز را حفظ کرده‌ای و
چیزهای فراوان دیگری از نظرت پنهان مانده و از درکش عاجز گشته‌ای. تو، جسم را
می‌بینی و از روح لطیف آن بی‌خبری. تو، بیت را می‌بینی و از ربّ‌البیت در حجابی. تو
بیابان خشک عرفات و مشعر را می‌بینی و از حلاوت راز و نیازهای عاشقانه و اشک و
آه‌های پرسوز و گداز دل‌باختگان به آن محبوب جمیل پنهان از چشم سر و پیدا به چشم
جان، به کلی بی‌اطلاعی.

میان عاشق و معشوق، رمزی است چه داند آن که اُشتر می‌چراند
غوطه‌وران در لجنزار بطن و اسفل از بطن کجا و آگاهی از اسرار اوج گرفتگان در
اعماق آسمان عرفان و شناسایی مبدأ اعلیٰ کجا؟

تو که ناخوانده‌ای علم سماوات تو که نابرده‌ای ره در مقامات
تو که سود و زیان خود ندانی به یاران کی رسی؟ هیهات، هیهات!!
دون‌همتان فرومایه‌ای که محور فکر و ذکرشان، پول است و زن، چگونگی و کی
می‌توانند از منطق اعلیٰ و ارفع طایران بلندپرواز گلشن قدس خداجویی و خدادوستی باخبر
گردند و معنای حرف آنها را بفهمند که می‌گویند:

به دریا بنگرم دریاتو بینم به صحرا بنگرم صحراتو بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از روی زیبای تو بینم
اُف بر آن انسان‌نماهایی که یک عمر، در این دنیای پر از اسرار و عجایب، زندگی کنند
و هیچ‌گونه تلاش و کوششی جز برای اشباع شهوات و ارضای تمایلات پست حیوانی از خود
نشان ندهند. جمالی جز جمال ناقص و موقت زن، نشناسند و اصلاً فکر شناسایی و
عشق‌ورزی با آفریدگار جمال و خالق جسم و جان را به مغز خود راه ندهند و عاقبت با قلبی
محروم از کمال بی‌پایان، به عوالم بعد از مرگ انتقال یابند. پناه بر خدا، از این ذلّت و خواری.

براستی تا چه حدّ دناّت و پستی می‌خواهد که انسان، بدست آوردن پول و آب و نان و خانه و باغ و بوستان و فربه ساختن بدن و سالم نگه داشتن کلیه و ریه را، بهره‌ی عالی در زندگی بداند و کاری را که نتیجه‌اش، رسیدن به این امور است، کار انسانی و عقلایی بنامد اما خدا و مبدأ هستی را اساساً حسابی برایش باز نکند و کاری را که نتیجه‌اش محضاً نیل به رضا و قرب جوار اوست، کار انسانی و عقلایی نشناسد و در جواب مسلمانان خداپرست که می‌گویند، ما گرد کعبه می‌چرخیم و رمی جمرات و سعی بین صفا و مروه می‌نماییم، فقط برای این که امتثال فرمان خدا کرده و او را از خود راضی ساخته و خود را محبوب درگاه او قرار داده باشیم، باز می‌پرسند: آخر، این کار شما چه فایده و فلسفه‌ای دارد؟ گویی این بیچارگان مرده‌دل اصلاً خدا و رضای خدا و انس و قرب با خدا را، فایده و بهره‌ای نمی‌دانند که به کار آید. «وَذَلِكَ هُوَ الْجَهْلُ الْمُبِينُ وَالْحَزَى الْفَضِيحُ». آری! به حقیقت، این نادانی، نادانی روشن و خواری رسوایی است.

۵- چرا خانه‌ی خدا، در مناطق دلپذیر و مصفا، بنا نشده است؟

خطبه‌ی قاصعه‌ی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به سؤال بالا و سؤالات دیگر مشابه آن، پاسخ می‌دهد. اینک ما، قسمتی از آن خطبه را که مربوط به حج است، جمله به جمله، نقل و ترجمه می‌کنیم تا به رمز تشریح حج و تعظیم شعائر الهی، از طریق بیان امام، آشنا شویم.

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اِخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لُدُنْ أَدَمَ عليه السلام إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرَ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا وَ أَقْلَ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا وَ أَضْيَقِ بَطُونِ الْأَوْدِيَةِ قُطْرًا بَيْنَ جِبَالِ حَشِينَةٍ وَ رِمَالِ دَمِيَّةٍ وَ عُيُونِ وَ شَلَّةٍ وَ قُرَى مُنْقَطِعَةٍ لَا يَرْكُؤُا بِهَا حُفٌّ وَ لَا خَافِرٌ وَ لَا ظِلْفٌ.

آیا نمی‌بینید خداوند سبحان، پیشینیان را، از زمان آدم عليه السلام تا آخرین نفر از این جهان، بوسیله‌ی سنگ‌هایی آزمایش فرموده است که نه زیان دارند و نه سودی می‌رسانند. نه می‌بینند و نه می‌شنوند. پس آنها را بیت‌الحرام خود قرار داد [خانه‌ی محترمی که پاسداری حرمتش بر همه کس لازم است]، خانه‌ای که وسیله‌ی برپا بودن [صلاح و سداد زندگی اجتماعی] مردم است. آن خانه را در

نقطه‌ای قرار داد که سخت‌ترین نقاط زمین است و کم‌خاک‌ترین جاهای بلند دنیا و تنگ‌ترین درّه‌ها، بین کوه‌های ناهموار و شن‌های نرم و چشمه‌های کم‌آب و آبادی‌های دور از هم که در آنجا [از آن جهت که سرزمینی است فاقد هوای مناسب و خالی از آب و گیاه] نه شتر فربه می‌شود، نه اسب و استر و نه گاو و گوسفند.

ثُمَّ أَمَرَ أَدَمَ بِاللَّيْلِ وَوَلَدَهُ أَنْ يَتَنَوُوا أَعْطَاهُمْ نَحْوَهُ فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجِعِ أَسْفَارِهِمْ وَغَايَةً لِمُلْتَقَى رِحَالِهِمْ تَهْوَى إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفْئِدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارِ سَحِيقَةٍ وَ مَهَاوِي فِجَاجِ عَمِيقَةٍ وَ جَزَائِرِ بَحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ حَتَّى يَهْتَرُوا مَنَاكِبَهُمْ دُلَّالًا، يَهْلُلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ وَ يَرْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شُعْتًا غُبْرًا لَهُ.

آنگاه، آدم علیه السلام و فرزندانش را، امر فرمود تا رو به سوی آن آورند و سرانجام، خانه‌ی کعبه، محلی برای منفعت بردن در سفرهای آدمزادگان و مقصدی برای بار انداختنشان گردید [که علاوه بر سود اخروی، منافع عظیم دنیوی نیز عایدشان می‌شود]. میوه‌های دل‌ها، در آنجا، فرود می‌آید [عواطف ایمانی و احساسات پر شور صاحب‌دلان و مشتاقان، به دامن کعبه سرازیر می‌گردد]. از بیابان‌های بی‌آب و گیاه، از درّه‌های ژرف و راه‌های دور، از جزایر و سواحل دریاهای [بارنج و تعب می‌آیند و خود را به کعبه می‌رسانند در حالی که نخوت و کبر از خود ریخته‌اند]. غبار آلود و موپریشان، با بازوان و شانه‌های لرزان [از شدت انکسار و تذلل] لا اله الا الله گویان، دور بیت می‌چرخند.

قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ شَوَّهُوا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَابِسَ خَلْقِهِمْ إِبْتِلَاءً عَظِيمًا وَ اِمْتِحَانًا شَدِيدًا وَ اِخْتِبَارًا مُبِينًا وَ تَمَحِيصًا بَلِيغًا جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ وَ وَصَلَةً إِلَى جَنَّتِهِ.

لباس‌ها [و تجملات دنیایی] را پشت سر افکنده‌اند و بر اثر نتراشیدن سرها و رها کردن موها، زیبایی‌های خلقت خود را از دست داده‌اند [گویی در راه جلب رضای حضرت معبود، از خود بیخود گشته‌اند و همه چیز خود را فانی در راه او ساخته و جز او، به چیز دیگری نمی‌اندیشند و جمال دیگری

نمی جویند]. این صحنه، صحنه‌ی روشنی است برای امتحان، امتحان بزرگی است برای اطاعت و اخلاص بندگان که خداوند حکیم، آن را وسیله‌ی نیل به رحمت و وصول به بهشتش قرار داده است.

وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَمَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَاتٍ وَ
 أَنهَارٍ وَ سَهْلٍ وَ قَرَارٍ جَمَّ الْأَشْجَارِ دَانِي الثَّمَارِ مُلْتَفِّ الْبُنْيِ مُتَّصِلِ الْقُرَى
 بَيْنَ بُرَّةٍ سَمْرَاءَ وَ رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ وَ أَرْيَافٍ مُحَدَّقَةٍ وَ عِرَاصٍ مُعَدِّقَةٍ وَ
 زُرُوعٍ نَاضِرَةٍ وَ طُرُقٍ عَامِرَةٍ، لَكَانَ قَدْ صَغَّرَ قَدْرَ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ
 ضَعْفِ الْبَلَاءِ.

اگر خدا می خواست، می توانست خانه‌ی محترم و عبادتگاه با عظمت خود را در سرزمینی خرم، در میان باغ‌ها و جویبارهای شاداب پر از اشجار سرسبز و میوه‌های فراوان و کاخ‌های به هم پیوسته و آبادی‌های متصل قرار دهد؛ اما در این صورت مقدار پاداش بندگی، به نسبت آسانی و سبکی امتحان، ناچیز و اندک می شد [و آن سعادت و کمال مطلوبی که باید عاید یک بنده‌ی مطیع با اخلاص گردد، نمی گردید].

وَلَوْ كَانَ الْأَسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا وَالْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ زُمُرَدَةٍ خَضْرَاءَ
 وَ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ وَ نُورٍ وَ ضِيَاءٍ لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ، وَ
 لَوَضَعَ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ وَ لَنَفَى مُعْتَلِجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ.

و اگر پایه‌های کعبه و سنگ‌های دیوار آن، از زمرد سبز و یاقوت سرخ و بلورهای نورافکن ساخته و پرداخته شده بود، این چنین ساختمان زیبا و جالبی، باعث می شد نبرد با شک و تردید در میدان دل‌ها، سبک گردد؛ کشتی‌گیری و زور آزمایی با شیطان، آسان شود [با این شرایط، راه و سوسه‌ی شیطان به دل‌ها، بسته می شد و طبعاً] زمینه‌ای برای مجاهده‌ی با ابلیس، در قلوب آدمیان، باقی نمی ماند [و در نتیجه، مجاهدان در راه خدا، از غیرمجاهدان، امتیاز پیدا نمی کردند].

زیرا یک منطقه‌ی خوش آب و هوا و بوستان و گلستان دلبزیر و مصفاً، پراز انواع وسایل تفریح و تفرّج، مواج از شادابی و نشاط و تنعم، طبیعی است که همه را بسوی خود جلب می‌کند. از ملحد بی‌دین گرفته تا مؤمن متقی. از زاهد تارک دنیا تا حریص منهمک در دنیا، همه و همه بار سفر بسته و رو به آن دیار می‌آوردند و به سعی و طواف و بیتوته و وقوف در میان آن مناظر دلکش زیبا و چمنزارهای پرگل و دلریا می‌پرداختند. هیچ معلوم نمی‌شد چه کسی برای اطاعت امر خدا آمده و چه کسی برای تبعیت از هوی و مخصوصاً چه بهانه‌ی خوبی می‌شد عنوان حج و زیارت، برای تیپ مسلمان‌نماهایی که در دل، هوس هماهنگی با مترفین و عیاش پیشگان دارند و به ظاهر پای‌بند به قیود اسلامند. همین که موسم حج می‌رسید، به بهانه‌ی حج و طواف بیت‌الله زنجیر از پا می‌گشودند و با کمال آرامش خاطر، به کام دل می‌رسیدند.

البته، بدیهی است، در این صورت، کسی شک و تردید در امر حج به دل راه نمی‌داد و شیطان، حاجت به وسوسه و تشکیک پیدا نمی‌کرد تا با مجاهده‌ی شدید مردم باایمان، روبه‌رو گردد و نیازمند به کشتی گرفتن با آنان بشود. چون با آن شرایط، همه با شوق و اشتیاق فراوان، در لفافه‌ی عنوان حج و زیارت، عازم خانه خدا می‌شدند! ولی در واقع، بنده‌ی شیطان بودند. در آن موقع، موضوع آزمایش و امتحان، به کلی منتفی می‌شد و اساساً زمینه‌ای برای بروز کفر و ایمان و اخلاص و ریا، باقی نمی‌ماند. به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام (قسمت سابق همین خطبه):

فَكَانَتْ النِّيَّاتُ مُشْتَرَكَةً وَ الْحَسَنَاتُ مُقْتَسَمَةً.

نیت‌ها، مشترک [بین خدا و هوی] می‌شد و عبادت‌ها [بین دنیا و آخرت] تقسیم می‌گردید [یعنی خداپرست و هواپرست، آخرت‌خواه و دنیاطلب، به هم مشتبه می‌گشتند].

وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَيَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ، إِخْرَاجاً لِلتَّكْبُرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَ إِمْكَاناً لِلتَّدَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ، وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَاباً فَتْحاً إِلَىٰ فِضْلِهِ، وَ أَسْبَاباً دُلَّالاً لِعَفْوِهِ.

ولی خداوند، با انواع شداید و سختی‌ها [که در باب حجّ مقرر فرموده] بندگان خود را در معرض آزمایش قرار داده و آنان را با کوشش‌های گوناگون، به عبادت خود واداشته و به انجام اعمال مختلفی که پسندیده‌ی طبع انسان نیست، موظّف فرموده است تا رذیله‌ی کبر و طغیان و گردنکشی، از دل‌های بندگان خارج شود و روح تذلّ و عبودیت، در نفوسشان جایگزین گردد^۱.

اینجاست که صحنه‌ی لغزنده‌ی امتحان پیش می‌آید و شیطان اغواگر به وسوسه می‌پردازد و دستور حجّ را یک دستور ارتجاعی عاری از حکمت و فایده‌ی عقلانی نشان می‌دهد و افکار و عقول را مضطرب می‌سازد و میدان نبرد با شکّ و تردید و مجاهده‌ی با ابلیس، شدیداً بوجود می‌آید.

در این میدان است که قهرمانان تسلیم و اخلاص، از شکاکان و منافقان شناخته می‌شوند و با قدرت ایمان و قوّت یقین خود، شیطان ناپاک را بر زمین کوبیده و لبّیک‌گویان رو به خانه‌ی معبود می‌روند و با نغمه‌ی توحید و آهنگ عبودیت خود، درّه‌های سوزان حجاز را پر از سطوت و هیبت می‌سازند و دنیای هوسباز شهوت‌آلود را در برابر نیروی تسلیم و اخلاص خود می‌لرزانند.

آری! پیروزی در این امتحان است که درهای فضل و احسان خدا را به روی بندگان با ایمان می‌گشاید و موجبات آسان‌بری عفو و بخشش او را فراهم می‌آورد^۱.

ع- چرا در حجّ، اعمالی که به ظاهر پسندیده‌ی طبع و عقل انسان نیست، مقرر شده است؟

باید توجه داشت، اعمال عبادی، اقسام مختلف دارد. بعضی از آنها در عین آن که عبادت است و برای اطاعت امر خدا آورده می‌شود، دارای حظّ نفسانی هم می‌باشد و آدمی بالطبع نیز تمایل و گرایش به آن دارد، مانند ازدواج کردن و غذا خوردن و خوابیدن و امثال این امور که ممکن است هم عنوان عبادت و امتثال امر خدا به خود بگیرد و هم وسیله‌ی ارضای تمایل نفس و طبیعت گردد.

قسم دیگر، کارهایی است که لذّت نفسی ندارد ولی از نظر عقل، مورد رغبت و میل انسان است، مانند تحصیل علم و احسان به مستمندان و دستگیری از افتادگان و راهنمایی

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی قاصعه، خطبه‌ی ۲۳۴.

گم‌گشتگان و نظایر آن که گر چه هوای نفس و شهوت حیوانی، طالب آن نیست ولی از دیدگاه عقل، مطلوب و نزد خردمندان، مقبول است. لذا وقتی در مسیر عبادت هم افتاد و برای جلب رضای خدا انجام شد، جنبه‌ی عبادت و مطلوبیت الهی، با جنبه‌ی مطلوبیت عقلی توأم می‌شود.

حال، البته این دو قسم عبادت، عبادت خدا هست ولی چون با حظّ نفسانی و عقلانی، توأم است، طبعاً تحصیل اخلاص در آنها مشکل می‌شود. یعنی انسان، بطور قطع نمی‌تواند مطمئن شود که داعی و محرّک منحصرش در انجام این امور، خدا بوده و اصلاً عامل دیگری در آن دخالت نداشته؛ بلکه اگر آدمی، در بسیاری از این اعمال که به عنوان عبادت انجام می‌دهد، دقت و کنجکاوی کند، خواهد دید سهم عقل و نفس در این قبیل عبادات، بیش از سهم خدا بوده و قهراً جنبه‌ی عبادت، مقهور جنبه‌ی اتباع از عقل و نفس، واقع شده و نتیجتاً برای سرکوبی نفس اماره‌ی هوسبازِ ریاکارِ منافق، سلاح مؤثر قاطعی، به کار نرفته است.

بلکه شیطان در این موارد، با حيله‌گری‌های فراوان، و سوسه‌های گمراه‌کننده‌اش را در لفافه‌ی عبادت و کار خیر و تحصیل علم و انفاق و حبّ اشتها و سایر اغراض و اهواء نفسانی، آلوده می‌سازد و اعمال عبادی را، از ارزش و بهای واقعی می‌اندازد.

اما قسم دیگری از عبادات در شرع مقدّس داریم که از حظوظ نفسانی و فایده‌های عقلانی در آنها خبری نیست بلکه یک سلسله اعمالی است که نه نفس به انجام آن مایل است و نه عقل به استحسان آن، حاکم. مانند بیرون آمدن از لباس متعارف و رسمی و پوشیدن دو قطعه پارچه‌ی بی‌دوخت، برهنه نمودن پا و سر، ترک بسیاری از عادات مألوفه، در حال احرام، چرخیدن دور یک خانه‌ی سنگی، بوسیدن یک سنگ سیاه منصوب در رکن کعبه، هفت بار رفتن و برگشتن میان دو کوه صفا و مروه، توقّف نمودن به قید الزام در اوقات معین میان بیابان‌های سوزان پر از خاک و سنگ منی و عرفات و مشعر، پرتاب نمودن سنگ‌ریزه‌های معدود به ستون‌های مخصوص در بیابان منی که بدیهی است، این کارها نه مطلوب نفس است و نه محبوب عقل.

نه نفس انسان از اینها لذتی می‌برد و نه عقل انسان برای آنها فایده و فلسفه‌ای می‌فهمد بلکه فقط امر خدا و فرمان خالق یکتا و آفریدگار عقل و نفس است که انسان مسلمان را وادار به انجام این سلسله اعمال می‌سازد بدون اینکه توقع و انتظار رسیدن به یک لذت نفسی یا بهره‌ی عقلی از ادای این وظایف در نظرش باشد زیرا در منطق یک مسلمان تربیت یافته‌ی در مکتب توحیدی قرآن، تنها عامل تأمین سعادت و کمال نهایی انسان، اسلام است:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ.^۱

اسلام، یعنی تسلیم خدا گشتن و مطیع صرف خدا بودن، عقل و اراده و اختیار خود را در جنب علم و اراده و اختیار حضرت خالق فانی ساختن، به هر سمتی که او می‌خواهد چرخیدن و به هر شکلی که او دوست دارد، متشکل شدن. عالی‌ترین فلسفه‌ی اوامر و نواهی در شرع مقدّس - از نظر روشندان واقع‌بین - همانا به‌دست آوردن روح تسلیم و خضوع در مقابل حضرت واهب‌الکمال و بخشاینده‌ی جمال است.

خدایی که مشک آفریند ز خون	ز سنگ آتش لعل آرد برون
زمرّد دهد توده‌ی خاک را	عطارد دهد طارم افلاک را
ز ابر افکند قطره‌ای سوی یم	ز صلب آورد نطفه‌ای در شکم
از آن قطره لؤلؤی لا لا کند	وزین قامت سرو بالا کند
دهد نطفه را صورتی چون پری	که کرده است در آب صورتگری!
کواکب را به قدرت کار فرمای	صنایع را به حکمت گوهر آرای
جوهر بخش فکرت‌های باریک	به روز آرنده‌ی شب‌های تاریک
سواد دیده‌ی باریک‌بینان	انیس خاطر خلوت‌نشینان
نگه‌دارنده‌ی بالا و پستی	گوا بر هستی او جمله هستی

آری! اگر فرضاً هیچ فایده‌ای از فواید اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و بهداشتی در امر و نهی و حلال و حرام شرع مقدّس، از حج و غیر حجش نبود، جز همین یک فایده‌ی عظیم انسانی، یعنی اسلام و تسلیم شدن در مقابل ولی نعمت حیات بخش عقل و

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

هوش آفرین و مأنوس گشتن با منبع کمال و سرچشمه‌ی حیات و در نتیجه، منور ساختن حقیقت جان به نورانیت آن نورالسّموات و الارض، کافی بود که انسان عاقل و عارف را با شوق وافر و اهتمام کامل، به انجام اعمال عبادی و پرهیز از گناه، وادارد.

در دنیا، چه فلسفه‌ای عالی تر از تقرّب به خدا و چه حظّ و نصیبی شریف تر از رضا و

خشنودی خدا می شود تصوّر کرد؟!۱

وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ^۱

و خشنودی از جانب خدا، بزرگتر [از همه چیز] است.

مسلمان معتقد به خدا، نظر به خود کار ندارد که دارای فایده و فلسفه‌ای هست یا نیست. آنچه در نظر او مهم و با ارزش است، موضوع رضای خداست که بنده را بنده‌ی مطیع و فرمانبردار خود ببیند و بس. حالا این هدف و غرض اعلیٰ، از طریق انجام هر گونه کاری که بدست آمد، خوش آمد.

ما، چون اکثراً به آثار عظیم اخلاص در عمل توجه نداریم و نمی‌دانیم که اگر حال خلوص و تسلیم در مقابل خدا، در دل و جان آدمی پیدا شود، چه سرمایه‌ی عظیمی برای او خواهد بود و چه بهره‌ها و سعادت‌های ابدی بوجود خواهد آورد؛ لذا کاری که عقل ابتدایی، برای آن فایده‌ای نشناسد و طبع آدمی، آن را نپسندد، با نظر شکّ و تردید به آن نگاه می‌کنیم و نمی‌توانیم این حقیقت را بفهمیم که شریف‌ترین و ارجمندترین اعمال، آن عملی است که محضاً خداپسند باشد؛ هر چند از نظر نفس و عقل سطحی، محکوم و مردود شناخته شود و کار خداپسند خالص نیز، آن است که صرفاً به منظور اطاعت امر ذات اقدس او که تنها راه جلب رحمت بی‌پایان حق و موجب تقرّب به کمال مطلق است، انجام داده شود و رسیدن به هیچ فایده و بهره‌ای، منظور از آن کار نباشد. اگر چه این چنین عمل زنده و با واقعیتی، به دنبال خود، همه‌گونه فواید و منافع دنیایی و عُقبایی خواهد داشت ولی همه، از تبعات قهری آن عمل پاک و منور خواهد بود. نه منظور اصیل و غایت بالذات. (دَقّت شود).

کارهایی که داعی نفسانی و عقلانی ندارد و محضاً برای اطاعت امر خداست، در بوجود آوردن حال خلوص و تسلیم، فوق‌العاده مؤثر است و آدمی را بنده‌ی خالص خدا

۱-سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۲.

می‌سازد و در آن صورت، به حق، قابلیت عنوان «عبدالله» پیدا می‌کند زیرا در مورد کارهای عقل‌پسند و طبع‌پسند که همه‌ی مردم انجام می‌دهند، عبد خالص از غیر خالص، امتیاز پیدا نمی‌کند و خداپرست از هواپرست شناخته نمی‌شود.

همه ازدواج می‌کنند؛ اما معلوم نمی‌شود، کدام برای خدا و کدام برای هوی است، همه دنبال تحصیل علم می‌روند؛ اما مشخص نمی‌گردد چه کسی برای امثال امر خدا و اعلای کلمه‌ی حق و هدایت خلق، اشتغال به تحصیل علم داشته و چه کسی برای نیل به اغراض دنیایی و اهواء نفسانی، تن به رنج دانش‌طلبی داده است. همه احسان به مستمندان و دستگیری از درماندگان می‌نمایند؛ اما ریاکاران و شهرت‌طلبان، از خداجویان و آخرت‌خواهان، تمیز روشنی پیدا نمی‌کنند.

ولی کاری که از نظر عقل و نفس، عاری از فایده می‌نماید و فاقد هرگونه اثر دیده می‌شود، در عالم عبودیت و بندگی، محک بسیار خوبی است برای تمیز دادن خالص از معشوش، ایمان از نفاق و شک از یقین.

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ.^۱

چه کسی از حیث دین [و بندگی] زیباتر است از کسی که چهره‌ی [قلب] خود را تسلیم خدا کرده و متصف به نیکوکاری باشد؟

یعنی؛ کار نیکو و فعل حسن، آن کاری است که فقط بر اساس تسلیم خدا گشتن و اراده و خواست خود را، فانی در اراده و خواست خدا نمودن، انجام شود و لذا، خداوند حکیم، از نظر تمحیص^۲ قلوب و آزمایش دل‌ها و پرورش دادن جوهر جان‌ها و رساندن آنان به غایتی که در سیر تکوینی خود دارند از سعادت و شقاوت و بارز ساختن آنچه در کمون ذاتشان می‌باشد از خبث طینت و یا پاکی سریرت، در ضمن مقررات دینی و اعمال عبادی، یک سلسله کارهایی را گنج‌نیده است که به ظاهر نه حظ نفسانی دارند و نه فایده عقلانی بلکه احیاناً و بعضاً، بصورت کودکانه و نامتناسب با روش ارباب متانت و وقار، به نظر می‌آید.

۱-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۲۵.

۲- پاک کردن، خالص کردن.

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ.^۱

تا آن کس که هلاک می‌شود [و جهت‌می می‌گردد] با دلیل روشن، هلاک شود [و روح آلوده به شک و تردید خود را بشناسد] و آن کس که زنده می‌شود [و بهستی می‌گردد] با دلیل روشن زنده شود [و قلب سلیم و مخلص خود را، وجدان نماید].

۷- صحنه‌ی امتحان خدا سنگین است

اوامر امتحانی خدا، همیشه برای ظاهر ساختن روح انقیاد و تسلیم بشر در برابر مبدأ هستی و کمال نامتناهی که باب‌الابواب جمیع کمالات و سعادات بی‌پایان است، صادر می‌شود ولی افسوس که این انسان بینوا، بی‌خبر از رمز کار، همه‌اش داد از فلسفه‌ی احکام می‌زند و روشنفکری و حس کنجکاوی خود را، به رخ می‌کشد که فلان دستور، چه فایده‌ی بهداشتی برای بدنم دارد و آن حکم، از نظر اقتصادی و اجتماعی، دارای چه آثاری می‌تواند باشد و آن عمل، کجای زندگی ما را رونق می‌دهد و از این قبیل که حکایت از غرق شدن فکر اکثریت مردم، در امور مادی می‌نماید و کشف از این می‌کند که مردم روز، غالباً دین را، نوکر خدمتگزار دنیا دانسته و از آن بطور انحصار، انتظار منافع مادی دارند و در غیر این صورت، دستورات عالی‌هی آسمانی را، ارتجاعی و غیرقابل اجرا در مجتمع آدمیان می‌شمارند و البته، این طرز تفکر جاهلانه، مختص عصر معینی نیست؛ بلکه در تمام اعصار گذشته بوده و در مقابل انبیای خدا و سفرای آسمانی، اظهار شده و آثار شومی هم به دنبال داشته است.

مردودیت اصحاب سبت را در حوزه‌ی امتحان خدا بنگرید

قومی از یهود که در قرآن، داستانشان به عنوان اصحاب سبت، آمده است در یک شهر ساحلی مشرف بر دریا سکونت داشتند و شغلشان ماهیگیری بود. بر اساس سنت امتحان الهی، از طرف خدا مکلف شدند روز «شنبه» را در میان ایام هفته، اختصاص به عبادت دهند و از صید ماهی خودداری نمایند و روزهای دیگر، در کار خود آزاد باشند و از آنجا که باید صحنه‌ی امتحان، با دشواری توأم باشد و انسان از طریق مبارزه‌ی با شهوات

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۲.

نفس اماره‌اش، درجه‌ی تسلیم و اخلاص خود را، بارز سازد و به کمال قرب خدا نائل گردد، چنین بود که برحسب تقدیر خدا، روزهای شنبه که روز مخصوص عبادت آن قوم بود، سیل جوشان ماهی بر صفحه‌ی آب ظاهر می‌شد؛ در حالی که سرهای خود را بالا گرفته و با اندام‌های زیبا و پر گوشت خود، همچون گوسفند‌های چاق و فربه، در لابه‌لای امواج آب می‌غلتیدند و تا مقابل در خانه‌های مردم می‌آمدند، شکم‌های سفید و برآقشان دلربایی می‌کرد و چشم‌های حریص و پر اشتیاق ماهی‌گیران ساحل را به خود متوجه می‌ساخت بطوری که خودداری از صید آن همه ماهی جذاب و دلربا و دست برداشتن از آن همه ثروت سرشار، برای امتثال فرمان خدا، در نظرشان بسیار سنگین و گران می‌آمد و عجیب‌تر آنکه از فردای آن روز تا شنبه آینده، ماهی کمیاب می‌شد!! گویی نسل ماهی منقرض گشته و یا در قعر دریا فرو رفته‌اند.^۱

آری! این، معنای ابتلا و امتحان الهی است که می‌فرماید:

كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ.^۲

بدین سان، ما آنان را به جهت طغیان و عصیان‌شان به چنین امتحان دشواری می‌آزمودیم.

عاقبت، جلوه‌گری‌های فریبنده‌ی ماهیان دریا و هیجان حرص ثروت‌اندوزی در دل‌ها، کار خود را کرد و سدّ ایمان را درهم شکست و مردم دنیا دوست را به وادی گناه افکند. از راه مزورانه‌ی مخصوصی که شیطان به فکرشان انداخت، دست به ماهیگیری در روز شنبه که از طرف خدا تحریم شده بود، زدند و فرمان خدا را زیر پا نهادند تا آنجا که مخالفت امر خدا در میان‌شان، بصورت یک کار عادی در آمد و طغیان، از حدّ گذشت. در آن موقع بود که فرمان نزول بلا، از جانب خدا صادر گشت و آن جمعیت طاغی، بصورت بوزینگانی منفور و پلید مسخ شدند و بساط زندگیشان از صفحه‌ی گیتی برچیده شد و به هلاک دائم افتادند که قرآن می‌فرماید:

فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا نُهِوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ.^۳

۱- تفسیر مجمع‌البیان، چاپ قدیم، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۲۶، سوره‌ی اعراف.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۶۳.

۳- همان، آیه‌ی ۱۶۶.

پس وقتی مبالغه‌ی در طغیان نمودند، گفتیم به آنان: باشید بوزینگانی

مطروذ [از رحمت حق].

امتحان لشکریان طالوت را هم بخوانید

«طالوت»، شخصی است که قرآن کریم، او را به عنوان یک زمامدار شایسته و لایق

رهبری می‌ستاید که دارای قوت بدنی و قدرت فکری و علمی بود.

قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْتُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ.^۱

[پیغمبرشان] گفت: خدا، او [طالوت] را، بر شما برگزیده است و قدرت علمی

و جسمی او را زیاد و افزون قرار داده است.

این شخصیت قوی و نیرومند، از طرف پیغمبر زمان، به دستور خدا، برای سرپرستی امت بنی اسرائیل و تدبیر امور جنگی انتخاب گردید و لشگری عظیم به قصد جنگ با «جالوت» که سلطانی جبار و ستمگر بود و بنی اسرائیل در نتیجه‌ی ظلم و ستم‌های خارج از حد او، همه چیز خود را از دست داده و کاملاً مستأصل شده بودند، حرکت داد. او ضمن تعلیمات نظامی اش، به سربازان خود گفت: متوجه این مطلب باشید که خدا، شما را بوسیله‌ی نهر آبی که سر راهتان واقع شده، امتحان خواهد کرد. هر که با وجود عطش و تشنگی شدید، از آب آن نهر نیاشامد و امثال امر خدا کند، در جرگه‌ی اعوان و انصار من خواهد بود و مشمول الطاف و عنایات حضرت حق خواهد گردید و هر که تخلف نموده و از آن آب بیاشامد، در زمره‌ی اتباع من نمی‌باشد و محروم از نصرت و امداد پروردگار می‌گردد.

البته هوا، گرم و عطش، غالب و صحرا، کم آب بود و راه طولانی. با این شرایط سخت و دشوار، کنار نهر آب روان رسیدند؛ نهری که از آب صاف و زلال موج می‌زد، زمزمه‌ی دلربای امواج آب که روی هم می‌غلطید و از مقابل سربازان خسته و گرم‌زده و عطشان می‌گذشت، تشنگی آنان را مضاعف می‌ساخت و بر التهاب جگرها می‌افزود و قدرت رفتار، از پاها می‌گرفت.

اینجاست که نیروی صبر شدید و قوت ایمان عظیم می‌خواهد که آدمی، پا روی خواهش دل بگذارد و با شدت سوز عطش، بسازد و تعظیماً لِأمر الله عزَّوجلَّ از کنار آب

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۴۷.

روان، بال لب عطشان بگذرد تا در برابر این بندگی و عبودیت که به پیشگاه خالق یکتا، عرضه داشته است، رضا و عنایات خاصه‌ی حضرت معبود جل و علا را که از نظر انسان‌های عارف واقع بین، عالی ترین بهره‌ها و منبع تمام سعادت‌هاست، بدست آورده و غرق در فرح و سرور قلبی گردد. و روحش، با آب رحمت و محبت او، سیراب و شاداب شود.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ^۱

بگو: به فضل خدا و به رحمت او، پس به همین باید خوشحال شوند، آن بهتر است از هر چه گرد آورده و می‌اندوزند.

باری! آن نهر آب برای لشکریان طالوت، گردنه‌ی صعب‌العبور و لغزشگاه خطیری بود. شیطان هم به وسوسه پرداخت که رنج عطش کشیدن و تشنه از کنار آب روان گذشتن چه فلسفه‌ای دارد؟ آب که مایه‌ی حیات انسان است و نیروبخش به سربازان مسلمان، چرا باید ممنوع و خوردنش حرام باشد؟ خیر! باید خورد و قوی شد تا با دشمنان جنگید! غافل از اینکه دشمن شماره‌ی یک انسان با ایمان، همین نفس اماره‌ی اوست که فرمان تخلف از امر خدا می‌دهد. اول باید با این دشمن داخلی جنگید و مطمئن شد که پس از سرکوبی او، مدد از خدا می‌رسد و دشمن خارجی نیز مغلوب می‌گردد.

بالاخره آن منظره‌ی دل‌فریب آب و این وسوسه‌های شیطان، دل‌ها را دگرگون کرد و تصمیم‌ها را سست نمود و زانوها را لرزاند. جز جمعیت اندکی که برحسب بعضی روایات، تعداد آنان، متجاوز از ۳۱۳ نفر نمی‌شد، تمام لشکر که قریب هشتاد هزار مرد سلحشور جنگاور بودند^۲ از آن آب آشامیدند و ضعف نیروی ایمان و سستی استقامت خود را در مقابل شهوات نفسانی، علنی ساختند که خدا می‌فرماید:

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ^۳

پس وقتی طالوت، لشکریان را حرکت داد، گفت: حقیقت آن که خدا

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۵۸.

۲- تفسیر گازر، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۱۹.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۴۹.

امتحان‌کننده‌ی شماست بوسیله‌ی نهر آبی. پس هر که از آن بیاشامد، از من نیست و هر که از آن نجشد، پس او از من است؛ مگر آن کس که به مقدار کفی از آن بردارد. پس همه آشامیدند از آن؛ مگر اندکی از آنان.

به صحنه‌ی دیگری از امتحان بنی اسرائیل بنگرید:

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَعْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۰۰﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ.^۱

یاد کن که گفتیم [به بنی اسرائیل] داخل این شهر [بیت المقدس] بشوید و با وسعت و آسایش، از نعمت‌های فروان آن، هر چه می‌خواهید بخورید [ولی با این شرط که هنگام ورود] از در معهود [و معین] و به هیئت رکوع داخل شوید [سجده را در آیه، به معنای رُکعاً و شدت انحنا و خمیدگی تفسیر کرده‌اند]^۲ و بگویید: «حطه»^۳ تا گناه گنهکاران را بیامرزیم و بر ثواب نیکوکاران بیفزاییم. پس مردم طاغی نافرمان، تخلف از امر خدا کرده و گفتاری غیر آنچه به آنان گفته شده بود، به زبان آوردند [به جای «حطه»، استهزائاً «حنطه» گفتند]. پس بر آن قوم ظالم و ستمگر، به علت طغیانشان، عذابی از آسمان نازل کردیم.

قوم لجوج و عنود بنی اسرائیل، به احترام و کرامت حضرت موسی کلیم الله ﷺ مشمول الطاف عالی‌هی حضرت حق بودند و به همین جهت، امر بر آنها مشتبه شده بود و چنین می‌پنداشتند که واقعاً عزت و شرافت خاصی در پیشگاه خدا دارند و «احباء الله» اند و خدا، بندگانی مطیع تر از آنها ندارد و هرگز آنها را معذب به عذاب خود نمی‌سازد.

بنابراین، خداوند از باب امتحان و آزمایش و برای بارز ساختن کفر درونی آن جمعیت مغرور خودخواه پرادها و داشتن استحقاق لعنت و عذاب، تکالیفی چند به آنها القا

۱- سوره‌ی بقره، آیات ۵۸ و ۵۹.

۲- مجمع‌البیان.

۳- «حطه» اسم فعل است و «استحطه وزره» یعنی تقاضا کرد از او که گناهش را پایین بیاورد، مانند «آمین» که اسم است برای «استجب»، المنجد.

فرمود تا میزان و مقیاس روشنی باشد برای فقدان روح انقیاد و تسلیم مقابل فرمان خدا در میان آن قوم تا مطلب بر خودشان واضح گردد که مردمی خودپرست و تابع فکر و سلیقه‌ی خویشند، نه امتی خداپرست و مطیع شرع و وحی الهی.

این بود که سرزمین پر نعمت شام را برای سکونت آنان مقرر فرمود که همه گونه موجبات رفاه و آسایش زندگی در آنجا فراهم است و به ایشان گفته شد: وارد آن دیار شوید و به انواع نعم، منتعم گردید؛ منتها مشروط به شرایطی چند:

اولاً: از در معینی که از طرف خدا مقرر می‌شود، وارد شوید (چون شهر، دروازه‌های متعدد داشته و بنابر بعضی روایات، دارای هفت در بوده و کوتاهترین و تنگ‌ترین درهای شهر، برای ورود قوم معین شد).

ثانیاً: هنگام ورود، با حال رکوع و خمیدگی که نشان تذلل و تواضع در پیشگاه خداست، داخل شوید.

ثالثاً: موقع داخل شدن بگویید: «حطّه» (کلمه‌ی استغفار است) که با این شرایط، خدا، گناهان شما را می‌آمرزد و مشمول عنایات خاصه‌اش قرارتان می‌دهد.

اما آن قوم که گویی لجاج و عناد و نافرمانی، با جوهر ذاتشان آمیخته بود، تمام شرایط را زیر پا نهادند؛ از در مقرر، وارد نشدند و گفتند: آن همه درهای بلند و فراخ که هست، برای چه از در تنگ و کوتاه وارد شویم؟

بعضی هم که از آن در رفتند، شرط رکوع را به جانیاورده و از طریق گستاخی و اهانت به امر، قسمت عقب بدن خود را جلو داده و با پشت وارد شدند^۱ و نیز بجای کلمه‌ی «حطّه» که مأمور به گفتنش بودند، از باب استهزا و تمسخر، کلمه‌ی «حنطه» یعنی «گندم» را به زبان آوردند و نتیجه‌ی این خیره‌سری‌ها آن شد که عذاب آسمانی بر آن‌ها فرود آمد.

ابراهیم علیه السلام و صحنه‌ی امتحان عجیب خدا

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ
مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۲۱﴾

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿١٠٢﴾ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿١٠٣﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا
إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٤﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ. ^۱

پس وقتی رسید [اسماعیل علیه السلام] به سنّ کوشش [در زندگی؛ بنا بر بعض تفاسیر، ۱۳ ساله شد،^۲ ابراهیم علیه السلام] گفت: پسر جان! من در خواب می بینم که [به امر خدا] تو را ذبح می کنم؛ پس بنگر تا تو چه نظر داری؟ گفت: ای پدر! انجام بده آنچه را مأمور به آن گشته‌ای. به خواست خدا، مرا از شکیبایان [در تحمل این مأموریت] خواهی یافت. پس وقتی [پدر و پسر] هر دو، آماده‌ی امتثال فرمان و تسلیم امر خدا گشتند و [پدر] گونه‌ی [فرزند] را بر زمین نهاد، نداش دادیم: ای ابراهیم! به حقیقت، تصدیق [مأموریت در] خواب را نمودی [و صادقانه در موقف امتثال امر ایستادی]. ما این چنین [از راه آزمودن اخلاص بندگان]، به نیکوکاران پاداش می دهیم که بطور مسلم، این امتحان [برای نشان دادن حدّ نهایی تسلیم و رضا به قضای الهی] امتحان روشنی است.

براستی صحنه‌ی دشوار و تکلیف عجیبی است. فرزندی محبوب و جوانی زیبا با قامتی افراشته و چهره‌ای جذّاب و روحی مؤدّب، در قلب پدری سالخورده و مهربان جا گرفته و او را از هر جهت مجذوب آراستگی صورت و سیرت خود ساخته است؛ ناگهان، فرمانی لرزاننده و تکلیفی طاقت فرسا و کمر شکن از جانب حضرت معبود می رسد که باید همین فرزند دل‌بند خود را قربانی راه ما قرار داده و او را با دست خود ذبحش کنی.

آه! چه تکلیف عجیبی و چه دستور غریبی! انسان از شنیدن آن بر خود می لرزد و از تصوّر آن، تاب و توان از دست می دهد. چگونه ممکن است پدری مهربان، در کمال عقل و هوش و درایت، با قلبی مواج از مهر و محبت و عطوفت، یگانه فرزند عزیز و پیوند دلش را بر زمین بخواباند و با دست خود، تیغ برنده بر گلوی او کشیده و رگ‌های او را ببرد؟ آری! این کار، کاری است که نه طبع، آن را می پسندد و نه عقل از برای آن توجیه و تفسیری می تواند بیاورد. بلکه طبع آدمی، کمال تنفّر از این عمل را اظهار می دارد و عقل، شدیداً تقبیح و تحذیر از آن می نماید.

۱-سوره‌ی صافات، آیات ۱۰۲ تا ۱۰۶.

۲-مجمع البیان.

اما اینجا وادی دیگری هست که در آن وادی، نه مرکب نفس را یارای تاخت و تاز می‌باشد و نه قاضی عقل را قدرت اظهار نظر می‌ماند و آن وادی، وادی عشق به خالق است و میدان حبّ حضرت معبود که تنها محبوب اصیل است و محبت باقی محبوبات، طفیل محبت او و مشروط به اذن و رضای او می‌باشد.

آنجا بود که به محض اشاره از جانب حضرت حق (جلّ و علا) بی‌درنگ و بی‌هر گونه تسامح و تعلل، دامن همت به کمر زد و آماده‌ی امتثال فرمان شد و مطلب را با فرزند عزیزش به میان گذاشت تا هم ملاک کار پدر روشن گردد و هم گوهر اخلاص پسر، از کمون فطرت پاک و قلب تابناکش بارز شود و با صفایی تمام بگوید:

يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ.

پدر! تو به کار مأموریت خود بپرداز و من هم از خدا می‌خواهم که توفیق صبر و تحمل در انجام وظیفه، عنایتم فرماید.

به از این اخلاص و تابندگی، درود و رحمت حق بر این تسلیم که «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهٗ لِجَبِينِ» تسلیم شدند و به پیشانی او را خوابانید. پسر، گردن کشیده و رو بر خاک زمین نهاد. پدر، آستین بالا زده و کارد بر حلق پسر گذارد. صحنه‌ای تکان‌دهنده بوجود آمد که دنیا را در برابر قدرت ایمان و نیروی محبت به خدا، به اعجاب و تحیر، واداشت.

در جلالت و عظمت این دو روح موحد مخلص، همین بس که خدا اسلام و اخلاصشان را بستاید و توحیدشان را تصدیق نماید: «وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا» و از جانب خود، فدا برای اسماعیل عنایت فرماید: «وَ قَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»^۱ و شهادت به دشواری امتحان نیز بدهد که: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ».

آری! به حقیقت که این، حقیقت تسلیم است و لبّ عبودیت. توحید خالص است و عاری از همه گونه شرک در عبادت. نه عقل، در این کار شریک است و نه نفس، دخیل. خالصاً لوجه الله الکریم. «أَذْجَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» خدا هم برای تشکر از این تسلیم، فرمود: «سَلَامٌ عَلٰی إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ».^۲

۱- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۷.

۲- همان، آیات ۱۰۹ و ۱۱۱.

وقتی هدف که بروز روح خدادوستی آن دو بنده‌ی با اخلاص خدا بود حاصل شد، گوسفندی به عنوان فدا و قربانی اسماعیل از طرف خدا آمد و به جای او ذبح شد. اسماعیل که با بدنی زنده و سالم از روی زمین برخاست، ملقب به لقب افتخارآمیز ذبیح الله یعنی کشته‌ی راه خدا گردید و برای این که خود را با نیت پاک، در اختیار فرمان خدا گذاشت و راضی شد که در راه رضای خدا کشته شود، خدا هم این نیت پاک و خالص را از او پذیرفت و او را به عنوان فدا و قربانی خود، قبول فرمود.

حاصل آن که در اوامر امتحانی پروردگار، به خود کار که بنگریم، چه بسا مصلحتی در آن نبینیم و فایده‌ای برای آن نفهمیم و چه بسا احياناً ضرر و زبانی هم از بعض جهات مشاهده نماییم مانند تحریم صید ماهی در روز شنبه که داستان «اصحاب سبت» گذشت؛ نه تنها فایده‌ای در آن به نظر نمی‌رسید، بلکه لطمه‌ی اقتصادی هم به دنبال خود داشت یا تحریم خوردن آب از نهر معهود برای لشکریان طالوت که تشنه و گرم‌زده، کنار آب روان رسیدند و مأموریت یافتند فشار سنگین عطش را بر خود هموار کنند و تشنه بگذرند و همچنین مقید نمودن بنی اسرائیل به اینکه باید حتماً از در تنگ و کوتاه شهر وارد شوید و به سمت دروازه‌های بلند و فراخ دیگر نروید و نیز با حال رکوع و گفتن کلمه‌ی «حطه» داخل شوید و هکذا دستور ذبح اسماعیل عليه السلام به دست پدرش ابراهیم عليه السلام.

در هیچ کدام از این موارد، فایده‌ی محسوس و معقولی در خود آن اعمال که مورد امر و یا نهی واقع شده‌اند دیده نمی‌شود. اما عالی‌ترین فایده و مصلحت در اینگونه موارد، در خود صدور امر یا نهی از جانب خداست که دنبالش اطاعت و تسلیم از ناحیه‌ی عبد است و نتیجه‌ی تسلیم و تعبد، تقرب به خدا و تحصیل رضای خداست که غایت الغایات و منتهی آمال العارفین است: و رضوان من الله اکبر.

حال، این مطلب روشن شد و سرّ اوامر امتحانی خدا، تا حدّی به دست آمد و معلوم گردید که یک سلسله از اعمال عبادی، صرفاً بر اساس تعبد و اخلاص در بندگی و اطاعت امر خدا استوار است، بدون اینکه فایده و منفعتی از منافع بهداشتی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از تکلیف به آن اعمال در نظر گرفته شده باشد، بلکه تنها فایده‌اش، همانا تجلّی قلب سلیم و بارز گشتن روح خاضع عبد مطیع است که کمال نهایی انسان در سیر

تکاملی‌اش، نیل به همین درجه‌ی از عرفان و حق‌شناسی می‌باشد که پی به واقعیت مخلوقی خود برده و سر به آستان خالق بگذارد و تسلیم بی‌چون و چرای فاطر السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ گردد و بالمآل، از جمیع سعادات و لذّات جاودان، برخوردار شود.

این مطلب که روشن شد، اینک به بحث اصلی خود برمی‌گردیم که گفتیم، در باب حجّ و مناسک آن نیز دستوراتی داده شده و اعمال و وظایفی مقرر گردیده که از نظر بارز ساختن اخلاص و تسلیم بندگان خدا، عاملی بسیار قوی و میزانی فوق‌العاده دقیق است و یکی از امتیازات عبادت حجّ نسبت به سایر عبادات، همین است که جنبه‌ی تعبد، در آن روشن‌تر است و رمز عبودیت در خلال امتثال آن اوامر بهت‌انگیز، ظهور بیشتری دارد و به همین جهت در رجم شیطان رجیم و سرکوب ساختن وسوسه‌ی آن لعین، بسیار مؤثر می‌باشد، زیرا تمام همّ آن مطرود پلید این است که با تشکیکات و القاء شبهات گوناگون در اذهان آدمیان، بندگان خدا را از اطاعت امر او باز دارد و مانند خودش، مطرود از رحمت حق سازد.

لذا از راه‌های مختلف، وسوسه در دل‌ها می‌افکند و افکار را مشوّش و تصمیمات را سست می‌گرداند. مثلاً به فکر آدم می‌آورد که اگر هاجر همسر ابراهیم علیه السلام برای پیدا کردن آب از کوه صفا به کوه مروه و از کوه مروه به کوه صفا هفت بار رفت و آمد کرده صحیح است اما شما الآن، به چه منظور از این کوه به آن کوه می‌روید و برمی‌گردید؟ شما در جستجوی چه هستید؟

در بیابان منی وقتی جناب ابراهیم علیه السلام برای انجام مأموریت خود می‌رفت، شیطان سر راه او مجسّم شد و خواست با وسوسه‌اش او را از امتثال فرمان خدا منصرف سازد، آن حضرت به دستور خدا سنگ به جانب او انداخت و او را از خود طرد کرد؛ این درست، اما شما امروز در بیابان منی چه می‌کنید؟ شما چرا سنگ می‌پرانید؟ مگر شما هم شیطان دیده‌اید که سنگ بر سرش بزنید؟

اینجاست که بنده‌ی با اخلاص و عبد مطیع، با نور ایمان و الهام خدا، به خود می‌آید و می‌فهمد که دزد غارتگر، شیطان، به طمع ربودن گوهر ایمان، سر راهش آمده و در بیابان

منی قصد چپاول دارد و لذا بی‌درنگ، دست به کار دفع و طرد او می‌شود و آن وسواس ناپاک را از فضای قلب خود می‌راند.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^۱
 آنها که دارای [نور] تقوا می‌باشند، وقتی وسوسه‌ای از شیطان، بر گرد قلبشان بچرخد، فوراً منتبّه و بیدار می‌شوند و [با استمداد از خدا، پرده‌ی غفلت را دریده و] با چشم دل می‌بینند.

آری! مؤمن با هوش و فطن، در همانجا به مبارزه‌ی با شیطان بر می‌خیزد و با سنگ اخلاص و تسلیم، بر سر و مغز آن دشمن دیرین آدم و آدمزادگان می‌کوبد و بینی آن جاهل عنود را به خاک می‌مالد و می‌گوید: بله! من هم شیطان دیده‌ام؛ همین شبهه و تردید که در دلم آمده، از دم شیطان است که روزی در همین بیابان منی، راه بر ابراهیم خلیل عليه السلام گرفت و با وسوسه‌اش خواست آن مرد خدا را از اطاعت امر مولایش که مکلف به ذبح فرزند بود، باز دارد ولی از دست آن رَجُلِ الهی سنگ خورد و خائِباً برگشت.

امروز هم سر راه من آمده و می‌خواهد مرا با تشکیک مفسده‌انگیزش نسبت به مأموریت و وظیفه‌ی الهی‌ام که سنگ زدن بر ستون‌های بیابان منی و سعی کردن بین دو کوه مرده و صفاست، سست و مردّد سازد و از اطاعت امر مولایم باز دارد و عاقبت به شقاوت و بدبختی و محرومیت دائم مبتلایم نماید.

ولی من هم که به توفیق پروردگار، در مکتب انبیاء و عباد مخلصین خدا درس اخلاص خوانده‌ام، خدا را مولی و مالک مطلق خود می‌شناسم و خودم را عبد محض و مملوک صرف او می‌دانم، وظیفه‌ای جز امتثال فرمان او ندارم. هر چه او بگوید بکن، می‌کنم اگر چه آن کار، در خاک و خاکستر غلتیدن باشد و در میان کوه‌ها و درّه‌های سوزان حجاز، دویدن.

من گوشم بدهکار این نیست که فلان عمل دارای فلان فایده است یا اصلاً بی‌فایده است. من تمام فایده را در رضای خدا می‌دانم و بس. هر کاری که او رضا داد و از من خواست، خواهم کرد.

۱-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۰۱.

اگر هاجر، آن مادر مهربان، برای به دست آوردن آب جهت فرزندش، هفت بار از این کوه به آن کوه رفت و برگشت،^۱ من بنده‌ی با ایمان، برای به دست آوردن رضای خالق سبحان که در اطاعت امر است، هفت بار که سهل است، بگویند تمام عمر از صفا به مروه و از مروه به صفا برو، خواهم رفت. اگر هاجر در میان این کوه‌ها، به جستجوی آب بود، من در میان همین کوه‌ها، به امر خدا، به جستجوی رضای خدایم.

اگر آن روز، حضرت ابراهیم علیه السلام به امر خدا، سنگ بر شیطان زد تا مأموریت خود را انجام داده و رضای خدا را بدست آورد،^۲ من هم امروز، به امر خدا، سنگ بر ستون‌های بیابان منی می‌زنم تا با همین اطاعت امر خدا، رضای خدا را به دست آورم و یقین دارم که همین سنگ‌ها که بدست میلیون‌ها حاجی، در بیابان منی پرتاب می‌شود، مستقیماً بر سر و مغز شیطان فرود آمده و دماغ آن بدبخت را به خاک می‌مالد زیرا این سنگ‌زدن‌ها، اطاعت امر خدا نمودن است و خود اطاعت امر خدا، دماغ شیطان به خاک مالیدن است. چنان که غزالی می‌گوید:

وَ اعْلَمَ أَنَّكَ فِي الظَّاهِرِ تَرْمِي الحِصَى إِلَى العَقَبَةِ وَ فِي الحَقِيقَةِ تَرْمِي بِهِ وَجَهَ الشَّيْطَانِ وَ تَقْصِمُ بِهِ ظَهْرَهُ إِذْ لَا يَحْصُلُ إِرْغَامٌ أَنْفِهِ إِلَّا بِامْتِنَالِكَ أَمَرَ اللهُ تَعْظِيمًا لَهُ بِمُجَرَّدِ الأَمْرِ مِنْ غَيْرِ حَظِّ النَّفْسِ وَ العَقْلِ فِيهِ.^۳

بدان، اگر چه به ظاهر، تو سنگ‌ریزه‌ها را به جمره‌ی عقبه [یکی از ستون‌های سنگی در بیابان منی] می‌زنی، اما در حقیقت، با همان سنگ‌ریزه‌ها به صورت شیطان می‌کوبی و پشت او را می‌شکنی زیرا یگانه راه به خاک مالیدن بینی شیطان، همانا اطاعت محض امر و تعبد در مقابل فرمان خداست بدون این که حظی از حظوظ نفسانی یا فایده‌ای از فواید عقلانی از خود آن کار، ملحوظ شده باشد.

خلاصه

نتیجه‌ی بحث آنکه مناسک حج از آن نظر که مشتمل بر اعمال نامأنوس و غیر قابل توجیه از نظر طبع و عقل ابتدایی است، وسیله‌ی امتحان و صحنه‌ی آزمایش عظیمی است

۱- علل الشرایع، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۱۷.

۲- همان، صفحه‌ی ۱۲۲.

۳- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۰۴.

برای مدّعیان اسلام و ایمان، تا اندازه‌ی تسلیم و انقیادشان در مقابل اوامر الهی بارز شود و آنهایی که سلیقه و ابتکار فکری خود را در همه جا، حتی مقرّرات آسمانی، می‌خواهند اعمال کنند و احکام متقنه‌ی شرع مطهّر را با تحولات زمان متحوّل سازند، شناخته شوند و نفاق درونی و کفر باطنی‌شان بر همه کس معلوم گردد. تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

عبادت حجّ، محکی است که «نفس و عقل پرستان» را از «خداپرستان» جدا می‌سازد و با کمال وضوح نشان می‌دهد، بیابان عرفات و مشعر و منی و کوه مروه و صفا، نه ریاکاری‌های نفس پرستان را می‌پذیرد و نه به فلسفه‌بافی‌های عقل پرستان، میدان می‌دهد. بلکه آنجا، جولانگه توسن عشق است و جلوه‌گاه محبت معبود.

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ^۱

مأموریتی جز عرض تعبد و اخلاص به ساحت قدس خدا ندارند.

۸- بحثی راجع به سؤال از فلسفه‌ی احکام

شاید دور از تناسب نباشد که اینجا سخنی راجع به مسأله‌ی بحث و سؤال از فلسفه‌ی احکام به میان بیاید و مقدار ارزش این بحث از جهات مختلف، روشن شود. چون در این زمینه، سؤالات زیادی از ناحیه‌ی افراد کثیری، طرح می‌شود و می‌پرسند: مثلاً چرا حمد و سوره در نمازهای ظهر و عصر باید آهسته و اخفاً قرائت شود و در نمازهای صبح و مغرب و عشا، جهراً تلاوت گردد؟ چرا انگشتر طلا برای مرد حرام است؟ علت تحریم استعمال ظروف طلا و نقره چیست؟ خوردن گوشت خوگ از چه جهت حرام است؟ زیارت کعبه و مناسک حجّ چه فلسفه‌ای دارد؟ وجوب تیمم برای چه؟ تحریم جمع بین دو خواهر در ازدواج، چرا و از این قبیل چراها و برای چه، فراوان به ذهن‌ها می‌آید و احیاناً به عنوان اینکه سؤالاتی است بسیار مهمّ و تراوش کرده‌ی از یک فکر عالی و روشن توأم با غروری خاص طرح می‌گردد و متقابلاً جواب‌هایی هم، درست یا نادرست، داده می‌شود و چه بسا همان جواب‌ها، بیشتر بر حیرت و انکار طرف می‌افزاید!

۱- سوره‌ی بینه، آیه‌ی ۵.

تکّر لازم

اینجا، یک نکته‌ی اساسی که باید در اینگونه مواقع، دقیقاً مورد نظر باشد و در حقیقت، بوجود آورنده‌ی زمینه‌ی مساعد برای انتاج بحث است، مسأله‌ی روشن شدن اعتقاد طرح‌کننده‌ی سؤال است نسبت به اصول مسلم‌ی دین، از توحید و نبوت و عدل و معاد و امامت که باید قبلاً حدّ شناسایی او نسبت به خدا و صفات کمال خدا و پیغمبر و امام، محرز شود تا در صورت قصور معرفت او در اصول دین، ابتدا به بحث عقاید، پرداخته شود و اعتقادات او در معارف که ریشه‌ی اصلی و پایه‌ی اساسی درخت بارور دین است، تکمیل و مستحکم گردد تا زمینه برای بحث در مطالب فرعی دین، مهیا شود و ساختمان مباحث، با پی‌ریزی محکم، بالا برود و در اثنای کار که با زحمت فراوان، روی هم چیده و بالا رفته‌ایم، ناگهان بر اثر سستی پایه و پی، فرونریزد و از بد، بدتر نشود؛ زیرا بدیهی است بحث در مطالب فرعی دین، با یک فرد غیرمعتقد یا ناقص‌الاعتقاد نسبت به اصول دین، جز تضییع وقت و افزودن بر جهل و انکار خصم، نتیجه‌ای نخواهد داشت.

مثلاً اگر ما بخواهیم با یک فرد طبیعی مادی مسلک که اصلاً خدا را به عنوان وجود بی‌نهایت مطلق‌القدرة و العلم نمی‌شناسد، در مورد مسأله‌ی معراج پیغمبر ﷺ و شقّ القمر یا طول عمر و غیبت امام عصر حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بحث کنیم و این حقایق را با قدرت مطلقه و نامحدود حضرت حق، توجیه نماییم، مسلماً او که خدا را با صفات کمالش منکر است، این سخنان پیش او، جز به صورت افسانه‌ای موهوم و بی‌اساس، جلوه‌ی دیگری نخواهد داشت.

همچنین، آدمی که با داشتن اسم مسلمان و شیعه‌ی اثنی‌عشری و ادّعیای اعتقاد و ایمان به اصول و فروع اسلام، هنوز در شناختن پیغمبر و امام و فهمیدن معنای عصمت از خطا، لنگی دارد و پیغمبر و امام را هم بر اثر قصور معرفت، در ردیف سایر افراد بشری می‌داند و لذا پیش خود، یا (العیاذ بالله) احتمال اشتباه در ادراکات پیغمبر ﷺ می‌دهد یا برای خود صلاحیت و اهلیت احاطه به تمام مدرکات رسول الله ﷺ را قائل است، بحث با چنین شخصی در مسائل فرعی دین، بدیهی است که بی‌ثمر خواهد بود بلکه او شدیداً نیازمند درس عقاید و تکمیل معارف اصلی دین می‌باشد و اتفاقاً، اکثر افرادی که بحث و

سؤال از فلسفه‌ی احکام را به میان می‌آورند، اگر با اندکی تأمل در سخنانشان بنگریم، می‌بینیم از همان تیپ قاصر در معارف و سست پایه‌ی در عقاید اصلی دین هستند و چه بسا انسان، بدون توجه به این مطلب، به خیال اینکه طرف، از حیث عقاید و اصول، فارغ و در حد اعتقاد کامل است، به جوابگویی سؤالش می‌پردازد و ناگهان، در اثنای بحث او سخنی می‌گوید که معلوم می‌شود عجب! وی هنوز در اولین مرحله‌ی دین یعنی توحید و خداشناسی، بسیار ناقص و از معرفت، عاری است. آنگاه متوجه می‌گردد تمام زحمات بحث و گفتگو با او بی‌ثمر گشته و از مسیر دیگر که مرحله‌ی ابتدایی دین است، باید با او وارد صحبت گردد. پس بدست آوردن میزان اعتقادات اشخاص نسبت به معارف اصلی دین، قبل از ورود به بحث با آنان در تمام مسائل دینی لازم است تا ضمن جلوگیری از تضییع وقت، با سهولت و قاطعیت، نتیجه‌گیری شود.

هدف و منظور از طرح سؤال از فلسفه‌ی احکام چیست؟

به‌طور کلی این‌گونه سؤالات، از دو نظر طرح می‌شود:

۱- از نظر مشروط دانستن عمل به دستورات دینی، به درک فلسفه‌ی احکام و قوانین الهی!

۲- به منظور تحصیل اشتیاق بیشتر نسبت به عمل به دستورات شرع مقدّس که در

نتیجه‌ی پی‌بردن به اسرار و فلسفه‌ی احکام خدا، در انسان بوجود می‌آید.

اما نظر اول که کسی این چنین معتقد باشد که پیروی و اطاعت از پیغمبر در امر و نهی و حلال و حرام، مشروط به این است که من به جهت و سبب حلیّت و حرمت اشیاء پی‌برم، مثلاً سرّ و وجوب تیمّم و علّت حرام بودن انگشتر طلا را برای مرد بشناسم و با عقل خود بپذیریم و آنگاه عمل کنم، اگر نه در صورت پی‌نبردن و نشناختن نفع و زیان موضوعی از طریق عقل و علم و آزمایش دانشمندان و صاحب‌نظران، به چه میزان و ملاکی من گفتار پیغمبر را بپذیرم و اعتقاد به واجب یا حرام بودن آن موضوع پیدا کنم.

آری! کسی که این چنین معتقد باشد و پیروی از دستورات پیغمبر ﷺ را، مشروط به درک مصالح و مفاسد اشیاء بداند و از این نظر، سؤال از فلسفه‌ی احکام بنماید، این آدم، سخت در اشتباه است و از همان تیپ افرادی است که اشاره شد از حیث عقاید اولیّه و معارف اصلی دین، بسیار ناقصند و تهیدست. مانند کسی است که بدون پی‌ریزی و

پایه گذاری محکم، بخواهد ساختمانی رفیع بسازد یا از یک گیاه بی ریشه و ساقه، بخواهد سیب و خرما و گلابی بچیند!

او پیش از همه چیز، باید در فکر تحصیل اعتقادات حقه و تکمیل معارف باشد تا از طریق استدلال و برهان عقلی، پی به موقعیت فوق العاده‌ی «وحی و نبوت» برده و پیغمبر را بشناسد که از صف افراد بشر عادی خارج و در موقف بسیار اعلائی قرار گرفته است که از مجرای وحی خدا، محیط به تمام آثار و تبعات تمام افکار و اعمال آدمیان در جمیع عوالم هستی از اصلاّب پدران و ارحام مادران و حالات جسمی و روحی، زندگی فردی و اجتماعی و بعد هم جریانات برزخی و محشری می‌باشد.

و بداند حدود و مقرراتی که پیغمبر برای اعمال و افکار انسان‌ها تعیین می‌نماید، تراوشات فکر و مغز یک بشر نمی‌باشد، بلکه کلاً سرچشمه گرفته‌ی از علم نامحدود و حکمت بی‌پایان خالق جسم و جان و آفریدگار زمین و آسمان و پی‌ریزنده‌ی تمام نظامات متقنه‌ی دستگاه عظیم خلقت است.

همان نویسنده‌ی علیم و حکیمی که با قلم تکوین، بر صفحه‌ی هستی، این همه کلمات درخشان پر از اسرار و لطایف نوشته است؛ از آفتاب فروزان و ماه تابان و ستارگان درخشان و رشد و نمو و تشعب و تقسیم حیرت‌انگیز گیاهان و اصناف گوناگون جانوران، تا برسد به آفرینش بهت آور جسم و روح انسان که هر چه بشر در مسیر علم و دانش و بینش جلوتر می‌رود، به دقایق و عجایبی از خلقت آشنا می‌شود که موجب حیرت و اعجابش می‌گردد.

هر دم از این باغ بری می‌رسد
تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد

آری! همان نویسنده‌ی علیم و حکیم است که با قلم تشریح، بر صفحه‌ی قلب پیغمبرش ﷺ، کلمات حلال و حرام و واجب و مستحب و خلاصه! حدود و مقررات شریعت را مرقوم فرموده و بر زبانش جاری کرده و تحت عنوان دین و برنامه‌ی حیات انسانی، تحویل جامعه‌ی بشر داده است. پس نویسنده‌ی کتاب تشریح، همان نویسنده‌ی کتاب تکوین است.

همچنان که در سراسر کتاب طبیعت و خلقت (تا آنجا که تحقیقات و بررسی‌های علمی دانشمندان بشری پیش رفته و تصدیق نموده‌اند) یک موجود بیجا و خالی از فایده و

حکمت دیده نمی‌شود، همچنین در سراسر کتاب شریعت نیز طبعاً یک حکم بیجا و یک دستور خالی از فایده و حکمت دیده نخواهد شد. هر چند ما فعلاً از درک آن فواید و حکمت‌ها عاجز باشیم، زیرا هر دو کتاب (طبیعت و شریعت) نوشته‌ی قلم اعلای حضرت حق و خداوند حکیمی است که علم و حکمتش حدّ و مرز ندارد و هرگز با مقیاس علم و فکر بشر اندازه‌گیری نمی‌شود، بدان جهت که اصلاً وجود نامحدود، اندازه و سنجش بر نمی‌دارد و لذا این یک هوس جاهلانه و توقّع نابخردانه‌ای است که کسی بخواهد تمام آب‌های اقیانوس کبیر را در یک استکان کوچک جا بدهد. این مثل هم از باب نزدیک کردن مطلب به فهم است، اگر نه موجود نامحدود، قابل نسبت نمی‌باشد.

چرا نیازمند برنامه‌ی وحی می‌باشیم؟

اینکه ما با داشتن نیروی عقل و فکر، خود را در اتخاذ برنامه‌ی حیاتی و مقرّرات زندگی، محتاج به هدایت وحی و نبوت می‌دانیم، برای این است که حیات بشر، دارای مراحل ممتدّ، دامنه‌دار و وسیعی است که بشر، خود نمی‌تواند به تمام جهات و جوانب آن، محیط گردد و قدرت تدبیر و تنظیم خود را بر همه جا حاکم سازد.

او تا آنجا توانسته است بفهمد که از عالم جماد حرکت کرده و به این مرحله که می‌بینیم رسیده و همچنان در حال سیر است و بعد از انقضای مدّت عمر دنیایی اش نیز (طبق ادله‌ی معاد که در جای خود تفصیلاً بحث شده است)، مرحله‌های وسیع و پرغوغایی در پیش خواهد داشت و مهمّ آنکه زندگی توأم با سعادت یا شقاوت او در منازل بعدی خلقت نیز مولود همین اخلاق و اعمال دنیایی او خواهد بود.

چون ما، علاوه بر عدم احاطه‌ی کامل به تمام جهات و جوانب زندگی دنیایی از حیث تبعات زشت و زیبای اعمال، بطور مسلّم از چگونگی آثار اعمال و اخلاق خود در عوالم بعد از مرگ ناآگاهیم و هیچ نمی‌دانیم این گفته‌ها و کرده‌ها و اندیشیده‌های ما، چه آثاری در وجود ما باقی گذاشته و در مراحل بعد از مرگ، به چه صورتی در خواهد آمد و چه کیفیتی پیش خواهد آمد و تنها کسی که از تمام جزئیات آن عوالم و آثار، آگاه است، خالق یکتا و بی‌همتای عالم و آدم می‌باشد و بس، لذا به حکم عقل، خود را نیازمند «برنامه‌ی هدایت» او که همان وحی و نبوت و تشریح شریعت است می‌دانیم و چاره‌ای جز

تسلیم در برابر دستورات و هدایت‌های او، برای خود نمی‌بینیم و هرگز هم متوقع نیستیم که به تمام مصالح و مفاسدی که او می‌داند و بر اساس آن علم و دانایی‌اش، جعل احکام و تشریح شرایع می‌فرماید، پی ببریم زیرا اگر ما، دارای صلاحیت این چنین درک و احاطه‌ای بودیم، چه حاجت به برنامه‌ی وحی و نبوت داشتیم؟ بلکه خود، با نیروی درک خود می‌نشستیم و وضع حدود و مقررات می‌نمودیم و حیات همه‌جانبه‌ی خود را در مسیر سعادت و کمال حقیقی تنظیم می‌کردیم و حال آن که بالعیان می‌بینیم که بشر، واجد این صلاحیت نمی‌باشد و نتیجه‌ی خیره‌سری‌های خود را نیز بر اثر انحراف از شاهراه پیغمبران خدا ﷺ در تمام شئون زندگی‌اش مشاهده می‌کند و پیوسته در سنگلاخ‌های زندگی، متحیر و سرگردان به چپ و راست می‌رود و در منجلاب فساد همه‌گونه‌ای دست و پا می‌زند.

آری! آن خداوند دانا و توانایی که در سلسله‌ی نظام آفرینش، آب و هوا و نور را آفریده و هر یک را در جای خود، عامل ابقای حیات آدمیان قرار داده که اگر یکی از آنها از میان برداشته شود، نظام طبیعت و خلقت دگرگون می‌گردد و فساد عظیم در سلسله‌ی کائنات بوجود می‌آید؛ همان خداوند دانا و تواناست که در سلسله‌ی نظام شریعت، تحریم شراب و وجوب حجاب زن و لزوم نماز و حج را مقرر فرموده و هر یک را در جای خود، عامل حفظ حیات توأم با سعادت انسان‌ها در دنیا و عقبی قرار داده است که اگر یکی از آنها از برنامه‌ی زندگی حذف گردد، نظام حیات بشر، مختل گشته و سعادت، تبدیل به شقاوت و بدبختی می‌شود.

پس ملاک عمل به دستورات دینی، صرفاً گفته‌ی پیغمبر است که گفته‌ی خداوند عالم است، نه شناختن فلسفه‌ی احکام. یعنی من که یک فرد مسلمانم و نماز می‌خوانم و روزه می‌گیرم و حج بجا می‌آورم و شراب نمی‌خورم و استماع موسیقی نمی‌کنم و ظروف طلا و نقره به کار نمی‌برم، برای این است که پیغمبر اکرم ﷺ مرا از طرف خدا امر به نماز و روزه و حج کرده و نهی از شراب و موسیقی و استعمال ظرف طلا و نقره فرموده است، نه از آن جهت که به فلسفه‌ی احکام، پی‌برده و نفع و زیان آنها را شناخته‌ام که اگر پی به مصالح و مفاسد آنها نمی‌بردم، اطاعت نمی‌کردم. خیر! من چه به فواید و مضار آنها پی‌برم یا نبرم، مطیع فرمان خدا و رسولش خواهم بود.

البته می‌دانم که خداوند حکیم، تمام افعال و همه‌ی احکامش بر اساس حکم و مصالح عالیه است؛ لغو و عبث در ساحت قدس او راه ندارد و من هم بطور قطع، بر اثر امتثال فرمان خدا به مصالح آن احکام می‌رسم و از مفسد در امان می‌مانم اما ملاک کار من، درک آن مصالح و مفسد نیست بلکه وظیفه‌ی من، محضاً بدست آوردن امر و نهی رسول خدا و سپس تسلیم گشتن و اطاعت نمودن اوامر و نواهی خداست و همین معنای «تعبّد و تدبّین» است که علاوه بر این که آدمی را طبعاً به فواید و منافع اعمال پسندیده، نائل می‌سازد و از مضارّ و مفسد افعال ناپسند، مصون و محفوظ می‌دارد، عالی‌ترین بهره‌ای که از این راه عاید انسان می‌شود، رضا و خشنودی خدا است که سرمایه‌ی سعادت بی‌منتهاست و رضوان من الله اکبر.

تعبّد در دین یعنی چه؟

بعضی که می‌شنوند انسان مسلمان باید دستورات دینی را «تعبداً» بپذیرد، تصوّر می‌کنند یعنی آن دستور، چه دارای مصلحت باشد یا نباشد، باید بپذیرد و دم نزند، همچون غلامی که برده‌ی یک خواجه‌ی جبار و هوسبازی باشد و مجبور گردد فرامینی را که از جانب آن خواجه، بر اساس هوس‌های سرکش او صادر می‌شود، انجام دهد و کوچکترین چون و چرایی نکند و هرگز حقّ آزادی در اعمال نظر را به خود ندهد.

البته این، یک ظلم فاحش و تعدّی به حریم شرافت آدمی است که منافات با قانون عدل و اصل احترام به شخصیت انسان دارد و مسلم، تعبّد در دین، نه به این معناست.

محمد بن سنان، نامه‌ای برای حضرت امام رضا علیه السلام فرستاد و سؤال کرد: بعضی از مسلمین تصوّر می‌کنند مقرّرات روا و ناروای اسلام بر پایه‌ی مصلحت و مفسده‌ی مردم نیست و علتی جز تعبّد و اطاعت از باری تعالی ندارد. حضرت در جواب نوشتند:

قَدْ ضَلَّ مَنْ قَالَ ذَلِكَ ضَلَالًا بَعِيدًا.

کسی که درباره‌ی احکام الهی چنین تصوّری داشته باشد، سخت در گمراهی و ضلالت است.

و ضمن نامه، درباره محرّمات اسلام چنین فرمودند:

وَجَدْنَا الْمُحَرَّمَ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا حَاجَةَ لِلْعِبَادِ إِلَيْهِ وَ وَجَدْنَاهُ مُفْسِدًا دَاعِيًا
إِلَى الْفَنَاءِ وَالْهَلَاكِ.

می‌یابیم چیزهایی که خداوند بر مردم حرام کرده نه تنها در زندگی مورد احتیاج مردم نیستند بلکه مایه‌ی فسادند و بشر را به راه تباهی و هلاکت می‌خوانند.^۱

شیخ صدوق (علیه‌الرحمة والرضوان) نقل می‌کند، راوی گفت: خدمت حضرت امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: چرا خداوند، شراب و مردار و خون و گوشت خوک را حرام کرده است؟ فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُحَرِّمْ ذَلِكَ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَحَلَّ لَهُمْ مَا سِوَى
ذَلِكَ مِنْ رَغْبَةٍ فِيمَا أَحَلَّ لَهُمْ وَ لَا زُهْدٍ فِيمَا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ.

خدا که این چیزها را حرام و غیر اینها را حلال فرموده است، نه برای این است که خودش نسبت به این اشیا بی‌رغبت باشد و به غیر این‌ها با رغبت. یعنی نه محرمات ضرری به خدا می‌رسانند و نه محلات نفعی برای خدا دارند.

وَلَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ مَا يَقُومُ بِهِ أَبْدَانُهُمْ وَ مَا يُصْلِحُهُمْ فَأَحَلَّهُ
لَهُمْ وَ أَبَاَحَهُ وَ عَلِمَ مَا يَضُرُّهُمْ فَتَهَاَهُمْ عَنْهُ وَ حَرَّمَ عَلَيْهِمْ.^۲

ولکن خداوند عزوجل، بشر را آفریده است و می‌داند چه چیز مایه‌ی بقای ابدان انسان‌ها و سازگار با وجود آنهاست، آن را بر مردم حلال و مباح گردانیده و می‌داند چه چیز مضرّ به حال آدمیان است، آن را مورد نهی قرار داده و تحریم فرموده است.

از این قبیل فرمایشات دینی که فراوان از امامان علیهم‌السلام رسیده است، صریحاً بدست می‌آید که تعبّد در دین، از قبیل یک تبعیّت خشک که تنها فرمان بردن یک زبردست از مافوق خود برای اشباع هوس ریاست‌خواهی فرمانده باشد، نیست زیرا خدا که مصدر احکام و فرامین دینی است، اجلّ و اکرم و اقدس از این نقیصه‌ی رذیله و غنیّ از انسان و فرمان بردن انسان است، بلکه تمام اوامر و نواهی خدا صرفاً بر اساس مصلحت‌بینی برای انسان و به منظور ایصال خیر و دفع شرّ از او می‌باشد و بس.

۱- گفتار فلسفی بزرگسال و جوان، صفحه‌ی ۳۵۰، نقل از بحارالانوار، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۸۱ و الفصول المهمّة، صفحه‌ی ۳۲، باب ۶۱.

۲- علل الشرایع، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۶۹.

مقصود از تعبد در دین، این است که وقتی انسان از طرفی معترف به محدودیت نیروی عقل و درک خود گردید و از طرف دیگر فهمید و معتقد شد، احکام دین، با داشتن مصالح و فواید گوناگون واقعی، سرچشمه گرفته از «علم نامحدود خدا» است و هرگز نیروی تفکر محدود نمی‌تواند درک حقایق نامحدود بنماید، طبعاً خود را موظف به تسلیم محض در برابر احکام خدا و قبول کردن دستورات مبدأ اعلی می‌داند؛ مانند مریضی که تسلیم دستورات پزشک حاذق می‌شود و نسخه‌ی او را به حکم عقل و خرد، بدون چون و چرا مورد عمل قرار می‌دهد و هیچگاه مصرّ در این نمی‌باشد که من حتماً باید فواید داروها را بدانم و تأثیرات آنها را در مزاج خود بشناسم و آنگاه آن نسخه را مورد عمل قرار دهم زیرا در این صورت، خود او باید طبیب درد و درمان‌شناس باشد و با این فرض، این چنین بیماری از مراجعه به طبیب و گرفتن نسخه از او بی‌نیاز خواهد بود.

اگر نه، مریض ناآگاه از فنّ طب، در برابر طبیب حاذق و بصیر، به حکم عقل، وظیفه‌ای جز تعبد صرف و تسلیم محض ندارد.

پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرمایند:

يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرَضِيِّ وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّبِيبِ فَصَلِّحِ الْمَرَضِي
 فِيمَا يَعْلَمُهُ الطَّبِيبُ وَ تَدْبِيرُهُ بِهِ لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَ يَفْتَرِحُهُ أَلَا
 فَسَلِّمُوا لِلَّهِ أَمْرَهُ تَكُونُوا مِنَ الْفَائِزِينَ.^۱

ای بندگان خدا! شما همچون بیمارانیید و پروردگار جهان چون طبیب. پس صلاح مریض در همان است که طبیب تشخیص داده و طبق آن می‌اندیشد، نه در آنچه مریض می‌خواهد و اظهار نظر می‌نماید. همان که تسلیم امر خدا گردید و مطیع فرمان او باشید تا به گروه رستگاران پیوندید.

البته صحیح است، دو فرد از بشر که هر دو در یک سطح از تفکر و تعقل می‌باشند، حق دارند در پیشنهادات یکدیگر اعمال نظر بنمایند و ملاک حکم و دستور دیگری را بدست آورند و سپس در صورت صحت و انطباق با عقل، بپذیرند؛ اگر نه، رد کنند زیرا پایه و مبنای حکم بشری، تعقل است و تفکر و این مبنای وجود همه‌ی انسان‌ها موجود است و

۱- مجموعه‌ی وزام، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۱۷.

لذا می‌توانند با داشتن شرایط لازم، احکام و قوانین بشری را با مقیاس فکر و عقل خود بسنجند و در ردّ و قبول آن، به قضاوت بنشینند.

اما احکام دینی، از سطح فکر بشر بالاتر است، پایه و مبنای آن «وحی الهی» است که با مقیاس عقل بشر، قابل سنجش نمی‌باشد تا انسان در ردّ و قبول آن بتواند در محکمه‌ی عقل و فکر محدود و نارسای خود، به قضاوت بنشیند. اشتباه غالب مردم، همین جاست که پیغمبر را، هم سطح با بشر می‌گیرند و اقیانوس بیکران وحی را می‌خواهند با انگشتان‌ی ناچیز عقل بسنجند. جمله‌ی «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»^۱ را می‌شنوند و جمله‌ی «یوحی الّی»^۲ را ناشنیده می‌گیرند. «بگو: همانا من بشری هستم مانند شما (اما امتیاز من از شما این است که) به سوی من وحی می‌شود».

پس کوتاه سخن آنکه: تعبّد دینی، یک پیروی کورکورانه و عاری از منطق و ناسازگار با تعقل نیست بلکه عبارت است از تسلیم شدن یک انسان ناآگاه و عاجز از احاطه‌ی بر حقایق نامحدود، در مقابل یک مقام آگاه محیط به اسرار و حکمت‌های بی‌پایان و این حقیقتی است مورد امضای عقل و کاملاً سازگار با منطق.

تا اینجا، سخن، مربوط به نظر اوّل درباره‌ی سؤال از فلسفه‌ی احکام بود که بر اساس مشروط دانستن عمل به دستورات دینی، به درک فلسفه‌ی احکام طرح شود که گفتیم این نظر، مردود است و محکوم به اشتباه و جهل نسبت به معنای وحی و نبوت.

اما نظر دوّم که طرح سؤال از فلسفه‌ی احکام، از باب آشنا شدن به فواید و منافع عظیم احکام خدا از لحاظ بهداشت و تهذیب نفس و تعدیل اخلاق و تطهیر اجتماع و تأمین اقتصاد جامع‌الاطراف و تطبیق با تحقیقات علمی دانشمندان و صاحب‌نظران در فنون مختلف دانش، صورت بگیرد تا نتیجه‌ی ارزش و اهمّیت احکام و قاطعیّت و واقع‌بینی بیانات اولیای دین علیهم‌السلام و معجزات علمی خاتم النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و قرآن شریف، برای انسان با ایمان، بیش از پیش روشن شود و بر طمأنینه و آرامش نفسش بیفزاید و بالمآل با اشتیاق شدیدتری، احکام خدا را به عنوان یک برنامه‌ی ضروری و مورد نیاز مسلمّ زندگی بشناسد و داخل در متن زندگی نموده و با احساس احتیاج حتمی به برنامه‌ی دین، از آن استقبال نماید.

۱- سوره‌ی کف، آیه‌ی آخر.

۲- همان.

البته این نظر، نظری است بسیار صحیح و باارزش و هیچ گونه معنی نه از جانب عقل و نه از ناحیه‌ی قرآن و روایات، نسبت به این نظر نرسیده بلکه تشویق و ترغیب هم نموده و فتح باب فرموده‌اند.

می‌بینیم که قرآن کریم، در مواضع متعدّد، بسیاری از احکام را مقرون به سرّ و حکمت آن حکم، بیان می‌فرماید و با این روش، پیروان خود را به صراط تحقیق و تعمّق، هدایت کرده و آنها را و می‌دارد با حکم و اسرار احکام الهی آشنا شوند و از هر دستورالعملی، فایده و غایت آن را در نظر بگیرند و با روشن بینی و هدف جویی، وارد میدان عمل شوند.

مثلاً بعد از بیان حکم روزه‌ی ماه مبارک رمضان، با جمله‌ی «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱، اشاره به سرّ وجوب و فلسفه‌ی حکم می‌کند و می‌فرماید: روزه برای آن است که واجد روح تقوا و ملکه‌ی خودداری از گناه گردید.

فلسفه‌ی نماز را در آیه‌ی شریفه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۲، یاد خدا و توجه روحی داریم به خدا داشتن، نشان می‌دهد که غفلت از خدا، منشأ هرگونه پلیدی و آلودگی به گناه است یا در آیه‌ی مربوط به حجاب زن و لزوم فاصله گرفتن مردان از زنان، می‌فرماید: «ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ»^۳، این روش، برای حفظ طهارت و پاکی دل‌های مرد و زن مؤثرتر است. با این بیان، فلسفه‌ی حجاب زن را طهارت زندگی و پاکی از پلیدی‌های روحی و آلودگی‌های بی‌حدّ و حصر اجتماعی (که جامعه‌ی کنونی ما و تمام دنیا، آثار شوم و شرم‌آور آن را به چشم خود می‌بیند و ننگین تر از این را هم خواهد دید)، نشان داده است و در آیه‌ی مربوط به حج، بعد از آنکه مردم را به وسیله‌ی پیغمبرش ﷺ دعوت به زیارت خانه‌اش می‌فرماید، با جمله‌ی کوتاه «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»^۴ اشاره به فلسفه‌ی اجتماع عظیم امت‌های اسلامی در مرکز واحد، نموده و اسرار و فواید روحی و اخلاقی، سیاسی و اجتماعی و خلاصه! منافع و بهره‌های فوق‌العاده بزرگ دنیایی و عقبایی را مترتّب بر عمل

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

۳- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۳.

۴- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۲۸.

عبادی حج، نشان می‌دهد که همین کتاب حاضر، به منظور ارائه‌ی قسمت‌هایی از همان منافع و فواید عظیمه‌ی حج، نگارش یافته است. امید از کرمش که نگارنده را موفق به اتمام آن بفرماید. آمین یا رب العالمین!

همچنین در لسان روایات و احادیث بسیاری از رسول اکرم ﷺ و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام سخن از اسرار و منافع احکام، به میان آمده و هرگز راه سؤال و فهم اسرار را به روی مردم نبسته‌اند بلکه به سؤالات مردم در این زمینه جواب‌ها داده و تا آنجا که مستلزم فساد نبوده، منعی نفرموده‌اند. کتاب معروف «علل الشرایع» که تألیف یکی از بزرگان علما و محدثان شیعه، مرحوم محمد ابن بابویه (شیخ صدوق) رضوان الله تعالی علیه است، در این باب نوشته شده و حاوی اخبار و احادیثی است که در زمینه‌ی بیان حکم و اسرار احکام، از ناحیه‌ی پیشوایان دین علیهم‌السلام صادر شده است. پس این مطلب به جای خود صحیح و سؤال از فلسفه‌ی احکام بر اساس نظر دوّم که بیان شد، کاملاً متین است و عقلاً و نقلاً مورد تصدیق و تأیید است.

منتها بار دیگر این یادآوری مکرّر لازم است. همچنان که گفتیم، چون احکام دینی، برخلاف قوانین بشری، صادر شده از منبع علم نامحدود حضرت حق، خالق یکتا و بی‌همتای جهان است و بدیهی است، بشر، با عقل و فکر محدود و نارسای خود، هرگز قادر به درک حقایق نامحدودی که فلسفه و اسرار احکام آسمانی الهی است نخواهد بود، پس نمی‌تواند درک اسرار را شرط عمل به احکام بداند، بلکه عمل به احکام، علت و ملاکش، وحی است و گفتار پیغمبر ﷺ و صدق گفتار و نبوت او نیز در جای خود، با دلایل قطعی عقلی برای ما ثابت و روشن شده است و اطاعت امر او بر ما، لازم و واجب است. حال، چه ما به درک چیزی از فواید احکام نایل بشویم یا نشویم، فلسفه‌ای از فلسفه‌های مسلم آنها را بفهمیم یا نفهمیم، اصلاً مسأله‌ی درک و عدم درک فلسفه‌ی احکام، هیچگونه ارتباط و ملازمه‌ای با مسأله‌ی وجوب اطاعت امر پیغمبر ندارد.

منتهای امر، چون اسلام، دین تکمیل و تقویت و عامل اعلای فکر، قافله‌سالار کاروان پیشتازان دانش و مشعل‌دار راه دانش پژوهان و حکمت‌اندوزان است، لذا نه تنها از فحص و بحث و سؤال از فلسفه و اسرار احکام الهی که مبتنی بر حقایق لطیفه و مصالح عالیّه است، جلوگیری نمی‌کند، بلکه چنان که گذشت، خود، مشوق در این راه و

مفتّح‌الابواب است. با بیانات مرعّب‌های، مردم را وادار به پرسش می‌کند و آنگاه به‌سؤالات گوناگون مردم جواب‌های کافی می‌دهد.

البته نه به عنوان شرط عمل؛ بلکه به عنوان توسعه‌ی در علم و اطلاع و آشنایی بیشتر با ارزش و اهمّیت احکام و کسب اشتیاق زیادتر به اطاعت فرمان خداوند متعال. و این حقیقت هم روشن است که با توجّه به محدودیت علم و ادراک بشر و نامحدود بودن علم خدا، نیل به تمام اسرار و حکمت‌های احکام آسمانی، مقدور بشر نخواهد بود، بلکه در هر عصر و زمان، به میزان معلومات و در حدّ پیشرفت قدرت تحقیقات علمی اش، می‌تواند با قسمتی از اسرار و مصالح تشریح احکام الهی که گذشتگان، آشنا نبوده‌اند، آشنا شود و اندکی از بسیار آنها را بدست آورده و بقیه‌ی خارج از شمار را که از مرز قدرت علمی اش بیرون است، به عهده‌ی نیروی اکتشافی دانش آیندگان بسپارد و چه بسا بر اساس محدودیت میدان تاخت و تاز علم انسان، دنیا به پایان برسد و سیر علمی انسان به نقطه‌ی نهایی خود وصل نشود، در حالی که هنوز اسرار بسیاری از احکام خدا پشت پرده‌ی ابهام، باقی مانده و چهره‌ی نورانی آنها، بر بشر مکشوف نگشته باشد.

خلاصه! آزادی بحث و سؤال از فلسفه‌ی احکام خدا، یک مطلب است و مسأله‌ی وجوب اطاعت و لزوم عمل به احکام خدا، مطلب دیگر.

یک فرد مسلمان، در عین آنکه به حکم حرّیت و آزادی در تحقیقات علمی، هر چه بیشتر، مجاز به بحث و سؤال از فلسفه‌ی احکام خداست، مع‌الوصف، به حکم ایمان به وحی و نبوت که بر اساس تحقیق و تحکیم اصول عقاید، بدست آورده است، مُلزم به اطاعت اوامر و نواهی پیغمبر و عمل به احکام آسمانی خدا می‌باشد. حال، چه به بحث و سؤال از فلسفه‌ی احکام نیز پرداخته یا نپرداخته باشد و چه بر فرض بحث و سؤال، به اسراری از آن رسیده یا نرسیده باشد زیرا ملاک وجوب عمل برای انسان مسلمان، وحی است، نه درک فلسفه و اسرار. درک اسرار هم یک نوع توسعه‌ی علمی و باز یافت اضافی است، زاید بر وظیفه‌ی اصلی که شناخت پیغمبر است و عمل بر طبق گفتار پیغمبر.

گاهی درک فلسفه‌ی احکام، به اخلاص لطمه می‌زند

با در نظر گرفتن مطالبی که در فصول گذشته بیان شد، ارزش عبادت در اخلاص است و اخلاص، یعنی انسان، هیچ‌گونه محرک و داعی در عمل، جز خدا و رضای خدا نداشته باشد و کار را برای رسیدن به هیچ فایده‌ای از فواید جسمی و بهداشتی و اجتماعی، انجام ندهد بلکه محضاً و صرفاً، باعث و انگیزه‌اش، امر و فرمان خدا باشد و بس؛ با توجه به این حقیقت می‌شود گفت، هر چه انسان، در فواید و منافع مادی احکام، کمتر بیندیشد، تا آنجا که اصلاً غافل از ترتب آن آثار، بر احکام باشد، به حقیقت بسیار عالی و ارزنده‌ی اخلاص و روح تعبد، نزدیک‌تر خواهد بود زیرا کمال اوج روح انسان، وقتی است که محرک آسمانی بسیار قوی به سراغش بیاید و او را از پای‌بند منافع مادی و شواغل ارضی آزادش بسازد و مرغ جان از قفس تن رها گشته و در آسمان بلند خداجویی، بال و پر گشاید و به هیچ فایده و بهره‌ای جز تقرب به منبع کمال و کلّ الجمال، اکتفا ننماید. در آن موقع است که به‌راستی مرد راه گشته و قهرمان میدان عبودیت و بندگی شده است.

رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ.^۱

مردانی که سوداگری‌های دنیا، آنان را از یاد خدا غافل نمی‌سازد.

اگر نه انسانی که علی‌الدوام، به این کتاب و آن کتاب سر می‌زند و از این عالم و از آن دانشمند می‌پرسد تا ببیند روزه مثلاً چه خاصیت بهداشتی‌ای دارد؛ نماز و دعا، چه فایده‌ی روانی‌ای از نظر تسکین آلام روحی و رفع نگرانی‌های زندگی به آدم می‌بخشند، خمس و زکات و مظالم و کفّارات، چگونه در گردش منظم چرخ اقتصاد، اثر می‌گذارند؛ گوشت خوک و شراب، چه صدمه‌ی بدنی‌ای دارند و استعمال ظروف طلا و نقره چه لطمه‌ی اجتماعی بوجود می‌آورند تا آنچه را که به حال بدن و اقتصاد مفید است، انجام بدهد و آنچه را که مضرّ به بدن و اقتصاد است، ترک کند و هیچ‌گونه توجّهی به آثار معنوی و جهات روحی این احکام و خصوصاً موضوع قرب و بعد نسبت به خدا، مبدأ هستی، ندارد؛ این چنین انسانی، به حقیقت، هنوز بی‌چه است و در عالم خاک بازی و

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

تن‌پروری، به بازی کودکانه سرگرم است؛ خود و منافع دنیایی خود را می‌جوید، نه خدا و قرب خدا را.

او احکام خدا را وسیله‌ی نیل به دنیا می‌داند، نه مرکب پرواز به سوی مبدأ اعلا. حال آنکه دین، برای این است که بشر را از عالم خاک، بیرون کشیده و رو به عالم بالا سیرش دهد و روح بلند خداجویی در او بوجود بیاورد. نه این که بیشتر، پا در گلش کرده و رو به پایین حیات، سوقش داده و در عالم پست خدمتگزاری به جسم و تن‌پروری و دنیاسازی متوقف و راکدش گرداند.

البته اشتباه نشود! دین، کامل‌ترین و جامع‌ترین دستورات دنیاداری و ایجاد تمدن عالی انسان و تأمین صحت و سلامت جسم و جان و تنظیم شئون همه‌جانبه‌ی اقتصادی و اجتماعی را دارد. شارع مقدس اسلام، (ذَوَالْعِیْنِیْن) است؛ هم دارای چشم دنیابین است و هم چشم آخرت‌بین. هم به نظام زندگی مادی توجه دارد و هم به پرورش اخلاق و تکامل روحی همت می‌گمارد.

غرض از این گفتار، نه منحصر ساختن آثار احکام در آثار معنوی بود و نه تخطئه نمودن کسانی که فحوص و تنبّح در آثار جسمی و منافع مادی احکام می‌نمایند و از این راه، اهمّیت دستورات دینی را نشان می‌دهند.

خیر! هر دو مطلب بجای خود صحیح است. هم احکام الهی من حیث المجموع به موازات آثار معنوی دارای منافع مادی می‌باشد و هم کسانی که با مطالعه و بحث و سؤال، می‌خواهند به فواید جسمی و مادی احکام نیز پی ببرند و با ارزش احکام آشنا تر شوند، سعی‌شان مشکور و همتشان قابل تقدیر است.

بلکه منظور از آن گفتار، نشان دادن درجه‌ی عالی‌ی اخلاص در عبودیت بود که اگر انسان، توجه مفروطی به آثار و منافع مادی و فواید جسمی احکام، پیدا کند و همیشه در جستجوی فلسفه‌ی بهداشتی، اقتصادی و اجتماعی احکام باشد، قهراً انگیزه و باعث انسان در عمل به احکام دینی، یا منحصرراً رسیدن به همان منافع و آثار خواهد بود و یا بعضاً شریک با انگیزه‌ی الهی در نیتش خواهد شد و همین جهت، ارزش عبادت را پایین آورده و به حالت بسیار درخشان اخلاص و خداجویی خالص، لطمه می‌زند و آدمی را از بهره‌های

فوق العاده عظیم معنوی، محروم می گرداند و احیاناً اگر مربوط به اعمال عبادی باشد، موجب بطلان عبادت هم می شود.

اما آن کسی که هیچ توجهی به آثار و منافع مادی احکام از فواید طبی و بهداشتی و اقتصادی و اجتماعی ندارد، بلکه تمام هم و توجهش مصروف خداست و صرفاً در فکر این است که دستورات خدا را در تمام شئون زندگی اش، فقط برای اینکه دستور خدا و رسول خداست انجام دهد و توقع و انتظار رسیدن به هیچ بهره و منفعتی جز رضا و خشنودی خدا ندارد، این چنین آدم با آنچنان همت عالی و عظمت روحی ای که دارد و با هیچ مقیاسی از مقیاس های بشری قابل تقدیر و اندازه گیری نمی باشد، در عین این که به عظیم ترین بهره های انسانی که قرب به حضرت حق جل و علا است نایل می شود، قهراً بطور تبعی تمام فواید و منافع جسمی و روحی و بهداشتی و اقتصادی و اجتماعی نیز که ترتب قهری بر این احکام دارند، به نحو احسن، عایدش می گردد و سعادت و خوشبختی هر دو جهان را بطور تمام و کمال مالک می شود.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرُهُمْ^۱.

مردم با ایمان و شایسته کار، دارای زندگی خوش می باشند و پایان نیک.

چه بهتر که بجای بحث از فلسفه ای احکام....

بنابراین چه بهتر که بجای بحث و گفتگو از فلسفه ای احکام و سرگرم ساختن خود و دیگران، به یک رشته مطالبی که غالباً نه بر اساس مقیاس صحیحی از متون متقنه ای اسلامی استوار است و نه مبنای تحقیقی علمی مسلمی دارد؛ بلکه یا مولود استحسانات و حدس و گمان های بسیار سست و بی پایه است و یا متکی به فرضیه های ثابت نشده ای علمی که متأسفانه این قسمت اخیر، تولید مرعوبیت و خودباختگی خاصی در مردم زمان ما نموده و چشم ها را طوری خیره ساخته است که گویی تمام حقایق اصیل عالم، در انحصار همین فرضیه ها و تئوری های علمی درآمده است!

لذا با عجله و شتابزدگی مخصوصی می کوشند دستورات عالی و احکام حقّه ای آسمانی را با هر نوع تکلفی که شده است، با این فرضیه ها توجیه و تفسیر نمایند و تصور

۱-سوره ی رعد، آیه ی ۲۹.

می‌کنند با این کار، خدمت ارزنده‌ای به اسلام و قرآن نموده‌اند و به احکام خدا، پایه و اساس محکمی داده و آنها را از سقوط و موهوم معرفتی گشتن، نجات بخشیده‌اند!

در صورتی که این روش، یک روش عجولانه و خودباختگی غیرعقلانه است که نه تنها ارزش و آبرویی به احکام خدا نمی‌دهد و مردم روشن را علاقه‌مند به آنها نمی‌سازد، بلکه بر اثر تزلزل ارکان فرضیه‌ها که معلول تکامل افکار است، باعث می‌شود اساس دین و احکام خدا نیز متزلزل و غیرثابت معرفتی شود و در نظر آیندگان، بی‌ارزش و بی‌اعتبار جلوه کند و این خود، یک نوع خیانت به دین خواهد بود، نه خدمت به آن؛ به گمراهی افکندن مردم خواهد شد، نه به راه آوردن آنان.

آری! چه بهتر که به جای این همه بحث و گفتگوهای غالباً بی‌اساس و سرگرم‌کننده، به تحکیم اصول عقاید خود و مردم بپردازیم تا از طریق استدلال‌ات صحیح و متقن، روح خداشناسی و پیغمبر و امام‌شناسی را در دل‌های نسل جوان، بوجود آوریم و آنها را آن چنان که باید، با منبع وحی و نبوت مرتبط سازیم.

در آن صورت است که مردم، بطور طبیعی، خود را ملزم به تبعیت از رسول می‌بینند و طریق عبودیت را با حال تسلیم و رضا می‌پیمایند و هرگز مجال آن را نمی‌یابند که در طریق بندگی خدا، به دنبال فایده و بهره‌ای جز خدا و عنایات و الطاف خدا بگردند و خود را متحیر و سرگردان سازند «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ». بعد از حق، جز گمراهی چه خواهد بود؟

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرَاءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمَقَائِيسِ الْفَاسِدَةِ وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ وَمَنْ اهْتَدَى بِنَاهِدِي وَمَنْ دَانَ بِالْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ وَمَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئاً مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ نَقْضِي بِهِ حَرْجاً كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ.^۲

حضرت امام سجاد عليه السلام فرموده‌اند: بدرستی که حقیقت دین خدا، با عقل‌های ناقص و آرای باطل و مقیاس‌های فاسد [بشری] به دست نمی‌آید. جز تسلیم [و پذیرفتن بی‌چون و چرا از پیغمبر و امام] راه دیگری برای رسیدن به واقعیت

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۲.

۲- بحارالانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۰۳.

دین وجود ندارد. پس آن کسی که در برابر ما تسلیم باشد، سالم می‌شود [از انحراف از مسیر سعادت محفوظ می‌ماند] و کسی که به راه ما در آید، هدایت شده [به سعادت مطلوب می‌رسد] و کسی که با سنجش و بینش خود، دین بسازد، هلاک می‌گردد و کسی که حکم و دستور ما بر نفسش گران آید [حال پذیرش و تسلیم از خود نشان ندهد]، بدون اینکه خود متوجه گردد، به خداوند فرستنده‌ی قرآن کافر شده است.

آری! دین خدا، پیش برگزیدگان خداست و به حکم عقل، راهی برای به دست آوردن دین حق، جز تسلیم در مقابل اولیای حق نخواهد بود.

خدا، غنی از طاعت ماست

این مطلب، با کمال وضوح و روشنی ای که دارد، درباره‌ی بعضی محتاج به تذکر است که بدانند، نه اطاعت امر خدا و اجرای دستورات الهی از جانب بندگان، بر عزت و عظمت و کبریایی حضرت حق می‌افزاید و نه طغیان بر خدا و عصیان و گردنکشی آدمیان، از جلالت و قهاریت و مالکیت او چیزی می‌کاهد.

گر جمله‌ی کائنات، کافر گردند بر دامن کبریاش ننشینند گرد

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلْقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا
مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ
أَطَاعَةٍ^۱

امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضمن خطبه‌ی هفتم می‌فرماید: خداوند سبحان که خلق را آفریده است، هم از [فایده‌ی] طاعتشان بی‌نیاز است و هم از [زیان] عصیانشان در امان، زیرا نه معصیت گنهکاران، ضرری به او می‌رساند و نه طاعت اطاعتکاران، نفعی عایدش می‌سازد.

خدا، چه حاجت به نماز و روزه و حج و جهاد این انسان عاجز و ناتوان دارد یا چه ترسی از عربده‌کشی‌های این موجود بینوا به خود راه می‌دهد؟! این مخلوق ضعیف، تمام موجودیتش بسته به این هواست که در ریه‌اش داخل و خارج بنماید تا زنده بماند و هوا هم

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۴.

معلوم است که از حیطة‌ی قدرت و اختیار او خارج است؛ آن قدرتی که آب و هوا را آفریده و رایگان در اختیار این بشر قرار داده تا زنده‌اش نگه دارد، می‌تواند در یک لحظه، انقلابی در زمین و سیل و توفان مهلک در آورده و نسل بشر را از روی زمین براندازد. چنان که خود در قرآن کریمش نمونه‌هایی از اینگونه گوشمالی‌ها را نسبت به بشر طاعی در قرون سالفه، از باب اعتبار، به صورت قصه و داستان آورده است.^۱ در یک جا می‌فرماید:

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ
 كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا
 كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
 فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ.^۲

آیا سیر در زمین نمی‌کنند تا بنگرند که چگونه بوده عاقبت کار مردمی که پیش از اینان با شدت و قوت بیشتری تصرف در زمین کرده و آثار [عمران و آبادی] فراوان‌تری بوجود آوردند. پس خدا آنان را به گناهانشان گرفت و هیچ نیرویی نتوانست به دفاع از آنان برخیزد و از عذابشان برهاند و این برای آن بود که آنها در مقابل پیغمبران خدا و نشانه‌های روشن حق، به لجاج ایستاده و کفر ورزیدند و به کیفر رسیدند. آری! به درستی که خدا، قوی و شدیدالعقاب است.

این جمله، از حضرت مسیح بن مریم علیه السلام نقل شده است:

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ شَمَخَ بِرَأْسِهِ إِلَى السَّقْفِ سَجَّهَ وَمَنْ خَفَضَ بِرَأْسِهِ عَنَّهُ
 اسْتَظَلَ تَحْتَهُ وَ أَكْنَهُ وَ كَذَٰلِكَ مَنْ لَمْ يَتَوَاضَعَ لِلَّهِ خَفَضَهُ وَ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ
 رَفَعَهُ.^۳

آیا ندانسته‌اید که هر کس، سر خود را آن چنان بالا ببرد که به سقف بخورد، سقف، سر او را می‌شکند، اما آن کس که سر خود را فرود آورد، همان سقف، از برای او سایبانی می‌شود و او را در سایه‌اش پناه داده و به آسایش

۱- به سوره‌های هود، شعراء و عنکبوت مراجعه شود.

۲- سوره‌ی غافر، آیات ۲۱ و ۲۲.

۳- تحف العقول، مواظظ المسیح علیه السلام، صفحه‌ی ۳۷۵.

می‌رساند. همچنین، هر که برای خدا و در مقابل حدود و مقررات خدا، سر فرود نیابد، خدا او را حَقَّت و ذَلَّت داده و خوارش می‌گرداند و هر کس برای خدا تواضع کند و در مقابل قوانین و فرامین خدا، فروتن گردد، خدا او را سربلند و عزیزش می‌سازد.

مادام که جامعه‌ی بشر، تن به حدود و مقررات الهی داده و زیر این سقف‌های حلال و حرام آسمانی که با حسابی دقیق، بالای سر تمام شئون حیاتی بشر زده شده است، عاقلانه و خاضعانه حرکت می‌کند و سر فرود آورده و تسلیم است، مسلماً، همه در رفاهند و آسایش و همه چیز، برای انسان مایه‌ی رحمت است و آرامش.

اما اگر جامعه‌ی بشر بخواهد بدمستی و عربده‌کشی آغاز کند و بادی از غرور و نخوت، در دماغ افکنده و علم و دانش ناچیزی که بدست آورده، او را دیوانه‌اش سازد، نعره‌های جاهلانه سر داده و بگوید: خیر! مرزهای حلال و حرام، مال مردم وحشی قرون وسطی بوده و سقف‌های حجاب و روزه و نماز، مناسب با بشر بی‌سواد جاهل و نادان است. اما، ما روشنفکران جهان که در عصر تسخیر فضا زندگی می‌کنیم و قدم به کرات بالا نهاده‌ایم، نمی‌توانیم خود را زیر این سقف‌های هزار ساله (!) نگه داریم؛ ما باید با این «کله‌های اتم شکاف» خود بزنیم این سقف‌ها را بشکافیم و آزاد آزاد شویم؛ ماده و تر، به هم بیامیزیم و تمام حدود و قیود را از بین برداریم و جز نغمه‌های ساز و ترانه‌های شورانگیز موسیقی و فریادهای آزادی در شهوت و بی‌بند و باری که از حلقوم‌های کثیف شیاطین انسی خارج می‌شود، به هیچ صدا و ندایی گوش ندهیم.

در این موقع است که خالق و صاحب این دستگاه دقیق خلقت، به این بشر مست عربده‌جو، نهیب می‌زند که به هوش باش: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۱؛ محققاً، ما قرآن [حدود و مقررات آسمانی] را فرود آورده‌ایم و مسلماً، ما حافظ و نگهدار آن می‌باشیم. «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا»^۲؛ و ما آسمان را سقفی محفوظ قرار داده‌ایم که شیاطین، بطور مطلق، قدرت نفوذ و درهم شکستن سقف‌های آسمانی را نخواهند داشت.

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

۲- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۳۲.

هر زمان که پیروان شیطان، به فکر پریدن به سمت سقف‌های آسمانی افتاده و نقشه‌ی درهم شکستن مرزها و حدود الهی را در مغز خود طرح کرده‌اند، چنان سیلی‌های محکمی خورده‌اند که سرها در شکم‌ها فرو رفته و در معده‌ی عالم هضم شده و نابود گشته‌اند. «فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ»؛^۱ پس آنان را قصه‌ها ساختیم و به نهایت درجه‌ی پاشیدگی، آنها را از هم پاشیده‌شان نمودیم. یعنی تار و پود وجود و زندگی‌شان از هم گسیخت و جز یک سلسله قصه و داستان، چیزی از آنان باقی نماند تا داستان‌سرایان، برای آیندگان بگویند.

به تاریخ گذشتگان و سرنوشت گردنکشان این دنیای پیر با دیده‌ی عبرت بنگرید و ببینید با جنگندگان سقف‌های آسمانی چه کرده‌ایم.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ﴿۱﴾ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ﴿۲﴾ وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿۳﴾ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ﴿۴﴾ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ. ^۲

آیا ندیدی که چه کرد پروردگار تو با پیلداران؟ آیا نیرنگشان را به راه نابودی و تباهی نیفکند؟ دسته‌ی برندگان، بر آنان فرستاد که آنها را با سنگی از جنس «سنگ گل» می‌زدند پس آنها را همچون کاه خورده شده‌ای گردانید.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿۱﴾ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿۲﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿۳﴾ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿۴﴾ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿۵﴾ الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿۶﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ ﴿۷﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿۸﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ. ^۳

آیا ندیدی که چه کرد پروردگار تو با قوم عاد، ارم دارنده‌ی کاخ‌های بلند که مانند‌شان در تمام کشورها ساخته نشده بود و با قوم ثمود که در میان وادی، سنگ‌ها را شکافتند [قصرهای سنگی بنا نمودند] و فرعون صاحب میخ‌ها [که بندگان خدا را میخکوب کرده و با زجر و شکنجه می‌کشت]؛ آنان که در

۱- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۹.

۲- سوره‌ی فیل.

۳- سوره‌ی فجر، آیات ۷ تا ۱۵.

کشورها سرکشی را از حد گذرانیدند و فساد و تبهکاری را شایع نمودند تا آنکه خدا تازیانه‌ی عذاب بر آنها فرو ریخت [بلاهای شدید و گوناگون بر سراسر زندگی‌شان حمله‌ور شد]. همانا خدای تو در کمینگاه ستمگران و تبهکاران است [یعنی هر امت طاغی، یک چنین سرنوشت شومی، در سر راه خود خواهد داشت.

در سوره‌ی عنکبوت، بعد از ارائه‌ی قسمتی از عواقب دردناک امت‌های پیشین که به انواع بلاهای زمینی و آسمانی مبتلا شده و نابود گردیده‌اند، می‌فرماید:

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْرَفْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.^۱

پس هر کدام از امم سالفه را، به گناهشان گرفتیم. بعضی را [مانند قوم لوط] سنگباران و برخی را [چون قوم شعیب و ثمود] با صیحه‌ی آسمانی نابودشان کردیم، یکی را [مثل قارون] در دل زمین فرو بردیم و امتی را [چون قوم نوح و فرعون] به دریا غرقشان نمودیم و چنان نیست که خدا بر آنها ستم کرده باشد، بلکه خود آنان بودند که ستم بر خود نمودند.

آری! آن جاهلان مغرور، از حد تجاوز کرده و پا از گلیم خود فراتر نهادند، از روی کمال جهالت و سفاهت، خواستند از زمین بجهند و با «کله‌ی خاکی» خود «سقف‌های آسمانی» را در هم بشکنند. اما سقف‌های محکم آسمانی، آن کله‌ها را در هم شکست و مغزها را متلاشی ساخت تا آیندگان، قصه و داستان آنها را بخوانند و بدانند که اگر این «سقف‌های الهی» آنچنان سست و شل بود که هر خیره‌سر گردنکشی بتواند آن را در هم بشکند، تا به حال، تمام حدود و مقررات الهی و تعلیمات انبیاء و رجال آسمانی علیهم‌السلام نابود گشته و از بین رفته بود و اکنون اسمی از قوانین پیغمبران علیهم‌السلام در میان بشر باقی نمانده بود.

هزاران سال است خیره‌سران و گردنکشان بشری، برای اشباع شهوات حیوانی خود، با غروری سفیهانه به فکر شکستن مرزهای الهی و سقف‌های آسمانی افتاده و احمقانه، جلو رفته‌اند و با نهایت ذلت و خواری، در هم شکسته و زیر خروارها خاک پوسیده‌اند.

آری! آنها خاک شده و ذرات خاکشان، باز یچه‌ی دست امواج بادها گشته است، اما قوانین انبیاء و تعلیمات انسانساز پیامبران خدا ﷺ همچنان در عالم سرپاست و پرچم توحید و عدالت در میان جامعه‌ی انسان‌ها در اهتزاز است و بانگ روح‌انگیز «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، در لحظات بسیار حساس زندگی (سپیده دم و نیمه‌ی روز و اول شب) در فضا می‌پیچد و همچون لمعه‌ی نور در یک فضای ظلمانی می‌درخشد و پرده‌های ظلمت آور این دنیای مادی را از هم می‌درد و از رهگذر گوش‌ها به دل‌ها می‌رسد و تار و پود قلب‌های پیروانش را از شدت شوق و شعف مرتعش می‌سازد و دل‌های جباران و ستمگران را به ترس و وحشت انداخته و پشت آنان را می‌لرزاند که وعده، وعده‌ی حق است: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»؛ ما، تو را ای پیغمبر! رفیع‌الذکر و بلندآوازه‌ات ساخته‌ایم.

من تو را اندر دو عالم رافعم	طاغیان را از حدیثت دافعم
رونقت را روز روز افزون کنم	نام تو بر زرّ و بر نقره زنم
منبر و محراب سازم بهر تو	در محبت قهر من شد قهر تو
چاکرانت شهرها گیرند و جاه	دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه
تا قیامت باقیش داریم ما	تو مترس از نسخ دین ای مصطفی
تا قیامت می‌زند قرآن ندا	کای گروهی جهل را گشته فدا
مر مرا افسانه می‌پنداشتید	تخم کین و کافری می‌کاشتید
هین بدیدید ای خسیسان زمن	که شما بودید افسانه نه من

فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ۖ وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ.^۲

اما کف روی آب [که بر دوش سیلاب، سوار است]، متلاشی گشته و از بین می‌رود و اما آنچه نافع به حال مردم است [یعنی آب] در دل زمین باقی می‌ماند [و به موقع خود، حیات بخش آدمیان می‌گردد].

در اصالت تعلیمات انبیاء ﷺ همین بس که پیروان شیطان نیز، نیات خائنانه‌ی خود را در لفافه‌ی گفتار پیغمبران، به بشر عرضه می‌کنند. یعنی ظلم را، اول، رنگ عدالت می‌زنند و بعد به کار می‌برند. داد امانت می‌زنند و خیانت می‌کنند. سخن از حق می‌گویند و باطل را به

۱-سوره‌ی شرح، آیه‌ی ۴.

۲-سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۷.

خورد مردم می دهند و این، خود می رساند که اصالت و واقعیت، در فطرت انسان، مختص حق است و نیز، عدالت و امانت، لب و لباب تعلیمات پیغمبران است و انسان، بر حسب فطرت اولیّه اش، جز در مقابل حدود و مقررات انبیاء خاضع نمی شود و غیر از این سقف های مقدّس آسمانی که پیغمبران، به امر خدا، بالای سر زندگی انسان زده اند، زیر هیچ سقف دیگر سر فرود نمی آورد و آسایش و آرامش نمی بیند.

بله! آنچه مسلم است اینکه سقف های آسمانی خدا و انبیای خدا شکستنی نیست؛ منتها، بدبختی و محرومیت، مال بشر است که در نتیجه ی گردنکشی های جاهلانّه اش، سر خود را می شکند و از سعادت و خوشبختی دو جهانی محروم می گردد.

ما مردم که این همه طغیان و عصیان کرده ایم و با اعمال ظالمانه ی خود، به خدا اعلان جنگ داده ایم، چه کرده ایم؟ خودمان در هم شکسته ایم یا سنت جاریه ی پروردگار را در هم شکنانده ایم؟ آیا توانسته ایم تغییری در گردش مهر و ماه بدهیم، زمین و آسمان را منقلب گردانیم و مرگ و میر را از بین ببریم؟ یا خیر! زمین، همان است و آسمان، همان؛ مردن، همان است و زیر خاک پوسیدن، همان.

این همان چشمه ی خورشید جهان افروز است که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

همچنان که این خورشید، بر اجساد پوسیده ی عاد و ثمود، تابیده است، بر اجساد پوسیده ی ما و تمام روشنفکران و گردنکشان قرن بیست و یکم نیز خواهد تابید. باها خواهد وزید و باران ها خواهد بارید و بار دیگر از همان خاک های مرده ی ما، زنده هایی بیرون خواهند آمد و کاخ ها خواهند ساخت و عربده ها خواهند کشید و باز زیر خاک ها خواهند رفت و باز هم از آن خاک ها، زنده ها خواهند جوشید و هلمّ جزاً. این یک سیر دایمی است در عالم خلقت. دست قهار حضرت ربّ (جلّ و علا) کارش همین است: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»؛ همه روزه، او در کاری است.

قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُوتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ
تَشَاءُ وَ تُعَزِّمَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرِ إِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ ﴿۱۰﴾ تَوَلَّجَ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تَوَلَّجَ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ. ^۱

بگو: بار خدا یا! ای صاحب اختیار پادشاهی! تو به هر که خواهی، اعطای شاهی می‌کنی و از هر که خواهی سلب سلطنت می‌نمایی. هر که را بخواهی، عزیز می‌سازی و هر که را بخواهی، ذلیل می‌گردانی. تمام نیکی به دست توست. به حقیقت، تو به هر چیزی توانایی. شب را داخل در روز و روز را داخل در شب می‌نمایی [اشاره به اختلاف ساعت شب و روز از جهت اختلاف فصول سال است]. زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آوری.

خلاصه! حدود و مقررات الهی و سنت جاریه‌ی پروردگار، تغییر نمی‌پذیرد و شکست بر نمی‌دارد.

فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا؛ ^۲

نه هرگز سنت خدا تبدل می‌یابد [که عافیت، جای عذاب و نعمت، جای بلا بنشیند] و نه هرگز سنت خدا جابه‌جا می‌گردد [که امت صالحی به جای امت طاغی، محکوم به عذاب شود].

بلکه این بشر طاغی جنگنده‌ی با سقف‌های آسمانی است که خود را به هلاکت و محرومیت ابدی می‌افکند.

وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ؛ ^۳

و هر که از حدود خدا تجاوز کند، محققاً به خود ظلم کرده است.

پس نتیجه این شد که خدا، نه حاجت به طاعت ما دارد و نه ترس از عصیان و طغیان ما؛ نه طاعت و عبادت ما، نفعی به خدا می‌بخشد و نه معصیت ما، ضرری به ذات اقدسش می‌رساند. بلکه ما انسان‌های سراپا حاجت و نیازیم که شدیداً نیازمند به لطف و عنایت و بنده‌نوازی خالق منان و آفریدگار زمین و آسمان می‌باشیم.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۴۳.

۳- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱.

ماییم که به حکم احتیاج همه‌جانبه، خود را موظف به کرنش و تذلل و خاک افتادگی در پیشگاه مالک و صاحب اختیار جهان آفرینش می‌دانیم تا شاید مشمول الطاف و عنایات خاصه‌اش قرار گرفته و از برکات تقرب به ذات اقدسش برخوردار گردیم.

اینکه ما را به آستان قدس خود، راه داده و اذن تذلل و عرض بندگی، عنایت فرموده است، شرافتی بس عظیم و افتخاری بی‌نهایت بزرگ به ما خاکیان بخشیده که اگر تا ابد هم سر به خاک تشکر بگذاریم، اندکی از بسیار شکر این منت، بجا نیاورده‌ایم و هم ماییم که پیوسته باید در حال ترس و وحشت باشیم که مبادا بر اثر گستاخی‌ها و هوی پرستی‌ها، مورد بی‌مهری او واقع شده و استحقاق نزول بلا در دنیا و عذاب در آخرت پیدا کنیم. *أَعَاذُنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا.*

بخش چهارم طیّ مراحل

- ۱- آغاز سفر و طیّ مراحل
- ۲- مرحله‌ی اوّل: اصلاح نیت و اخلاص
- ۳- مرحله‌ی دوّم: توبه
- ۴- مرحله‌ی سوّم: انقطاع از هر چه غیر خداست
- ۵- اتخاذ رفیق و هم‌سفر
- ۶- حُسن خلق در سفر

بخش چهارم طیّ مراحل

۱- آغاز سفر و طیّ مراحل

با عطف توجّه به مباحث گذشته که اجمالی از اسرار حجّ و اهداف عالیّه‌ی آن بدست آمد، اینک مقتضی است بار سفر بسته و این سیر عجیب آسمانی را علاوه بر عالم جسم، در عالم نفس خود نیز آغاز کنیم و به موازات حجّ بدن، حجّ روح را هم محقق سازیم و همچنان که مراقب آداب ظاهری و شرایط صحت آن هستیم، با دقت بیشتری، مواظب حالات باطنی و آثار روحی و شرایط مقبولیت آن نیز باشیم و مکرراً تذکرات آموزنده‌ی حضرت امام سجّاد علیه السلام را که گذشت^۱ به خاطر بیاوریم و با آمادگی کامل حرکت کنیم.

یک‌ره از ایوان برون آییم و بر کیوان شویم	گاه آن آمد که با مردان سوی میدان شویم
خانه پردازیم و سوی خانه‌ی یزدان شویم	راه بگذاریم و قصد حضرت عالی کنیم
بی‌زن و فرزند و بی‌خوان و سر و سامان شویم	طبل جانبازی فرو کوبیم در میدان دل
ما به تکبیری عصای موسی عمران شویم	ملحدان گر جادوی فرعونیان حاضر کنند
آه اگر در منزلی ما صید گورستان شویم	حسرت آن روز چون بر دل همی صورت کنیم
هدیه جان سازیم آن گه سوی آن پیکان شویم	رو که هر تیری که از میدان حکم آید به ما
چون بدو دانا شویم آنگه ز خود نادان شویم ^۲	چون بدو باقی شدیم از بود خود فانی شدیم

۱- به مقدمه‌ی مؤلف نگاه کنید.

۲- حکیم سنایی غزنوی.

۲- مرحله‌ی اول: اصلاح نیت و اخلاص

إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ تَعَالَى مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ^۱

چون اراده‌ی حج کردی، دل را از هر چه از خدایت باز دارد، برهنه و عریان ساز. صاحب‌دلان از زوار بیت محرم، بعد از تفهّم و شناختن معنا و موقعیت حج و عزم زیارت، پیش از پرداختن به تهیه‌ی اسباب سفر، به آماده ساختن قلب و اصلاح نیت خود می‌پردازند و قبل از هر کاری، به کار دل می‌رسند، عوامل و موجبات و انگیزه‌ها را زیر و رو می‌کنند تا ببینند در این تصمیم حج، غیر خدا هم دخالت دارد یا حقّاً خالصاً لوجه الله است؛ موضوع، عبادت و عرض بندگی به ساحت قدس خداست. باید از هر چه مربوط به هوی است بر کنار باشد و صرفاً به قصد امتثال امر خالق یکتا، به عمل بیاید و منظور، تحصیل ثواب آخرت و فرار از عقاب باشد.^۲

نه اینکه العیاذ بالله، غرض، تحصیل اعتبار در اجتماع و فرار از مذمت مردم و تفسیق مقدّسین و اشباه این امور از تجارت و سیاحت و تفریح و تفرّج باشد که کلاً مضرّ به اخلاص است و مفسد نیت و انسان عاقل هرگز کار عظیم و پر بهره‌ی خود را با این اغراض سفیهانه، تباه نمی‌سازد و در سلک «خاسرین» در نمی‌آید و هر کسی اندک تأملی در حال خود بنماید، پی به صلاح و فساد نیت خود می‌برد و می‌فهمد که محرّکش در این حرکت، صرفاً خداست یا بعضاً و بلکه «کلاً» مربوط به هوی است.

از باب مثّل، فرض کنید اگر تمام کارهای مقدّماتی را انجام داد و گذرنامه‌ی حج را با تحمّل مخارج و مشکلات فراوان بدست آورد و از تمام افراد فامیل و دوستان خداحافظی کرد و روز حرکت خود را هم بوسیله‌ی روزنامه اعلان نمود و کاملاً موضوع عزیمت به مکه‌اش سر زبان‌ها افتاد، ناگهان از یک راهی برای او یقین حاصل شد - مثلاً فقیه و مجتهدی جامع الشّرایط به او تذکر داد - امسال وظیفه‌ی شرعی و الهی شما این است که از سفر حج منصرف گردی و این مبلغ هزینه‌ی حج را در فلان مصرف معین خرج کنی بدون اینکه کسی از آن با خبر گردد و اگر چنین کنی، خدا از تو راضی می‌شود و ثواب چندین حج و چندین عمره برایت می‌نویسد و او هم یقین پیدا کرد که وظیفه‌ی شرعی‌اش، واقعاً

۱- مصباح الشّریعه، باب ۲۱.

۲- البتّه، مرتبه‌ی اعلاّی اخلاص، انجام عمل به داعی حبّ خداست که عبادت احرار است.

همین است که از این سفر منصرف شود و آن مبلغ را در همان مصرف معین صرف کند، بدون اطلاع احدی از جریان.

اینجاست که می‌تواند سری به نیت خود زده و آن را بیازماید که آیا این جریان بر او سنگین و گران می‌آید یا خیر! بسیار سهل است و آسان؟
آیا واقعاً ناراحت می‌شود که حال، مردم چه خواهند گفت و ملامت و مذمت خواهند کرد که چرا مگه رفتن خود را به زبان‌ها افکندی و نرفتی یا خیر! این نرفتن با آن رفتن برای او یکسان است. چون منظورش فقط تحصیل رضای خدا بوده است. می‌گوید: حال که رضای خدا در این است که مگه نروم و هزینه‌ی حج را در این مصرف صرف کنم، بسیار خوب! اطاعت فرمان می‌کنم؛ مردم هم هر چه می‌خواهند بگویند. مدح و ذم مردم را اصلاً به حساب نمی‌آورم.

ببیند اگر براستی انصراف از حج در این مورد که مرضی خداست، هیچگونه سنگینی و ناراحتی برای او ندارد، بداند نیتش خالص است و غیر خدا در نیتش دخیل نبوده؛ اما اگر دید، نه! مطلب بر او خیلی گران آمد و سخت ناراحت شد که پیش مردم مایه‌ی خفت است و شرمندگی، مثلاً یک میلیون تومان خرج سفر را به مصرف دیگری رساندن و مگه نرفتن (با آنکه آن مصرف مورد رضای خداست)، بسیار مشکل است و شدیداً دشوار، پس بداند که آن نیت حج خالص نبوده و جلب توجه مخلوق، بیش از تحصیل رضای خالق در نظر بوده است. باید برای همان نیت حجش، توبه و استغفار کند و در مقام اصلاح نیت و اخلاص عمل برآید.

۳- مرحله‌ی دوم: «توبه»

ثُمَّ اغْتَسِلَ بِمَاءِ التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ مِنَ الذُّنُوبِ.^۱

پس با آب توبه‌ی خالص، خود را از گناهان شستشو ده.

شکی نیست که آلودگان و ناپاکان را به جایگاه پاکان، راهی نیست. تحصیل طهارت، اولین شرط آهنگ خانه‌ی معبود است. همچنان که فرموده‌اند: «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْرٍ»؛^۲ نماز که معراج و پرواز انسان است و رو به جمال اعلیٰ رفتن، جز با طهارت و

۱- مصباح الشریعه، باب ۲۱.

۲- وافی، جلد ۲، صفحه ۱۲، باب فرض الصلوة.

پاکی، میسر نخواهد بود. پس حجّ که طواف بر گرد آن جمال است و یکی از اجزایش نماز است، بطور مسلّم و به طریق اولی باید رکن عمده‌اش تحصیل طهارت باشد که با آب توبه‌ی خالص و کامل، خود را از جمیع گناهان که اهمّ آنها «مظالم عباد» است و تزییع «حقوق النَّاس»، شستشو داده و تطهیر نماید.

حقوق مردم، اگر «حقّ مالی» است، مانند خمس و زکات و مظالم و کفّارات به دیون (بدهکاری‌ها به اشخاص) باید بپردازد و اگر «حقّ عرضی» است، مانند غیبت و تهمت و هتک حرمت و آزار و اذیت، باید از صاحبانش حلّیت بخواهد (به تفصیلی که در محلّ خود مذکور است) زیرا هر حقّی که بر گردن دارد، مانند طلبکاری سمج، گریبانش را گرفته و می‌گوید: کجا می‌روی؟ آیا به خانه‌ی خدا می‌روی در حالی که فرمانش را در خانه‌ات زیر پا می‌گذاری؟! تو که با بی‌اعتنایی به امر و نهی‌اش بی‌حرمتی‌ها نسبت به او و اولیانش روا داشته‌ای، حالا با چه رویی وارد خانه‌اش می‌شوی و کنار سفره‌اش می‌نشینی؟! تو اگر برآستی بنده‌ی مطیع و فرمانبرداری و برای عرض بندگی می‌روی، از همین جا شروع به اطاعت کن و حقوقی که بر ذمه‌ات نهاده است، ادا کن. والدین و اقارب و ارحام و همسایگان و دیگر ذوی‌الحقوق را از خود، راضی و خشنود گردان.

لغزش‌هایی را هم که بین خود و خدا داشته‌ای، به یاد بیاور و از صمیم قلب، اظهار ندامت بر گذشته و عزم بر ترک در آینده و استغفار جدی بنما، «تائب واقعی» باش تا داخل در زمره‌ی «متطهّرين» گردی و مورد «محبّت» حضرت معبود واقع شوی که: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»؛^۱ محقّقاً خدا، توبه‌کاران و پاک‌شدگان را دوست می‌دارد و بسیار بجاست که دستور توبه‌ای را که از رسول اکرم ﷺ با کیفیت خاصّی منقول است، بجا بیاورد و از برکات عظیمه‌ی آن برخوردار گردد.^۲

۴- مرحله‌ی سوّم: انقطاع از غیر خدا؛ هر چه که هست

وَوَدَّعَ الدُّنْيَا وَ الرَّاحَةَ وَ الْخَلْقَ.^۳

دنیا و آسایش و دل‌بستگی به خلق را واگذار و با همه، تودیع نما.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.

۲- دستور توبه را مرحوم محدّث قمی در مفاتیح‌الجنان در اعمال ماه ذی‌قعدة آورده است.

۳- مصباح‌الشّریعه، باب ۲۱.

از مقدمات این سفر که سیر به سوی خداست، انقطاع تام و تمام از ماسوای خداست. باید چنین فرض کند که به سفر مرگ می‌رود و دیگر بر نمی‌گردد.

رو به حرم خاص حضرت رب العالمین کرده و به دیدار ملک العرش می‌رود. با چنان مقصدی اعلی، دل به مغازه و خانه و زن و فرزند بستن، راستی که سفاهت است و حاکی از فقدان معرفت.

آری! سزاوار آن است که با استعانت از حول و قوه‌ی پروردگار و ایجاد اشتیاق به سعادت و ثوابات^۱ عالم آخرت در دل، دل از تمام علایق و محبوبات، بر کند و برای امتثال امر خدا و تسهیل کار بازماندگان، وصیتی جامع و قاطع بنویسد.

امر صغار و ثلث اموال و دیگر مطالب را واضح و روشن سازد که اگر از روی مشیت حضرت حق، در اثناء سفر، به رحمت ایزدی پیوست، کارها روبه‌راه باشد و کسی به زحمت و کلفت، مبتلا نشود.

انقطاع از غیر خدا

چه بجا و مناسب است که آدمی از این قطع علایق «اختیاری» حج، به لحظه‌ی قطع علایق «اضطراری» مرگ، منتقل شود که عاقبت، لحظه‌ای می‌رسد که خواه ناخواه از محبوبات، جدایش می‌کنند. همچنان که در سفر حج، توشه‌ای به قدر طول سفر و مرکبی برای انتقال به مکه لازم دارد، در سفر مرگ نیز توشه‌ای به قدر طول سفر و مرکبی برای انتقال به عالم قبر می‌خواهد؛ اما چه نزدیک و قطعی است آن انتقال و چه طولانی است آن سفر.

أَهْ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ.^۲

باری! تفویض امر به خدا کرده و اهل و عیال خود را به نگهبان و نگهدار حقیقی بسپارد و رو به راه آورد.

فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.^۳

پس خدا بهترین نگهبان و مهربان‌ترین مهربانان است.

۱- پاداش‌ها.

۲- نهج البلاغه، باب الحکم، حکمت ۷۴.

۳- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۶۴.

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ مِنَ اللَّهِ وَ إِلَى اللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ اَسَلْتُ
 نَفْسِي وَ اِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي وَ اِلَيْكَ فَوَضْتُ اَمْرِي فَاحْفَظْنِي بِحِفْظِ
 الْاِيْمَانِ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَ مِنْ خَلْفِي وَ عَنْ يَمِينِي وَ عَنْ شِمَالِي وَ مِنْ
 فَوْقِي وَ مِنْ تَحْتِي وَ اَدْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ فَاِنَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ
 اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

این دعا از حضرت امام سجاد علیه السلام منقول است که می‌فرمودند:

ما بأبالي إذا قلتُ هؤلاءِ الكلماتِ لو اجتمعَ عليَّ الإنسُ وَ الجنُّ.^۱

من با گفتن این کلمات [و سپردن خود به خدا] ترس و باکی نخواهم داشت،
 اگر چه جن و انس، برای زیان رساندن به من، همدست و مجتمع گردند
 [صدمه‌ای به من نخواهد رسید].

۵- اتخاذ رفیق

مطلب مهم دیگری که رعایتش لازم و مناسب با مرحله‌ی انقطاع است، موضوع
 «رفیق و همسفر» در این سیر و سلوک روحانی است.

به همان اندازه که موجبات مشغله‌ی قلبی و اسباب دل‌مشغولی در این سفر، مضرّ به
 حال انسان است و باید بکوشد تا چیزی یا کسی که او را از یاد خدا مشغول می‌کند و به
 بیهوده‌گویی و بیهوده‌کاری و باطل‌گذرانی وادارش می‌نماید، همراهش نباشد، به همان
 مقدار و بیشتر، موجبات تذکر و اسباب یادآوری خدا و توجه به دقایق و اسرار حج و ایجاد
 حالات خوش روحی، برای این مسافر الهی بسیار نافع است و لازم و باید در این امر، سعی
 بلیغی بنماید تا با کسی رفیق و همسفر گردد که براستی مذکر و منبّه او باشد، با رفتار و
 گفتار و حالات معنوی‌اش دائماً او را در حال توجه نگه دارد و از عروض حال غفلت و
 بطالت، مانع گردد.

از مرافقت با اشخاص بطال و خوشگذران که حتی در این سفر روحانی هم که ایام
 معدودی بیش نیست و شاید در تمام مدّت عمر، بیش از یک بار نصیب انسان نشود،
 نمی‌تواند از خواب و خوراک معتاد و بذله‌گویی‌ها و تفریح و تفرّج‌های همیشگی خود،

دست بردارند و به کار مهمّ و مقصد فوق‌العاده عظیمی که برای آن، ترک وطن کرده و سر به بیابان‌های مکّه و حجاز گذاشته‌اند، پردازند؛ آری! از مراقت و مصاحبت با این تیپ مردم بطلّ و مغفل، شدیداً پرهیزد که سفر، غیر سفرهای دیگر است و مقصد، فوق مقاصد عادی بشر است. هدف، بی‌نهایت گرانمایه و از دست دادنش، موجب خسران غیر قابل جبران است.

جدّاً باید مراقب خود باشد و هر لحظه‌اش را مغتنم بشمارد و به رایگان از دست ندهد و به خود بگوید: ای غافل! در گذشته‌ی عمر، این همه خورده و خوابیده و تفریح و تفرّج‌ها نموده‌ای؛ با رفقا و دوستان، در سفر و حضرهای دگر، گفتن و خندیدن‌ها داشته‌ای؛ خرید و فروش‌ها کرده و بهره‌های مادّی برده‌ای؛ حال، این توفیق بسیار بزرگ الهی نصیب گشته و رو به خانه‌ی حق و دیدار جمیل مطلق می‌روی. از کجا معلوم بار دگر، عمر، وفایی کند و چنین موفقیتی نصیب شود؟

بکوش و بهره‌ی خود را بگیر. از مقدار خواب و خوراک معمولی‌ات کم کن. از تفریح و تفرّج‌ها و ظریفه‌گویی‌های زاید پرهیز. از کمبود کمّ و کیف غذا و مسکن نگران مباش. از خرید امتعه‌ی سوغاتی، کوتاه بیا. این همه بگذار تا وقت دگر که با چنین سفری مناسب نیست.

اِنَّهٗرُوا الْفُرْصَ فَاِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ^۱

فرصت‌های زودگذر را مغتنم بشمارید که همچون ابر زودگذر، از بالای سر، رد می‌شود. یک وقت به خود می‌آید که ابر بهاری رفت و باران رحمت به شما نرسید.

مکن عمر ضایع به افسوس و حیف که فرصت عزیز است و الوقت ضیف خواب و خورت ز مرحله‌ی عشق دور کرد آن دم‌رسی به دوست که بی‌خواب و خور شوی این فرصت کم را بیدار باش که مدّت خواب، بعد از این زیاد است. آن قدر در دل خروارها خاک و سنگ بخوابی که جمجمه‌ات لانه‌ی مار و مور گردد و گوشت‌های بدن خوراک کرم‌های زیر زمین شود.

خشت بالین گور یاد آور
 خفتنت زیر خاک خواهد بود
 کی دعای تو مستجاب شود
 ۶- حُسن خلق

وَ أَحْسِنِ الصُّحْبَةَ^۱.

نیکو مصاحبت کن.

خوشرویی و خوشخویی در همه جا و با همه کس نیکوست. اما در سفر حج و با همسفران حج، به مراتب نیکوتر، زیرا سفر، سفر به سوی خداست و همگی میهمانان خدا هستند. اکرام مهمان، اکرام میزبان است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْخُلُقَ الْحَسَنَ يُمِثُّ الْخَطِيئَةَ كَمَا تُمِثُّ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ^۲.

خلق نیکو، گناه را آب می‌کند آنچنان که آفتاب، یخ را آب می‌کند.

و حُسن خلق، نه تنها آن است که آزارش به کسی نرسد بلکه وقتی در حد تمام است که تحمل آزار دیگران نیز بنماید و بلکه بالاتر، در مقابل ایدای آنان، خفص جناح^۳ کرده و خدمتگزاری و احسان و احترام از خود نشان بدهد و دقیقاً مواظب باشد که کوچک‌ترین کلمه‌ی ناروا و رفتار ناپسند، از درشت‌گویی و ترشرویی از او صادر نشود و چنین فرض کند که همه نسبت به او، حق اذیت دارند و او نسبت به احدی، حق آزار ندارد و همه را به حساب خدا بگذارد و جبران آن را از خدا بخواهد.

وقتی فکر، این چنین شد، در آن موقع، تمام ناملایمات بر او ملایم می‌شود و همه‌ی دشواری‌ها در نظرش آسان می‌آید و هر تلخی در ذائقه‌اش شیرین می‌گردد و از تحمل آزار دیگران نیز لذت می‌برد و می‌گوید:

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
 به ارادت بکشم درد که درمانم از اوست
 جمال کعبه، چنان می‌دواندم به نشاط
 که خارهای مغیلان، حریر می‌آید

۱- مصباح الشریعه، باب ۲۱.

۲- المحجّة البيضاء، جلد ۳، صفحه ۲۹۰.

۳- فروتنی، تواضع، خاکساری.

بخش پنجم

مواقف

- ۱- موقف اوّل: میقات
- ۲- موقف دوّم: مطاف
- ۳- موقف سوّم: مسعى
- ۴- موقف چهارم: عرفات
- ۵- موقف پنجم: مشعر الحرام
- ۶- موقف ششم: منى یا قربانگاه
- ۷- رمى جمرات در منى و اسرار آن
- ۸- قربانى در منى و اسرار آن
- ۹- حلق و تقصير در منى و اسرار آن
- ۱۰- بیتوته‌ی در منى
- ۱۱- شب‌های منى و خلوت با خدا
- ۱۲- موقف هفتم: زیارت بیت و استلام حجر
- ۱۳- چند تذکر لازم

بخش پنجم

مواقف

مراحل طی شد و اینک به مواقف رسیده ایم.

۱- موقف اول^۱: میقات

میقات: محلی است که در شرع مقدّس، برای احرام عمره و حجّ، معین شده است و

آن، پنج موضع است:

۱- مسجد شجره یا ذوالخليفة: میقات کسانی است که از راه مدینه به مکه می روند.

۲- جحفه: میقات کسانی است که از سمت شام و مصر، به سوی مکه می روند.

۳- وادی عقیق: در شمال شرقی مکه است، میقات مردمی است که از راه نجد و

عراق، عازم مکه می باشند.

۴- یلملم: میقات است برای کسانی که از طریق یمن، رهسپار مکه اند.

۵- قرن المنازل: میقات مسافرانی است که از راه طائف به مکه می روند.

کسانی که از جهات و جوانب مختلفه‌ی عالم، به قصد زیارت خانه‌ی خدا می روند،

موظف می باشند هنگام رسیدن به میقات یا محاذات میقات، توقّف کنند و اعمال احرام را

۱- از یکی از ارباب حکمت و عرفان نقل است: اینکه مرحوم صدرالمتألّهین در امور عامه و طبیعیات کتاب اسفار، مباحث را تحت عنوان «مرحله» آورده است که مرحله‌ی اولی و مرحله‌ی ثانیه، ولی در الهیات، الموقف الاول و الموقف الثانی، فرموده است. شاید سرش آن باشد که شخص سالک در مراحل غیر الهیات، چون در حال سفر است و مسافر باید دائماً در حال ارتحال و طی منازل و قطع مراحل باشد و وقفه‌ای ننماید. لذا هر مبحثی از آن، مناسب است تحت عنوان «مرحله» مورد بحث واقع شود؛ اما همین که به حدود مقصد رسید، دیگر از مشاهده‌ی طبیعه‌ی جمال محبوب، به زانو در آمده و یارای رفتن را از دست می دهد و دم به دم، حال وقفه‌ی در سیر و توقّف از حرکت در او مشاهده می گردد و به همین جهت، مناسب است به مباحث مربوط به الهیات، «موقف» گفته شود. چشم مسافر که بر جمال تو افتد عزم رحیلش بدل شود به اقامت

که اولین قسمت از اعمال عمره و حج است، بجا آورند و «مُحَرَّم» شوند؛ لباس معمولی خود را از تن بر کنند و دو جامه‌ی احرام، بر خود بپوشند و لَبِيك گفته و رو به حرم بروند.

«میقات» آستانه‌ی سر منزل مقصود است؛ باب الورد به حرم کبریایی حضرت حق است. توقّف، به انتظار اذن دخول و شستشو دادن خود، از اوساخ و آلودگی‌ها و آمادگی برای شرفیابی به ساحت اقدس امنع سلطان السلاطین، ملک الملوك، رب العالمین (جلّ و علا) مقتضای ادب بندگی و رسم عبودیت است و لذا، غسل قبل از احرام، از وظایف مستحبّه‌ی انسان قاصد کعبه است و بعد از غسل بجای همه گونه لباس‌ها و تجمّلات گوناگون که مردم دنیا بر خود می‌آویزند و با همان‌ها برای خود، تشخصی قائل می‌شوند و از یکدیگر حریم می‌گیرند، اینجا، تمام آنها باید ریخته شود و به جای همه‌ی آنها، دو قطعه پارچه‌ی سفید بیرنگ ساده، بی تکمه و نادوخته (برای مردها) بر خود بپینند.

همچون مرده‌های کفن‌پوش، از دنیا منخلع گشته و خواست خود را فانی در خواست خدا کرده و وارد میدان تسلیم و انقیاد مطلق شوند. لباس طغیان و عصیان من جمیع الجهات، از خود دور کرده و ملبّس به لباس تقوا و طهارت، آماده‌ی اجابت دعوت، به سراسر وجود از روح و جسد بگویند:

لَبِيكَ اللَّهُمَّ لَبِيكَ لَبِيكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبِيكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ
وَ الْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبِيكَ.^۱

آری! این احرام است که بعد از این، شخص محرم، وارد در حریم قداست گشته و واجد موقعیت خاصی می‌شود که جداً باید قدر خود بشناسد و رعایت حرمت بنماید و احترام بارگاه حضرت سلطان و موکلین حرم را نگه دارد و دقیقاً مراقب دست و پا و چشم و گوش و بینی و زبان و تمام نواحی وجود خود باشد^۲ که کوچک‌ترین بی‌حرمتی، مستلزم مطرودیت و محرومیت و احیاناً موجب کیفر و گوشمالی خواهد بود. به همین جهت، اولیای دین و مقرّبان حضرت، در وقت احرام و گفتن لَبِيك، به کلی خود را می‌باختند،

۱- «لَبِيك» به معنای اجابت مکرر و اطاعت مؤکد است. یعنی بله ای پرورگار من. آماده به خدمتم. بله ای خالق و رزاق من. ایستاده در حضورم. «یقال: لَبِيك ای البایا بعد الباب و اقامة علی طاعتك بعد اقامة و اجابة بعد اجابة و تشنیه للتوكید... و معناه انی أقبل علی امرک»، المنجد.

۲- شرح متروکات در حال احرام را در رساله‌ی مناسک حج آقایان فقهای عظام مطالعه فرمایید.

رنگ از رخسارشان می‌پرید و بدن می‌لرزید و صدا در گلو می‌پیچید و گاهی بیهوش می‌شدند و در جواب مردم که با تعجب سؤال از علت تغییر حال می‌نمودند، می‌فرمودند: می‌ترسم قبولم نکنند و به لیبکم، جواب لالیبک و لا سعدیک بگویند.^۱

تلبیه، ذکر مخصوص زوار خدا و بار سفر بستگان بسوی خانه‌ی معبود یکتاست. تلبیه، نغمه‌ی عاشقانه‌ای است که از حنجره‌ی طایر گلشن قدسی و روح انسانی برمی‌خیزد و پاسخ به ندای سروش غیبی و دعوت‌کننده‌ی آسمانی می‌دهد.

تلبیه، آهنگی است شورانگیز و نوایی است پر سطوت که از گفتن و شنیدنش، هیبتی عجیب، سراپای انسان را فرا می‌گیرد. دل فرو می‌ریزد و بدن می‌لرزد و سیلاب اشک از دیدگان سرازیر می‌شود. خود را مهمان دعوت‌شده‌ی حضرت اکرم‌الاکرمین و محفوف فرشتگان مقرب رب العالمین می‌بیند که به استقبال این مهمان تازه وارد آمده و خوشامد می‌گویند. در این موقع است که حالی روحانی و شوری الهی در آدمی پدید می‌آید و از عمق جان می‌گوید:

لَيْبِيكَ اللَّهُمَّ لَيْبِيكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْبِيكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ
وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْبِيكَ.

این آهنگ روح‌افزای آسمانی است که در موسم حج، از حلقوم صدها هزار عاشق دل‌باخته‌ی حق و دل‌های مواج از محبت رب بر می‌آید و درّه‌های کوهستانی مکه را پر می‌کند و روح را از تنگنای عالم ماده و خاک، بالا کشیده و در فضای بلند و وسیع و منور الهی، به پرواز در می‌آورد و هر چه بیشتر مکرر می‌شود، حلاوت مخصوص آن، در جان آدمی، راسخ‌تر و عمیق‌تر می‌گردد و بر شادابی و لطافت روح می‌افزاید و لذا تکرار تلبیه بعد از مقدار واجبش که یک بار است، از مستحبات در حال احرام است و «شعار محرم» است.

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَحْرَمَ أَتَاهُ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: مَرَّ أَصْحَابُكَ بِالْعَجِّ
وَالنَّجِّ. وَالْعَجُّ رَفْعُ الصَّوْتِ بِالتَّلْبِيَةِ وَ النَّجُّ نَحْرُ البَدَنِ.^۲

وقتی رسول خدا ﷺ محرم شد، جبرئیل علیه السلام آمد و به آن حضرت فرمود: همراهان خود را امر کن صدا به گفتن لیبک بردارند و شتر قربانی کنند.

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۱۰۲.

۲- کافی، جلد ۴، صفحه ۳۳۶، حدیث ۵.

عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله ﷺ مَنْ لَبِيَّ فِي أَحْرَامِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِيْمَانًا وَ احْتِسَابًا أَشْهَدَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفٍ مَلَكٍ يَبْرَأَتُهُ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ النِّفَاقِ.^۱

از امام باقر علیه السلام است که رسول خدا ﷺ فرمود: هر که هفتاد بار از روی ایمان و اخلاص، لَبَّیْک بگوید، خدا هزار هزار ملک را شاهد بیزاری و برکناری او از آتش و نفاق، قرار می‌دهد.

حال از همه چیز بهتر، اشتغال به این ذکر الهی و سیراب نمودن روح از این آب حیات آسمانی به تبعیت از ولی حق امام صادق علیه السلام می‌باشد:

لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَ النَّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ، دَاعِيَا إِلَى دَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ، عَفَّارِ الذُّنُوبِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ، أَهْلِ التَّلْبِيَةِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ، ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ، مَرْهُوبًا وَ مَرْغُوبًا إِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ، تُبَدِيءُ وَ الْمَعَادُ إِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ، كَشَافِ الْكُفْرِ الْعِظَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ، عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ، يَا كَرِيمُ لَبَّيْكَ.^۲

حفظ زبان، از مهمات حال احرام است

بر شخص محرم است که در حال احرام، شدیداً مراقب زبان خود باشد زیرا یک قسمت عمده‌ی از معاصی و گناهان، از ناحیه‌ی زبان، دامنگیر آدم می‌شود و ممکن است بر اثر کوچک‌ترین غفلت و یک گردش ساده‌ی زبان، اعمال انسان، تباه گردد و بدبختی و حرمان، بار آورد.

زبان، جرّمش کوچک و جرّمش عظیم است. کارش سبک و بارش سنگین است. به آسانی، در دهان می‌چرخد و جمله‌ای می‌گوید، ولی شئامت آن، چنان وزر و وبالی بر دوش آدم می‌گذارد که تخلّص از فشار و عذابش به این آسانی میسر انسان نمی‌گردد و لذا پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

۱- کافی، جلد ۴، صفحه ۳۳۷، حدیث ۸.

۲- همان، صفحه ۳۳۵، حدیث ۳.

و هَلْ يَكِبُّ النَّاسُ عَلَىٰ مَنَاحِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ السِّنَنِهِمْ.^۱

آیا علت افتادن مردم، با صورت در میان آتش، چیزی جز دروشده‌های زبانشان می‌باشد؟ [یعنی زبان مردم است که مردم را جهنمی می‌سازد].

و هم می‌فرماید:

لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّىٰ يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّىٰ يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ.^۲

ایمان بنده‌ای مستقیم نخواهد شد تا قلبش مستقیم گردد و قلبش مستقیم نخواهد گشت تا زبانش مستقیم شود.

باز هم از رسول اکرم ﷺ منقول است:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ وَ لْيَسْكُتْ.^۳

هر کس که ایمان به خدا و روز بازپسین دارد یا سخن نیک بگوید و یا ساکت شود.

و هم فرموده است:

رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا تَكَلَّمَ خَيْرًا فَعَنِمَ أَوْ سَكَتَ عَن سُوءٍ فَسَلِمَ.^۴

مشمول رحمت حق گردد آن بنده‌ای که تکلم به کلام نیک کرده و از برکات آن

بهره‌مند گردد و یا از سخن زشت، لب فرو بسته و از عواقب شوم آن سالم بماند.

پس بر حجاج محترم است که در همه حال و مخصوصاً در حال احرام، شدیداً مواظب

گفتار خود باشند و عمل فوق‌العاده بزرگ و عزیز خود را فاسد و بی‌ارزش نسازند. از دروغ و

غیبت و دشنام و ناسزا، قسم خوردن و خودستایی و عیب‌جویی و استهزا، مزاح‌های رکیک و

نیشدار و دل‌آزار پرهیزند و این آیه‌ی کریمه‌ی قرآن را برای یکدیگر بخوانند:

فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ.^۵

نباید در حج، ناسزاگویی و دروغ و قسم باشد.

قال رسول الله ﷺ:

۱- جامع‌التعادات، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۳۶.

۲- همان، صفحه‌ی ۳۳۷.

۳- همان، صفحه‌ی ۳۳۹.

۴- همان.

۵- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۷.

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ فَيُضْحِكُ بِهَا جُلْسَانَهُ يَهْوِي بِهَا أَبْعَدَ مِنَ الثُّرَيَّا^۱.

چه بسا، مرد سخنی می‌گوید و همنشینان خود را می‌خنداند در حالی که بر اثر همان سخن، بیش از فاصله‌ی زمین تا آسمان، از رحمت خدا دور می‌گردد.

البته لطیفه‌گویی‌های ضمن صحبت برای انبساط روح و ادخال سرور در دل همراهان، بسیار خوب و ممدوح است اما رعایت دقت لازم است که تجاوز از حد نشود و به رکاکت و وقاحت نرسد.

چه بسا شخص محرم، به آسانی بتواند از سایر محرمات در حال احرام اجتناب نماید، اما اجتناب از لغزش‌های زبان، برای او بسیار دشوار باشد که اگر مراقبت شدید ننماید، با کمال سهولت، وارد در مهالک عظیم گشته و مبتلا به تبعات شوم زبان گردد. پس دقت فراوان لازم است و شاید ترجیح دادن سکوت بر سخن، به صلاح انسان نزدیک‌تر باشد.

قال رسول الله ﷺ: مَنْ صَمَتَ نَجَا.^۲

رسول خدا ﷺ.

از حضرت مسیح عليه السلام نقل است:

لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ الَّذِينَ يُكْثِرُونَ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَاسِيَةٌ قُلُوبُهُمْ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ.^۳

سخن در غیر ذکر خدا، زیاد مگویند زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا پرگویی می‌کنند، دل‌هایشان قساوت گرفته و خود نمی‌دانند.

پس چه بهتر که شخص محرم، پیوسته در معنای احرام و خلع لباس و پوشیدن جامه‌ی احرام و گفتن لبیک، بیندیشد و دل از یاد خدا و زبان از نام خدا، فارغ نسازد. همه را به حال خود رها کرده و خود، به کار و حال خود بپردازد.

قدر فرصت بداند و فکرش را متوجه میزبان کریمش بسازد و چشم از دست لطف و عنایت او برندارد. دقیقاً مواظب باشد که تمام رفتار و گفتار و حرکات و سکناش، بر وفق میل و رضای حضرت میزبان باشد و در این بیندیشد که روزه‌ی مستحبی در شرع ما، بی‌اذن

۱- جامع‌التعدادات، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۸۵.

۲- همان، صفحه‌ی ۳۳۹.

۳- همان، صفحه‌ی ۳۴۰.

میزبان، مذموم است؛ بنابراین آیا هتک حرمت صاحبخانه در خانه‌اش، چه صورت دارد و چه فصاحت و رسوایی به بار می‌آورد.

بی‌پروا بودن در حال احرام و چشم و گوش و زبان را آزاد گذاشتن و از فحش و ناسزا و سخن چینی و نظربازی و چشم ناپاکی و بدگویی از رفیق و حمله‌دار و آشپز و این و آن پرهیز نمودن، تمام اینها هتک حرمت میزبان است، آن هم در سر سفره‌ی میزبان. آیا طغیان بر سلطان، در خانه و بارگاه خود سلطان سزاوار است؟ پناه بر خدا از این بی‌خبری‌ها و غفلت زدگی‌ها و نستجیر بالله من غلبة الجهل و الغفلة علینا.

پس ای اخوان الصفا و ای رازداران باوفا و ای مشتاقان دیدار و لقا، بیاید با قلبی مملو از صدق و صفا، خالی از نفاق و ریا، همه با هم بگوییم:

لَيْبِكَ اللَّهُمَّ لَيْبِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْبِكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَ
الْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْبِكَ.

۲- موقف دوّم: مطاف (محل طواف)

وَلَيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ.^۱

بر گرد آن خانه‌ی کهن [کعبه] طواف به جای آورند.

اینک وارد شهر مکه می‌شویم، شهری که زادگاه رسول الله ﷺ و فرودگاه قرآن کریم است؛ مهبط وحی و محلّ صعود و نزول فرشتگان سماوات است. بلد الامینی است که دامنهی امنیتش تا عالم نبات و حیوان کشیده است. کسی حقّ کندن گیاه و شکستن و بریدن درخت حرم (به استثنای مواردی که در کتب فقهیه مذکور است) و آزردن و کشتن حیوانات و حتّی رم دادن پرندگان از لانه و آشیانه‌شان را ندارد.

به همین جهت می‌بینیم پرندگان حرم، با مردم مأنوسند و در میان جمعیت، بدون هیچ‌گونه ترس و وحشت، در رفت و آمدند و از کسی آزاری نمی‌بینند و این، شاهد گسترش «عدل عمومی» در عالم اسلام است که آنچنان احترام به حقوق در اسلام منظور است که نباتات و حیوانات هم باید در پرتو دین، حقّشان محفوظ بوده و از تعدّی و

اجحاف، در امان باشند، تا چه رسد به جامعه‌ی انسان‌ها که حقوق عالی تری دارند و احترام و امنیت بیشتری می‌خواهند.

«مکه»، «ام‌القری» است، مادر شهرها و آبادی‌ها و مولد تمدن‌های واقعی انسان‌هاست. تمدنی که عاری از فساد و هرزگی و غارتگری است. تمدنی که پرورش‌دهنده‌ی انسان‌های خداپرست و امین و عفیف و صادق‌القول و باوفاست و شکی نیست که این چنین تمدن، مولود قرآن است و قرآن هم، آفتاب طالع‌شده‌ی از افق مکه است. پس مکه ام‌القری است. مادر شهرهای انسان‌نشین به معنای واقعی کلمه و زاینده‌ی تمدن عالی آدمی، منزّه از توخّش و حیوان‌صفتی است (البته ام‌القری، معانی دیگری هم دارد که برای رعایت اختصار، از ذکر آنها خودداری شد).

مکه، شهر توحید و قبله‌گاه جهانیان است، مرکز مقدّسی است که بیت عتیق و معبد دیرین بشر و قبله‌ی مسلمین دنیا را در بر دارد.

ما، از کوچه‌ها و خیابان‌های این شهر پر جمعیت و در عین حال توأم با وقار و آرامش و امنیت، می‌گذریم و به مسجدالحرام نزدیک می‌شویم. سیل جمعیت را می‌بینیم که بسوی آن مسجد باشکوه و جلال سرازیرند و مشتاقانه به سمت (کعبه‌ی مقصود) می‌روند. فوج فوج، از درهای متعدّد مسجد که به روی مهمان‌های عزیز خدا باز است وارد می‌شوند. ما هم، با موج جمعیت وارد می‌شویم و ناگهان چشم‌های پر اشتیاق ما، به جمال «کعبه» می‌افتد که با یک دنیا جلال و جبروت، سر به آسمان کشیده و سایه بر بندگان خدا افکنده و دامن به‌دست آنها داده است و مهمان‌های خدا را که از راه‌های دور، با تحمل رنج‌های فراوان، به سویش آمده‌اند، در آغوش گرفته است.

زوّار و وافدین^۱ خدا نیز با عطشی عجیب و شوری غریب، گرداگرد کعبه را گرفته و آن خانه‌ی محبوب را، چون جان شیرین، در بغل می‌فشارند و همچون پروانگان، بر گرد شمع بیت می‌چرخند و با سوز و گدازی لایوصف، عرض نیاز به درگاه بی‌نیاز می‌نمایند. از دیدن آن صحنه‌ی اعجاب‌انگیز، بار دگر دل‌ها از جا کنده می‌شود و بدن‌ها مرتعش می‌گردد و چشم‌ها همچون ابر بهاری می‌بارد و زبان‌ها به تعظیم و تکریم بیت می‌چرخد که:

۱- وارد شوندگان.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَظَّمَكَ وَشَرَّفَكَ وَكَرَّمَكَ وَجَعَلَكَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ
 أَمْنًا، مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ.^۱

شکر آن خدای را که این چنین عظمت و شرافت و مکرمت، به تو اعطا فرموده
 و تو را مرجع ناس و خانه‌ی امن بشر قرار داده و وسیله‌ی هدایت و سعادت
 جهانیان گردانیده است.

آری! این خانه، خانه‌ی ملک‌العرش، ربّ السّموات و الارض است. خانه‌ای است که
 جلال و جبروتش، دل‌های سلاطین جهان را می‌لرزاند و سطوت و هیبتش، انبیاء و مرسلین
 را در برابر خود، به خاک افکنده و به خضوع و خشوع و بندگی وامی‌دارد که با حال تذلل
 و انکسار بگویند:

سَائِلُكَ فَقِيرٌكَ مِسْكِينُكَ بِبَابِكَ فَتَصَدَّقْ عَلَيْهِ بِالْجَنَّةِ.^۲

بنده‌ی مسکین و فقیر و محتاجت ای خدا! در خانه‌ات آمده‌ام، بر او تصدق
 نما و بهشت نصیبش فرما.

اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْحَرَمُ حَرَمُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ.^۳

بار الها! خانه، خانه‌ی تو و حرم، حرم تو و بنده هم بنده‌ی توست.

ما به مسکینی سلاح انداختیم الغیاث ای مایه‌ی جان، الغیاث

از افلح، آزاد شده‌ی امام باقر علیه السلام نقل است که در سفر حج، شرف ملازمت
 حضرتش را داشتم. وقتی وارد مسجدالحرام شد و چشمش به کعبه افتاد، گریه بر او غالب
 گشت و صدای گریه‌اش بلند شد. گفتم: پدر و مادرم به قربانت! مردم متوجه شما هستند،
 چه شود که اندکی صدای خود را آرام‌تر سازید. فرمود: ای افلح! اینجا خانه‌ی خداست
 (یعنی میل صاحب‌خانه باید رعایت شود و جلب توجه او گردد) چرا گریان نباشم؟ شاید
 نظر رحمتی به سویم بیفکند که موجب رستگاری فردای قیامت گردد. پس طواف کرد و
 نماز طواف در نزد مقام بجا آورد و آنگاه سر به سجده نهاد. وقتی سر از سجده برداشت،
 دیدم محلّ سجده‌اش از اشک دیده‌اش تر شده است.^۴

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۶۹.

۲- همان، صفحه‌ی ۱۷۰.

۳- همان.

۴- همان، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۴۳.

هشدار که اینجا مطاف کعبه و بارگاه قدس است. انتظار از اولوالالباب آن است که اندکی بیندیشند، بدون آمادگی و تَهَيُّاً^۱ روحی، قدم به پیش نهند. مکان، بی حد شریف است و عمل، فوق العاده مهم و موقعیت، بی اندازه عزیز و حساس و پُرارزش. اما مکان، مکانی است که انبیا و رسل از آدم عليه السلام تا حضرت خاتم النبیین صلى الله عليه وآله و حضرات ائمه‌ی معصومین (صلوات الله عليهم اجمعین) با حال خشیت و انکسار و قلبی لرزان و چشمی گریان، اینجا به طواف پرداخته و سر به خاک بندگی نهاده‌اند. بر حسب مستفاد از اخبار، بعد از هبوط حضرت آدم عليه السلام به زمین، خدا، قبه‌ای از دره‌ی بیضاء در محل کنونی کعبه قرار داد^۲ تا مطاف آدم عليه السلام باشد و آن قبه، همچنان بود تا زمان حضرت نوح عليه السلام و وقوع حادثه‌ی توفان؛ موقع توفان، خدا آن را به آسمان بالا برد و بعد از آن، محل کعبه، مطاف انبیاء عليهم السلام بود تا زمان حضرت ابراهیم عليه السلام که آن حضرت از طرف خدا مأمور به بنای کعبه گردید.

وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ.^۳

محل بیت را معبد ابراهیم قرار دادیم.

وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ.^۴

وقتی ابراهیم و اسماعیل پایه‌های بیت را بالا می‌بردند.

بعد با مرور دهور و سپری گشتن اعصار و قرون متمادی و پیش آمدن حوادث و سوانح طبیعی و انسانی، کعبه مکرمه، زادها الله شرفاً و تعظیماً، تحولاتی گوناگون، گاه کلی و گاه جزئی به خود دیده^۵ و تا به امروز - چنان که می‌بینیم - با شکوه و جلالی تمام، به پایستاده و چون قلبی سالم و نیرومند، در پیکر امت اسلامی به حیات بخشی خارق العاده‌ی خود، در کار است و از برکات آسمانی اش، جامعه‌ی مسلمین برخوردارند که اگر بیدار و هشیار باشند و تسلیم امر دین گردند، خدا می‌داند چه شادابی و نشاط اعجاب‌انگیزی از برکت کعبه، در پیکر اجتماع خود، مشاهده خواهند نمود.

۱- آمادگی.

۲- کافی، جلد ۴، صفحه ۱۸۹، حدیث ۲.

۳- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۲۶.

۴- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۷.

۵- تفصیل تحولات کعبه را در کتاب احکام حج آقای سرهنگ بیگلری مطالعه فرمایید.

بقای ساختمان کعبه، از عجایب است

براستی که حیرت‌انگیز است! کاخ‌های رفیع و قصرهای عالی شاهان، در طول تاریخ زمان با قدرت‌هایی عجیب بنا گردید ولی طولی نکشید که دستخوش امواج توفان حوادث واقع شد و در هم فرو ریخت و در معده‌ی عالم هضم شد و کوچک‌ترین اثری از آن در صفحه‌ی روزگار باقی نماند.

اما این کعبه و یک خانه‌ی بسیار ساده‌ی از سنگ و گل است که در حدود ۴ هزار سال پیش، به دست یک مرد الهی به کمک فرزند جوانش (ابراهیم و اسمعیل علیهم‌السلام)، در صحرائی سوزان و خالی از آبادی و عمران، بنا شده است و علیرغم تمام حوادث و سوانح که برای ویران کردن و نابود ساختنش بوجود آمده، همچنان ثابت و محکم برپاست و بعد از این نیز، کاخ‌ها بوجود خواهد آمد و با خاک یکسان خواهد شد، اما کعبه و این خانه‌ی سنگ و گلی، به حول و قوه‌ی الهی تا آخرین روز عمر دنیا همچنان استوار، مطاف و محبوب بشر خواهد بود.

آیا تعجب آور نیست بناهای مجلل و باشکوه، ساختمان‌های مزین با انواع زینت‌های جالب و اعجاب‌انگیز در روی زمین فراوان است، آن هم در مناطق خوش آب و هوا همراه با مناظر زیبا و دلربا، اما هرگز در قلوب و ارواح آدمیان، این جذبه و کشش را ندارند که از نقاط بعیده‌ی دنیا، مرد و زن، عالم و عامی، وضع و شریف را دیوانه‌ی خود سازند و به بیابان‌ها کشانند و پروانه‌صفت دور خود بچرخانند.

در صورتی که کعبه و اطرافش، نه برای تفریح و تفریح آمادگی دارد و نه وسایل ارضای شهوات در آنجا فراهم است که قبله‌ی مردم عیاش هوسباز باشد. آنجا، جز هوای گرم سوزان و بیابان‌های پر از رمل و کوهستان، چیزی دیده نمی‌شود. پس سر این محبوبیت و جذابیّت مسلمی که در این ساختمان سنگ و گلی دیده می‌شود چیست؟

آری! علت، یک امر خارق‌العاده و فوق‌علل و اسباب طبیعی است. نشانه‌ای از نفوذ اراده‌ی مطلقه‌ی مبدأ غیبی، حضرت حق (جلّ و علا) است که از مجرای ندا و دعوت پیغمبر بزرگوارش حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام این اثر جذب و انجذاب را میان کعبه و دل‌های مردم قرار داده است.

وَ اَدْنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوَكَّرِ جِالًا وَ عَلِي كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ
فَجَّ عَمِيقٍ.^۱

اعلان دعوت حج کن در میان مردم تا پیاده و سواره و از راه‌های دور و با
مرکب‌های لاغر و مهزول، سوی تو آیند [اجابت دعوت تو نمایند].

و شاید روایتی که از امام صادق علیه السلام منقول است، اشاره به همین رمز باشد:

لَمَّا أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ عليهما السلام بِنِيبَاءِ الْبَيْتِ وَ تَمَّ بِنَائُهُ قَعَدَ إِبْرَاهِيمُ عَلَي
رُكْنٍ ثُمَّ نَادَى: هَلُمَّ الْحَجَّ... فَلَبَّى النَّاسُ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ لَبِّيكَ دَاعِي
اللَّهِ لَبِّيكَ دَاعِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ لَبَّى عَشْرًا يَحِجَّ عَشْرًا وَ مَنْ لَبَّى
خَمْسًا يَحِجَّ خَمْسًا وَ مَنْ لَبَّى أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَبِعَدَدِ ذَلِكَ وَ مَنْ لَبَّى
وَاحِدًا حَجَّ وَاحِدًا وَ مَنْ لَمْ يَلْبَّ لَمْ يَحِجَّ.^۲

وقتی ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام، مأمور به بنای بیت گشتند و ساختمان به پایان
رسید، ابراهیم علیه السلام روی پایه‌ای نشست و ندا داد: به حج بیا، به حج بیا... پس
مردم در صلب‌های مردان، جواب دادند: لبتیک ای دعوت‌کننده‌ی از جانب
خدا، لبتیک ای دعوت‌کننده‌ی از جانب خدا! هر کس که ده بار لبتیک گفته،
ده بار حج بجا می‌آورد و هر کس پنج بار لبتیک گفته، پنج بار حج انجام می‌دهد
و هر کس بیشتر گفته است، به همان میزان، موفق به حج خواهد شد و هر کس
یک بار لبتیک گفته، یک حج بجا می‌آورد و هر کس هیچ لبتیک نگفته، حجی
نخواهد داشت.

أَمَّا أَهْمِيَّتُ عَمَلِ طَوَافِ كَعْبَةِ

«طواف» یعنی دور چیزی گردیدن و بر گرد چیزی چرخیدن و این عمل، علامت
کمال علاقه و نشانه‌ی منتهای محبت است، تا آنجا که شخص محب، خود را فدای
محبوب می‌سازد و بلاگردان او می‌شود، آنچنان که پروانه‌ی عاشق شمع، آنقدر بر گرد
شمع می‌چرخد و می‌گردد تا عاقبت، خود را با بال و پری سوخته، به پای شمع می‌افکند.
شخص حاج واقعی که آتش اشتیاق لقای پروردگار در دلش شعله‌ور گشته و بار سفر

۱-سوره‌ی حج، آیه‌ی ۲۷.

۲-کافی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۰۶، حدیث ۶.

بسته و از وطن مألوف و خانه و کاشانه و فرزند و زن، بریده و لیبیک گویان، خود را به پای دیوار خانه‌ی محبوب رسانیده است و پروانه‌وار، گرد شمع فروزان خانه‌ی توحید می‌چرخد، در واقع از چنگال عوامل جذّاب مشتیهات دنیایی، رها گشته و جز جذب و کشش حضرت معبود، چیزی او را به سمت خود نمی‌کشد. همه چیز دنیا را از خود ریخته و سر و پای برهنه و کفن بر دوش کشیده و با حرکت دایره‌ای بر گرد خانه‌ی حق، نشان می‌دهد، جز حق، چیزی نمی‌خواهم و جز حق، چیزی نمی‌جویم. در تمام جهات و جوانب، غیر حق، چیزی نمی‌بینم و مجذوب هیچ عاملی سوای حق، نمی‌باشم. خانه‌ی حق، هسته‌ی مرکزی من است و هدف اصیل زندگی من. این خانه، شمع است و من، پروانه‌ام. من، فدا و قربان صاحب‌خانه‌ام.

أَمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارِ لَيْلِي أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارَا
وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَ لَكِنَّ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَا

این کرات معلقه‌ی در فضا، بر گرد خورشید در حال طوافند چون همه چیز خود را از او می‌گیرند و محوری جز او ندارند. در داخل «اتم»، «الکترون‌ها» بر گرد «پروتون‌ها»، در حال طوافند درست مانند سیاراتی که دور خورشید می‌گردند.^۱

خورشید، با سیارات خود و اقمار آنها که مجموعاً منظومه‌ی شمسی ما را تشکیل می‌دهند، در مدّت «۲۲۰ میلیون سال»، یک مرتبه به دور مرکز کهکشان گردش می‌کند.^۲ سراسر عالم، از ذره‌ی نامرئی گرفته تا کرات منظومه‌ها و کهکشان‌های عظیم و محیر، همه در حال طوافند.

آیا انسان که خود جزئی از اجزای این دستگاه خلقت است، نباید به تبعیت از قانون عمومی عالم در حال طواف باشد؟

آری! انسان هم موظّف به طواف است؛ منتها آنها طوافشان، طواف تکوینی و اضطراری است، اما انسان که یک موجود دارای عقل و اراده و اختیار است، باید با عقل و اراده و اختیار، دور مبدأ و معبود خود در حال طواف باشد و گرد او بچرخد.

در همه حال و در همه وقت و در همه جا، چشمش به او بوده و وجهی همّتش رضا و

۱- نجوم برای همه، صفحه‌ی ۳۶.

۲- انسان و جهان، صفحه‌ی ۵۰.

خشنودی او باشد. خانه‌ای را که او از باب تشریف و تکریم آدمیان، به نام خود نامزد نموده و در دسترس انسان قرار داده است، قبله‌ی خود سازد و هنگام نماز و عرض بندگی، به سمت آن بایستد؛ وقت تلاوت قرآن، رو به سمت آن باشد؛ موقع خوابیدن و نشستن، به جانب آن بخوابد و بنشیند؛ در حال احتضار، به سمت آن بچرخد و در میان قبر نیز، رو به سمت آن دفن شود. و خلاصه! تمام حرکات و سکنات و جنبش و جوشش (به استثنای بعضی حالات)، مرگ و حیاتش رو به سمت خانه‌ی معبود باشد.

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.^۱

خانه‌ی کعبه خانه‌ی دل‌هاست	ساحت قدس و جلوه‌گاه خداست
نیکبخت آن‌که همچو پروانه	در طواف است گرد آن خانه
چون نصیب تو نیست فیض حضور	باش اندر طواف خانه ز دور
در رکوع و سجود، سویش باش	تو هم از زائران کویش باش

موقعیت انسان موفق به طواف

در واقع، آدمی که لیبیک اجابت به دعوت حضرت حق گفته و موفق به حضور در حریم بیت خدا گشته است، میهمانی است بسیار عزیز و گرامی که وارد بر میزبان کریمی شده است که وجود و کرمش نامتناهی؛ احسان و انعامش بی‌پایان؛ مجانی دادن و به رایگان بخشیدن، عادت او؛ اعطای کثیر به قلیل و در برابر کار اندک، پاداش عظیم عنایت نمودن دأب و دَیْدَن اوست:

يَا مَنْ يُعْطَى الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ.^۲

ای کسی که در مقابل کار کم، پاداش بسیار اعطا می‌نماید.

از امام امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: بنده که دست به دامن کعبه می‌زند و پرده‌ی حرم را

می‌چسبد به چه معنی است؟ فرمود:

مَثَلُهُ مَثَلُ رَجُلٍ لَهُ عِنْدَ آخَرَ جِنَايَةٌ وَ دَنَبٌ فَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِثَوْبِهِ وَ يَتَضَرَّعُ إِلَيْهِ وَ يَخْضَعُ لَهُ أَنْ يَتَجَافَى عَنْ دَنْبِهِ.^۳

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۶۲.

۲- قسمتی از دعای وارد در ماه رجب.

۳- اسرارالعبادات قاضی سعید قمی، صفحه‌ی ۲۳۰، چاپ دانشگاه.

کار او مانند کار مردی است که در باره‌ی دیگری مرتکب گناه و جنایتی گشته و حال، با ندامت و پشیمانی، چنگ به دامن او می‌زند و گوشه‌ی جامه‌ی او را می‌گیرد و با خضوع و تذلل، از او عفو و گذشت از تقصیر و گناه را می‌طلبد. مسلماً مقتضای کرم و بزرگواری هر شخص کریمی در این موقع، بذل عنایت است و ابراز مرحمت؛ تا چه رسد به ساحت اقدس حضرت ربّ العفو و الکرّم که وقتی بنده‌ای وامانده و بی‌پناه، روی نیاز به درگاه آن بی‌نیاز می‌آورد و چهره‌ی شرمسار و پرخجلت، بر خاک ذلت و انکسار می‌مالد و دامن بیت را می‌چسبد و فریاد «الْعَفْوُ، يَا رَبَّ الْبَيْتِ»، سر می‌دهد، حاشا از کرمش که رو برگرداند و آن بنده‌ی مسکین را از در خانه‌اش، با ذلت و خواری براند! «لَا وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ وَالْحَرَمِ» بلکه آنچنان رحمت عامّ و شاملی، بر سر واردین بیت مکرم، دامن بگستراند که تمام خطوات و لحظاتشان یعنی قدم‌ها و نگاه‌هایشان، ارزش آسمانی پیدا کند.

این بشارت، از حضرت ختمی مرتبت ﷺ رسیده است:

مَا مِنْ طَائِفٍ يَطُوفُ بِهَذَا الْبَيْتِ حِينَ تَزُولُ الشَّمْسُ حَاسِرًا عَنْ رَأْسِهِ حَافِيًا يُقَارِبُ بَيْنَ خُطَاةٍ وَيَغُضُّ بَصَرَهُ وَيَسْتَلِمُ الْحَجَرَ فِي كُلِّ طَوَافٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُؤْذِيَ أَحَدًا وَلَا يَقْطَعَ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ لِسَانِهِ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ سَبْعِينَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَمَحَى عَنْهُ سَبْعِينَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَرَفَعَ لَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ دَرَجَةٍ وَأَعْتَقَ عَنْهُ سَبْعِينَ أَلْفَ رَقَبَةٍ تَمَنُّ كُلُّ رَقَبَةٍ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَشَفَّعَ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَضَيْتَ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ حَاجَةٍ إِنْ شَاءَ فَعَا جَلَّهُ وَإِنْ شَاءَ فَا جَلَّهُ.^۱

هیچ طواف کننده‌ای نیست که هنگام زوال آفتاب [موقع ظهر] سر و پا برهنه، بر گرد این خانه طواف نماید در حالتی که قدم‌ها را کوتاه بردارد و چشم خود را [از شدت حیا یا برای پرهیز از نگاه‌های ناروا] فرو افکند و در هر طوافی [در صورت امکان] حجرالاسود را استلام نماید بدون این که آزارش به کسی برسد و بی آنکه ذکر خدا از زبانش قطع شود، [آری نیست چنین

طواف کننده‌ای] مگر این که خدا برای او می‌نویسد به هر قدمی هفتاد هزار حسنه و محو می‌کند از او هفتاد هزار سیئه و بالا می‌برد برای او هفتاد هزار درجه و آزاد می‌کند از طرف او هفتاد هزار بنده که قیمت هر بنده‌ای ده هزار درهم باشد [یعنی ثواب آزاد کردن هفتاد هزار بنده به او می‌دهد] و حق شفاعت درباره‌ی هفتاد نفر از بستگانش به او عنایت می‌فرماید و استحقاق روا شدن هفتاد هزار حاجت را واجد می‌شود که اگر بخواهد در دنیا، اگر نه در آخرت به حواجش نایل می‌گردد.

نگاه به کعبه، عبادت است

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ لَمْ يَزَلْ تُكْتَبْ لَهُ حَسَنَةٌ وَ تُمَحَى عَنْهُ سَيِّئَةٌ حَتَّى يَنْصَرِفَ بِنَصْرِهِ عَنْهَا.^۱

از امام صادق عليه السلام منقول است: هر کس به کعبه نگاه کند [مادام که چشمش به کعبه است]، پیوسته حسنه‌ای برای او نوشته می‌شود و سیئه‌ای از او محو می‌گردد تا وقتی که چشمش را از کعبه برگرداند.

و نیز آن حضرت فرموده است:

إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَوْلَ الْكَعْبَةِ عِشْرِينَ وَ مِائَةَ رَحْمَةً، مِنْهَا سِتُونَ لِلطَّائِفِينَ وَ أَرْبَعُونَ لِلْمُصَلِّينَ وَ عِشْرُونَ لِلنَّاظِرِينَ.^۲

برای خدا، در اطراف کعبه، صد و بیست رحمت است [که پیوسته نازل می‌شود]. شصت رحمت مخصوص طواف کنندگان و چهل رحمت مربوط به نماز گزاران و بیست رحمت برای نگاه کنندگان [به کعبه] است.

پس هشیاری بسیار لازم است که آدمی، این چنین موقعیت حساس پر ارزش را با مسامحه و غفلت، از دست ندهد و عالی‌ترین منافع الهی را با سهل‌ترین اعمال عبادی به دست آورد.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.^۳

۱- کافی، جلد ۴، صفحه ۲۴۰، حدیث ۳.

۲- همان، حدیث ۲.

۳- سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۴.

چه بجاست که اندکی انسان، سر به گریبان تفکر فرو برده و در عظمت و جلالت این موقف فوق العاده بزرگ و موقعیت بسیار عظیم خود بیندیشد که در کجا هستم و پا به چه پایگاه رفیع و خطیری نهاده‌ام؟! «مطافی» که قدم‌های پیغمبران و امامان علیهم‌السلام به آنجا رسیده است! «سنگی» که میلیاردها دست از انبیاء و اوصیا، عبّاد و زهاد، اتقیا و ازکیا، با آن تماس پیدا کرده است! خدا می‌داند که چه زمزمه‌های پر سوز و گدازی، از مناجات‌ها و راز و نیازهای شورانگیز، از سینه و قلب دل‌باختگان و بندگان عارف حضرت معبود در آن فضا پخش گردیده و نورانیت و معنویت خاص به آن مکان بخشیده است.

امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مقام توجّه دادن به عظمت موقعیت توفیق یافتگان به طواف بیت می‌فرماید:

و وَقُفُّوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ، يَحْرِزُونَ
الْأَرْبَاحَ فِي مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ وَ يَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدٍ مَعْفَرَةٍ.^۱

و ایستادند [اجابت کنندگان دعوت خدا برای حج] در جای ایستادن پیغمبران خدا؛ و خود را [با طواف بر گرد بیت خدا] شبیه فرشتگانی نمودند که بر گرد عرش خدا می‌چرخند در حالی که [با این کار خود] در آن تجارتگاه پرستش و بندگی خدا، بهره‌های فراوان به دست می‌آورند و برای [رسیدن به] میعاد غفران خدا، می‌شتابند و بر یکدیگر پیشی می‌گیرند.

به راستی اگر انسان، حواسش جمع باشد و در کار خود، دقیق و عمیق گردد و خوب بداند و بفهمد در کجا هست و با چه کسی هست و در چه موقعیتی هست، حتماً دلش تکان می‌خورد و حال عجیبی به او دست می‌دهد. خود را در آسمان عزّ و شرف، محفوف فرشتگان و همپای پیغمبران و شبیه چرخندگان دور عرش خدا می‌بیند. دنیا و مافیها، در نظرش بی‌ارزش‌ترین چیزها آمده و یک نوع حال صفا و رقت و روحانیت مخصوص در خودش می‌یابد و احساس لذتی غیر قابل توصیف در اعماق روح و روان خویشتن می‌نماید که آن حال و آن لذت، در هیچ جای دنیا و در هیچ حالی از حالات زندگی یافت نمی‌گردد و همان حال صفا و رقت روحی، بهره‌ی عظیمی است که باید در این سفر

۱- نهج البلاغه، قسمت آخر از خطبه‌ی اول.

سعادت ثمر، نصیب انسان گردد و جا دارد آدمی، هر چه که دارد، از مال و منال و جاه و مقام دنیا، همه را بریزد تا آن حال بسیار عزیز و گرامی را که رمز تحوّل روح و سرمایه‌ی عزّت و سعادت جاودانی است، به دست آورد.

حال اگر این بنده‌ی حاجی (!) نتوانم آن سرمایه‌ی فوق‌العاده عزیز و گرامی را بیاورم و یا نتوانم آنچه را که آورده‌ام نگه دارم (!) و یا از اصل ندانم چه بخوام (!) و یا کاری کنم که از صلاحیت انعام و اکرام بیفتم (!)، تقصیر کسی نیست.^۱

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟

یک گدای رذل فرومایه‌ای که نه قدر خانه می‌داند و نه حرمت صاحبخانه را می‌شناسد و جز زبانی یاوه‌سرا و رفتاری خارج از نزاکت و دور از ادب و راه و رسم انسان‌ها، چیز دیگری از خود نشان نمی‌دهد، طبیعی است غیر از محرومیت و مطرودیت از الطاف و عنایات صاحبخانه، چیزی نصیب او نخواهد شد و بلکه احیاناً نیازمند تأدیب و گوشمالی نیز خواهد بود تا حدّ خود بشناسد و راه و رسم ادب بیاموزد.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا مَعْرِفَتَكَ وَ الْهَمْنَا طَاعَتَكَ وَ لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْغَافِلِينَ
الْمُبْعِدِينَ بِحَقِّ أَوْلِيَائِكَ الْمُقَرَّبِينَ.

۳- موقف سوّم: مسعی (محلّ سعی و رفت و آمد بین دو کوه مروه و صفا)

إِنَّ الصَّافَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ^۲

در حقیقت صفا و مروه از شعائر خداست [که یادآور اوست].

بعد از طواف و انجام نماز طواف، وظیفه‌ی زائر «سعی بین صفا و مروه» است که باید مسافت فاصله‌ی بین دو کوه را هفت بار بپیماید. از «صفا» شروع کرده و در «مروه» ختم نماید و با این عمل، حالت اضطراب خاطر و نگرانی روحی خود را بارز سازد که یارای دل‌کندن از خانه‌ی محبوب ندارد؛ گاه می‌رود و گاه برمی‌گردد.

وقتی بالای کوه صفا می‌ایستد، نگاه پر اشتیاق خود را به سوی کعبه افکنده و سیلاب اشک از دیدگان خود فرو می‌ریزد و با خدا راز دل می‌گوید و با صفایی خاص رو به مروه سرازیر می‌شود و با موج جمعیت که نغمه‌ی آسمانی و آهنگ روح‌بخش دعا و مناجاتشان

۱- اقتباس از تذکرة المتّقین مرحوم بهاری.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۸.

در سراسر مَسْعَى طنین انداز است و تکان در دل‌های حساس می‌افکند، همراه می‌گردد. با چشمی اشکبار و روحی پر انقلاب، این مسافت را می‌پیماید و در اثنای راه، از شدت وجد و شعف که به چنین نعمت عظیمی متنعم گشته است، «هَرَوَلَه» می‌کند که از مستحبات در حال سعی است. یعنی حرکت را سریع‌تر کرده و قدم‌ها را تند و کوچک برمی‌دارد، تقریباً شبیه به حالت «دو» که بدن و شانه‌ها به تکان می‌آید. یک قسمت محدود و معین این راه را استحباباً به این کیفیت طی می‌کند تا نشان تواضع و افتادگی بنده در پیشگاه خدا باشد و از بقایای کبر و خودخواهی، آنچه در ظاهر و باطنش بوده است، بریزد و در هر بار که می‌رود و برمی‌گردد، در نتیجه‌ی تکرار عمل، با توجه و استحضار قلبی، پاک‌تر از پیش و بی‌آلایش‌تر از سابقش گردد.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنَسَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ مَوْضِعِ السَّعْيِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَدُلُّ فِيهِ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ.^۱

امام صادق عليه السلام فرموده‌اند: هیچ موضع عبادتی نزد خدا، محبوب‌تر از موضع سعی نمی‌باشد و این برای آن است که آنجا، هر متکبر گردنکشی خاضع می‌شود [آثار ذلّ عبودیت و بندگی که تنها راه کمال آدمی است در او ظاهر می‌گردد].

و نیز با این رفت و آمد توأم با اضطراب و نگرانی، به یاد آن مادر مضطرب مهربانی می‌افتد که قریب چهار هزار سال پیش در همین مکان، به جستجوی آب برای کودک عطشانش، هفت بار از این کوه به آن کوه می‌رفت و می‌آمد و بادلی سوزان به درگاه خدا می‌نالید و از آن منبع فیاض و قدرت نامحدود، آب حیات می‌طلبید تا عاقبت، آن حالت انقطاع از ماسوی و اخلاص در دعا، کار خود را کرد و به حکم کریمه‌ی «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ»^۲ شرایط اجابت مضطرب، فراهم آمد و آب زلال، از زمین خشک و بیابان سوزان جوشید و حیات نوین به «هاجر» و کودک ناتوانش «اسماعیل» بخشید.

عجیب آنکه همان آب، در همان مکان که به چاه «زمزم» معروف شد تا به امروز نیز می‌جوشد و از برکت اخلاص و توکل آن مادر و پسر، حیات معنوی به حجّاج بیت مکرّم

۱- علل الشرایع، جلد ۲، صفحه ۱۱۸، حدیث ۱.

۲- سوره‌ی نمل، آیه ۶۲.

می‌بخشد که از وظایف مستحبّه، خوردن از آب زمزم و ریختن بر سر و پشت و شکم و گفتن این جمله است:

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نَافِعًا وَ رِزْقًا وَاسِعًا وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ.^۱

خدا یا! آن را علم نافع و رزق واسع و شفای از هر درد و مرض، قرار بده.

چه بجاست انسان، در این مکان مقدّس، اندکی بیندیشد و همزمان با سعی بدن، به سعی روحی و سیر فکری نیز پردازد که چگونه باب رحمت حق، به روی بندگان صالح مخلص باز است.

یک «یا ریّاه» که از سوز دل برخیزد، کوه‌های سخت و صلب را می‌شکافد و آب از زمین خشک می‌جوشاند و علیرغم تمام عوامل طبیعی که چهره‌ی حرمان، نشان انسان می‌دهند، از عالم لایزال غیبی، ابواب لطف و عطف، به سوی آدمی می‌گشاید و او را از هر گونه ترس و ناامنی، رهایی بخشیده و در ظلّ عنایت ربوبی مصونش می‌دارد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.^۲

پس اگر رو گردانیدند، بگو: خدا مرا بس، جز او معبودی نیست، بر او توکل نمودم و اوست پروردگار عرش عظیم.

اما با این شرط که آن دعا و آن یا ریّاه، از باطن جان و از صمیم دل برخیزد. اهتزاز، اهتزاز قلب و جوشش، جوشش چشمه‌ی جان باشد. دل که تکان خورد و جان که به جوش و خروش آمد، درخت‌های خشکیده را شاداب و حرّم می‌سازد و از دل صحراهای سوزان، چشمه‌های آب روان می‌جوشاند.

مریم صدیقه علیها السلام از شدّت درد زایمان، در وسط بیابان، به خود می‌پیچید و از غصّه و اندوه فراوان که فشار بر روحش می‌آورد به درگاه خالق مهربان می‌نالید و مردن و از یاد و زبان مردم افتادن را از خدا می‌طلبید که: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَسِيًّا»^۳؛ در این موقع به او نوید عنایت دادند و نغمه‌ی حمایت و حفظ و حراست به گوش جانش سرودند:

۱- وافی، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه ۱۳۸.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی آخر.

۳- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۲۳.

فَنَادِيهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ۖ وَ هُزِّي
إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا ۖ فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِي
عَيْنًا.^۱

پس [کودک نوزاد] از زیر پای مادر، ندایش داد که غمگین مباش، پروردگار تو در زیر پای تو، جوی آب آفریده است و این شاخه‌ی درخت خرما را بجنیان [بیفشان] تا بر تو رطب و خرما‌ی تازه و نوجیده بریزد. پس بخور و بیاشام و دیده‌ات [به عیسی علیه السلام] روشن باد.

آری! درخت خشکیده‌ی خرما، برای مریم علیها السلام، به تکان آمد و خرمایی تازه بر او ریخت و این برای آن بود که اول «دل» مریم علیها السلام، به تکان آمد و از اعماق وجودش «یا الله» گفت و با حال تذلل و مسکنت به درگاه خدا نالید که: خدایا! ای کاش مرده بودم و این روز را بر خود نمی‌دیدم، یک دختر باکره، بی‌علت و بدون سبب عادی، آبستن شود؟! خدایا! در جواب مردم چه بگویم؟ زخم زبان‌ها و تهمت‌ها را چگونه تحمل کنم؟ با چه زبانی به مردم بفهمانم که این بچه از صلب بشر نیست و تکون یافته‌ی از دم روح القدس است؟

آری! یک تکان دل مریم علیها السلام چه غوغایی در عالم بپا کرد! اولاً نوای «لَا تَحْزَنِي» به گوشش رسیده و آرامش و اطمینانی عجیب به روحش بخشید. ثانیاً درخت خشکیده‌ی خرما برایش سبز و خرّم شد. ثالثاً کودک نوزادش برای دفاع از حریم عفت مادر، به سخن در آمد و در مقابل جمعیت ملامتگر، با بیانی روشن ندا در داد:

إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتِنِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا.^۲

به حقیقت، من بنده‌ی خدایم، کتاب آسمانی، به من عنایت فرموده و مرا پیغمبر قرار داده است.

همچنین یک سوره‌ی قرآن، به نام «سوره‌ی مریم» نازل شد که تا روز قیامت، شهادت به پاکی و طهارت مریم علیها السلام داده و این بانوی با عظمت را مانند آفتاب تابان در صفحه‌ی آسمان جهان، به طهارت و عفت، معرفی می‌نماید.

۱- سوره‌ی مریم، آیات ۲۴ تا ۲۶.

۲- همان، آیه‌ی ۳۰.

حال، اینجا هم هاجر، یک زن باایمان، از همه جا و از همه کس منقطع گشته و در میان بیابان سوزان، اتکا به خدا کرده و دل به لطف و عنایت او بسته است.

همسر بزرگوارش، ابراهیم خلیل الرحمن عليه السلام به امر خدا او را با کودک شیرخوارش، به این بیابان خشک بی آب و آبادی آورده و به خدا سپرده و رفته است. آذوقه‌ی اندکی که همراه داشت، به پایان رسید و شیر در پستان مادر، خشکیده و طفل رضیع، از سوز عطش ناله می‌کند. ساعتی جانسوز پیش آمده که مادر مهربان، کودک ناتوانش را مقابل چشمش می‌بیند که به وضعی دلخراش می‌نالد و از شدت التهاب، پا به زمین می‌ساید و آتش به قلب مادر بیچاره‌اش می‌زند. ولی چه کاری می‌تواند بکند و چه چاره‌ای می‌تواند بیندیشد جز این که فریاد استغاثه به درگاه خالق دانا و توانا و مهربان بر دارد و از او راه نجات و آب حیات بخواهد که:

إِلَهِي وَ رَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَ النَّظْرَ فِي أَمْرِي.^۱

ای خدا و ای پروردگار من، جز تو چه کسی را دارم که رفع گرفتاری و چاره‌سازی خود را از او بخواهم؟

و لذا با قلبی مملو از ایمان و روحی سرشار از امید به خالق متان، از جا حرکت کرد و با عجله، بالای کوه صفا رفت و ناله‌ای از دل کشید: «هَلْ بِالْبُؤَادِي مِنْ أُنَيْسٍ»؛ آیا در این صحرا کسی هست؟ (انیس اسم مرغی نیز می‌باشد که از پرندگان آبی است و صدایی شبیه صدای گاو دارد^۳ و شاید مقصود هاجر، این بود که از دیدن آن مرغ و شنیدن صدای آن، راهی به آب بیابد) اما کسی را ندید و جوابی نشنید.

مضطربانه از صفا به سوی مروه دوید و بار دیگر ناله از دل کشید: «هَلْ بِالْبُؤَادِي مِنْ أُنَيْسٍ»؟ باز هم چیزی ندید و جوابی نشنید. شتابان به سوی صفا برگشت و دگر بار از صفا به مروه و از مروه به صفا، این تردّد و اضطراب، به بار هفتم رسید. ناگهان، متوجه شد آبی زلال از زیر پای کودک نالان در حال جوشیدن است!

۱- قسمتی از دعای کمیل.

۲- کافی، جلد ۴، صفحه ۲۰۲.

۳- المنجد.

از دیدن این جریان، برق شادی در فضای جانش درخشید و به سمت فرزند دلبندهش دوید و با ریختن قطراتی چند از آب گوارا در حلق کودک، حیات مجدد به او بخشید و نتیجه‌ی دعا و توکل را «مَنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» با چشم خود دید که:

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۗ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^۱.

هر کسی تقوا پیشه کرده و رعایت جانب خدا بنماید، خدا برای او راه خروج از آزلیات و شدائد^۱ را فراهم می‌سازد و از طریقی که خود گمان نمی‌برد، روزی اش را می‌رساند و هر کس بر خدا توکل کند، خدا او را کافی باشد بیرون از جریان عادی و طبیعی، مهمات او را کفایت نموده و از گرفتاری‌ها رهایی اش بخشد^۱.

این صحنه‌ی اعجاب‌انگیز، از آن زن باایمان که نمونه‌ای از تربیت آسمانی خاندان ابراهیم علیه السلام بود و مظهر عالی توحید و توکل و انقطاع از ماسوی و اعتماد کامل به خدا، چنان در پیشگاه حضرت حق، مورد تحسین و شایان تقدیر واقع شد که همان عمل، یعنی هفت بار رفت و برگشت بین کوه صفا و مروه، یکی از ارکان حج و شعاری از شعائر الهیه معرفی شد و تا روز قیامت، یک وظیفه‌ی حتمی برای وافدین بیت و زوار خانه‌ی خدا گردید؛ که هر کس از هر گوشه‌ی دنیا به زیارت بیت‌الله آمد، باید هفت مرتبه از کوه صفا به کوه مروه برود و برگردد تا آن خاطره‌ی مقدس آسمانی، همه ساله در دل‌ها تجدید شود و درس عالی توحید و صبر و تسلیم و توکل به مسلمانان بیاموزد که به هنگام فقدان علل و اسباب عادی و طبیعی، هرگز خود را نبازند و مبتلا به کابوس وحشتناک یأس و حرمان نگردند.

بلکه در همان موقع بحرانی فشار حوادث، با قوت ایمان، در مسیر رجا و امید به حضرت خالق مَنان «سعی» کنند و دست از دامن صبر و ثبات و استقامت روح برندارند و متوجه باشند که صحنه‌ی امتحان الهی، توأم با ناملایمات و مشقات فراوان است و هدف، پختگی و ورزیدگی در بوته‌ی شدائد و مشکلات است تا گوهر خالص ایمان، از میان شوائب دل‌بستگی‌ها به علل و اسباب طبیعی که مایه‌ی غرور و تنزل روحی انسان است، تخلص یابد و لذا ممکن است آدمی، بار اول و دوم و احیاناً دفعات متعددی، در راه

۱- سوره‌ی طلاق، آیات ۲ و ۳.

خداجویی و حقیقت‌طلبی قدم بر دارد و فریاد هَلْ بِالْبَوَادِی مِنْ أَنْیْسٍ از دل برکشد، اما جوابی نشنود و نتیجه‌ای نبیند. اینجاست که شیطان و سواس خُنَّاس، به سراغ گوهر ایمان انسان می‌آید و در تضعیف نیروی توکل و اخلاص آدمی می‌کوشد. الحذر، الحذر که دم آن عنید لعین، در دلش نگیرد و سرمایه‌ی سعادتش را به یغما نبرد.

بلکه با استمداد از حول و قوه‌ی الهی، آن قدر در مسیر ایمان و عمل، ثابت بماند و بین دو کوه خوف و رجا، «سعی» متین بنماید تا به هنگامی که خدا مصلحت می‌داند، آب حیات و سعادت، از میان صخره‌های سخت و ضُلب مصاعب، بجوشاند و شادابی و طراوت، به سراسر زندگی اش عطا فرماید.

همچنان که ملاحظه می‌فرمایید، یک زن با ایمان که در دودمان نبوت، تربیت یافته و درس توحید و اتکال به حق، از مکتب وحی آموخته است، یک روز، از خود صبر و ثباتی عجیب نشان داد و فشار سنگین امتحان خدایی را متحمل شد و جز تضرع به خدا و استغاثه از درگاه خدا، چیزی نگفت و کاری نکرد، عاقبت، هم خود و هم فرزندش، بطور خارق‌العاده‌ای به حیات نوین و شادابی و طراوت مجدد رسیدند و هم از برکت ایمان و اخلاص آن بانوی عظیم‌الشان تا روز قیامت، جمعیت‌ها بر اثر تجدید خاطره‌ی توحیدی او، به شرف تقرب به خدا، مشرف می‌شوند و به فیض عظیم جنت و رضوان ابدی، نایل می‌گردند.

هم عمل سعی و رفت و آمد آن بانوی با ایمان، بین دو کوه مروه و صفا، یک شعار دائمی الهی برای حجاج بیت‌الله گردید و هم آن مکان، مکانی کریم و مشهدی عظیم‌القدر شد که همه ساله در موسم حج، علاوه بر سایر ایام سال که عبادت عمره انجام می‌شود، شاهد صدها هزار جمعیت‌های مُحَرَّم سفیدپوش می‌گردد که همچون سیل جوشان و خروشان بین آن دو کوه در رفت و آمدند، در حالی که دل‌ها از حبّ خدا و امید به کرم و رحمت بی‌منت‌های خدا، به هیجان آمده و زبان‌ها به ذکر خدا مترنم گشته و چشم‌ها از شدت وجد و شعف، اشک آلود شده و آهنگ یک‌نواخت ادعیه و اذکار و نغمه‌های شورانگیز توأم با خضوع و خشوع مناجات با قاضی‌الحاجات که از حلقوم هزاران نفر سعی‌کننده در فضا پخش می‌شود، طنین روحانی خاصی دارد که آدمی را از این تنگنای عالم طبع بیرون برده و در عالم دیگری که یکپارچه روحانیت و معنویت و انس گرفتن و

عشق ورزیدن با خالق سبحان است، سیر می‌دهد و روح را غرق در نشاطی مخصوص می‌گرداند که به وصف بیان و قلم در نمی‌آید.

آری! «مسعی» از این طرف، محلّ بروز و ظهور فضیلت عالیّه‌ی صبر و توکل و عبودیت انسان است و از آن طرف، جلوه‌گاه کرم و رأفت و رحمت و عطوفت حضرت ایزد متّان و به همین جهت، توجه و تفضّن بسیار لازم است تا این عمل فوق‌العاده پرمغز و پرمعنی، با حضور قلب کافی انجام شود و این چنین فرصت مغتنم در اثر مسامحه و غفلت، بدون اخذ نتایج عالیّه‌ی روحی و معنوی از دست نرود که ندامت و حسرت فراوان به دنبال خود خواهد داشت.

۴- موقف چهارم: عرفات^۱

روزهای اوّل ذیحجه، روزهای پرغوغای مکه است. مانند دریایی که از همه طرف، نهرهای آب پرجوش و خروش در آن سرازیر شود، در تمام ساعات شبانه‌روز، سیل جمعیت‌های عظیم است که با شور و هیجان و انقلاب عجیبی از تمام جهات و جوانب، سرازیر مکه می‌شوند و آن بلده‌ی طیبه و شهر مقدّس که در آن ایام، سطوت و هیبت خاصی به خود می‌گیرد، همچون مادری مهربان که فرزندان خود را در آغوش بپذیرد، تمام واردین را با آن کثرت معجیبی که دارند، با مهربانی تمام در آغوش گرم و با محبت خود، جا می‌دهد و نظر به برکت خارق‌العاده‌ای که خدا به آن شهر عنایت فرموده است، هرگز بر واردین تنگ و مضیّق نمی‌شود و همه با وسعت و امنیت، در دامن «بلد الامین» احساس آرامش جسمی و روحی می‌نمایند.

کسانی که وظیفه‌ی «حجّ تمتّع» دارند و باید وظیفه‌ی «عمره» را که «حجّ اصغر»^۲ نامیده می‌شود مقدّم بدارند، آمده‌اند و انجام داده‌اند و به انتظار رسیدن موقع «حجّ اکبر» در مکه به سر می‌برند و هم کسانی که وظیفه‌ی «حجّ قران و افراد»^۳ دارند و حجّ آنها مقدّم بر

۱- اگرچه «عرفات» بر حسب ترتیب مناسک حجّ، موقف اوّل است، ولی بر حسب ترتیبی که در این کتاب منظور شد، موقف چهارم بحساب آمد.

۲- ابن عمّار قال: سَأَلْتُ اِبَاعَبْدِاللهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ يَوْمِ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ فَقَالَ: هُوَ يَوْمُ النَّحْرِ وَ الْحَجِّ الْاَصْغَرِ «العُمَرَة»، وافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۹۲، باب ۱۶۹، حدیث ۱.

۳- کسانی که منزلشان در مکه است و یا فاصله‌ی آنها تا مکه کمتر از شانزده فرسخ شرعی است، وظیفه‌ی حجّ قران و افراد دارند و کسانی که از منزلشان تا مکه شانزده فرسخ و بیشتر باشد، وظیفه‌ی آنها حجّ تمتّع است.

عمره است، فوج فوج، وارد مکه می‌شوند تا همه با هم در روز معین، جامه‌ی احرام حج بپوشند و لَبَّيْكَ گویان از مکه خارج شده و به دامن کوه عرفات کشیده شوند.

«عمره» یک برنامه‌ی عبادت فردی است که مشروط به هماهنگی با دیگران نیست و هر کس می‌تواند در هر روز که بخواهد، انجام بدهد. اما «حج» یک برنامه‌ی عبادت اجتماعی است که باید روز معینی آغاز گشته و روز معینی هم خاتمه پیدا کند و اماکن خاص و اعمال مخصوصی دارد.

به همین جهت، تمام کسانی که قصد شرکت در مجمع عمومی حج را دارند، از هر نقطه‌ی دنیا که هستند، سعی می‌کنند تا روز هشتم ذیحجه، خود را به مکه برسانند و آنهایی هم که برای عذری، تأخیر کرده‌اند، به هر نحوی است باید تا قبل از ظهر روز نهم، ملحق شوند.

«کاروان عظیم حج» بعد از ظهر روز هشتم، از مکه به حرکت در می‌آید در حالی که سرها برهنه و تن‌ها از لباس‌های معمولی و همیشگی، خلع گشته و هر یک، دو قطعه پارچه‌ی سفید پوشیده و هر نفر، از وسایل زندگی به قدری که برای توقف چند روز در خیمه و در میان بیابان کافی باشد، همراه خود برداشته، با نظمی متین و برنامه‌ای الهام‌بخش و آهنگی شورانگیز از نغمه‌ی آسمانی «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» که طنین روحانی خاصش، سراسر شهر مکه و بیابان‌های شمال شرقی را آکنده می‌سازد، حرکت می‌کنند.

البته چون جمعیت، فوق‌العاده زیاد است، ناچار باید دسته‌دسته و تدریجاً و در عین حال متوالیاً، مسیر مکه تا عرفات را بپیمایند که درست، مقارن زوال ظهر روز نهم، همه در صحرای عرفات مجتمع گردند. لذا از ظهر روز هشتم، جنب و جوش عجیبی در مکه به چشم می‌خورد. در همه جا، انسان‌های سفیدپوش دیده می‌شوند و از همه جا، نغمه‌ی ملکوتی و آهنگ پرهیبت «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»، به گوش می‌رسد. کوچه و بازار و خیابان و داخل و خارج شهر، موج می‌زند از جمعیتی که همه رو به سوی عرفات، در حرکت می‌باشند.

عرفات، کجاست؟

«عرفات» بیابان صاف و همواری است که تقریباً در ۲۴ کیلومتری (چهار فرسخی) شمال مکه و در دامنه‌ی کوهی به نام «جَبَلُ الرَّحْمَةِ» قرار گرفته است.

«عرفات»، سرزمین بسیار مقدّسی است که خداوند کریم، آنجا را برای ضیافت و پذیرایی از میهمانان خود، مقرّر فرموده و سفره‌ی خاصّ انعام و اکرامش را در دامن «کوه رحمت» گسترانیده و از کافّه‌ی مهمانان و واردین، دعوت به عمل آورده که در ساعت معین، همه با هم بر گرد خوان نعمت بی دریغش بنشینند و از بحر مواج کرم و رحمت بی کرانش، هر یک به قدر ظرفیت و استعداد خویش برخوردار گردند.

این انسان بینوا اگر به حال خود رها شود، مانند بچه‌ی بی عقل و تمیزی است که تا چشمش به بازیچه‌های سرخ و زرد بیفتد و ذائقه‌اش با خوردنی‌های ترش و شیرین آشنا گردد، خود را می‌بازد و هر چه دارد از دست می‌افکند و با ولعی فراوان به سمت آن بازیچه‌ها و خوردنی‌ها می‌دود.

انسان مسکین نیز با دیدن امتعه‌ی خوش آب و رنگ دنیا و کامیابی موقت از شهوات نفس فریبا، آنچنان از خود بیخود می‌شود که موقعیت انسانی خود را از یاد برده و از کمالات عالیّه‌ای که باید در عالم ویژه‌ی انسانی به دست آورد، به کلی غافل می‌شود و ندهای الهام‌بخش توحید فطری را در پس پرده‌های ضخیم علایق مادی، بسیار ضعیف بلکه خاموش می‌سازد. یک عمر با بازیچه‌ی دنیا، سرگرم بوده و به ترش و شیرین ناچیز و بی‌ارزش دنیا مشغول می‌شود و عاقبت، در پایان این عمر تباه شده‌اش، با روحی فقیر و قلبی سیاه، به درکات جحیم و هلاک ابد می‌غلند.

در شب معراج، خطاب به رسول مکرم ﷺ فرمودند:

يَا أَحْمَدُ إِحْدَرُ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ الصَّبِيِّ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْأَخْضَرِ وَالْأَصْفَرِ وَإِذَا أُعْطِيَ شَيْئًا مِنَ الْحُلُوِّ وَالْحَامِضِ اعْتَرَبَهُ.^۱

ای احمد! بر حذر باش از اینکه همچون کودک باشی که چون سبز و زردی ببیند و ترش و شیرینی داده شود، فریفته‌ی آن گردد.

این خطاب، به مقام بسیار شامخ و رفیع رسول الله ﷺ متوجّه شده است تا عالم انسانیت، پی به موقعیت بسیار خطیر و عظیم خود ببرد و سرمایه‌ی عزیز عمر را با بطالت و غفلت تباه نسازد.

۱- ارشادالقلوب دلمی، احادیث معراج، آخر کتاب.

آری! این انسان، تا زمانی که خود را در میان امتعه و اشیاء پر تجمل دنیا می‌بیند که خانه‌های پر نقش و نگار، فرش‌های عالی، پرده‌های الوان، غذاهای رنگارنگ، آهنگ سود و زیان کسب و کار و تجارت و بالاخره دلربایی‌های اهل و عیال و خویشان و دوستان، گرداگرد او را گرفته و مشغولش ساخته‌اند تا چنین است، نمی‌تواند به این سادگی با خدا خلوت کرده و با آن «محبوب اصیل» راز و نیازی به میان آورد، مجلس معارفه‌ای بین خود و خدا تشکیل داده و بر درجه‌ی عرفان و محبتش نسبت به خدا بیفزاید و بالتبّیجه کمال حقیقی و سعادت انسانی خود را به دست آورد.

لذا خداوند رحیم مَثَن، به منظور نجات دادن انسان از گرداب هولناک «حَبِّ دُنْیَا» و رهانیدن او از لجنزار پر عفونت شهوات و اتّباع هوی، به قید و جوب و الزام، او را از زندگی مألوف و خانه و کاشانه‌اش بیرون می‌آورد و از تمام تجملات دنیایی حتّی لباس تن و کفش و کلاهش، منخلع می‌سازد و در سرزمینی دورافتاده‌ی از تمام مظاهر فریبنده‌ی مادی، متوقّفش می‌گرداند که آنجا، نه کاخ و قصری می‌بیند و نه پرده و فرش، نه لباس شیکی دارد و نه فرزند و زن، به یمین و یساراش می‌کشانند. جز یک خیمه‌ی ساده و بی‌آلایش و خاک و سنگ بیابان خشک حجاز چیزی نمی‌بیند. از همه جا و همه کس منقطع گشته و خیمه در دامن «جبل الرّحمة» و «دارالضّیافة» حضرت حق زده و آنجا به خاک نشسته است. یعنی؛ دگر با کسی حسابی ندارد جز خدا؛ دگر در عالم، پناه و آشنایی ندارد جز خدا. مانند میتی که از همه چیز زندگی جدا گشته و با یک کفن، به رحمت خدا پیوسته است.

آری! در این موقع و با این شرایط است که می‌تواند با خدا خلوت کند و مجلس معارفه و شناسایی بین خود و خدا تشکیل داده و خود را به عجز و بیچارگی و فقر و احتیاج همه‌جانبه و خدا را به احاطه‌ی علم و قدرت و قیومیت و قهاریت توأم با لطف و کرم و رحمت بی‌منتها بشناسد و از صمیم قلب بگوید:

عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرِيكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا وَ حَسِرَتْ صَفْقَةً عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ
حُبِّكَ نَصِيْبًا^۱

۱- جمله‌ای است از دعای عرفه‌ی امام حسین علیه السلام.

کور باد آن چشمی که تو را نگهبان خود نبیند و زبانبار گردد تجارت [یک عمر] آن بنده‌ای که بهره‌ای از محبتت نگیرد.

وظیفه‌ی وقوف در عرفات، از ظهر روز نهم ذیحجه شروع می‌شود و مغرب آن روز به پایان می‌رسد. این عبادت بزرگ، از نظر زمان بسیار محدود است، اما از نظر آثار و نتایج معنوی و برکات و رحمت الهی که عاید حضار در موقف می‌گردد، فوق‌العاده عظیم و جلیل و از حد تصور آدمی بیرون است.

امام سجاده علیه السلام شنید که سائلی در عرفات از مردم سؤال مال می‌کند؛ فرمود:

(وَيَحَكَ أَعْيَرَ اللَّهُ تَسْأَلَ فِي هَذَا الْمَقَامِ إِنَّهُ لَيُرْجَى لِمَا فِي بَطْنِ الْجِبَالِ فِي هَذَا الْيَوْمِ أَنْ يَكُونَ سَعِيداً.^۱)

وای بر تو! آیا در چنین محلی از غیر خدا طلب می‌نمایی و حال آن که امروز آنچنان رحمت حق، شامل و عام است که امید آن می‌رود آنچه در شکم کوه‌هاست مشمول رحمت عامه‌ی حق گشته و خوشبخت و سعادتمند شوند.

مرحوم فیض در بیان این حدیث می‌گوید: سعادت هر چیزی مناسب حال خودش می‌باشد، بنابراین شاید مراد از سعادت آنچه در شکم کوه‌هاست، این باشد که از کوه، گیاهی بروید و بعد از تحولات پی در پی به صورت نطفه‌ای در آید و از آن، انسان سعیدی متکون گردد و در روایت دیگری که «مستدرک» نقل کرده، به جای کلمه‌ی «الجبال» کلمه‌ی «الحبالی» آمده است که به معنای «زنان آبستن» است و در این صورت، معنای حدیث روشن تر خواهد بود.

مردی در مسجد الحرام از امام صادق علیه السلام پرسید: چه کسی گناهِش از گناه همه کس

بزرگتر است؟ فرمود:

مَنْ يَقِفُ بِهَذَا الْمَوْقِعَيْنِ عَرَفَةَ وَ مُدَلِّفَةَ وَ سَعَى بَيْنَ هَذَيْنِ الْجَبَلَيْنِ ثُمَّ طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ وَ صَلَّى خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ قَالَ فِي نَفْسِهِ أَوْ ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَعْفِرْ لَهُ فَهُوَ مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ وَرَرًا.^۲

۱- وافی، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه ۴۲.

۲- همان.

کسی که در این دو موقف: عرفه و مشعر، وقوف کند و بین این دو کوه [صفا و مروه] سعی نماید و گرد این خانه [کعبه] طواف انجام داده و نماز پشت مقام ابراهیم بجا آورد، در عین حال بعد از تمام این اعمال، پیش خود بگوید یا گمان نماید که خدا او را نیامرزیده است، این آدم از همه کس، گناهش عظیم‌تر است [یعنی بدگمانی به خدا و یأس از رحمت خدا، گناهی بسیار بزرگ و خطرناک است].

قال ابو جعفر علیه السلام: مَا يَقِفُ أَحَدٌ عَلَي تِلْكَ الْجِبَالِ بَرًّا وَلَا فَاجِرًا إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ فَأَمَّا الْبِرُّ فَيُسْتَجَابُ لَهُ فِي آخِرَتِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ أَمَّا الْفَاجِرُ فَيُسْتَجَابُ لَهُ فِي دُنْيَاهُ.^۱

امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: احدی از نیکان و بدان نیست که بر این کوه‌ها [عرفات و مشعر] وقوف نماید مگر اینکه خدا [دعای] او را به اجابت می‌رساند [منتها، دعای] نیکوکار نسبت به امور دنیا و آخرتش مستجاب می‌شود، ولی [دعای] آدم بدکار، درباره‌ی دنیا پیش مستجاب می‌گردد.

وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ كُورَةَ وَقَفَ بِعَرَفَةَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا عَفَرَ اللَّهُ لِأَهْلِ تِلْكَ الْكُورَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا مِنْ رَجُلٍ وَقَفَ بِعَرَفَةَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا عَفَرَ اللَّهُ لِأَهْلِ ذَلِكَ الْبَيْتِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.^۲

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: هیچ مرد باایمانی از اهل یک قریه و آبادی، وقوف در عرفات نمی‌کند مگر اینکه خدا، تمام اهل آن آبادی را که دارای ایمانند می‌آمرزد و هیچ مردی از خانواده‌ی باایمانی، در عرفات وقوف نمی‌نماید مگر این که تمام افراد مؤمن آن خانواده مشمول مغفرت خدا قرار می‌گیرند.

البته چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، در لسان روایت، داشتن سرمایه‌ی اصلی ایمان که منشأ بروز تقوا و اعمال صالحه است، شرط شمول مغفرت نشان داده شده است؛ بنابراین مردم طاغی و بی‌بندوبار، از موضوع حکم روایت خارجند و هرگز نباید این گونه روایات،

۱- کافی، جلد ۴، صفحه ۲۶۲، حدیث ۳۸.

۲- وافی، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه ۴۲.

مایه‌ی دلگرمی آنها بوده و بهانه‌ای برای تجرّی و گستاخی آنان در وادی معصیت به حساب آید.

روز عرفه، روز دعا و روز تضرّع به درگاه خدا و در میان تمام ایام سال، امتیاز خاصی برای دعا دارد.

دعا و تضرّع به درگاه خدا و طلب حوائج دنیا و عقبی، از اهمّ اعمال این روز است تا آنجا که فرموده‌اند: روزه‌داری این روز، با تمام فضیلت و اجر عظیمی که دارد و کفّاره‌ی نود سال^۱ و یا مساوی با روزه‌ی یک عمر است،^۲ اگر موجب ضعف و سستی از دعا گردد، محکوم به کراهت می‌باشد.^۳

اساساً باب دعا، باب وسیعی است که از خزائن رحمت و کرم نامتناهی پروردگار، به روی بندگان، مفتوح شده است. برکات عالیّه‌ای که از این در، عاید انسان‌های پاکدل می‌شود، برابری با تمام نتایج سایر ابواب سعادت می‌نماید، با این تفاوت که سنگینی اعمال بدنی دیگر عبادات را هم ندارد.^۴

دعا خود طریق مستقلّ و جداگانه‌ای دارد.

از روایات معصومین علیهم‌السلام استفاده می‌شود که برای جلب رحمت پروردگار، «دو سبب» در کار است، یکی «عمل» و دیگر «دعا» و سؤال.

اهل عمل، از باب «عدل» وارد شده و به «اجر» خود می‌رسند، اما اهل دعا و سؤال، از باب «فضل» وارد گشته و مشمول «رحمت» می‌گردند.

«ابن فهد حلّی» در کتاب «عدّة الدّاعی» نقل می‌کند از کتاب دعای محمد بن حسن صفّار و سند را به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌رساند که فرمود:

لِتَسْأَلَنَّ اللَّهُ أَوْ لِيُعْطِينَ عَلَيْكُمْ، إِنَّ اللَّهَ عِبَادًا يَعْمَلُونَ فَيُعْطِيهِمْ وَ آخِرِينَ
يَسْأَلُونَهُ صَادِقِينَ فَيُعْطِيهِمْ ثُمَّ يَجْمَعُهُمْ فِي الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ الَّذِينَ عَمِلُوا
رَبَّنَا عَمِلْنَا فَأَعْطَيْتَنَا فِيمَا أَعْطَيْتَ هؤُلاءِ فَيَقُولُ: عِبَادِي أَعْطَيْتُكُمْ أَجُورَكُمْ

۱- المراقبات، صفحه‌ی ۲۲۹.

۲- مستدرک، عن علی (صلوات الله علیه) انه قال: «من صام يوم عرفه محتسباً فكأنما صام الدهر» كتاب الصيام، صفحه‌ی ۵۹۴، جلد ۱، باب ۱۹.

۳- مستدرک، جلد ۱، كتاب الصيام، صفحه‌ی ۵۹۴.

۴- المراقبات، صفحه‌ی ۲۳۱.

وَلَمْ اَلْتِكُمْ مِنْ اَعْمَالِكُمْ شَيْئاً وَ سَأَلْنِي هُوَ لَاءِ فَاَعْطَيْتُهُمْ وَ هُوَ فَضْلِي اَوْتِيهِ
مَنْ اَشَاءُ.^۱

باید از خدا سؤال و درخواست شود یا باید او بر شما فرمان بلا صادر کند، چه آنکه خدا را بندگانی است که عمل می‌کنند و خدا اجرشان می‌دهد و بندگان دیگری دارد که با صدق و اخلاص از او سؤال می‌کنند [و از باب دعا وارد می‌شوند] پس خدا، عطا می‌کند به ایشان و سرانجام، همه را در بهشت و دار سعادت، مجتمع می‌سازد. آنگاه دسته‌ی عاملین [با تعجب] می‌گویند: پروردگار! ما که مورد لطف و عنایت واقع شده‌ایم، نتیجه‌ی اعمال خوب ما بوده است، اما این دسته [که در عمل قاصر بوده‌اند] از چه راه به این درجه‌ی از کرامت و عطا رسیده‌اند؟ می‌فرماید: بندگان من! شما کار خوب کرده و مزد خود را گرفته‌اید، بی‌کم و کاست هم گرفته‌اید. اما اینان، به گدایی، در خانه‌ی من آمده‌اند، دست سؤال، به سوی من دراز کرده‌اند [صورت مسکنت بر خاک ذلت نهاده و دست به دامن فضل‌م زده‌اند. من هم دامن از دستشان نکشیده و محرومشان نکرده‌ام، بلکه مشمول فضلشان نموده و در طاق و رواق عزت و مکرمت، جایگزینشان ساخته‌ام] پس عطا به ایشان نمودم و آن، فضل من است که به هر کس بخواهم می‌دهم.

آری! خدای مهربان، به روی بندگانش درهای متعدّد گشوده و وسایل گوناگون در اختیارشان نهاده است. یک در، «درِ عمل» است. جمعیتی که از این در وارد می‌شوند، وسایل و اسباب کار، به تقدیر پروردگار، برای آنها فراهم است. بدن سالم دارند و بنیه‌ی کار، قدرت مالی دارند و آبرو و اعتبار.

با همین وسایل خداداد، به کار می‌پردازند و توفیق الهی هم شامل حال می‌شود، انواع و اقسام عبادات مالی و بدنی انجام می‌دهند، روزه‌ها و نمازهای مستحبی بجا می‌آورند، حج و عمره‌های مکرر، انفاقات گوناگون خداپسند، تأسیس مؤسّسات خیریه، خدمات ارزنده‌ی عام‌المنفعه و سایر انحاء اعمال عبادی که به توفیق خدا موفق گشته‌اند به عمل

۱- شرح نهج البلاغه‌ی خوئی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۶۳ و عده‌الدّاعی فارسی، صفحه‌ی ۲۸.

می آورند و از این راه به درجات عالی‌های از سعادت ابدی نایل می‌شوند و از «باب عمل» وارد جنت و رضوان خدا می‌گردند: جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱.

اما در دیگر هم، «در سؤال» است. باب گدایی و تضرع و زاری است. این در هم، اهل مخصوص به خود دارد. گدایی کردن هم فنّ خاصی است و راه و رسم مخصوصی دارد، از دست همه کس بر نمی‌آید.

همچنان که اهل عمل بودن، کار هر کسی نیست، ابزار کار می‌خواهد، گدایی کردن از خدا و اهل دعا بودن هم، کار هر کسی نیست، دلی زنده و چشمی گریان و حالی سوزان می‌خواهد.

شخص، به خود می‌آید و اندکی می‌اندیشد که جمعی از بندگان خدا، به راستی موفقند و آثار موفقیّت، از تمام شئون زندگی‌شان، پیداست، صحت و عافیت دارند و از نعمت امنیّت و فراغت برخوردارند، مشاغل دنیائی‌شان کم، هم خدا و آخرت بر قلبشان غالب، راه‌های عبادت و بندگی و طرق تأمین حیات اُخروی، با کمال سهولت زیر پایشان، باز است و هموار.

بعد به خود می‌نگرد، می‌بیند یاللاسف، چه عقب‌ماندگی‌ها، چه محرومیّت‌ها، چه کم و کسرهای در وادی عمل دارد. آثار بی‌توفیقی از تمام شئون زندگی‌اش نمایان است، مشاغل دنیایی و گرفتاری‌های زندگی، مانند تارهای عنکبوت، بر اطراف جسم و روحش تنیده و طناب‌پیچش کرده‌اند. فراغت قلبی، نعمت بزرگ خدا، از دستش رفته و هم دنیا بر روحش مستولی گشته و علی‌الدوام، به فرمان اهل و عیال هوس‌باز می‌جنبد و برای تأمین هوس‌های آن‌ها، در آتش دنیاطلبی می‌سوزد و آتش سوزان جهنّم را برای خود، آماده می‌سازد. وای اگر از پس امروز بُود فردایی.

این چنین که اندیشید و فاصله‌ی بین خود و بندگان موفّق خدا را از دریچه‌ی فکر و تأمل سنجید، قهراً تکان می‌خورد و توفانی از غصّه و اندوه و تأثر در فضای جان‌ش برمی‌خیزد. بر فقر و بیچارگی و بینوایی خود، واقف می‌شود، با بی‌تابی تمام در مقام آن برمی‌آید که خود را از قعر این درّه‌ی هولناک برهاند و در فضای روشن و منور بندگی و

۱- سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۲۴.

خداجویی و آخرت‌طلبی، با اهل عمل به پرواز آید، ولی می‌بیند راه‌ها بسته است و ریسمان‌ها بریده و ابزار کار از دست رفته است.

دوران جوانی با اعمال زشت تباه گشته و آلودگی گناهان، فضای جان را سیاه کرده و اعمال عبادی‌اش، ناقص و معیوب بوده است. نه روزه‌ای کامل، نه حجی قابل، نه نمازی بی‌عیب و نه خمس و زکاتی بی‌نقص. مرگ هم بی‌خبر می‌رسد. خدایا! چه چاره‌ای کنم، به کجا پناه برم، آیا دری هست که روی به آن در بیاورم، ریسمانی هست که چنگ به آن ریسمان زرم و خود را از قعر جهنم سوزان برهانم؟

اینجا و در این موقع است که نسیم رحمت می‌وزد و نوای لطف و عنایت به گوش می‌رسد که بله ای بنده‌ی بینوای من، در دیگری دارم غیر در عمل و آن در، در گدایی است؛ آن در، در دعا و تضرع و زاری است.

و قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ.^۱

گفته است خدای شما، بخوانید مرا تا اجابت کنم دعایتان را.

سر به آستان و صورت به خاک و دست به دامن بیا با دلی سوزان و چشمی گریان؛ ناله‌ای از صمیم جان برکش، یا کریم العفو، یا حسن التجاوز، یا قدیم الإحسان.

وَ أَنَا يَا إِلَهِي عَبْدُكَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالذُّعَاءِ فَقَالَ لَتَبِيكَ وَ سَعَدَيْكَ هَا أَنَا ذَا يَا رَبِّ مَطْرُوحٌ بَيْنَ يَدَيْكَ أَنَا الَّذِي أَوْقَرْتِ الْخَطَايَا ظَهْرَهُ وَ أَنَا الَّذِي أَقْنَتِ الدُّنُوبُ عُمْرَهُ وَ أَنَا الَّذِي بَجَهْلِهِ عَصَاكَ وَ لَمْ تَكُنْ أَهْلًا مِنْهُ لِيذَاكَ.^۲

من، ای خدا! آن بنده‌ات هستم که او را امر به دعا فرمودی و گفت، لَتَبیک و سعَدَیک. اینک منم ای پروردگار، بنده‌ی افتاده‌ی در پیشگاهت. منم آنکه پشتش از بار خطیئات، سنگین گشته. منم آنکه گناهان، عمرش را تباه ساخته. منم آنکه از روی جهالت تو را نافرمانی نموده و حال آن‌که تو سزاوار عصیان و نافرمانی نبودی.

۱-سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۶۰.

۲-قسمتی از دعای ۱۶، صحیفه‌ی سجّادیه.

سلطان عادل و کریم، جمعی در خانه‌ی او خدمتکارند، کار می‌کنند و مزد می‌گیرند، مسکین بینوایی از راه می‌رسد، سر به دیوار خانه‌ی سلطان می‌گذارد و ناله سر می‌دهد که اگر چه من این لیاقت را نداشتم که در سلک کارکنان و خدمتگزاران آستان باشم، ولی پناه به کرم سلطان آورده‌ام، به گدایی به در خانه‌ی شاه آمده‌ام، رحمی کنید و عنایتی بفرمایید. چه بسا سلطان کریم، به این گدای مسکین، عطیه‌ای بدهد که فوق عطیه‌ی کارکنان آستانش باشد. می‌فرماید:

عِبَادِي أَعْطَيْتُكُمْ أَجُورَكُمْ وَ لَمْ أَلْتِكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً وَ سَأَلَنِي هُوَ لَاءِ
فَأَعْطَيْتُهُمْ وَ هُوَ فَضْلِي.

همچنان که من «اعدل» از اینم که به «عاملین» دستگام اجر و مزد ندهم، همچین «اکرم» از اینم که به «سائلین» درگام تفضل و احسان ننمایم و دست دراز شده‌ی آنها را خالی برگردانم. خیر! این دسته‌ی «سائلین» را با دسته‌ی «عاملین»، دوش به دوش هم، در دارالسلام و جنت و رضوان، جایگزینشان می‌سازم.

باز به همان سند روایت مذکور، از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود:

يَدْخُلُ الْجَنَّةَ رَجُلَانِ كَانَا يَعْمَلَانِ عَمَلًا وَاحِدًا فَيَرِي أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَوْقَهُ،
فَيَقُولُ يَا رَبِّ بِمَا أَعْطَيْتَهُ وَ كَانَ عَمَلُنَا وَاحِدًا فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى
سَأَلَنِي وَ لَمْ تَسْأَلْنِي. ثُمَّ قَالَ اسْأَلُوا اللَّهَ وَ اجْزَلُوا فَإِنَّهُ لَا يَتَعَاظَمُهُ شَيْءٌ.^۱

دو مرد، در بهشت در آیند که هر دو به یک طریق عمل کرده باشند. یکی از آن دو ببیند دیگری را که مرتبه‌اش بالاتر از این است. گوید: ای پروردگار من! به چه چیز، او را این مرتبه عطا فرمودی و حال آنکه هر دو دارای یک عمل بوده‌ایم؟ خدا فرماید: او از من سؤال می‌کرد و تو نمی‌کردی. سپس رسول خدا فرمود: از خدا سؤال و طلب نمایند و بسیار هم طلب نمایند؛ چه آنکه هیچ چیز در نظر خدا بزرگ نمی‌آید.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: يَا مَيَسَّرُ أَدْعُ وَ لَا تَقُلْ إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِعَ مِنْهُ إِنَّ
عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنزِلَةً لَا تَنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَّ فَاهُ وَ لَمْ يَسْأَلْ

لَمْ يُعْطَ شَيْئًا فَسَلَّ تُعْطَى. يَا مُيَسِّرُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يُقْرَعُ إِلَّا يَوْشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ.^۱

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: ای میسر! آنکه از باب دعا کن و مگو که کار تمام شده و مقدر گردیده است [و دیگر دعا فایده‌ای نخواهد داشت] چه آنکه نزد خدا منزلتی هست که به آن، نایل نمی‌شوی مگر از طریق دعا و سؤال از خدا نمودن و اگر بنده‌ای، دهان خود را ببندد و از خدا نخواهد، چیزی به او داده نمی‌شود. پس بخواه تا داده شوی. ای میسر، مسلم آنکه هیچ دری نیست که کوبیده شود مگر آنکه بزودی، به روی کوبنده‌اش، گشوده گردد.

عاقبت زان در برون آید سری

گفت پیغمبر که گر کوبی دری

اینک توجه! اینجا عرفات است

به خود بیاییم و خوب بیندیشیم، آن، مقام دعا با کمال رفعت و جلالتش؛ آن هم روز عرفه، با موقعیت خاص و ممتازش و این هم موقف عرفات با تمام شرافت و کرامت فوق حد تصورش.

به راستی که چه فرصت حساس و فوق‌العاده عزیز و گرانبمایه‌ای به دست حجّاج و اهل موقف آمده است. اندکی غفلت که موجب گذشتن وقت و تهی‌دستی از برکات آن ساعات عزیز گردد، ندامت و حسرتی به بار آورده و خسران و زیانی دامنگیر انسان می‌سازد که جز خدا کسی نمی‌داند. قبل از شروع به دعا، باید لحظاتی سر به گریبان فرورد و اندیشید، اینجا صحرای عرفات است. نمونه‌ای از صحرای محشر و رستاخیز عظیم قیامت کبری است. چه هنگامه‌ی عجیبی بر پاست.

چند میلیون جمعیت، از ملل مختلف عالم در این بیابان گرد آمده‌اند. سرها برهنه و تن‌ها کفن‌پوش، روی خاک‌های گرم این صحرای سوزان، دست به دعا برداشته‌اند. خدایا! چه عامل قهاری، این جمعیت کثیر را از خانه و کاشانه‌شان بیرون کشیده و در این پهن دشت بی‌آب و گیاه، خاک‌نشین ساخته است؟! آیا زوری و سرنیزه‌ای در کار

بوده؟ آیا پولی گرفته و تطمیعی شده‌اند؟ نه ای خالق مهربان! بلکه انگیزه‌ی این جنبش، همانا ایمان به ذات مقدّست بوده و اطاعت امر رسول مکرّم؛ والسلام.

آری! آمده‌اند ای خدا! تالَبِیک اجابت، به دعوت گویند. آمده‌اند تا بر سر خوان نعمت بی‌دریغت نشینند. آمده‌اند تا رضا و خشنودی تو را به دست آورند که: «رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ».

هان ای هوشمندان! موقف، موقف حسّاسی است. بیدار و هوشیار باید بود که روز، روز عطیّه و احسان است، بنای حضرت ربّ العالمین بر بخشش و انعام است. زنه‌ار که چرت و کسالت، عارضت نشود.^۱ الحذر که وقت بسیار عزیز و پُرج خود را با تماشای دیگران و صحبت‌های بیهوده‌ی با این و آن ضایع و تباه‌سازی که این توفیق، همیشه و آسان شامل حال هر کسی نمی‌شود. چه بسا آدمی بعد از سی‌چهل سال و هفتاد سال، اولین بار است که خود را در عرفات می‌بیند و شاید هم دیگر تا آخر عمر نبیند. یعنی در تمام عمر تنها یک نمر روز این موقّیت نصیبش شده و درک و وقوف در عرفات را نموده است.

این نمر روز چند ساعته هم به سرعت می‌گذرد و آفتاب روز عرفه، دامن خود را از صحرای عرفات و اهل عرفات برمی‌چیند و هنگام کوچ کردن و بار بستن و رفتن فرامی‌رسد. خدایا! تو خود تفضّلی کن، عنایتی فرما که در همین مدّت کم، فضل عظیمت نصیب میهمانان گشته و با روحی عارف و قلبی متطهّر و تائب از موقف حرکت نمایند.

پروردگارا! این بقعه، همان بقعه است که حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام آنجا، اعتراف به تقصیر خود کرده و مورد عفو و مغفرت واقع گردیده و از آن جهت، «عرفات» نامیده شده است.^۲ این مکان، همان مکان است که ابراهیم خلیل علیه السلام آنجا، اظهار تذلّل به درگاهت نموده و مشمول عنایت خاصّه‌ات گشته است. تمام انبیاء و رسل، اینجا به خاک بندگی نشسته‌اند. اینجا است که رسول اعظم حق صلی الله علیه و آله و سلم عرض عبودیت به آستان قدس ربوبی نموده است.

۱- ساعتی خواب و استراحت قبل از ظهر روز عرفه، برای جلوگیری از چرت و کسالت و تحصیل نشاط و آمادگی به هنگام دعای بعد از ظهر بسیار لازم و معتتم است.

۲- «ثمّ انطلق به من منی الی عرفات فاقامة علی المعرف فقال اذا غربت الشمس فاعترف بذنبک... ان قالوا لذلک سقی المعرف لانّ آدم علیه السلام اعترف فیه بذنبه، کافی، جلد ۴، صفحه ۱۹۲.

خدایا! اینجا همانجاست که حسین عزیزت علیه السلام در میان آفتاب سوزان در حالی که جمعی از کسان و یارانش همراهش بودند، با سر برهنه به درگاہت ایستاده و دست‌های مقدّسش را بسوی تو مانند مسکینی که طعام بطلبد، دراز کرده بود و قطرات اشک از چشم‌های مبارکش بر رخسار شریفش می‌ریخت و با قلبی پرسوز و گداز و مواج از محبت تو ای خالق بی‌نیاز! با تو سخن می‌گفت و دعا و مناجات شورانگیزش، انقلابی عجیب در دل‌ها افکنده و روحانیتی غریب به صحرای عرفات بخشیده بود که آفتاب روز عرفه در میان اشک و آه و ناله و زاری‌های سیدالشهدا امام حسین علیه السلام و یارانش غروب کرد و وقت افاضه‌ی از عرفات به مشعر فرا رسید. خدایا! به حرمت آن عزیز، بر ما ذلیلان ترحم کن. به‌به! براستی چه فرصتی به دست ما رسیده و در چه مکان شریف و زمان عزیز و واقع شده‌ایم.

آن جای که ابرار نشستند نشستیم
و آن راه که احرار گزیدند گزیدیم
ما را همه مقصود به بخشایش حق بود
المنّة لله که به مقصود رسیدیم
میزبان کریم، خوان کرم گسترده است. بندگان فقیر، با دُلّ عبودیت، از همه جا و از همه کس بریده و خیمه به درگاهش زده و در آستان اقدسش، خاک نشین گشته‌اند. گردن‌ها به سوی او کشیده و چشم‌ها به دست مرحمتش دوخته‌اند. دل‌ها لرزان است و دیده‌ها گریان. در میان این جمع عظیم، قطعاً صلحا و اتقیا و اوتاد هستند که آبرو و مقرّبت در پیشگاه حضرت حق دارند و وسیله‌ی جلب رحمت و عنایت ربّ کریم می‌باشند.
آیا ممکن است اینجا، دلی تکان نخورد و چشمی اشک نریزد و روحی به جوش و خروش در نیاید و حال دعا و تضرّع و آویختگی به دامن خالق را در خود نیابد؟! وانگهی! آیا ممکن است بحر مواج کرم و فضل ربوبی از افاضه و بخشش در چنین روزی و این چنین جایی، دریغ نماید؟! حاشا و کلا، ما هَكَذَا الظَّنُّ بِهِ وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِهِ.
وَ أَعْظَمُ النَّاسِ جُرْمًا مَنْ أَهْلِ الْعَرَفَاتِ، الَّذِي يَنْصَرِفُ مِنْ عَرَفَاتٍ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ لَمْ يُعْفَرْ لَهُ (یعنی) الَّذِي يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۱
عظیم‌ترین مردم از حیث گناه در میان اهل عرفات، آن کسی است که از

۱- من لا یحضره الفقیه، چاپ قدیم، صفحه‌ی ۱۵۶.

عرفات برگردد و حال آن که گمانش این باشد که آمرزیده نشده است؛ یعنی
مأیوس از رحمت خداوند عزوجل باشد.

حاشا از کرمش! او آماده‌ی عفو است و دعوتش به منظور مغفرت است. بنگرید که
به حضرت عیسیٰ مسیح علیه السلام چه فرموده است:

یا عیسیٰ کَمْ أُطِيلُ النَّظَرَ وَ أَحْسِنُ الطَّلَبَ وَ الْقَوْمَ لَا يَرِجِعُونَ.^۱

ای عیسیٰ! چقدر چشم به راه بدوزم و حسن طلب از خود نشان بدهم و این قوم
برنگردند؟

و هم این حدیث قدسی را ملاحظه فرمائید:

لَوْ عَلِمَ الْمُدْبِرُونَ عَنِّي كَيْفَ أَنْتَظَرِي بِهِمْ وَ شَوْقِي إِلَيْهِمْ لَمَاتُوا
شَوْقًا إِلَيَّ وَ لَتَفَرَّقَتْ أَوْصَالُهُمْ.^۲

اگر کسانی که پشت به من کرده‌اند، بدانند چگونه انتظار آنان را دارم و مشتاق
به بازگشت آنها می‌باشم، هر آینه از شدت اشتیاق به من می‌میرند و بند از
بندشان جدا می‌گردد.

پس و اسفاه از این بی‌خبری و واحسرتاه بر این تهی‌دستی! عجباً عجباً! او طالب ما
باشد و ما گریزان از او؟! او چشم به راه ما باشد و ما غافل از یاد او؟! او با ما یگانه و ما،
بیگانه‌ی از او!؟

فَيَا مَنْ هُوَ عَلَى الْمُقْبِلِينَ عَلَيْهِ مُقْبِلٌ وَ بِالْعَظْفِ عَلَيْهِمْ عَائِدٌ مُفْضِلٌ وَ
بِالْغَافِلِينَ عَنْ ذِكْرِهِ رَحِيمٌ رَتُوفٌ وَ بِجَدْبِهِمْ إِلَيَّ بَابٌ وَ دَوْدٌ عَطُوفٌ.^۳

ای آن که به رو آورندگان به درگاہت، رو آوری و افضال و احسان خود را
شامل حالشان سازی و هم غافلان از یاد خود را با کشیدنشان به آستان اقدست،
مشمول رحمت و عطوفت خود گردانی.

آری! او بهانه‌طلب است. مجانی دادن و رایگان بخشیدن، دأب و عادت اوست و
آماده‌ی این کار است.

۱- المراقبات، مقدمه، صفحه‌ی ۶.

۲- همان.

۳- قسمتی از مناجات المریدین امام سجاد علیه السلام.

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ.^۱

اوست که توبه‌ی بندگانش را می‌پذیرد و از گناهانشان می‌گذرد.

یک یار‌باه از صمیم دل کافی است.

وَ أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ.^۲

سفرکننده‌ی به سوی تو، راهش نزدیک است.

هین مگو ما را بر این در، بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست

کریم‌العفو است و حسن‌التجاوز. کریمانه می‌بخشد و شاهانه می‌گذرد. نه تنها گناه

را می‌بخشد، بلکه تبدیل سیئات به حسنات می‌نماید:

فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ.^۳

پس آنان [توبه‌کاران با شرایط] خدا سیئاتشان را به حسنات تبدیل می‌کند.

و بلکه سیئات را مبدل به چندین برابر، حسنات می‌سازد:

يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ.^۴

زیرا توبه، از حسنات است و قرآن کریم، برای حسنات، پاداش ده بر یک، قائل است:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا.^۵

هر کس که کار نیک آورد، ده برابر آن، پاداش می‌برد.

در هر حال و به هر زبان که او را بخوانیم، از ما می‌پذیرد. تکلیف شاق و دشواری بر ما

نفرموده است.

لنگ و لوک و خفته‌شکل و بی‌ادب سوی او می‌غیث و او را می‌طلب

مخصوصاً که امروز، روز عرفه است، جز گدایی کردن و سؤال از او، کار دیگری از

ما نخواسته است.

حال، اگر «اهل عمل» نیستیم، در گدایی کردن که باید جدی باشیم و تساهل نورزیم و

الاً، گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟ گدایی که مایه نمی‌خواهد. گدامجانی طلب

۱-سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۵.

۲-جمله‌ای از دعای ابوحمزه‌ی ثمالی.

۳-سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۷۰.

۴-دعای دوم از صحیفه‌ی سجادیه، جمله‌ی آخر.

۵-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۶۰.

است. مایه اش همان پررو بودن است و سماجت داشتن. گدا، اگر سمج باشد و محکم بچسبد، حتماً می‌گیرد. بیرونش کنند، از این در می‌رود و از آن در برمی‌گردد. می‌گوید:

نمی‌روم ز دیار شما به کشور دیگر برون‌کنیدم از این در، در آیم از در دیگر
من ار چه هیچ‌نیم، هرچه هستم آن توأم مرا مران که سگی سر بر آستان توأم

جواب حکیمانه‌ی عارف

عارفی را پرسیدند: بدین در آمده‌ای، چه آورده‌ای؟ گفت: گدایی که بر در خانه‌ی سلطان آید، از او نمی‌پرسند: چه آورده‌ای؟ بلکه می‌گویند: ای گدای بینوا! چه می‌خواهی؟^۱ آری! دستی که به درگاه شاهان دراز می‌شود، خالی می‌آید و پر برمی‌گردد، نه اینکه چیزی می‌آورد و چیزی می‌برد. حساب، حساب گدایی کردن است، نه معامله و داد و ستد انجام دادن.

گدای مسکین از در خانه‌ی سلطان کریم چگونه برمی‌گردد؟

گویند، درویشی ژنده‌پوش، اراده‌ی رفتن به دربار پادشاه داشت. او را گفتند: این لباس کهنه و چرکین، از تن بر کن و لباسی نو بپوش که این، مناسب مجلس سلطان نیست. درویش گفت: چه کنم لباسی غیر این ندارم، با لباس پاره و چرکین، به دربار شاهان رفتن، عیب نیست که درویش مسکین، لباسش همین است. چه کند؟ بینوا همان دارد اما عیب و ننگ آن است که با همان لباس پاره و چرکین، از خانه‌ی سلطان، بیرون آید که این عمل، سزاوار شأن شاهان نمی‌باشد.

حال، بنده‌ی بینوا اگر با جان آلوده و ننگین از گناه، به درگاه خداوند ذوالمنّ و الکرّم برود، عار نیست، چه؟ معنای بنده‌ی شرمسار غرق در گناه، همین است لیکن برگشتن از در خانه‌ی حضرت غفّار، با همان جان آلوده و چهره‌ی شرمنده‌ی از گناه، منافی شأن پروردگار است و حقاً خلاف انتظار.^۲

بشارت: حضرت مهدی موعود (ارواحنا فداء) در عرفات است.

اعظم موجبات سعادت و امید به مغفرت درباره‌ی اهل موقف، آن است که وجود اقدس نیر اعظم، حضرت حجّة بن الحسن (ارواح العالمین فداء) همه ساله در موسم حجّ در

۱- اسرارالعبادات قاضی سعید قمی، چاپ دانشگاه، صفحه‌ی ۲۴۳، پاورقی، با اندکی تصرّف در عبارت.

۲- همان.

موقف عرفات، تشریف‌فرما می‌باشند^۱ و طبعاً عرفات، از این جهت نیز، شرافت و جلالت فوق‌العاده‌ای به خود می‌گیرد و مهبط فرشتگان سماوات می‌گردد و برکات خاصه‌ی الهیه، به پاس احترام آن حضرت شامل اهل موقف می‌شود.

این مطلب، برای ارباب معرفت و بصیرت و متنعمین به نعمت ولایت، مطلبی است بی‌نهایت بزرگ و روشنی‌بخش دل‌ها و دیده‌های اهل ایمان که با قلبی مملو از امید به رحمت، دست به دعا برمی‌دارند که: پروردگارا! اگر چه گناهان، روی ما را سیاه و اعمال ما را تباه کرده و آبرویی برای ما، در پیشگاه مقدّست باقی نگذاشته است، ولی ما به اتکای آبرومندی حجت و ولی اعظم که هم اکنون در جمع ما حاضر است و موقف به یمن وجود مبارکش، مبارک گشته و پیشاپیش اهل موقف، دست‌های مقدّسش را به دعا به سوی تو برداشته است، رو به تو آورده‌ایم و دست‌گذاری به سوی تو دراز کرده‌ایم.

به یقین می‌دانیم که حرمت آن حضرت در ساحت اقدس آن چنان عظیم است که هر که در پناه او رو به تو آورد و در سایه‌ی دست او، دست سؤال و تضرع به سوی تو دراز کند، محروم بر نمی‌گردد.

عن سلمان الفارسی قال: سَمِعْتُ مُحَمَّدًا ﷺ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: يَا عِبَادِي أَوْلَيْتُمْ مَنْ لَكُمْ حَوَائِجُ كِبَارَ وَ لَا تَجُودُونَ بِهَا إِلَّا أَنْ يَحْتَمِلَ عَلَيْكُمْ بِأَحَبِّ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ تَقْضُونَهَا كِرَامَةً لِشَفِيعِهِمْ أَلَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَيَّ وَ أَفْضَلُهُمْ لَدَيَّ مُحَمَّدٌ وَ أَحُوهُ عَلَيَّ وَ مَنْ بَعَدَهُمُ الْاَيْمَةُ ﷺ الَّذِينَ هُمْ الْوَسَائِلُ إِلَيَّ أَلَا فَلْيَدْعُنِي مَنْ أَهْمَتَهُ حَاجَةٌ يُرِيدُ نَفْعَهَا أَوْ دَهَتْهُ دَاهِيَةٌ يُرِيدُ كَفَّ ضَرَرِهَا بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ أَقْضِيهَا لَهُ أَحْسَنَ مَا يَقْضِيهَا مَنْ تَسْتَشْفِعُونَ إِلَيْهِ بِأَعَزِّ الْخَلْقِ عَلَيْهِ.^۲

از سلمان فارسی روایت است: شنیدم از پیغمبر اکرم ﷺ که خدای عز و جلّ می‌فرماید: ای بندگان من! آیا اتفاق نیفتاده که کسی حاجات بزرگ از

۱- «عن عبید بن زرارہ قال: سمعت ابا عبد الله ﷺ يقول: يفقد الناس امامهم فيشهد الموسم فيراهم و لا يرونه» مردم، امام خود را گم می‌کنند، او در موسم حج در بین مردم است و آنها را می‌بینند ولی آنها او را نمی‌بینند، کمال‌الدین، صفحه‌ی ۳۴۶، حدیث ۳۳. «والله انّ صاحب هذا الامر يحضر الموسم كل سنة فيرى الناس و يعرفهم و يرونه و لا يعرفونه: به خدا قسم صاحب الامر، هر سال در موسم حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند و آنها را می‌شناسد، مردم هم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند، مهدی موعود (عج)، صفحه‌ی ۷۵۰.

۲- مجموعه‌ی ورام، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۰۰، عده‌الدعای فارسی، صفحه‌ی ۱۲۲.

شما بخواهد و شما حاجات او را روا نکنید مگر این که شفیع قرار دهد کسی را و بدانید که گرامی ترین خلق بر من و افضل ایشان نزد من، محمد است و برادر او علی و کسانی که بعد از او آیند که ایشان ائمه‌ی معصومینند و وسیله‌ی نجاتند به سوی من. آگاه باشید! کسی که حاجتی دارد اعمّ از جلب نفع یا دفع ضرر، باید بخواند مرا به محمد و آل طاهرینش، پس روا می‌کنم برای او حاجت او را به بهترین وجه؛ برای این که عزیزترین خلق بر او شفیع شده‌اند.

فرصت را مغتنم بشمارید که به سرعت می‌گذرد

اینک شرایط استجاب دعا از هر جهت فراهم آمده و بعد از یک عمر آرزو، خود را در حال احرام حجّ و در صحرای عرفات می‌بینیم که کاروان دعا و مناجات با خدا از زمین به سوی آسمان حرکت کرده و صدها هزار دست و قلب و زبان، به یاد و نام خدا به جنبش و اهتزاز آمده و هر یک به نحوی با خالق مهربان به راز و نیاز پرداخته‌اند و مخصوصاً که قافله سالاران این کاروان، حضرت بقیة الله صاحب العصر و الزّمان (عجل الله تعالی فرجه الشّریف) می‌باشد.

حقّاً که به به از این سعادت و مرحبا به این شرافت که در هیچ گوشه‌ی دنیا و برای احدی از انسان‌ها، چنین موقعیت با کرامتی نمی‌شود تصوّر کرد. الحمد لله و المنة له که ما را به خود راه داده و ابواب عنایت و موهبت به روی ما گشوده است. اینک بکوشیم تا بهره‌ی خود بگیریم.

ادعیه و مناجات‌هایی که از منابع فیض خدا ائمه‌ی هدی (علیهم الصلوة و السلام) رسیده است، بهترین و عالی‌ترین طریق سخن گفتن با خدا و عرض حوائج دنیا و عقبی است. مخصوصاً دعای حضرت سیدالشّهداء علیه السلام که در مثل چنین روزی و در همین صحرای عرفات، انشاء فرموده‌اند، جامع‌ترین دعاها‌ی روز است و متضمّن عالی‌ترین معارف توحیدی است و همچنین دعای (۴۷) صحیفه‌ی سجادیّه‌ی امام سیدالشّاجدین علیه السلام که دارای مضامین عالیه و تشریح‌کننده‌ی رمز عبودیت و عرض بندگی به ساحت اقدس پروردگار است، بسیار مغتنم می‌باشد.

کسانی هم که سواد عربی ندارند و از خواندن و فهمیدن دعا‌های وارده عاجزند، به همان زبان خود، خیلی ساده و خودمانی و بی‌تکلف با خدا سخن بگویند و دردهای درونی

خود را که پیش احدی نمی‌توانند اظهار کنند، با خالق مهربان خود در میان بگذارند و مطمئن باشند هیچ خویشاوندی نزدیک‌تر از خدا و هیچ رفیق شفیقی مهربان‌تر از خدا و هیچ محرم اسراری امین‌تر از خدا نخواهند یافت.

ممکن است کسی حال زار انسان را ببیند و ناله‌اش را بشنود، اما عالم به دردهای درونی و ناگفتنی‌اش نباشد یا آنکه عالم باشد، اما قادر به قضای حوایج و حل مشکلات او نگردد یا هم عالم باشد و هم قادر، ولی فاقد رحمت و مهربانی نسبت به انسان باشد یا با داشتن رحمت، دارای روح کرم و بزرگواری نباشد اما خالق انسان، بطور لایتنهای و نامحدود واجد تمام این صفات کمال است، هم سمیع است و هم بصیر، هم علیم است و هم قدیر، هم رحیم است و هم کریم؛ یعنی هم می‌شنود ناله و زاری بنده‌اش را و هم می‌بیند ضعف و مسکنت و خاک‌نشینی مخلوقش را، هم عالم است به حوایج آشکار و نهانش و هم قادر است به انجام و قضای حاجاتش، هم مهربان و رحیم است و هم بزرگوار و کریم. دست حاجت‌چویری، پیش خداوندی بر که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود کرمش نامتناهی، نعمش بی‌پایان هیچ خواهنده از این در نرود بی‌مقصود و با عنایتی فوق‌التمام، خود را در اختیار و دسترسی بندگان حاجتمندش قرار داده و فرموده است:

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أٰجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.^۱

وقتی بندگان من از تو [ای پیغمبر] درباره‌ی من سؤال می‌کنند، پس من [به آنان] نزدیکم و خواهش هر خواهنده را که مرا بخواند و از من بخواهد، می‌پذیرم، بنابراین، آنان نیز این دعوت مرا [که آنها را به سوی خود می‌خوانم] بپذیرند و مرا به این صفت [که قریب و مجیبم، به بندگان نزدیک و اجابت‌کننده‌ی دعوت آنانم] بشناسند و باور کنند تا به صلاح و سعادت مطلوب خود نایل آیند.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۶.

آیا با این ندای روح‌بخش آسمانی و بذل عنایت ربّانی، باز هم ممکن است ترس و اضطراب در دل انسان بماند؟ نه! به حقّ خودش قسم که می‌فرماید:

فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا.^۱

هر آنکه به پروردگارش مؤمن و معترف گردد، نه ترس کمبود دارد و نه خوف از خفت و خواری به خود راه می‌دهد.

آخر! کی شده است ما را تنها و بی کس و کار بگذارد؟ کی شده است از ما قطع لطف و عنایت بنماید؟ این همه پرده‌داری از ما دیده و پرده‌ی ما ندریده؛ این همه طغیان و عصیان از ما مشاهده فرموده و از ما نبریده؛ با این همه نافرمانی‌ها و گستاخی‌ها که داشته‌ایم، قطع رزق ما نفرموده است. همچنان لطفش شامل حال ما و در همه حال، نگهدار و پشتیبان ماست.

موقعی که هیچ پناهی برای ما نباشد، او یگانه پناه ماست؛ زمانی که هیچ وسیله‌ای برای ما نماند، او تنها وسیله و کارساز ماست؛ وقتی که تمام درها، به روی ما بسته شود، در خانه‌ی او برای ما باز است، هنگامی که هیچ گوشی برای شنیدن ناله‌ها و رازهای ما آماده نباشد، او برای شنیدن هرگونه سخن و راز دل ما آماده است.

یا جَارِيَ اللَّصِيقِ، یا رُكْنِي الْوَثِيقِ.^۲

ای همسایه‌ی دیوار به دیوار من، ای ستون محکم من!

یا صَاحِبَ كُلِّ غَرِيبٍ یا مُوَسِّسَ كُلِّ وَحِيدٍ یا مُلْجَأَ كُلِّ طَرِيدٍ یا مَأْوَى كُلِّ شَرِيدٍ.^۳

به‌به که چه خوش حالی است، حال مناجات با خدا؛ و چه نیکو محفلی است، محفل انس با پروردگار. سیم دل، به کانون برق رحمت حق متصل گشته و فضای جان، به نور مخصوصی روشن گردیده و ارتعاش خفیفی در بدن پیدا شده و حرارت مطبوعی، سراپای آدمی را گرفته است، از دل می‌جوشد و می‌خروشد و از دیدگان، قطرات اشک می‌ریزد.

۱- سوره‌ی جنّ، آیه‌ی ۱۳.

۲- جملاتی از دعای مشلول است.

۳- همان.

همین اتصال سیم دل است که روح را بال و پر داده و از خاکدان عالم طبع و تنگنای قفس تن، نجاتش بخشیده و در اوج آسمان مقرّبیت به خدا پروازش می‌دهد و به خواسته‌هایش نایل می‌گرداند.

این حال را باید مغتنم دانست و فرصت را از دست نداد و حوایج را یک به یک متذکر شد و از خدا طلب نمود که ساعت، ساعت دعا و طلب از خداست.

دعا برای فرج حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) اهم مطالب است

در رأس تمام حوائجی که باید امروز از خدا خواست، موضوع فرج و ظهور باهرالتور امام حجّة بن الحسن (علیه الصلوة والسلام) است که درمان تمام دردهای جسمی و روحی مجتمع بشری است.

تمام ظلمات محیط زندگی و اقسام بدبختی‌های فردی و اجتماعی از جهل و فقر و مرض و فساد اخلاق وحشتناک که شدیداً دامنگیر اولاد آدم شده و دنیا را تالاب پرتگاه سقوط حتمی کشانیده است، همه و همه، با طلوع آفتاب وجود اقدس انور آن حضرت برطرف گردیده و در پرتو نور تدبیر و هدایت الهیهی آن ولی خدا، سلامت و امنیت مطلقه بر جهان بشری دامن می‌گستراند.

وَ يَمَلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.

پس ای سوخته‌دلان از هجر محبوب معصوم خود و ای منتظران چشم به راه قیّم و نجات‌بخش حقیقی خود! بیایید همه با هم با قلبی پریشان و چشمی گریان، دست تضرّع و نیاز به درگاه خالق مهربان برداریم، ناله کنان، از ساحت اقدسش بخواهیم و بگوییم:

أَيْنَ الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ، أَيْنَ الْمُنتَظِرُ لِاقَامَةِ الْأَمْتِ وَالْعُوجِ، أَيْنَ الْمُرْتَجِي لِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ، أَيْنَ الْمُدَخِّرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَايِضِ وَالسُّنَنِ، أَيْنَ الْمُتَخَيِّرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ، أَيْنَ الْمُؤَمِّلُ لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَحُدُودِهِ، أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ، أَيْنَ قَاصِمِ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ، أَيْنَ هَادِمِ أْبْنِيَةِ الشِّرْكِ وَ النِّفَاقِ، أَيْنَ مُبِيدِ أَهْلِ الْفُسُوقِ وَ الْعِصْيَانِ وَ الطُّغْيَانِ، أَيْنَ حَاصِدِ فُرُوعِ الْعَيِّ وَ الشَّقَاقِ، أَيْنَ طَامِسِ آثَارِ الرِّبْعِ وَ الْأَهْوَاءِ..... أَيْنَ مُعِزِّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُذِلِّ الْأَعْدَاءِ..... أَيْنَ الطَّالِبِ بِدُحُولِ

الْأَنْبِيَاءِ وَ أُنْبَاءِ الْأَنْبِيَاءِ، أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءِ أَيْنَ الْمَنْصُورِ
عَلَى مَنْ اعْتَدَى عَلَيْهِ وَ افْتَرَى.^۱

کجاست آن [مظهر قدرت الهی] که مهتیا برای ریشه کن ساختن جباران و
ستمگران است؟ کجاست آن [نیروی مقوم] منتظر که بیاید و هرگونه اعوجاج
و کجی را مستقیم سازد؟ کجاست آن [مدبّر معصوم] که برای تجدید احکام
آسمانی [در خزانه‌ی غیب خدا] ذخیره گشته است؟ کجاست آن [مولایی] که
چشم امید امت اسلامی برای احیای قرآن و حدود قرآن به سمت او دوخته
است؟ کجاست زنده کننده‌ی آثار دین و حیات بخش اهل دین؟ کجاست درهم
شکننده‌ی شوکت جباران و تجاوزگران؟ کجاست ویران کننده‌ی سازمان‌های
کفر و نفاق؟ کجاست متلاشی کننده‌ی توده‌های عصیان و طغیان؟ کجاست
دروکننده‌ی شاخ و برگ درخت ضلالت و لجاج و عناد؟ کجاست نابود
کننده‌ی آثار خودخواهان و هوئی پرستان؟ کجاست عزت بخش اولیا و
ذلیل کننده‌ی اعداء؟ کجاست ولی دم انبیا و فرزندان انبیا؟ کجاست
خونخواهی کننده و انتقام کشنده‌ی [از قاتلان] شهید صحرای کربلا؟

ندای انتظار از قلب عالم بلند است

این ندای «أَيْنَ الْمُنتَظِرِ لِإِقَامَةِ الْأَمْتِ وَالْعَوَجِ» نه تنها از حلقوم شیعه و امت قرآن
برمی آید، بلکه این ندایی است که از قلب تمام عالم انسان بلند است و این فریاد انتظار و
استنصار از باطن این جهان نابسامان که برحسب طبع خلقتش خواهان تعادل و توازن است،
برمی خیزد.

قطعی است که جامعه‌ی بشر، بی تعادل نمی تواند زندگی کند و فعلاً تعادلش بر هم
خورده است، یک سمت دیوارش به کلی فرو ریخته و از پی، خالی شده است، بیچارگان و
ضعیفان، دندانان به جگر خورده و کاردشان به استخوان رسیده؛ سمت دیگر دیوار، خیلی
ضخیم گشته و بالا رفته و سنگین شده است. توازن از دست رفته و دیوار اجتماع بشر به
شدت می لرزد و ترس این می رود که بزودی بر مغز بشر فرود آمده و نابودش سازد. گهگاه

۱- قسمت‌هایی از دعای ندبه است که خواندن آن در روز عرفه، به قصد رجاء و مطلق دعا، اشکالی ندارد.

می‌بینیم قطعاتی از این دیوار، جدا گشته و می‌ریزد و ملّت‌هایی را از گوشه و کنار دنیا به خاک و خون می‌کشد و لذا سراسر جامعه‌ی بشر، با زبان حال روشن تر از قال، فریاد می‌زند: «أَيْنَ الْمُنْتَظَرُ لِإِقَامَةِ الْأُمَّتِ وَالْعَوَجِ» کجاست آن مجری قانون طبیعی و الهی که بیاید و این دیوار کج بالا رفته را مستقیم سازد؟ بیاید و این لرزه و ارتعاش مرگبار را از دل و جان بشر بردارد. بیاید و این دریای مواج ناآرام را آرام گرداند.

ای مهدی دَجّال کُش	زین بیش تر منشین خَمَش
مگذار تا این روی ترش	زین بیش طغیان پرورد
پرواز ده بابیل را	بشکن شکوه پیل را
خون سیه کن نیل را	تا جان قبطان پرورد
شو تیغ حیدروار زن	بر فرق این فرتوت زن
کو صد هزاران اهرمن	در اهرمندان پرورد

هَلْ إِلَيْكَ يَا بَنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتُلْقَى، هَلْ يَتَّصِلُ يَوْمَنَا مِنْكَ بَعْدَةَ فَتَحَطُّ
مَتَى نَرُدُّ مَنَا هَلِكَ الرُّوِيَّةَ فَتَزْوَى.^۱

آیا هست راهی به سوی تو ای نور چشم پیغمبر که موفق به زیارت گردیم؟ آیا می‌شود این روزگار پرمحنت ما، به دوران پرنعمت تو متصل گردیده و از برکات وجود اقدس بهره‌مند شویم؟ کی شود ما تشنه‌لبان به نهر شاداب لطف و عنایت وارد گشته و سیراب شویم؟

حقاً که دوری به طول انجامید ای مولا و ای آقای ما! کی شود که تو ما را ببینی و ما تو را ببینیم در حالی که پرچم پیروزی برافراشته باشی و دیدگان ما به دیدارت روشن گشته و به رهنمایی‌ات هدایت شویم؟

آقای ما! اگر نبود اخباری که آثار و علائم ظهورت را نشان داده و روزافزون گشتن فتنه و فساد را از علائم حتمی آن ظهور باهرالتور معرفی کرده‌اند، تحمل این همه سختی‌های زمان بر دل و جان ما دشوار و گران می‌آمد. اما چون به ما نوید و بشارت داده‌اند که شدت، مقدمه‌ی فرج است و مظلومیت بی‌حد و حصر بشر، زمینه‌سازی برای آمدن مولا و آقای بشر

۱- قسمت دیگری از دعای ندبه است.

می‌باشد، این نوید و بشارت است که یأس و ناامیدی را از جان‌های ما می‌زداید و روح نشاط و امید در دل‌های ما می‌دمد و ما را به انتظار دیدارت، دلخوش و شاداب نگه می‌دارد. روز و شب با کمال تأثر از وقوع حوادث ناگوار که تا حدّ امکان در راه مبارزه‌ی با آنها پیش می‌رویم اما مع‌الاسف، قدرت دفع و رفع آن را در خود نمی‌بینیم، ناچار تمام فشارها و ناگواری‌ها را به انتظار فرج و طلیعه‌ی نور ظهورت تحمّل می‌نماییم و استغاثه به درگاه خدا می‌بریم که:

فَأَعِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ عُبَيْدَكَ الْمُجْتَلِيْ وَ أَرِهِ سَيِّدَهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى
وَ أزلْ عَنْهُ بِهِ الْأَسَى وَالْجَوَى وَ بَرِّدْ عَلِيلَهُ يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى وَ
مَنْ إِلَيْهِ الرُّجْعَى.^۱

ای خدا! ای پناه بی‌پناهان! این بنده‌ی کوچک سراپا گرفتارت را پناهش بده، به زیارت مولا و آقايش موقّش گردان، و با این موقّیت، غصّه و اندوه، از دلش بردار و التهاب درونی‌اش را فرو بنشان، ای آن‌که مستولی بر عرش و مرجع و منتهای تمام اموری.

اینک که توفیق الهی، چنین سعادت بزرگی نصیب ما نموده است و در موقّی ایستاده‌ایم که خواسته‌های ما را با لطف عمیم خود می‌پذیرند و دعا‌های ما را به اجابت می‌رسانند و کسی را تهی دست و محروم از کنار این خوان نعمت بی‌دریغ بر نمی‌گردانند؛ بنابراین به حکم وظیفه‌ی احسان که درباره‌ی والدین و اقارب و همسایگان و دیگر اهل ایمان داریم، مقتضی است در همین ساعت بسیار گرانمایه و پر ارزش به یاد دورماندگان از این سرزمین نزول رحمت و مغفرت افتاده و از خدای مَنان، برای یک‌یک آنان، طلب عفو و رحمت و مغفرت بنماییم، قضای حوایج و رفع گرفتاری‌ها و حلّ مشکلات و بالاخره خیر و سعادت دنیا و آخرتشان را از خالق مهربان بخواهیم و مخصوصاً گذشتگان و خفتگان در دل خاک را که چشم به راه دعا و استغفار ما هستند از نظر دور نداریم.

مسلماً در این ایام و لیالی در همه جای دنیا که مجامع مسلمانان تشکیل می‌شود، درباره‌ی شما حجّاج و زوّار بیت‌الله دعا می‌کنند و سلامت و مقبولیت حجّ شما را از خدای خواهند پس

۱- از دعای ندبه است.

شما هم موظفید درباره‌ی آنها دعا کنید، سلامت و موفقیت آنها را برای زیارت بیت‌الله از خدا بخواهید تا رحمت حق، شامل حال همگی گردد که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

دُعَاءُ الْمَرْءِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْعَيْبِ يُدِرُّ الرَّزْقَ وَ يَدْفَعُ الْمَكْرُوهَ.^۱

دعای مرد درباره‌ی برادرش که غایب است، روزی را فراوان و ناملايمات را برطرف می‌سازد.

علی بن ابراهیم از پدرش نقل کرده است که گفت: دیدم عبدالله بن جنبد را در موقف عرفات، به حالی که موقفی بهتر از موقف او ندیدم، در تمام مدّت وقوف، دست‌هایش به جانب آسمان دراز بود و اشکش به صورتش می‌ریخت و به زمین می‌رسید. وقتی مردم از عرفات برگشتند، گفتم: ای ابا محمد! من هرگز موقفی بهتر از موقف تو ندیدم. گفت: به خدا قسم من دعا نکردم مگر درباره‌ی برادرانم و این برای آن بود که خبر داد مرا ابوالحسن موسی علیه السلام (امام موسی بن جعفر کاظم علیه السلام):

مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْعَيْبِ نُودِيَ مِنَ الْعَرْشِ وَ لَكَ مِائَةُ أَلْفِ ضِعْفٍ، فَكِرِهْتُ أَنْ أَدَعَ مِائَةَ أَلْفٍ مَضْمُونَةً لِوَاحِدَةٍ لَا أَدْرِي تَسْتَجَابُ أَمْ لَا.^۲

هر که دعا کند درباره‌ی برادر خود که غایب است، ندا از عرش می‌رسد: از برای تو باشد صد هزار برابر این، و لذا من سزاوار ندیدم که از دست بدهم صد هزار [حسنه یا دعای] ضمانت شده را به خاطر یکی که نمی‌دانم مستجاب خواهد شد یا نه.

چه دعای با برکتی!

«ابن ابی عمیر» از «زید نرسی» روایت کرده است: با معاویه بن وهب در عرفات بودم و او دعا می‌کرد. پس جستجوی دعای او کردم و ندیدم که برای خود دعا کند، حتی یک کلمه. دعا می‌کرد یک‌یک مردم را از آفاق و نام می‌برد ایشان و پدرانشان را تا مردم از عرفات بازگشتند. به او گفتم: ای عمّ، از تو امر عجیبی دیدم. گفت: چیست آنچه به تعجب آورده تو را؟ گفتم: اینکه اختیار کردی مردم را بر نفس خود در چنین موضعی و اینکه یاد کردی یک‌یک آنها را در اینجا. پس به من گفت: جای تعجب از این نیست، ای پسر برادر

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۵۰۷، حدیث ۲.

۲- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۵۰۷، حدیث ۶ و عده‌الدّاعی فارسی، صفحه ۱۳۶.

من! به درستی که من شنیده‌ام از مولای خود و مولای تو و مولای هر مؤمن و مؤمنه‌ای و او به خدا سوگند سید گذشتگان و آیندگان بود بعد از پدران بزرگوار خود علیهم‌السلام و الا کر باد هر دو گوشم و کور باد هر دو چشمم و نرسم به شفاعت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اگر نشنیده باشم این سخن را از امام علیه‌السلام که: «هر که دعا کند از برای برادر مؤمن خود غایبانه، ندا کند فرشته‌ای از آسمان دنیا که: ای بنده‌ی خدا، مر تراست صد هزار برابر آنچه طلب کردی و ندا کند او را فرشته‌ای از آسمان دوم که: ای بنده‌ی خدا، مر تراست دویست هزار برابر آنچه طلب نمودی و ندا کند او را فرشته‌ای از آسمان سوم که: ای بنده‌ی خدا، مر تراست سیصد هزار برابر آنچه طلب کردی و ندا کند او را فرشته‌ای از آسمان چهارم که: ای بنده‌ی خدا، مر تراست چهارصد هزار برابر آنچه طلب نمودی و ندا کند او را فرشته‌ای از آسمان پنجم که: ای بنده‌ی خدا، مر تراست پانصد هزار برابر آنچه طلب کردی و ندا کند او را فرشته‌ای از آسمان ششم که: ای بنده‌ی خدا، مر تراست ششصد هزار برابر آنچه طلب کردی و ندا کند او را فرشته‌ای از آسمان هفتم که: ای بنده‌ی خدا، مر تراست هفتصد هزار برابر آنچه طلب نمودی؛ بعد از آن ندا کند او را خدای عزوجل که: منم غنی مطلق که اصلاً احتیاج ندارم. ای بنده‌ی من، مر تراست هزار هزار برابر آنچه طلب کردی. پس کدام یک از این دو امر عظیم بزرگ تر است ای پسر برادر من؟ آنچه را که من از برای نفس خود اختیار کردم یا آنچه تو مرا به آن امر می‌کنی؟!»^۱

اینک چند جمله دعا به پیشگاه خداوند عزوجل

پروردگارا! اکنون که تو دوست داری دعای بندگانت را دربارهی بندگان دیگر
بشنوی و آنگاه قرین اجابت فرمایی، حال ای خدا، این ما و این زبان‌های الکن ما، این ما و این دست‌های پرگناه و چهره‌های شرمسار ما، این ما و این هم صحرای عرفات و میدان عفو و رحمت و میعاد بخشش و غفران تو، ای خالق مهربان ما!

حال ای خدا! اگر وظیفه‌ی ما دعا کردن است و گدایی، یا قدیم الاحسان! این وظیفه‌ی ما. پروردگارا! قَسَمْتُ می‌دهیم به مقرَّبیت و محبوبیت محبوب‌ترین خلق در پیشگاه اقدس محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) در فرج ولی اعظم امام زمان ما (عجل الله

تعالی فرجه‌الشریف) تعجیل فرما و در پرتو نور هدایت آن حضرت، جامعه‌ی بشر را به صراط مستقیم عقل و ایمان هدایت فرما.

امت اسلامی را از شر کفار و منافقین مصون و محفوظ بدار، کید کفار و مکر منافقین را به خود آنان برگردان. جامعه‌ی مسلمین را از خواب غفلت ذلت‌بار، بیدار نما، عقل کامل و ایمان صادق به همگی عنایت فرما تا از هوی‌پرستی به خداپرستی برگردند و با بصیرتی کامل، تشخیص مصالح خود داده و دست در دست هم، متحداً به صف واحد در مقابل دنیای کفر و نفاق ایستاده و از موجودیت خود دفاع نمایند.

پروردگارا! جوانان و فرزندان ما را از شر فتنه‌های ضلالت‌انگیز زمان در پناه ولیّ زمان، حفظ فرما. قلم‌ها و زبان‌هایی را که در راه اضلال پسران و دختران ما و تحریف حقایق دینی ما کار می‌کنند، به حق رسول اکرم ﷺ و اهل بیت اطهار علیهم‌السلام خامد و خائبشان گردان. ما و فرزندان ما را از قرآن و عترت علیهم‌السلام در دنیا و آخرت جدا مفرما. دل‌های ما را به مشیت خلاقه‌ات در همین ساعت که ساعت نزول رحمت شامله‌ات می‌باشد، مملوّ از معرفت و محبت خود و اولیائت برگردان.

توفیق توبه‌ی نصوح و پرهیز از گناه تا آخر عمر، به ما عنایت فرما. بیماران مسلمان را در هر گوشه‌ی دنیا که هستند، همین ساعت، لباس صحت و عافیت ببوشان؛ دین مدیونین ادا فرما.

زنان مسلمان را به حفظ عفاف و تستر موفق گردان.

بار الها! عموم این جمعیت را که به امر تو و پیغمبرت از شهر و دیار خود دل‌کنده و در این وادی خالی از مظاهر دنیا، سر به آستان‌ت نهاده و بر در خانه‌ات خاک‌نشین گشته‌اند، با حج مقبول و سعی مشکور و بدن سالم و حوایج مقضیه به اوطان‌شان برگردان.

پدران و مادران ما و ارحام و اقارب و همسایگان و دوستان و اسیران خاک و ملت‌مسین دعا را در اجر و ثواب اعمال مرضیه ما شریک ما گردان. ما و آنها را مکرراً به زیارت بیت محرم و قبور اولیای مکرمت موفق فرما. مرگ و عوالم بعد از مرگ را بر همه‌ی ما مبارک و قرین خیر و سعادت بساز. ما را از آتش سوزان قهر و غضبت رهایی بخش و در مساکن

خلد برین و غرفه‌های جنت‌المأوی جایگزین فرما، آمین یا رب العالمین به حقّ محمد و اهل بیته الطّاهرین صلواتک علیهم اجمعین.

روز عرفه نزدیک به پایان و آفتاب عرفات در شرف غروب است. آه که دقایق حسّاس و بسیار پرارزش عمر ما کم کم به پایان می‌رسد، آفتاب روز عرفه، آرام آرام از صحرای عرفات و عرفاتیان، دامن خود را برمی‌چیند. محفل لذت‌بخش انس و معارفه‌ی با خدا و مجلس مخصوص ضیافت خالق مهربان تمام می‌شود و شاید هم دگر تا آخر عمر، این چنین لحظات بی‌نهایت عزیز و گرانبگداری را به خود نبینیم و آرزوی یک بار دیگر دیدن این زمین و آسمان و شن‌ها و ریگ‌های این بیابان را در دل داشته و از نیل به آرزوی خود عاجز باشیم!

ای معبود مهربان من، ساعت‌های عزیز عمرم گذشت، هیچ نمی‌دانم چه کرده‌ام و چه بهره‌ای گرفته‌ام، اما همین قدر می‌دانم که من این مسکین بینوا و این بنده‌ی بی‌سروپا، مهمان تو بوده‌ام و تو ربّ السموات و الارض هم، میزبان کریم من بوده‌ای، پس حق دارم بگویم:

إلهی مَنِ الَّذِي نَزَلَ بِكَ مُلْتَمِسًا قِرَاكَ فَمَا قَرَيْتَهُ وَمَنِ الَّذِي أَنَاخَ بِبَابِكَ مُرْتَجِيًا نَدَاكَ فَمَا أَوْلَيْتَهُ أَيَحْسُنُ أَنْ أَرْجِعَ عَنْ بَابِكَ بِالْخَبِيَّةِ مَصْرُوفًا وَ لَسْتُ أَعْرِفُ سِوَاكَ مَوْلَاً بِالْإِحْسَانِ مَوْصُوفًا.^۱

ای معبود من! کیست آن کس که با امید پذیرایی بر در خانه‌ات بار انداخته باشد و از او پذیرایی نکرده باشی و کیست آن کس که به رجای بخشش و انعامت سر به آستانت نهاده و از تو عطایی به او نرسیده باشد؟! آیا پسندیده است که از در خانه‌ات ناامید برگردم و حال آن که جز تو، مولایی را به صفت احسان نمی‌شناسم.

چه بهتر ای خدا که این لحظات آخر وقوفم را در عرفات با مناجات پرسوز حسین عزیرت علیه السلام به پایان برسانم که در همین وادی و در مثل چنین روزی با اشک و آه و ناله‌های جگرسوز، با تو ای حضرت معبود، سخن می‌گفت:

۱- قسمتی از مناجات‌الراجین مناجات خمس عشره.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ الَّتِي شَرَفْتَهَا وَعَظَّمْتَهَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَآمِينَكَ عَلَيَّ وَحَيْكَ الْبَشِيرِ التَّذِيرِ السَّرَاجِ الْمُنِيرِ الَّذِي أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ الْمُسْلِمِينَ وَجَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَهْلِ لِدْلِكَ مِنْكَ يَا عَظِيمَ فَصَلِّ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ آلِهِ الْمُتَنَجِّبِينَ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ وَتَعَمَّدْنَا بِعَفْوِكَ عَنَّا فَالْيَاكَ عَجَبَتِ الْأَصْوَاتُ بِصُنُوفِ اللُّغَاتِ فَاجْعَلْ لَنَا اللَّهُمَّ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ نَصِيبًا مِنْ كُلِّ خَيْرٍ تَقْسِمُهُ بَيْنَ عِبَادِكَ وَنُورٍ تَهْدِي بِهِ وَ رَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا وَ بَرَكَاتٍ تُنَزِّلُهَا وَ عَافِيَةٍ تُجَلِّلُهَا وَ رِزْقٍ تَبْسُطُهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ أَقْلِبْنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مُنْجِحِينَ مُفْلِحِينَ مَبْرُورِينَ غَانِمِينَ وَ لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْفَانِطِينَ وَ لَا تَجْعَلْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ مَحْرُومِينَ وَ لَا لِفَضْلِ مَا نُؤَمِّلُهُ مِنْ عَطَائِكَ قَانِطِينَ وَ لَا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ وَ لَا مِنْ بَابِكَ مَطْرُودِينَ يَا أَجْوَدَ الْأَجْوَدِينَ وَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ إِلَيْكَ أَقْبَلْنَا مَوْقِنِينَ وَ لِيَبْتَكَ الْحَرَامَ آمِينَ قَاصِدِينَ...^۱

پروردگارا! در این شامگاهی که صداها و ناله‌ها به زبان‌های گوناگون و لغات مختلف به سوی تو بلند گردیده و دست‌های استغاثه و استمداد از هر طرف به جانب تو، دراز شده است، ما به شفاعت و وساطت پیغمبر اکرم ﷺ رو به تو آوردیم و از تو می‌خواهیم که درود و رحمت خاصه‌ی خود را به رسول معظم و اهل بیت اطهارش نازل گردانی و سپس نصیب و بهره‌ی ما را از تمام خیرات و برکات و انوار هدایت و وسعت ارزاق که در این ساعت، بر بندگانت فرومی‌ریزی، عنایت فرمایی و ما را خائب و مطرود از باب رحمت خود برنگردانی، ای اجود الاجودین و ای اکرم الاکرمین.

نور دیده‌ی صدیقیه‌ی کبری، حسین سیدالشهداء علیه السلام در حالی که سر به سوی آسمان داشت و آب از دیدگان مبارکش می‌ریخت، مکرر می‌گفت: یا ربّ یا ربّ یا ربّ، تا آنکه

۱- قسمتی از دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه.

صدای گریه از جمعیتی که در اطراف امام علیه السلام ایستاده و گوش به دعای حضرتش داده بودند، بلند شد و در میان اشک و آه و ناله‌های پرسوز و گداز امام حسین علیه السلام و یارانش، آفتاب عرفات غروب کرد و بار بستند و روانه‌ی مشعر شدند.

یک بشارت بزرگ

ضمن روایتی از امام سیدالسااجدین علیه السلام آمده است:

إِنَّهُ لَمَّا وَقَفَ بِعَرَفَةَ وَ هَمَّتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيبَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَا بَلالُ قُلْ لِلنَّاسِ فَلْيَنْصِتُوا فَلَمَّا نَصِتُوا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّ رَبَّكُمْ تَطَوَّلَ عَلَيْكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ فَغَفَرَ لِمُحْسِنِكُمْ وَ شَفَعَ مُحْسِنِكُمْ فِي مُسِيئِكُمْ فَأَفِضُوا مَغْفُوراً لَكُمْ.^۱

وقتی وقوف رسول خدا صلى الله عليه وآله در عرفات [در حجة الوداع] به پایان رسید و غروب آفتاب نزدیک شد، رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: ای بلال! به مردم بگو ساکت شوند. بعد از آن که مردم سکوت کردند، رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: محققاً پروردگار شما امروز بر شما منت گذاشت، نیکان شما را مشمول مغفرت گردانید و سپس به آنان، حق شفاعت درباره‌ی بدان شما عنایت فرمود و در نتیجه، بدان شما را نیز به شفاعت نیکانتان بخشید. اینک حرکت کنید در حالی که عموماً بخشیده شده و مشمول عفو و رحمت و مغفرت حضرت حق گشته‌اید.

البته موضوع حقوق الناس، حساب جداگانه‌ای دارد که رضایت صاحب حق، شرط در

شمول مغفرت پروردگار است و بنا بر نقل بعض زوات، در ذیل همان روایت دارد:

إِلَّا أَهْلَ التَّبِعَاتِ فَإِنَّ اللَّهَ عَدْلٌ يَأْخُذُ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ^۲

همه بخشیده شده‌اند مگر اهل تبعات [که ظاهراً مراد، تجاوز کاران به حقوق

مردم است] چه؛ خدا عادل است و حق ضعیف را از قوی خواهد گرفت.

۱- کافی، جلد ۴، صفحه ۲۵۸، حدیث ۲۴.

۲- همان.

۵- موقف پنجم: مشعرالحرام

فَإِذَا أَفْضُتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ^۱

پس چون از عرفات کوچ نمودید، خدا را در مشعرالحرام یاد کنید.

روز عرفه و وقوف در عرفات به پایان رسید و شب «عید اضحی» داخل شد. میهمانان خدا، آماده‌ی حرکت و «افاضه»ی به سوی مشعرالحرامند. رجای واثق آن که نور معرفت خدا در این وادی عرفان و شناسایی، بر دل‌های با صفا، تابیده و الطاف و عنایات خاصه‌ی حضرت حق، شامل حال همگی گشته و عموماً با قلبی منور و روحی تائب و اندوخته‌های معنوی فراوان، از دامن «جبل الرّحمة» کوچ کنیم تا شب عید قربان را در مشعر بیتوته نموده و کنار سفره‌ی دیگر خدا بنشینیم.

البته مستحب است که نماز مغرب و عشاء شب عید، تأخیر افتاده و در مشعر خوانده شود، ولی چون از نظر کثرت ازدحام و تراکم جمعیت در طول مسیر و قهراً کندی حرکت و وسایل نقلیه، ترس دیر رسیدن و فوت شدن نماز در بین است، بدین جهت فعلاً برنامه‌ی کاروان‌های حج چنین است که نماز مغرب و عشاء شب عید را در عرفات می‌خوانند و بعد از صرف شام مختصر حرکت می‌کنند.

در آن ساعت هم، غوغای عجیبی برپا می‌شود، تاریکی اول شب و برچیدن خیمه‌ها و همشکل بودن افراد و رفت و آمدهای توأم با شتاب برای بار بستن و سوار ماشین شدن، مشکلاتی تولید کرده و خطراتی از لحاظ گم شدن و از کاروان بازماندن، برای بسیاری از مردان و زنان پیش می‌آید و لذا مراقبت شدید لازم است تا موجبات پریشان فکری و دل نگرانی بوجود نیاید و حال دعا و فراغت قلبی برای مناجات با خدا در مشعرالحرام از دست نرود. مخصوصاً که شیطان مطرود در اینگونه مواقع حسّاس که ساعات تحصیل سعادت ابدی برای آدمیان است، بیش از همیشه می‌کوشد که انسان را به نحوی مشغول القلب و پریشان‌خاطر بسازد تا حال دعا و توجه به خدا از او سلب گردد.

مکرّر دیده شده است در آن موقع، به کوچک‌ترین بهانه‌ای، اشخاص از جا در می‌روند و با خشونت و تندى به هم پرخاش می‌کنند؛ سر حمل ااث و دیر و زود حرکت

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۸.

کردن، جلو و عقب سوار شدن و پیاده گشتن، غذا کم و زیاد شدن و نظایر این امور جزئی که بسیار بی ارزش است و مدّت عمرش خیلی کوتاه و زودگذر. انسان عاقل متوجه بیدار، اصلاً وقت و فکر و زبان و نفس خود را گرانقدرتر از این می داند که در آن ساعت بی نهایت عزیز و در آن مکان فوق العاده شریف، راجع به این امور ناچیز بیندیشد و حرفی بزند و نفسی صرف کند!

او برای هر لحظه و هر آنی که می گذرد، بیش از تمام دنیا و مافیها، قیمت قائل است. او می خواهد در هر نفسی که می کشد و زبانی که حرکت می دهد، ذکر می گوید و دعایی کرده و عبادتی انجام دهد و درجات بسیار عظیم و درخشان اخروی به دست آورد و چه عبادتی در آن موقع محبوب تر باشد نزد خدا از احسان و نیکی به زوّار خانه اش و کمک کردن به آنها و بلکه تحمّل اذیت و آزار آنها و تبسّم و خوشرویی و نرمگویی در مقابل تندى و خشونت آنها و همه را به حساب حضرت میزبان کریم گذاشتن که خود ذات اقدسش فرموده است:

وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى.^۱

هر کار خیری که انجام دهید، خدا می داند؛ و توشه بردارید، چه آن که بهترین توشه، تقوا [رعایت نمودن جانب خدا] است.

وَاتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ.^۲

و رعایت جانب من نمایید، ای خردمندان.

آتش خشم خود فرو نشانید تا عزّت هر دو جهان بیابید

قال ابو عبد الله عليه السلام: مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْغَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۳.

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۹۷.

۲- دنباله ی همان آیه است.

۳- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۴.

۴- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ی ۱۱۰، حدیث ۵.

امام صادق علیه السلام فرمود: نیست بنده‌ای که خشم خود فرو نشاند مگر اینکه خدا بر عزت او در دنیا و آخرت بیفزاید که خدای عزوجل فرموده است: «در زمره‌ی متقینند» آنان که خشم خود فرو خورند و از [بدی‌های] مردم در گذرند و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را.

اینک همه باهم با قلبی سرشار از محبت یکدیگر در راه خدا، وارد مشعر می‌شویم.

مشعر یا میعاد دلباختگان خدا

این وادی را شاید از آن نظر که به مکه نزدیک‌تر است «مُرْدَلِفَه» هم می‌گویند که مشتق از «زَلْف» به معنای نزدیک شدن است و در لسان روایات، به نام «جمع» نیز آمده است، برای اینکه در اینجا با سقوط اذان از نماز عشا، جمع بین الصلواتین می‌شود^۱ (یعنی اگر بنا شد نماز مغرب و عشا شب عید در مشعر خوانده شود، اذان، از نماز عشا، ساقط گردیده و با یک اذان و دو اقامه، نماز مغرب و عشا خوانده می‌شود).

«شعار» یعنی علامت و نشان. «مشعر» یعنی محلی که شعار خدا و نشان خداجویی و خداخواهی در آن کاملاً پیدا است. آنجا، هیچ مظهري از مظاهر دنیاطلبی و خودخواهی دیده نمی‌شود. حتی نورها و روشنایی‌های دنیایی هم در آن بیابان، خاموش است^۲ تا چشم هوس باز انسان چیزی را نبیند و دل را دنبال خود، به این سو و آن سو نکشاند.

۱- عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمیت جمع لان آدم جمع فیها بین الصلواتین المغرب والعشاء، عن الشرایع، جلد ۲، ص ۱۲۲.

۲- لازم است تذکر داده شود تا سال ۱۳۹۴ هجری قمری در بیابان مشعر نور و چراغی نبود و غیر از ماه ددشبه و ستارگان الهام‌بخش آسمان «مشعر الحرام»، نورافکن دیگری در آن وادی روحانی، به چشم نمی‌خورد و خوشبختانه همان نیمه تاریک بودن صحرا و نور کم‌رنگ توأم با لطافت و معنویت مخصوص ماه و ستارگان آسمان در ایجاد حال حضور قلب و توجه دل به خدا و انقطاع از مایتری بسیار مؤثر و کاملاً نافع بود چه هستند افرادی که سری پرشور و دلی سوزان و چشمی گریان دارند و همیشه می‌گردند تا گوشه‌ای خالی از اغیار و دور از مظان هرگونه تظاهر و ریا، بدست آورند که آنجا، نه آنها کسی را ببینند و نه کسی آنها را ببیند. تنها، خود باشند و خدا در آن گوشه‌ی خلوت درد دل‌ها با خالق مهربان گویند و راز و نیازها به میان آورند، اشک و آه‌ها سر داده و از فرصت مغتنم آن یک شب بهره‌های فراوان بردارند. طبیعی است که برای این دسته از صاحب‌دلان تاریکی بیابان مشعر نعمتی بس بزرگ و موهبتی بسیار ارزنده و عالی بود، اما مع الاسف این نعمت نیز همانند دیگر نعمت‌های معنوی از دست رفت و از سال ۱۳۵۹ هجری قمری، بیابان مشعر الحرام، مانند روز روشن در پرتو انوار چراغ‌های قوی برق، غرق در نور گردید. اینک چشم و دل ظاهر بینان، روشن که فضای مشعر روشن است و طبعاً موجبات سرگرمی و اشتغال به این و آن نیز فراهم. دیگر، از تاریکی به ستوه نمی‌آیند و جایگاه و همراهان خود را گم نمی‌کنند. البته ما هم می‌دانیم و تصدیق می‌نماییم که روشن شدن وادی مشعر الحرام از لحاظ مصونیت از گم‌گشتگی‌ها و تسهیل تردد افراد و وسایل نقلیه و رفع حواجی دیگر، بسیار خوب و رفاہ آور و آسایش بخش است و تردیدی در این نیست، اما همچنان که بیان شد، این موضوع، از نظر ارباب قلوب و اهل حال و عبادت، چندان موجب خوشحالی نبوده و احیاناً مستلزم نوعی خسران و زیان نیز می‌باشد، اگر چه هضم این سخن، برای مردم سطحی‌نگر و توده‌ی بی‌خبر از رموز جذب‌های

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
 که هر چه دیده ببند دل کند یاد

آنجا، نه فرشی و نه سقفی، نه چراغ و رختخوابی، نه دودی و دمی، نه غذاهای الوان و نه مناظر دلربایی. بیابانی است تاریک و پر از سنگ و خاک که چند میلیون انسان سفیدپوش را که از تمام دنیا، جز دو قطعه پارچه‌ی سفید احرام و یک قطعه پتو، برای مصونیت از سرما، چیز دیگری همراه ندارند، در آغوش خود گرفته و در زیر نور کم‌رنگ ستارگان پر از اسرار آسمان، به پناه دعا و مناجات با خدا برده است!

راستی که آنجا «مشعر» است و جز «شعارهای الهی» و نغمه‌های روح‌بخش آسمانی، صدا و آهنگ دیگری، در آن صحرا به گوش نمی‌رسد. چشم، جایی را نمی‌بیند و اشخاص از هم شناخته نمی‌شوند، اما زمزمه‌های دعا و مناجات‌های شورانگیز است که از همه جای آن وادی به زبان‌های مختلف به گوش می‌رسد و لطافت روحانی خاصی به روح انسان می‌بخشد

روحانی، بسی دشوار و گران است و آن را نوعی مبارزه‌ی با ترقی و مخالفت با پیشرفت و تمدن می‌شمارند و این هم برای آن است که جهات روحانی و معنوی در تمام شئون حیاتی حتی در امور عبادی، مغفول عنه واقع شده و ارزش خود را در انظار اکثر مردم روز از دست داده و تحت الشعاع جهات تجمل مادی قرار گرفته است.

از باب مثل می‌بینیم که قبرستان طبق دستور دین باید دور از تزئینات دنیایی بوده و از همه جای آن نوای «تزهید» و دعوت به بی‌رغبتی به حیات فناپذیر مادی برخیزد و آدمیان را به یاد مرگ و برزخ و محشر بیندازد و از خواب هلاکت‌بار غفلت و بی‌خبری، بیدارشان سازد که شاید تا حدی منتبه گردند و دست از هرزگی‌ها و بی‌بندوباری‌ها بردارند و قدم در راه خدا و تحصیل سعادت عقبی بگذارند. ولی متأسفانه درست به عکس غرض، سال به سال بر آرایش و تزئین گورستان‌ها می‌افزایند و آن «میدان‌های عبرت» را هم، با بوجود آوردن گلکاری‌ها و ساختمان‌های مفروش و مزین به صورت گردشگاه‌ها و پارک‌های عمومی مرد و زن در می‌آورند و هر روز به بهانه‌ی تشییع جنازه‌ی عزیزان و شب هفت ناکامان، مردان و زنان، از پیر و جوان، با وضع و لباسی زنده و شرم‌آور به هم می‌آمیزند و کاملاً بر ضد مقصد عالی اسلام، از یاد مرگ و برزخ و روز حساب به غفلت افتاده و سرگرم هوس‌بازی‌های ننگین خود گردیده و دامنه‌ی هرزگی و بی‌بندوباری را به گورستان و بالای قبر مرگان نیز می‌کشانند و عجیب آنکه این کجروی‌ها را تحت عناوین تنظیف و برقراری انضباط و رعایت بهداشت، تحویل مردم می‌دهند و همین را عالی‌ترین خدمت به مرده و زنده‌ی ملت به حساب می‌گذارند و عجیب‌تر آنکه ملت ظاهرپسند نیز همین‌ها را خدمت تلقی کرده و فریاد تشکر سر می‌دهند و اصلاً نمی‌فهمند که این زخارف بی‌ارزش ظاهراً زیبا را به قیمت از دست دادن عالی‌ترین برکات معنوی که عاید اموات و احیاء می‌گردید، بدست آورده‌اند و لذا از نظر واقع‌بینان نه تنها سودی نبرده‌اند بلکه در زبان و خسران فضیحتی افتاده‌اند! «طوبی لمن جعل بصره فی قلبه و لم يجعل بصره فی عینه»، البته بسیار روشن است که مشاهد مشرفه و روضات مقدسه‌ی انبیاء و اولیای خدا و ائمه‌ی هدی (صلوات الله علیهم اجمعین) از تحت عنوان «قبرستان» خارج است؛ حاشا و کلاً! بلکه آن عتبات عالیات، در حقیقت دارالسلام و عین‌الحیات است؛ «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ» و لذا در فقه شیعه نیز احکام مخصوص به خود دارند و لزوم عرض ادب به آستان اقدسشان مقتضای ضرورت مذهب می‌باشد. تعمیر و تجدید بنای مراقد منوره‌ی آن مساکن برکة‌الله و همه‌گونه تجلیل و تکریم آثارشان، مصداق بسیار روشن تعظیم شعائرالله بوده و موجب اعزاز اسلام و تقرب به پیشگاه خالق سبحان است. «رزقنا الله زیارتهم فی الدنیا و شفاعتهم فی الآخرة».

و بعضی آنچنان عمیق است و از دل پرسوز برمی‌خیزد که هر شنونده‌ی دل‌زنده‌ای را تکان داده و توفان در فضای جاننش می‌انگیزد و اشک از دیدگانش سرازیر می‌سازد.

شبی که در تمام عمر انسان، نظیر و بدیل ندارد. شبی تاریک، اما برای زنده‌دلان، از هر روز روشنی روشن‌تر!

شب مردان خداروز جهان افروز است روشن‌ان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

شبی است که نسیم رحمت می‌وزد و باران مغفرت می‌بارد.

شبی است که درهای الطاف و عنایات بی‌دریغ خدا به روی بندگان باز است.

شب عید است و موسم بار عام عفو عمومی حضرت سلطان است.

مشعر الحرام است و مکان پذیرایی خاص «مَلِكِ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است.

از امام صادق عليه السلام منقول است:

وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُحْيِيَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ فافْعَلْ فَإِنَّهُ بَلَّغْنَا أَنْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ لَا تُفْتَقُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ لِأَصْوَاتِ الْمُؤْمِنِينَ لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ تَنَاوُهُ أَنَا رَبُّكُمْ وَ أَنْتُمْ عِبَادِي أَدَيْتُمْ حَقِّي وَ حَقِّي عَلَيَّ أَنْ أَسْتَجِيبَ لَكُمْ فَيَحُطُّ اللَّهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ عَمَّنْ أَرَادَ أَنْ يَحُطَّ عَنْهُ ذُنُوبُهُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ.^۱

اگر بتوانی امشب را احیاء کرده و شب‌زنده‌داری بنمایی، پس چنین کن زیرا به ما رسیده است که درهای آسمان در این شب برای آواز مؤمنین، بسته نمی‌شود، صداهای آنان بالا می‌رود، زمزمه‌ها دارند مانند زمزمه‌ی زنبوران عسل. خدا [جلّ تَنَاوُهُ] می‌فرماید: من پروردگار شمایم و شما بندگان من هستید، حقّ مرا ادا کردید و بر من لازم است که دعای شما را مستجاب گردانم، پس هر که را بخواهد گناهانش را از دوشش برمی‌دارد و هر که را بخواهد مشمول مغفرتش می‌سازد.

دل شب، محرم سرّ الله است

آنان که صاحب‌دل و ارباب بصیرتند، می‌دانند که اساساً موقع شب، فرصت بسیار مغتنمی است برای خلوت با حضرت معبود - جلّ و علا شأنه - که وقتی پرده‌ی ظلمت افتاد و حجابی شد بین انسان و سایر اشیاء، طبعاً یک حالت انقطاع فهری برای انسان پیش می‌آید و از چنگال شوغل مادّی که آدمی را به خود مشغول نموده و از خدا غافل ساخته است، رها می‌گردد و بالطبع، بازگشت به فطرت نموده و گرایش به مبدأ پیدا می‌کند و با محبوب اصیل خود انس می‌گیرد. به همین جهت، خداوند حکیم در ردیف نعمت‌های ارزنده‌ای که در مقام امتنان بر بشر اسم می‌برد، نعمت شب را گاه به عنوان لباس که ساتر است معرفی کرده و می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا»^۱، شب را لباس قرار دادیم و گاه دیگر، حالت غشیان و فروپوشاندن شب را به عظمت یاد کرده و آن را مورد قسم قرار داده و می‌فرماید: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»^۲، قسم به شب، وقتی که فرو پوشد. یعنی این بشر کودک صفت بازیگر، اگر هم چنان به حال خود رها شود، آن قدر دنبال این بازیچه‌ی دنیا و زر و زیور زندگی مادّی می‌دود و تلاش می‌کند تا خود را از پا در می‌آورد و به نابودی می‌کشاند.

اما خداوند متّان، مانند مادر مهربانی که بخواهد بچه‌ی بازیگوش خود را بخواباند تا قوا و نیروهای بدنیش بیش از اندازه هدر نرود، لحافی یا پتویی بر سر و صورت او می‌افکند تا چشمش جایی و بازیچه‌ای را نبیند و آرام بگیرد،^۳ برای اینکه این بشر حریص دنیا دوست، تمام قوا و نیروهای جسمی و روحی خود را در راه دنیا طلبی تباه نسازد و با خسران و شقاوت و بدبختی و حرمان از خدا نمیرد. تحت نظام دقیقی هر چند ساعتی یک بار پرده‌ی ظلمت شب را می‌آویزد، لباس لیل بر قامت نهار می‌پوشاند و زیبایی‌های دلربای آن را از نظرها مستور می‌سازد، لحاف شب را بر سر و صورت انسان‌ها می‌افکند تا این کودکان بازیگوش، چشمشان جایی را نبیند و بازیچه‌های رنگارنگ تجملات زندگی مادّی، آنها را به هوس نیاندازد، شاید اندکی از دنیا طلبی آرام بگیرند و به باطن خود برگردند

۱- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی لیل، آیه‌ی ۱.

۳- این تشبیه از تفسیر نوین اقتباس شده است، صفحه‌ی ۱۳.

و با حضرت معبود و خالق مهربان، به راز و نیاز پردازند و بهره‌ی وافی برای حیات حقیقی خود بگیرند.

ولی یاللاسف که این بشر بازیگر، قدر نعمت نشناخته و از سرّ وجود غافل گشته و با حرص و ولعی تمام، بوسیله‌ی نورهای مصنوعی، شب را هم تبدیل به روز کرده و تمام اوقات این عمر گرانمایه را در میدان دنیاطلبی به کار انداخته و خود را جسماً و روحاً فرسوده ساخته و از مقصد اصیل خلقت، بی بهره و تهی دست مانده است.

اما در همین دنیایی که اکثریت مردم آن را مرده‌دلانی تشکیل داده‌اند که جز زندگی مادی به چیزی نمی‌اندیشند و حقیقتی نمی‌فهمند: «وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۱ در همین دنیا، زنده‌دلانی وجود دارند که حافظ آبرو و شرف عالم انسانیت، همان‌ها هستند و سند زنده برای اثبات اشرافیت انسان از حیوان، زندگی توأم با طهارت و معنویت آن انسان‌های واقعی است. آری! آنان که به سرّ وجود پی برده‌اند و معنای شب و روز و طلوع و غروب ماه و خورشید را فهمیده‌اند، هرگز شبشان مانند روزشان نمی‌گذرد، آنان، روز، کاری و شب هم حالی دارند.

أَمَّا النَّهَارُ فَخُلَمَاءُ عُلَمَاءِ آبْرَارٍ اتَّقِيَاءُ، قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرَى الْقِدَاحِ، يَنْظُرُ
إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرَضَىٰ وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ لَقَدْ خَوْلَطُوا
وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ.^۲

به هنگام روز، آنان بردباران دانا و نیکوکرداران با تقوایند، ترس از خدا اندامشان را لاغر کرده؛ مانند باریکی تیرها که تراشیده می‌شود. بیننده می‌پندارد که بیمارند و حال آن که هیچ‌گونه بیماری ندارند [و چون رفتار و گفتارشان مشابه اکثر مردم دنیا نیست] می‌گوید: دیوانه‌اند، در صورتی که دیوانه نیستند، بلکه امری عظیم [درک عظمت خدا و اندیشه‌ی قیامت] دل‌های آنان را فرا گرفته و مستغرق بحر حیرت ساخته است.

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَ تَرْتِيلاً يُحَرِّزُونَ بِهِ
أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَسْوِيقٌ رَكَنُوا

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۰۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۴.

إِلَيْهَا طَمَعاً وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيُنِهِمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْعَوْا إِلَيْهَا مَسَامِيعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ.^۱

اما چون شب در آید [برای نماز] برپا ایستاده و آیات قرآن را به فکر و تأمل، تلاوت کنند، با دلی شکسته و محزون، بوسیله‌ی قرآن به درمان درد خود کوشند. گاهی که به آیات رحمت رسند، بر آن وعده‌های امیدبخش قرآن دل بسته و مشتاقانه در آن بیندیشند که گویی تمام آن پاداش‌های موعود خدا، برابر چشم آنان مجسم است و هر گاه مرورشان به آیات عذاب افتد، چنان گوش دل بر آن بگشایند که گویی فریاد و خروش دوزخیان، در بن گوش هایشان بلند است.

فَهُمْ حَائُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَ أَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ.^۲

پس آنان، شب را به پیشگاه خدا، یا با قامت خمیده در حال رکوعند و یا باروی، به خاک افتاده و دست و پاوزانوان و پیشانی‌های خود را به فروتنی، فرش زمین کرده و در حال سجودند و آزادی خود را از عذاب رستاخیز، از خدای طلبند.

به شب مردان که در ره تیزگامند	بسان شمع سوزان در قیامند
به شب مرغان حق را سوز و ساز است	به خاک عشق، شب روی نیاز است
شب است اخترشناسان را دل افروز	شب است آتش به جانان را جگرسوز
شب از چشم طبیعت رفت در خواب	دل بیدار گشت از شوق بی تاب
شب آمد پرده پوش مست و هوشیار	فروغ دیده و دل‌های بیدار
شب آمد حکمت آموز دل پاک	شب آمد گوهرافروز نه افلاک
شب آن معراجی عرش آشیانه	فسبحان الذی اَسْرَىٰ ترانه
فراز بارگاه عرش بنشست	ز جام لی مع الله گشت سرمست ^۳

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۴.

۲- دنباله‌ی همان خطبه است.

۳- قسمت منتخبی است از «نغمه‌ی الهی» مرحوم الهی قمشه‌ای.

آری! چه فرصت مغتنمی است
وای از اسرار درون دل شب
وصل‌ها دیده پس از راز و نیاز
علی آن شیر خدا شاه عرب
شب ز اسرار علی آگاه است
شب شنیده است مناجات علی
دل شب برای عشاق حضرت حق.
شب چه‌ها دیده به عالم یا رب
هجرها دیده پر از سوز و گداز
الفتی داشته با این دل شب
دل شب محرم سرالله است
جوشش چشمه‌ی حبّ ازلی

همیشه آرزو می‌کرد تاریکی شب فرا برسد، پرده‌ی ظلمت بین او و دیگران حایل شود، خلوت‌خانه‌ی انس با حضرت معبود، تشکیل گردد تا علی علیه السلام بتواند با فراغت خاطر و آرامش دل به راز و نیاز با خدا پردازد، غوغای درونی خود را با خدا به میان گذارد و التهاب قلبی خود را با آب مناجات پروردگار فرو بنشانند، آن‌قدر بنالد و اشک بریزد و بر خود بیچند تا با بدنی بی‌حرکت، بر روی زمین افتد.

گاه ضمن مناجاتش می‌فرمود:

أَهْ مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بَعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوَدِّ^۱

آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و بزرگی و سختی ورودگاه [قبر

و برزخ و محشر].

از جهات گوناگون، مقتضیات بیداری و هشیاری از برای ما جمع است. شب «عید اضحی» از چهار شب بسیار مبارکی است که علاوه بر شب قدر، امتیاز خاصی برای احیاء و شب‌زنده‌داری و قیام به عبادت دارد. از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که می‌فرمود: دوست دارم خود را در این چهار شب، فارغ برای عبادت سازم: شب اول رجب، شب نیمه‌ی شعبان، شب عید فطر و شب عید قربان.^۲

حال، اندکی به خود بیاییم و ارزش فوق‌العاده بزرگ این شب نورانی را در طول تمام عمر خود بشناسیم، مانند بسیاری از مردم غافل نباشیم که اصلاً پی به عظمت این موقف عظیم نبرده‌اند و به آثار درخشان و نتایج عالی‌های که در این موقف الهی باید بدست آورند، توجه ننموده‌اند.

۱- نهج البلاغه، باب الحکم، حکمت ۷۴.

۲- المراقبات، صفحه‌ی ۲۳۸.

گویی مشعرالحرام را مانند یکی از کاروانسراها و قهوه‌خانه‌های بین راه تصوّر کرده‌اند که مسافران رهگذر، موقع شب به آنجا می‌رسند و مقداری برای خواب و استراحت، توقف کرده و سحرگاهان می‌روند و لذا دیده می‌شود اغلب حُجّاج، وقتی متوجّه می‌شوند به مشعر رسیده‌اند، فوراً با عجله و شتاب از ماشین‌ها پیاده می‌گردند و هر یک، پتوی خود را روی دوش افکنده و دنبال گوشه‌ای می‌گردند که آنجا پتو بر سر کشیده و لااقل سه - چهار ساعتی بخوابند! درست مانند کسی که بین راه به قهوه‌خانه‌ای رسیده است و جز خواب و استراحت، کار دیگری ندارد!

در صورتی که شب عید اضحی و بیابان مشعرالحرام، از حسّاس‌ترین مواقف عبادت و فعّالیّت حیاتی حُجّاج است که باید تا حدّ قابل توجّهی از مقدار خواب و خوراک و آسایش همیشگی خود بکاهند و بر کم و کیف عبادت و بندگی بیفزایند. اساساً باید توجّه داشت قسمت عمده‌ی کار حُجّاج که چند ماه متوالی برای تهیّی اسباب و مقدّمات سفر حجّ، دوندگی کرده و زحمت‌ها متحمّل شده‌اند تا خود را به آن مراکز حسّاس عبادت رسانیده‌اند، نیمه‌ی دوّم روز عرفه است تا غروب آن روز در عرفات و نیمه‌ی دوّم شب و عید اضحی در مشعرالحرام تا طلوع آفتاب و روز عید قربان و شب و روز یازدهم و دوازدهم ذی حجّه در مکه و منی.

آری! مواقع حسّاس کار حُجّاج که باید کاملاً بیدار و هشیار باشند تا به بطالت و غفلت نگذرد، همین ساعت‌ها و روزهای معدود و زودگذر است که خداوند حکیم از این ایّام در قرآن کریم، یک جا تعبیر به ایّام معدودات و جای دیگر، تعبیر به ایّام معلومات فرموده است:

وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ^۱

خدا را یاد کنید در روزهای شمرده شده.

وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ فِيْ اَيّامٍ مَّعْلُوْمَاتٍ^۲

خدا را یاد کنند در روزهای معین و معلومی.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۳.

۲- سوره‌ی حجّ، آیه‌ی ۲۸.

خلاصه! بکوشیم تا از این ساعات و دقائق زودگذر آسمانی که به این آسانی نصیب هر کسی نمی‌شود، استفاده‌ی کامل نموده و بهره‌ی عالی بگیریم.

قبل از همه چیز باید متوجه این نکته باشیم که ما به امر خدا و دعوت خالق مَنان به این وادی آمده‌ایم و به همین جهت، لازم است «وقوف و بیتوته»ی ما در مشعر، مانند وقوف در عرفات، با «نیت» و برای امتثال امر خدا و قربةً الی الله باشد و لذا به محض رسیدن به مشعر، نیت «بیتوته» و شب به سر بردن در مشعر می‌نماییم و همین که سپیده‌ی صبح دمید و فجر طالع شد، بار دیگر نیت «وقوف» تا طلوع آفتاب را تجدید می‌کنیم.^۱

باری! وقتی انسان متوجه شد طبق دعوت قبلی وارد خانه‌ای شده و بر سر سفره‌ای نشسته است، طبعاً احساس عزت و احترامی برای خود کرده و اطمینان بیشتری به اجابت دعوات و پذیرش خواسته‌هایش پیدا می‌کند و با دلگرمی کاملتری، لب به تقاضا می‌گشاید و مخصوصاً که میزبان را به کرم و جلالت قدر بی‌پایان و رحمت و رأفت بی‌منتها معتقد باشد که آمادگی خود را برای اجابت دعوت مهمانان، اعلام کرده است:

وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ.^۲

خدای شما گفته است مرا بخوانید، اجابت می‌کنم دعای شما را.

بانگ می‌آید که ای طالب بیا

جود، محتاج گدایان چون گدا!

اگر گدای بینوا، دربه‌در بگردد و چیزی نخواهد، تعجیبی نیست، تعجب آنجاست که دولتمند با سخا، دربه‌در بگردد و حاجتمندی بجوید! آری! راه و رسم کریمان چنین است؛ پیش از اینکه مستمند بینوا دست سؤال به سوی آنان دراز کرده و آبروی خود بریزد، آنان دست عطا به سوی او دراز کرده و «هَلْ مِنْ سَائِلٍ وَ هَلْ مِنْ دَاعٍ» می‌گویند، چنان که در روایات معصومین علیهم‌السلام آمده است:

إِنَّهُ إِذَا كَانَ آخِرَ اللَّيْلِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى هَلْ مِنْ دَاعٍ فَأَجِيبُهُ، هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأَعْطِيهِ سؤَالَهُ هَلْ مِنْ مُسْتَعْفِرٍ فَأَعْفِرَ لَهُ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ.^۳

چون آخر شب فرا رسد، خداوند تعالی می‌فرماید: آیا دعاکننده‌ای هست که

۱- به مناسک حج آقایان فقها مراجعه شود.

۲- سوره‌ی غاف، آیه‌ی ۶۰.

۳- ارشادالقلوب دپلمی، الباب الثالث عشر فی المبادرة فی العمل، صفحه‌ی ۹۲.

اجابتش کنم؟ آیا خواهنده‌ای هست که خواسته‌اش را بدهم؟ آیا طالب
آمزشی هست که او را بیمارزم؟ آیا توبه‌کننده‌ای هست که توبه‌اش را
بپذیرم؟

بله! چنین است، در مرام و مسلک ارباب جود و کرم، جود، محتاج‌گدایان چون
گدا، کرم و جود و سخای آنان، این در و آن در می‌گردد و گدای بینوایی را می‌طلبد تا خود
را به او برساند:

یا مُبْتَدِئًا بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا.

جود، محتاج است و خواهد طالبی
جود، می‌جوید گدایان و ضعاف
همچنان که توبه خواهد تائبی
همچو خوبان کآینه جویند صاف
روی احسان از گدا پیدا شود
روی زیبا ز آینه زیبا شود

آنچنان که صورت زیبا دنبال آینه می‌گردد تا زیبایی خود را در آن ببیند، جود و سخا
نیز دنبال گدا می‌گردد تا مظهري پیدا کرده و خود را در چهره‌ی او ظاهر سازد.

چون گدا آینه‌ی جود است، هان
آینه چنان لطیف است و حسّاس که اگر نفس در آن دمیده شود تیره و تارش
می‌سازد، آینه‌ی قلب سائل و حاجتمند نیز به قدری حسّاس است و زودرنج که
کوچک‌ترین اظهار بی‌اعتنایی، در او اثر کرده و شیشه‌ی قلبش را منکسر می‌گرداند.

زین سبب فرمود حق در الضحیٰ
بانگ کم زن ای محمّد بر گدا

وَأَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ^۱

[ای پیامبر!] بانگ بر سائل مزن.

چون گدا آینه‌ی جود است، هان
دم بود بر روی آینه زیان

حال ای خدای پیامبر که به رسول مکرمت دستور بنده‌نوازی و ذره‌پروری داده‌ای، این
ما بندگان خاک‌نشین و گدایان سر به آستان نهاده‌ات هستیم که دعوت کریمانه‌ات را اجابت
کرده و بر سر سفره‌ی شاهانه‌ات در این دارالضیافه و مهمانسرای عظیمت نشسته‌ایم: «وَأَمَّا
السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ»؛ الهنا، بانگ بر سائلان درگاهت مزن. پروردگارا! آفریده‌های بی‌پناه خود را از

در خانه‌ات مران که از بد حادثه، اینجا به پناه آمده‌ایم. کریم! خجالت و شرمساری بازگشت با تهیدستی بر مهمانانت روا مدار که به امید کرمت این همه راه آمده‌ایم.

الهی بی‌پناهان را پناهی
به سوی بی‌پناهان کن نگاهی
امید لطف و بخشش دارد از تو
اسیری شرمساری روسیاهی

اینک با توجه به این موقعیت و آمادگی شرایط استجاب، دست به دعا برمی‌داریم و باز هم مقدم بر تمام حوایج دنیا و عقبی، فرج ولی زمان حضرت امام مهدی حجة بن الحسن (ارواحنا فداه) را از خدا می‌طلبیم که رفع تمام بلیات و حلّ جمیع مشکلات - از هر قبیل که باشد - بدست ولایت آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تحقّق پذیر خواهد بود و سپس نیکوست که گناهان و معاصی و لغزش‌های فراوانی را که در گذشته‌ی عمر از ما سر زده است، یک به یک به زبان آورده و اعتراف به تقصیر در انجام وظیفه‌ی بندگی نماییم و صورت، روی خاک‌های بیابان مشعر گذارده و از عمق دل بنالیم و از دیدگان، اشک تأثر و ندامت بریزیم و به تبعیت از مولای خود، امام سید الساجدین علیه السلام عرض نماییم:

فَمَا كُلُّ مَا نَطَقْتُ بِهِ عَنْ جَهْلٍ مِنِّي بِسُوءِ أَثَرِي وَ لَا نَسِيَانٍ لِمَا سَبَقَ مِنِّي
ذَمِيمٍ فَعَلِي لَكِنِّي لَيْسَ لِي سَمَاعٌ سَمَائِكَ وَ مَنْ فِيهَا وَ أَرْضِكَ وَ مَنْ عَلَيْهَا مَا
أَظْهَرْتُ لَكَ مِنَ النَّدَمِ وَ لَجَأْتُ إِلَيْكَ فِيهِ مِنَ التَّوْبَةِ، فَلَعَلَّ بَعْضَهُمْ
بِرَحْمَتِكَ يَرْحَمُنِي لِسُوءِ مَوْقِفِي أَوْ تُذَرِكُهُ الرَّقَّةُ عَلَيَّ لِسُوءِ حَالِي فَئَالَنِي
مِنْهُ بِدَعْوَةٍ هِيَ أَسْمَعُ لَدَيْكَ مِنْ دُعَائِي أَوْ شَفَاعَةِ أَوْ كَدِّ عِنْدِكَ مِنْ
شَفَاعَتِي تَكُونُ بِهَا نَجَاتِي مِنْ غَضَبِكَ وَ فَوْزَتِي بِرِضَاكَ.^۱

خدایا! من اگر جرأت این همه گفتار به خود داده‌ام، نه از این روست که بی‌خبر از بدکرداری‌های خود هستم و نه آن که زشتی‌های گذشته‌ام را از یاد برده‌ام بلکه از این جهت است که ناله‌ام را آسمان و آسمانیان بشنوند و زمین و زمینیان از توبه و ندم باخبر گردند. شاید در این میان، یکی به بدحالی و بینوایی ام ترحم کرده و رقت آورد و به دعایی که به درگاہت از دعای من شنیدنی تر و به اجابت، نزدیک تر باشد، بهره‌مند سازد و به شفاعتی که از شفاعت من در

۱- قسمتی از دعای ۳۱ از ادعیه‌ی صحیفه‌ی سجاده‌یه.

پیشگاه اقدست استوار تر و باارزش تر است، ممنونم گرداند که مگر بدین وسیله از غضبت رهایی یافته و به رضا و خشنودی ات فائز و رستگار گردم.

گناهام گر چه بسیار است بسیار
چه باشد قطره پیش بحر ذخار
تویی یا رب طیب دردمندان
شفابخش درون مستمندان
دمی آگاه ساز این قلب غافل
مران از درگهت این جان جاهل
که تاب قهرت این مستی گنه کار
نداریم ایزدا ما را مکن خوار
ساعتی به تفکر در اسرار پردازید

البته در شب مشعر به تناسب حال هر کسی، اقسام گوناگون عبادت، از نماز و تلاوت قرآن و دعاهای واردهی از ائمه‌ی هدی علیهم السلام و توبه و استغفار و تضرع و مناجات با قاضی الحاجات، تماماً دارای فضیلت بسیار بزرگ و ارزش فوق العاده عظیم است. اما در میان همه‌ی این اصناف عبادت، ساعتی را اختصاص دادن به تفکر در اسرار مناسک حج و بالخصوص موضوع بیتوته‌ی در مشعر الحرام و وظیفه‌ی استحبابی جمع آوری سنگریزه از آن وادی و سپس افاضه‌ی از مشعر به منی و اعمال اسرار آمیز منی، تفکر در این امور، از افضل عبادات است:

قال رسول الله ﷺ: فِكْرَةُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ^۱

ساعتی اندیشیدن، بهتر از عبادت یک سال است.

امام ابوالحسن الرضا علیه السلام فرموده‌اند:

لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ^۲

عبادت، زیادی روزه و نماز نیست، همانا عبادت، تفکر و اندیشه‌ی بسیار در کار خداست.

(عالم سراسر حکمت خلقت و احکام پر از اسرار شریعت، هر دو، مجال تفکر برای انسان با ایمان و موجب ازدیاد درجه‌ی ایقان است). عبادت یعنی انداختن نواحی وجود خود را در راه خدا و شکی نیست در این که اشرف نواحی وجود انسان، ناحیه‌ی عقل است.

۱- جامع السعادات، جلد اول، صفحه‌ی ۱۶۵.

۲- تحف العقول، صفحه‌ی ۳۲۵.

پس به کار انداختن عقل، به تفکر در راه خدا، اشرف عبادات خواهد بود؛ عبادتی که به سایر عبادات ما روح می‌بخشد، نماز و روزه‌ی ما و حج و جهاد و منبر و محراب و اشک و آه ما و بالاخره تمام عبادات ما را، عبادتی زنده و توأم با عرفان می‌سازد و از نظر سیر تکاملی و ارتقای روحی انسانی، یکش را برابر با هزار و کمش را بسیار و بی‌شمار می‌گرداند، بطوری که جا دارد با کلمه‌ی حصر «انما» بفرماید: انما العبادة كثرة التفکر فی امرالله.

براستی که شب مشعرالحرام، فرصت بسیار مناسبی است برای عبادت تفکر. چه آنکه شب از نیمه گذشته است و غوغا و هیاهوی جمعیت، خاموش گشته، آنها که باید بخوابند، خوابیده‌اند و آنها که اهل دعا و مناجات و نمازند، هر یک، گوشه‌ای گرفته و دل به خدا داده و با ادبی تمام، به زمزمه‌ای عمیق و آرام پرداخته‌اند، بعضی در حال قیام و برخی در حال رکوع و جمعی در حال سجودند.

آسمان پرستاره‌ی مشعر با صفا و لطافت عجیب و تشعشع و تلالؤ کواکب درخشانش که توأم با سطوت و هیبت خاصی است، یک نوع حال ملکوتی و جذبه‌ی روحانی مخصوص به انسان می‌بخشد که آدمی را در یک عالم دیگری جدا از عالم دیگران سیر می‌دهد:

به چشمان در تماشای سماوات	به جان، با روی جانان در مناجات
نظر بر انجم رخشنده دوزد	به حیرت همچو شمع بزم سوزد
همی گوید الهی یا الهی	مرا بر آسمانت نیست راهی
تو آگاهی فراز آسمان چیست	فروزان ماه و تابان اختران چیست
بلند اندیشه را آنجا رهی نیست	به جز حیرت، خرد را آگهی نیست
هزاران کشتی نور است تابان	در این دریای بی‌ساحل شتابان
همه مجبور عشقند این قوافل	شتابان کو به کو، منزل به منزل
به مشعر امشب اره‌شیری ای دوست	نباشد خوش تر از بیداری ای دوست
به دیده باش چون ابر گهریار	به دل سوزان تر از شمع شرربار
گهی با فکر و گه با ذکر سبوح	صبوحی زن مگر روشن شود روح
چو مرغ حق به دل با ناله‌ی زار	به ذکر حق سحرگردان شب تار
که بخشندت ز الطاف الهی	ز آه شب نشاط صبحگاهی

آری! انسان، تا خود موفّق به بیتوته‌ی در مشعر نشود و با توجّه و آمادگی قبلی به آن سرزمین روحانی و زیر آن آسمان نورانی قدم نگذارد و شب عید اضحیٰ را در آن جمع، به بیداری به سر نبرد، به حقیقت و رمز آنچه که بیان شد، آشنا نمی‌گردد. و نسأل الله التوفیق.

اینک که آماده‌ی تفکر گشته‌ایم، در رمز معین شدن شب برای وقوف در مشعر بیندیشیم؛ شاید دری از اسرار الهی به روی ما گشوده گردد و بر معارف ما بیفزاید. البته به خاطر داریم که ما از «عرفات» به «مشعرالحرام» آمده‌ایم. یعنی در آن وادی شناسایی و مجلس معارفه‌ی با خدا، به مقام کامل معرفه‌اللّهی رسیده و با معبود خود عهد محبت و پیمان مراقبت داریم بسته‌ایم، تا آنجا که به تبعیت از مولای خود، امام سیدالشهداء علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه داشته‌ایم:

أَيَكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّىٰ يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ،
مَتَىٰ غِبْتَ حَتَّىٰ تَحْتَاجَ إِلَيَّ دَلِيلٌ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَىٰ بَعُدْتَ حَتَّىٰ تَكُونَ
الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوَصِّلُ إِلَيْكَ، عَمِيَّتَ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيباً وَ خَسِرْتَ
صَفَقَةً عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيباً.^۱

آیا چه موجودی روشن تر از تو هست تا در پرتو روشنایی او، تو را بیابم؟! کی تو پنهان بوده‌ای تا در پناه دلیل و راهنمایی، در طلبت بر آیم؟! کی تو دور بوده‌ای تا با نشان و علامت، رو به سوی تو آیم؟! کور باد آن چشمی که تو را ناظر و مراقب خود نبیند. زیانکار و بی‌بهره باد آن بنده‌ای که حظی از محبت نگیرد.

و مسلم و قطعی است که چنین روح عارف و محبّ خدا، به شرط صدق در ادّعا، به درجه‌ای از درک و شعور عالی انسانی رسیده است که به چشم دل، جز خدا چیزی نمی‌بیند و در سویدای جان، جز به خدا به چیزی علاقه‌مند نمی‌شود، مشاعر و مراکز ادراکش، یک جا، مختصّ خدا گشته و غیر خدا که در نظرش مانند خاک‌ها و ریگ‌های بیابان آمده است، حقّ ورود به خانه‌ی قلبش که حریم خاصّ خدا شده است را ندارد، خلوت دل نیست جای صحبت اغیار. هم‌چنان که بیابان مشعر، محلّ ظهور شعائر و علائم خداجویی و خداخواهی است، هیچ مظهري از مظاهر دنیاطلبی و خودخواهی، آنجا دیده

۱- قسمتی از دعای حضرت امام حسین علیه السلام در روز عرفه.

نمی‌شود، همچنین قلب انسان عرفات رفته و با خدا پیمان معرفت و محبت بسته نیز باید چنان باشد و «مشعرالحرام خدا» بشود، مظهر آثار و علایم و شعائر خداجویی و خداخواهی گردد، جز ندهای روحانی و نغمه‌های آسمانی، نغمه و ندایی از آن دل بر نخیزد، علایق به زخارف و لذایذ دنیوی تا سر حد غفلت و انصراف از خدا و آخرت در فضای آن دل، خیمه و خرگاه برپا نکنند، زن و فرزند و مال و منال و جاه و مقام و منصب دنیا، هر یک تخت حکومت خود را بر زوایای قلب، استوار نسازند که جایی برای خدا باقی نگذارند.

فَإِذَا أَقْضَيْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ^۱.

از عرفات که کوچ کردید، در مشعرالحرام به یاد خدا باشید.

می‌بینید که مشعرالحرام تاریک است و چیزی جز خدا در آن فضا حکومت ندارد و صدایی جز صدای خداجویی از اطراف و جوانب آن وادی، به گوش نمی‌رسد و هم این موقوف، دنبال موقف عرفات قرار داده شده است تا در واقع، مجسم‌کننده‌ی صحنه‌ی قلب انسان عرفات رفته باشد که نور معرفت خدا آنچنان در فضای قلبش تابیده است که همه چیز، در پرتو نور شدید «معرفه‌الله» محو گشته و ناپدید شده است تا حدی که نسبت به غیر خدا، فضای قلبش تاریک است و نابینا، و تنها نسبت به خدا روشن است و کاملاً بینا.

عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ^۲.

عظمت خدا، چنان دل‌های آنان را پر کرده که ماسوای او در نظرشان، کوچک [و غیر قابل اعتنا] آمده است.

وَ كَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقَلَّ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطُؤُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ^۳.

دنیای دنیاداران در نظر خداشناسان، کمتر و بی‌ارزش‌تر است از آنچه که با پا، می‌مالند و می‌گذرند.

یعنی دنیای به این زیبایی در چشم خدایینان، از خاک و ریگ هم فرومایه‌تر و بی‌مقدارتر می‌باشد، بطوری که اگر امر خدا نباشد، تمایلی به گردآوری اموال دنیا در خود نمی‌بینند.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۸.

۲- جمله‌ای از خطبه‌ی ۱۸۴ نهج البلاغه.

۳- روضه‌ی کافی، صفحه‌ی ۲۴۷، ضمن حدیث ۳۴۷.

سر استحاب جمع آوری سنگریزه از بیابان مشعر

از جمله وظایف مستحبّه‌ی حجّاج در مشعرالحرام، این است که بگردند و از لابه‌لای خاک‌ها و زیر ماسه‌های آن بیابان، تعداد معینی (هفتاد عدد و اگر مقداری بیشتر باشد، بهتر است) سنگریزه که تقریباً به اندازه‌ی یک بند انگشت باشد جمع کرده و همراه خود به منی ببرند و برای رمی جمرات آماده باشند و می‌دانیم که انسان در آن ساعت شب و آن بیابان تاریک طبعاً تمایل به این کار ندارد، مخصوصاً با توجه به اینکه احتمال آلودگی به کثافات در اثنای جمع آوری سنگریزه نیز در کار است و همین احتمال، بر تنفّر طبع انسان می‌افزاید که اگر نبود امر خدا، هرگز در آن موقع شب اقدام به این کار نمی‌کرد و لذا صرفاً برای امتثال فرمان خدا و رسول مکرّمش دنبال سنگریزه می‌گردد و جمع آوری می‌کند و در میان کیسه‌ای ریخته و همراه خود برمی‌دارد.

این برنامه، روشنگر این حقیقت است که انسان خداشناس بعد از وقوف در موقف عرفات و آشنا گشتن با مطلق‌الکمال و کلّ‌الجمال به درجه‌ای از مشعر عالی و درک شعور روحانی می‌رسد که اصلاً تمام دنیا و جمیع شئون زندگی مادّی، در نظرش مانند خاک و سنگریزه‌ی بی‌ارزش می‌آید که طبعاً هیچ‌گونه تمایل به جمع آوری آن در خود نمی‌بیند مگر «امّثِلاً لِأَمْرِ اللَّهِ وَ طَلَباً لِمَرْضَاتِهِ» آن هم به مقدار معینی که رضا داده و دستور فرموده است، به جستجو و تفحص و تحصیل مال می‌رود و ذخیره می‌سازد، اما نه برای تمتّع و لذّت بردن، بلکه برای اجرای برنامه و وظیفه‌ی دیگری که در میدان مبارزه‌ی با اعدای دین و دشمنان حق، باید عملی گردد.

مکتب تربیتی اسلام، از یک طرف، دنیا و لذّات دنیا را در نظر مسلمان، مانند سنگریزه و خاک بی‌مقدار جلوه می‌دهد تا نسبت به آن، بی‌اعتنا گردد و محبّت و علاقه‌ی به دنیا در دل نماند؛ چه تمام جنایات و مفسدات گوناگون در دنیا و عذاب‌ها و محرومیت‌های بی‌پایان در عقبی، معلول علاقه‌ی مفرط و حبّ شدید به دنیا و شئون دنیاست که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ^۱.

حُب دنیا، سرچشمه‌ی هر گناه است.

ولی از طرف دیگر گوشزد می‌کند که اگر انسان، به کلی تهی دست از مال دنیا باشد، تمایلات و شهوات سرکش‌ی که در طبیعتش نهفته و از راه صحیح، ارضا نشده‌اند، سر برآورده و او را به طغیان و عصیان وامی‌دارند. مخصوصاً اگر در محیطی زندگی کند که بی‌عدالتی‌ها و فاصله‌های طبقاتی در آن محسوس و عیان باشد که در این صورت، انسان‌های فقیر، با احساس مغبونیت و محرومیت در مقابل زندگی پرتجمل دیگران، نمی‌توانند صبر و تحمل از خود نشان داده و به اصطلاح، دندان روی جگر بگذارند و آرام بمانند. ناچار، دست به انواع خیانت‌ها زده و اقسام مفاسد و بی‌نظمی‌ها در جوامع بشری به وجود می‌آورند.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش محمد حنفیه، در نکوهش فقر و تنگدستی می‌فرماید:

يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ،
مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ.^۱

فرزند عزیزم! من از خطر فقر، بر تو می‌ترسم، از آن به خدا پناه ببر، چه آن که فقر، موجب نقصان دین است [آدمی را به خیانت و گناه وامی‌دارد] و هم مایه‌ی دهشت‌زدگی عقل و پریشانی فکر است و دیگر آن که باعث پیدایش بغض و عداوت می‌باشد.

در جوامعی که فاصله‌های عمیق طبقاتی موجود است، دل‌ها پر از کینه و قیافه‌ها نسبت به هم خشمگین است. پس فقر و تهی‌دستی از مال دنیا ممکن است فساد ایمانی و اخلاقی و اجتماعی بسیار به بار آورد؛ همچنان که غنا و ثروتمندی نیز در موارد بسیاری، مستتبع انواع مفاسد می‌باشد و لذا فقر و غنا هر دو در روایات ما، هم مورد مدح و ثنا، واقع شده‌اند و هم مورد ذم و نکوهش، و با در نظر گرفتن موارد مختلف و شرایط گوناگون، تناقضی در کار نخواهد بود.

دیگر آنکه، فقر برای امت اسلامی در مقابل بیگانگان، خطری عظیم‌تر دارد و آن اینکه اگر جامعه‌ی مسلمین از ثروت و اقتصاد مالی بی‌بهره باشند، دشمنانشان از راه ثروت و

۱- نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، باب‌الحکم، صفحه‌ی ۱۲۲۸، حکمت ۳۱۱.

اقتصاد بر آنان چیره می‌شوند و آنها را تحت استعمار خود درمی‌آورند و با از بین بردن استقلال اقتصادی، استقلال سیاسی آنها را نیز از بین می‌برند و عاقبت، مرام و مسلک بی‌دینی و بی‌ایمانی را در مجتمع مسلمین ترویج کرده و بدبختی و شقاوت ابدی بر سرشان می‌ریزند، قال رسول الله ﷺ:

كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا.^۱ فقر نزدیک به سرحد کفر است.

مخصوصاً در دنیای امروز که آراستگی‌های ظاهری و تعینات مادی، ملاک عظمت و سیادت، به حساب آمده است، اگر ملت اسلام بخواهد تحت عنوان زهد و پارسایی و بی‌اعتنایی به دنیا و لذات دنیا، پشت پا به مظاهر مادی زندگی بزند و در تمام شئون حیات، با خونسردی و بی‌نظمی و باری به هر جهت بگذراند، مسلماً در نظر دنیا، کوچک و بی‌ارزش و بی‌مقدار جلوه می‌کند و از همه طرف حملات کوبنده‌ی تبلیغاتی بر سرش می‌بارد و مورد تحقیر و توبیخ جهانیان واقع می‌شود.

از طرفی هم که اکثریت مسلمانان، تربیت دینی صحیحی ندیده‌اند و قدرت ایمانی محکمی ندارند که «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^۲ از ملامت هیچ ملامت‌گری نترسند و در مقابل بیگانگان، خود را نبازند و با روحیه‌ای قوی در برابر قدرت تبلیغی آنها بایستند و سرمایه‌های معنوی خود را بطور بی‌نهایت، ارزنده‌تر از سرمایه‌های مادی آنها بدانند و به دیگران هم بفهمانند.

خیر! اکثریت مردم مسلمان، چنین نیستند؛ بلکه بر اثر ضعف نیروی ایمانی، احساس حقارت و کوچکی در خود نموده و در مقابل عظمت مادی و آراستگی‌های ظاهری کفار به زانو در می‌آیند و تدریجاً تمام مبانی دینی خود را هم که تنها ملاک سعادت و خوشبختی انسان است از دست می‌دهند و در کام مرام‌های سیاسی اجانب فرو رفته و در معده‌ی آنها هضم می‌گردند.

بنابراین، لازم است جامعه‌ی مسلمانان در عین آنکه بر اساس تربیت صحیح دینی، دنیا و شئون زندگی مادی در نظر آنان در جنب کمالات معنوی و سرمایه‌های اخلاقی و

۱- مجموعه‌ی وزام، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۵۸.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۴.

روحی، مانند خاک زیر پا و سنگریزه‌های غیر قابل اعتناست،^۱ مع الوصف، لازم است برای ارضای شهوات سرکش نفسانی به طریق مشروع از یک طرف و به منظور حفظ مبانی ایمانی و اخلاقی خود در پرتو حفظ استقلال اقتصادی و سیاسی و قومی خود از طرف دیگر از اموال و امتعه‌ی دنیا به حدّ کافی، در دست داشته باشند تا با حفظ عزّت و سیادت دنیایی خود، حافظ گوهر ایمان و اسلام خود باشند و سرانجام به عزّت و سعادت عقبایی نیز نائل گردند.

به بیان دیگر، ما اّمت اسلامی، نظر به ضرورت حفظ حیات معنوی و سرمایه‌ی ایمان به مبدأ و معاد که ضامن سعادت حقیقی ماست، موظّفیم از باب رعایت حال اکثریّت مسلمانان که مرعوب تجلّیات سیادت مادّی می‌باشند، مظاهر زندگی مادّی را هم در متن حیات اجتماعی خود، پا به پای دنیای متمدّن جلو ببریم و تشکیلات اجتماعی را از مؤسّسات فرهنگی و اقتصادی و بهداشتی و نظامی با وسایل و جهازات مدرن روز مجهّز سازیم تا علاوه بر جنبه‌های روحی و معنوی در جنبه‌ی ظاهر زندگی نیز در خود احساس عزّت و عظمت و آقایی بنماییم و خود را در مقابل شوکت دیگران نازیم.

این، دستور قرآن کریم است:

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ
عَدُوَّكُمْ.^۲

تأمی توانید، خود را در برابر آنان که دشمنان شما و خدایند، قوی و نیرومند سازید و به انواع جهازاتی که موجب ارعاب و ارهاب آن‌ها می‌شود، مجهّز گردید.

این جمله از امام کاظم علیه السلام نقل شده است:

إِنَّكُمْ قَوْمٌ أَعَدَّكُمْ كَثِيرَةٌ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ إِنَّكُمْ قَدْ عَادَاكُمْ الْخَلْقَ فَتَرَيُّنَا
لَهُمْ بِمَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ.^۳

۱- عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لو یعلم الناس ما فی فضل معرفة الله عزّوجلّ، ما مدوا اعینهم الی ما متع الله به الاعداء من زهرة الحیاة الدّنیاء و نعیماها و كانت دنیاهم اقلّ عندهم ممّا یطوّونه بارجلهم، روضه‌ی کافی، صفحه‌ی ۲۴۷، حدیث ۳۴۷.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۰.

۳- فصول المهمّه، باب نوادر الکلیات، صفحه‌ی ۱۶۱، باب ۴۱.

ای گروه شیعه! متوجه باشید شما دشمنان فراوان دارید که می‌کشند از راهی بهانه‌ای بدست آورده و بر شما بتازند و تحقیرتان نمایند. پس تا می‌توانید خود را از هر جهت در مقابل آنان بیارایید [البته با رعایت دستورات شرع مقدّس]. بکوشید تا علاوه بر آراستگی باطن، ظاهر خود را نیز در نظر دیگران، مزین و آراسته و کامل نشان دهید تا مردم ظاهر بین نیز شما را بزرگ و با حشمت ببینند و راهی برای تحقیر و توبیخ شما نیابند.^۱

آری! اسلام، در عین آنکه دستور زهد و بی‌اعتنایی به دنیا به پیروانش می‌دهد، در مقابل کفّار برای حفظ شئون ظاهری امت اسلام، دستور دنیاداری نیز می‌دهد. با اینکه حبّ دنیا را رأس کلّ خطیئه می‌داند، مع ذلك، فرمان «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» نیز صادر می‌فرماید. البته، عاشق دل‌باخته‌ی دنیا شدن و همه چیز خود را در راه رسیدن به دنیا فدا کردن، گناهی بزرگ است و سرچشمه‌ی دیگر گناهان است ولی از این طرف هم سستی و تنبلی و میدان زندگی را بدست بیگانگان و اعدای حقّ و عدالت دادن، موجب از بین رفتن قومیت امت اسلامی و نابود گشتن زحمات پیغمبران الهی است.

حال، این مطلب که روشن شد و برنامه‌ی تربیتی اسلام از نظر «زهد و دنیاداری» به دست آمد، بار دیگر، عطف توجّهی به وظیفه‌ی حجّاج مسلمان در بیابان مشعرالحرام می‌نماییم و تا حدّی به بعض اسرار وقوف شبانه در مشعر و استحباب جمع‌آوری سنگریزه‌های رنگین و نقطه‌دار^۲ از لابه‌لای خاک‌های مشعر، پی‌می‌بریم و تصدیق می‌نماییم که مشعرالحرام، نشان‌دهنده‌ی گوشه‌ای از تربیت جامع و عمیق اسلام است. یعنی، حجّاج مسلمان که وقوفشان در دامن کوه عرفات تمام شد و با خالق و معبود خود که جمیل علی‌الاطلاق است و محبوب واقعی انسان، مأنوس گشته و پیمان عبودیت بستند و به مشعر رسیدند، آنجا که هم مظهر شعار خداجویی و خداخواهی محض است و هم محلّ بروز درک و شعور عالی انسانی است، آنچنان خدا در نظرشان عظیم و محبوب آمده است که همه چیز دنیا از مال و جاه و مقام و منصب حسّاس و پول و زن و فرزند و خانه و مغازه و

۱- چون راوی در صدر روایت می‌گوید، من چیز حقیری بدست گرفته و می‌بردم، بین راه که به امام علیه السلام برخورد کردم، فرمود: این را بیفکن، من خوش ندارم مرد شریف بزرگواری چیز کوچک بی‌مقداری را با خود بردارد و بعد آن جمله‌ی بالا را فرمودند.

۲- مستحبّ است سنگریزه‌ها رنگین و نقطه‌دار باشد، (مناسک حجّ آقایان فقها).

بالاخره تمام جمال‌ها و زیبایی‌های فریبنده‌ی دنیا، در جنب تجلیات جمال حضرت مبدأ اعلیٰ، مندک و غیرقابل اعتنا شده است، همچون خاک‌ها و سنگ‌های ظریف خالدار ریخته‌ی زیر پا، آن هم در فضای تاریک و لیل‌ه‌ی ظلماء که ابداً توجّهی به آن ندارند و برای بدست آوردن آن حرص نمی‌زنند و سر نمی‌برند و شکم نمی‌درند و خیانت نمی‌کنند و سخن ناروا به هم نمی‌گویند و گمان بد به هم نمی‌برند. بلکه با کمال بی‌اعتنایی و بزرگواری از آن می‌گذرند بطوری که اگر نبود دستور حضرت معبود و خالق سبحان، دست بسوی آن دراز نمی‌کردند و تمایلی به آن نشان نمی‌دادند.

ولی چون دستور خدای حکیم است، با آنکه در «مشعرالحرام» هستند و به مرتبه‌ی عقل و شعور و درایت عالی‌ه‌ی انسانی رسیده‌اند و فضای قلب و روح خود را «قرقگاه خدا» ساخته‌اند و سنگریزه‌ی اموال دنیا در نظرشان بسیار کوچک است و بی‌مقدار، ولی فقط برای اطاعت امر خالق، دنبال جمع کردن آن می‌روند و تا آنجا که مورد امر و رضای خداست، تحصیل سنگریزه‌های اموال دنیا می‌نمایند و در همان موقع نیز، قلب و زبانشان به یاد خدا و ذکر خدا مشغول است و خشنودی خدا را می‌جویند.

اللَّهُمَّ اُخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِنَا وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَسْعَى لِرِضَاكَ.

۶- موقف ششم: منی یا قربانگاه

به توفیق خداوند سبحان، وقوف ما در مشعرالحرام به پایان رسید و اینک با قلبی سرشار از محبت خدا و آماده‌ی فداکاری و از خود گذشتگی در راه معبود بی‌همتا، امتثالاً لامرالله و طلباً لرضاه بعد از طلوع آفتاب روز «عید اضحیٰ» به سوی وادی «منی» حرکت می‌نماییم تا در صحنه‌ی امتحان الهی شرکت کرده و آثار و علائمی از اندوخته‌های معنوی و مکتسبات روحی خود را که در موقف عرفات و مشعر بدست آورده‌ایم در معرض دید همگان بگذاریم که هم خود، محصول کار خود را بالعیان ببینیم و هم به دنیای انسان‌ها، نمونه‌ای از قدرت سازندگی مکتب تربیتی اسلام را ارائه نماییم که پرورش یافتگان در دامن «عرفات و مشعرالحرام» از نظر معرفت و شناسایی خدا و محبت به خدا به آنجا رسیده‌اند که منقطع از تمام شواغل مادی گشته و چشم از جمیع ماسوی پوشیده و تمام مال و منال و تعینات دنیایی را بصورت سنگریزه‌های بی‌ارزش بر کف گرفته و آماده‌ی امتثال امر و

اطاعت فرمان خدا می‌باشند که به هر راه و به هر مصرف و تحت هر عنوانی که بفرماید، بی دریغ و بدون تعلل، وارد میدان عمل می‌شوند و حتی اگر ریختن خون و دادن جان خود و عزیزانشان نیز، مطلوب معبود محبوبشان باشد، بی مضایقه حاضرند.

آری! منی قربانگاه است. آنجا باید سر دنیا در راه جلب رضای خدا بریده شود. آنجاست که باید تمام تشخّصات و تعینات دنیایی از مال و جاه و مقام و شهرت و حتی جان و فرزند، فدای حضرت معبود گردد. مال دنیا بصورت سنگریزه‌های بی‌مقدار در آمده و محض اطاعت فرمان خدا بر سر و مغز دشمنان خدا که به صورت تخته‌سنگ‌ها و ستون‌های سنگ و گلی، سر راه اهل ایمان، صف کشیده و تیشه به ریشه‌ی سعادت آنان می‌زنند، کوبیده شود.

سپس باید تمام شهوات و هوس‌های افراطی که دشمن سرسخت داخلی انسان است، به صورت گوسفندی بر زمین خوابانده شده و رگ‌های گردنش بریده شود و بعد از آن، رذایل اخلاقی از کبر و نخوت و خودخواهی که همچون موهای سر انسان، از مغز انسان می‌جوشد و باد طغیان به دماغ آدمی می‌افکند، تراشیده و در زمین منی دفن گردد.

وادی منی با مناسک به معنای واقعی و صحیح و جاندارش، صحنه‌ی امتحان و آزمایشگاه عجیبی است که صاحبان عقل و درایت و غیرت و ارباب حرّیت و شهامت و مردانگی را از دسته‌ی جاهل خودخواه و اسیر دام شهوات حیوانی جدا می‌سازد. نمایشگاهی است که سرمایه‌های روحی بسیار ارزنده‌ی انسان‌های تکامل‌یافته را که نماینده‌ی آثار تربیتی پیغمبران و رجال آسمانی می‌باشند در معرض نمایش گذارده و تمام جهانیان را به تماشای آن فرا می‌خواند. منی، آن وادی قرب و تجلّی‌گاه عنایات خاصه‌ی حضرت معبود است که به گوش انسان دل‌زنده و بیدار می‌گوید:

فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.^۱

کفش‌های خود را از پای بیفکن که قدم به وادی مقدّس نهاده‌ای.

بنگر که مکتب اعلیٰ و اقدس محمدی ﷺ آنچنان شرف به تو بخشیده است که لیاقت و اهلیت ایستادن در جلوه‌گاه جمال حضرت الله (جلّ جلاله و عظم شأنه) را به دست

آورده‌ای. قدر خود بشناس و به شکرانه‌ی این نعمت عظمی و موهبت کبری، سجده به پیشگاهش برده و از مال و جان خود در جنب انعام و اکرام او بگذر و با پای برهنه و قلب عاری از محبت دنیا، به بارگاه قدس و بساط قرب او بیا.

قال ابو عبد الله عليه السلام: إِذَا أَخَذَ النَّاسُ مَنَازِلَهُمْ بِمِنَى نَادَى مُنَادٍ: يَا مَنِى قَدْ جَاءَ أَهْلُكَ فَاتَّسِعِ فِي فِجَاجِكَ وَ اتَّرَعِ فِي مَثَابِكِ وَ مُنَادٍ يُنَادِى: لَوْ تَدْرُونَ بِمَنْ حَلَلْتُمْ لَا يَقْتَنُمُ بِالْخَلْفِ بَعْدَ الْمَغْفِرَةِ.^۱

امام صادق عليه السلام فرموده‌اند: همین که مردم در منازل خود در منی جای گرفتند، منادی از [جانب خدا] ندا می‌کند: ای منی! اهلت آمدند، دامن‌های خود را فراخ کن [آغوش بگشا و جا برای واردین باز کن]. حوض‌ها و آبگیرهای خود را پر آب نما و منادی دیگری ندا می‌کند: اگر بدانید بر چه کسی وارد شده‌اید، یقین به مغفرت و جبران تمام مخارجی که نموده‌اید پیدا می‌کنید.

اشاره به آیه‌ی مبارکه است که می‌فرماید:

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ.^۲

هر چه انفاق کنید، او جای آن را پر می‌کند.

از این حدیث استفاده می‌شود که منی با مساحت بسیار محدودی که در ظاهر دارد و یک درّه‌ی تنگ بیش نیست، بطور خارق‌العاده، جمعیت‌های مضاعف و چند برابر ظرفیت ظاهری خود را در خود می‌گنجاند و آسایش می‌دهد.

براستی منی از لحاظ گنجایش مکانی و برکت ارزاق از آب و نان و سایر موجبات رفاه، برای آن جمعیت انبوه که سال به سال نیز بر کثرت و ازدحام افزوده می‌شود، از عجایب است و پیداست که بطور غیرعادی و به امداد غیبی الهی، تأمین است. همچنان که این جمله از ابن عباس نقل شده است:

إِنَّ مَنَى يَتَّسِعُ بِأَهْلِهِ كَمَا يَتَّسِعُ الرَّحِمُ لِلْوَلَدِ.^۳

۱- کافی، جلد ۴، صفحه ۲۵۶، حدیث ۲۰.

۲- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۳۶.

۳- دانستنی‌های پیش از سفر به خانه‌ی خدا، صفحه‌ی ۲۷۰، نقل از تاریخ مکه، صفحه‌ی ۱۷۹.

منی برای اهلش فراخ گشته و جا باز می کند آن چنان که «رحم مادر» برای «بیچه» گشایش می یابد و به نسبت بزرگ شدن یا متعدد بودن «جنین»، جادارتر می گردد.

۷- رمی جمرات در منی و اسرار آن

یکی از وظایف واجبه‌ی در منی، «رمی جمرات» است، یعنی پرتاب نمودن تعداد معینی سنگریزه به ستون‌های مشخصی در منی که به نام «جَمْرَه‌ی اُولیٰ» و «جَمْرَه‌ی وُسْطیٰ» و «جَمْرَه‌ی عَقَبَه» نامیده می شوند.

روز عید، موظف به «رمی جمره‌ی عقبه» هستیم و دو روز بعد آن «روزهای یازدهم و دوازدهم»، هر سه جمره را به ترتیب مذکور باید رمی کنیم.

از بعضی روایات استفاده می شود که حضرت آدم علیه السلام وقتی به امر خدا و همراهی جبرئیل علیه السلام به انجام مناسک حج پرداخت و از منی به سوی بیت^۱ اعازم شد، در موضع «جمرات» سه بار شیطان بر او مُمَثَّل گشت و خواست آن حضرت را با وسوسه از انجام وظیفه باز دارد. آن جناب به اشاره‌ی جبرئیل علیه السلام در هر موضعی از مواضع سه گانه، با پرتاب هفت سنگ او را از خود طرد نمود و لذا این سنت «طرد ابلیس» در آن مواضع سه گانه، در میان فرزندان آدم علیه السلام باقی ماند.^۲

از بعضی دیگر روایات به دست می آید که این جریان برای حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام پیش آمد:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَمِي الْجِمَارِ لِمَ جُعِلَ. قَالَ: لِأَنَّ إِبْلِيسَ اللَّعِينِ كَانَ يَتَرَاثِي لِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام فِي مَوْضِعِ الْجِمَارِ فَرَجَمَهُ إِبْرَاهِيمُ فَبَجَرَتِ السَّنَةُ بِذَلِكَ.^۳

علی بن جعفر از برادر بزرگوارش امام کاظم علیه السلام سؤال کرد، رمی جمرات برای چه مقرر شده است؟ امام علیه السلام فرمودند: چون ابلیس لعین در محل جمرات

۱- مکان کعبه، مطاف و قبله‌ی حضرت آدم علیه السلام بوده است. کافی، جلد ۴، باب حج آدم علیه السلام، صفحه‌ی ۱۹۲.

۲- کافی، جلد ۴، باب حج آدم علیه السلام، صفحه‌ی ۱۹۳.

۳- علل الشرایع، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۲۲.

بر ابراهیم علیه السلام ظاهر گشت و آن حضرت، آن پلید را سنگسار نمود و لذا همین، سنت جاریه‌ای شد و باقی ماند.

همچنین می‌گویند: این سه محلّ، محلّ رجم و سنگسار نمودن سه «خائن» است که برای رسیدن به اغراض و منافع شخصی با دشمن ملت خود، تباخی کرده بودند. در سال ولادت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (۵۷۰ میلادی)، کعبه‌ی مکرّمه از طرف حکومت مسیحی یمن مورد سوء قصد واقع شد و لشکری عظیم از ناحیه‌ی یمن برای ویران نمودن خانه‌ی خدا به سوی مکه اعزام گردید، در حالی که فرماندهی لشکر، به نام «ابرهه» بر فیل بزرگی سوار بود و به همین جهت، داستان آنان در قرآن به نام سوره‌ی فیل و اصحاب فیل آمده است. می‌گویند سه نفر از اهالی مکه، مخفیانه با آنها تباخی کرده بودند که وسایل ورود آنها به شهر و تسهیل کار تخریب کعبه را فراهم سازند، ولی دشمن به هدف نرسید و به چنگال عذاب خدا افتاد و بوسیله‌ی پرندگان مخصوصی سنگباران شد و نابود گردید. آن سه خائن نیز، نقشه‌ی خائنانه‌شان کشف شد و اهالی مکه، آنها را به جرم «خیانت به کشور و تباخی با دشمن» در محلّ جمرات ثلاثه سنگسار نمودند.

سپس در دین مقدّس اسلام، عمل پرتاب نمودن سنگریزه به ستون‌های سنگی که در محلّ رجم «خائنین» بنا شده است، به عنوان اظهار تنفّر و انزجار از خیانتکاران، جزء مناسک حجّ قرار داده شد تا برای همیشه، نفرت و بیزارى جستن از ستمکاران و خیانت‌پیشگان، برنامه‌ی جدّی و عملی ملت اسلام شناخته شود و امت اسلامی به دنیا بفهماند که ما به صف واحد در برابر خائنان به اسلام و قرآن، قیام نموده و آنها را به تمام قوا از اجتماع خود می‌رانیم و در دل خروارها سنگ و گل مدفونشان می‌سازیم.^۱

البته باید توجه داشت وجوه سه گانه‌ای که در حکمت رمی جمرات گفته شده است با یکدیگر قابل جمعند، یعنی هیچگونه منافاتی با هم ندارند؛ زیرا ممکن است موضوع پرتاب سنگریزه در محلّ ستون‌های منی به عنوان «سنت طرد ابلیس» در زمان حضرت آدم علیه السلام تأسیس شده و در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام تجدید گردیده و بعد از ظهور دین حنیف

۱- احکام حجّ و اسرار آن، صفحه‌ی ۲۵۳، نقل از کتاب مرآت الحرمین، با تصرف و تلخیص از نگارنده.

اسلام هم برای ابقای سنت آدم و ابراهیم علیه السلام و هم بمنظور امضای برنامه‌ی «رجم خائنین» به مرحله‌ی تأکید و تثبیت رسیده باشد.

به هر تقدیر، آنچه منظور است، دور ساختن و طرد کردن شیطان و شیطان‌صفتان از محیط زندگی انسان‌ها و زایل نمودن اوهام و وساوس شیطانی از داخل وجود آدمی می‌باشد تا آنچه که مانع انجام وظیفه‌ی بندگی و عبودیت در پیشگاه خداست، از سر راه مسلمانان برداشته شود و جامعه‌ی مسلمین در یک محیط پاک و با طهارت در مسیر عبادت و بندگی خدا حرکت نمایند.

بنابراین «رمی جمرات» در واقع یک تمرین عملی همگانی برای زنده نگه داشتن روح مبارزه‌ی با صفات شیطانی و مجسم ساختن حس تنفر از اغواگران و خیانتکاران اجتماعی است که همه ساله باید در زمان معلوم و مکان معین بصورت یک «مانور عمومی» و طریزی جالب و چشمگیر جهانی برگزار گردد.

نیز محتمل است که این عمل (پرتاب سنگریزه)، رمز فداکاری و نشان گذشت از مال در راه خدا، برای دفاع از حریم دین و مبارزه‌ی با اعدای حق و دشمنان حقیقت باشد. چنانکه در بحث وقوف در مشعر، اشاره شد که تربیت اسلامی از یک طرف با رساندن انسان به قلّه‌ی کوه «عرفات و معرفت الله»، دنیا و مافیها را در نظرش کوچک و بی مقدار می‌سازد و در «مشعر عالی انسانی» تمام جمال‌های دنیایی از مال و منال و جاه و مقام را در جنب جمال اعلای الهی، مانند سنگ و خاک ارائه می‌نماید. ولی از طرف دیگر برای حفظ استقلال و موجودیت امت اسلامی در برابر دنیاداران، دستور جمع آوری ثروت و تحصیل قدرت می‌دهد تا وقتی میدان مبارزه و نبرد با دشمن پیش آمد، بی مضایقه در راه دفاع از حریم ایمان و کوبیدن دشمنان، صرف مال و جاه نماید و حبّ دنیا، مانع راهش نگردد.

حال، ما هم که به «عرفات» رفته و در موقف «مشعر» به عالی‌ترین درک و شعور انسانی رسیده و هر چه را که جز خداست در جنب خدا، همانند سنگریزه‌های بیابان دیده‌ایم، ولی برای اطاعت امر خدا مقدار معینی از آنها را جمع کرده و همراه خود آورده‌ایم، اینک که به وادی منی و «قربانگاه» آمده و آماده‌ی فداکاری و از خودگذشتگی در راه خدا و نبرد با اعداء الله گشته‌ایم، باید آنچه را از مال و جاه دنیا در دست داریم، طبق

امر خدا به مصرف برسانیم و کاملاً نشان دهیم، ما عرفات و مشعر رفته‌ها، همچنان نسبت به خدا وفاداریم و سنگریزه‌های رنگین و خالدار مال دنیا که طبق دستور خدا جمع کرده‌ایم، همچنان در نظر ما سنگریزه‌اند و بی‌ارزش و هرگز نتوانسته‌اند با آب و رنگ و خط و خال فریبای خود، دل‌های ما را برابیند و خدا را از دل بیرون کرده و خود در جای خدا حاکم بر قلوب ما گردند و لذا همه با هم در حالی که از تمام دنیا به دو جامه‌ی احرام اکتفا نموده‌ایم، به سمت جمرات عقبه و اولی و وسطی می‌رویم تا دشمنان دین و دزدان ایمان را که از راه‌های گوناگون در اضلال و اغوای مسلمانان و مخصوصاً نسل جوان می‌کوشند و بر اثر نداشتن روح ایمان، مانند تخته‌سنگ‌های مرده و بی‌جانند با مال خود، با قدرت خود، با قلم و زبان خود و بالاخره با هر چه که در دست داریم، بگوییم و بمالیم و سرنگونشان سازیم و در این راه از صرف هیچ نیرویی خودداری ننماییم.

پس، بنا بر این توجیه، وادی منی، نشان‌دهنده‌ی صحنه‌ی جنگ و نبرد با دشمنان دین خداست و ستون‌های سنگی واقع در منی هم، مظاهر کفار و تیب منافق است که سر راه جوامع مسلمین صف کشیده‌اند و با جد تمام در ریشه‌کن ساختن آنان، سعی بلیغ می‌نمایند و سنگریزه‌های رنگین خالدار هم که حجاج از بیابان مشعر برچیده و در میان کیسه‌ای ریخته و همراه دارند، به منزله‌ی اموال خوش خط و خال و امتعه‌ی فریبنده‌ی دنیاست که باید در نظر مسلمان موحد خداشناس، فاقد جذبه و جمال بوده و در دل او نشیند بلکه تنها محرک او برای جمع‌آوری و ذخیره‌ی آنها، همانا آمادگی برای سرکوب نمودن کفار و ملاحده و خیانتکاران به اسلام و مسلمین باشد و نتیجتاً رمی جمرات، تمرین فداکاری و گذشت از مال دنیا در راه خدا، برای دفاع از حریم اسلام و قرآن خواهد بود. همچنان که وقوف در مشعر نیز، تمرین زهد و انقطاع از دنیا و اعتکاف در آستان قدس خداست که امت اسلامی، هر سال باید این تمرینات معنوی و روحانی را عملی سازند و در احیای این امور حیاتی با جد تمام بکوشند و در صورت واقعیت به فتح و پیروزی قطعی خود مطمئن گردند که وعده‌ی صدق خداست:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَتَّبِعْ أَقْدَامَكُمْ^۱

۱- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۷.

ای گروه اهل ایمان! اگر خدا را [با اطاعت امرش] یاری نمایید، خدا شما را [در نیل به سعادت مطلق] یاری خواهد کرد و قدم‌های شما را استوار خواهد ساخت.

اشاره به یک نکته

مستحب است سنگریزه‌ها را یکی بعد از دیگری روی انگشت ابهام (انگشت بزرگ دست) گذارده و با سر انگشت سبابه، به سوی جمره پرتاب کنیم.^۱ این دستور هم شاید سرش این باشد که خواسته‌اند بفهمانند: ای مسلمانان! متوجه باشید اگر شما از خود، قدرت ایمانی و اتحاد نشان دهید و صابر و ثابت در راه خدا قدم بردارید، دشمنان دین و ایمان شما آنچنان ضعیف و زبون می‌شوند که با یک اشاره‌ی اندک از جانب شما، منکوب می‌گردند و از پای در می‌آیند.

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا^۲
 اگر مردم کافر، با شما [که اهل ایمان و صبر و ثبات قدم هستید] بجنگند، هر
 آینه، پشت گردانیده [و پا به فرار می‌گذارند] و سپس مدتر امر و یآوری هم
 برای خود نمی‌یابند.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۳
 سستی نورزید و اندوهگین مشوید و [مطمئن باشید] شما برترید [و فتح و
 غلبه]، به این شرط که مؤمن و ثابت‌قدم در ایمان باشید.

۸- قربانی در منی و اسرار آن

از جمله وظایف واجبه‌ی در منی (برای کسی که حج تمتع بجا می‌آورد)، بعد از رمی «جمره‌ی عقبه» در روز عید اضحی، کشتن حیوانی است (شتر یا گاو یا گوسفند) که فربه و بی‌عیب باشد.^۴ و این عمل را از آن نظر که عبادت است و وسیله‌ی تقرب به خداست، «قربان» می‌گویند.

۱- مناسک حج آقایان فقها.

۲- سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۲.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۹.

۴- «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۶.

وَ الْقُرْبَانُ مَا يُقْضَدُ بِهِ الْقُرْبُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ مِنْ أَعْمَالِ الْبِرِّ^۱

قربان، هر کار نیکی است که انسان به وسیله‌ی آن بخواهد به رحمت خدا نزدیک گردد.

هم از آن جهت که این عبادت در ساعت «ضحی» که به معنای ارتفاع روز و انبساط نور آفتاب است (چاشتگاه)، واقع می‌شود، روز عید قربان را «عید اضحی» نیز می‌نامند و به همین مناسبت است که «حیوان ذبح شده»ی در آن روز را، علاوه بر اسم قربانی، به نام اَضْحِيَّهٖ و اِضْحِيَّهٖ و ضَحِيَّهٖ نیز می‌خوانند.^۲

قربانی، رمز فداکاری و از خودگذشتگی و دادن جان در راه محبوب و حدّ نهایی تسلیم در برابر معبود است. یعنی همچنان که خون این قربانی را در راه تو ای خالق یکتا! بی‌دریغ می‌ریزم، حاضریم بدون هرگونه تعلّل در راه دفاع از حریم دین و اجرای فرامین آسمانی تو از جان خود نیز بگذرم و خون خود را تقدیم پیشگاه اقدس‌ت نمایم و بگویم:

بِسْمِ اللَّهِ وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ مِنْكَ وَ لَكَ.^۳

به نام خدا، روی خود را به سوی خداوندی می‌گردانم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است در حالی که خواهان حق و متمسک به اسلام و از مشرکین نمی‌باشم. به حقیقت که نماز و قربانی من، مرگ و حیات من، مختصّ خداوندی است که پروردگار جهانیان است. بار الها! [هر چه دارم از موفقیت برای عبادت و بندگی] از توست و برای توست.

چند میلیون گاو و گوسفند و شتر که روز عید قربان در وادی منی بدست حجّاج مسلمان ذبح می‌شود و نغمه‌ی روحانی «بسم الله وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض» طنین در فضای قربانگاه می‌افکند و خاطره‌ی اعجاب‌انگیز و الهام‌بخش دو عبد مؤحد و دو بنده‌ی با اخلاص خدا «ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام» را در دل‌ها زنده می‌سازد و

۱- مجمع‌البحرین، کلمه‌ی «قرب».

۲- همان، کلمه‌ی «ضحی».

۳- دعای هنگام ذبح قربانی، نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام، وافی، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه‌ی ۱۶۹.

چشم دنیا را به هزاران سال پیش برمی گرداند و صحنه‌ی عجیب و تکان‌دهنده‌ای از معرفه‌الله و تسلیم در برابر معبود را به جهانیان نشان می‌دهد که پدری پیر و کهنسال با چهره‌ی نورانی که آثار عظمت و جلالت روحش از سیمای متین و آرامش نمایان است، در همین وادی ایستاده و آستین بالا زده و تیغ برنده‌ای در دست گرفته است، در حالی که فرزند جوان خود را که اندامی موزون و رخساری زیبا دارد، بر زمین خوابانده و با قوت قلبی تمام، تیغ بران، به گلوی فرزند جوان می‌کشد که:

يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ.^۱

فرزندم! من مأموریت الهی دارم که تو را ذبح نمایم.

فرزند جوان هم، بی‌ترس و وحشت و خالی از هر گونه تردید و اضطراب، حنجر خود را در اختیار پدر نهاده که:

يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤَمِّرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ.^۲

پدر! به آنچه مأمور گشته‌ای عمل کن؛ که من هم به خواست خدا از صبرکنندگان خواهم بود.

آه! عجب منظره‌ای است که چشم را خیره می‌سازد و دل را می‌لرزاند و عقل را واله و حیران می‌گرداند! خدایا! قدرت ایمانی تا چه حد؟! از خودگذشتگی در راه محبوب تا چه اندازه و تسلیم در برابر معبود تا چه مقدار؟!

براستی که این درجه‌ی از اخلاص در عبودیت در خور آن مرتبه‌ی از لطف و عنایت حضرت باری است که می‌فرماید:

وَقَدْ يَتَنَا بِذَبْحٍ عَظِيمٍ.^۳ ذبح عظیمی فدایش کردیم.

گوسفندی از جانب خدا، بوسیله‌ی جبرئیل امین علیه السلام فرشته‌ی مقرب الهی به جانب ابراهیم علیه السلام اعطا گردید که عوض اسماعیل علیه السلام آن را ذبح نماید^۴ و همان «قربان» پدر و پسر، واقع شده و نشان مقبولیت کارشان در پیشگاه خدا گردد و البته روشن است که هر چه از

۱-سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۲.

۲-همان.

۳-سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۷.

۴-کافی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۰۸.

جانب خدا به بنده اعطا شود، عظیم است و بزرگی‌اش بی‌پایان که می‌فرماید: ذبح عظیمی فدایش کردیم.

تقدیر بالاتر آنکه برای تعظیم و بزرگداشت این قدرت ایمانی و نیروی اخلاص و تسلیم در برابر خدا، مقرر شد هر سال در موسم حج در وادی منی، این خاطره‌ی توحید و خدادوستی تجدید شود و به دست حجّاج و زوّار بیت محرم، گوسفند و گاو و شتر (در حدّ توانایی افراد) ذبح گردد تا آن صحنه‌ی فوق‌العاده درخشان توحید و فداکاری و از خود گذشتگی آن دو عبد موحد مخلص (ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام) در راه خدا، برای همیشه در دنیا زنده بماند و سندی کاملاً محسوس و مشاهد در دست عائله‌ی بشر، برای نشان دادن شرف آدمیت باقی باشد و حتی مایه‌ی افتخار و مباهات در مقابل فرشتگان سماوات گردد، تا نگویند:

أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ.^۱

کار این خاکیان، پیوسته فسادانگیزی و خونریزی است. ما فرشتگانیم که لایزال، به تسیح و تقدیس ذات اقدس در کاریم.

آری! فرشتگان آسمان نیز بدانند در خزانه‌ی علم خدا در میان همین آدمزادگان و خاکیان، کسانی هستند که کار اخلاص در عبودیت و استغراق در بحر معرفت و محبت خدا را به آنجا رسانیدند که بانگ تشکر و تقدیر از جانب حق، به نامشان برخاست:

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّ لِلْجَبِينِ.^۲

پدر و پسر، هر دو، سر تسلیم فرود آوردند، پدر برای دادن پسر و پسر برای دادن سر، قدم به میدان پرسطوت بندگی نهادند. در آن لحظه‌ی حسّاس تجلی حدّ نهایی اخلاص و ایمان، ندای قبول از آسمان رسید:

وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا.^۳

ای ابراهیم [خوب از عهده برآمدی] تصدیق ما مورّبت در خواب را به انجام رسانیدی.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

۲- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۳.

۳- همان، آیات ۱۰۴ و ۱۰۵.

بنابراین، روز عید قربان، روز جشن شرف برای عالم انسان است. یعنی روزی است که انسان به شرف عالی ترین درک خود رسیده و در پرتو نور معرفت و شناسایی مبدأ اعلیٰ، عملاً دنیا را فدای خدا کرده و «متاع قلیل» را با «نعیم مقیم» معاوضه نموده است.^۱

لذا مقتضی است که هم برای اعلام و اعلان این درجه‌ی از ارتقای روحی و اعتلای فکری و هم به افتخار آن دو انسان نمونه و دو سرمشق عالی توحید (حضرت ابراهیم خلیل الله ﷺ و فرزند عالیقدرش حضرت اسماعیل ذبیح الله ﷺ) که با عمل اعجاب‌انگیز خود، دیده‌ی دنیای مادی را در برابر آفتاب روح الهی خود خیره ساخته و سند زنده‌ای به دست جهانیان داده‌اند که علیرغم تصوّر آنان، انسان، یک حیوان دو پا نیست و کار او همه‌اش خور و خواب و خشم و شهوت نمی‌باشد، بلکه او موجودی بسیار عالی و دارای استعدادی فوق‌العاده عظیم است که می‌تواند در دامن تربیت وحی و نبوت پیغمبران و رجال آسمانی، به جایی برسد که دل، به جمال مبدأ اعلای هستی داده و در راه او از جان خود و عزیزترین کسانش بگذرد و خون خود و عزیزانش را بی دریغ بریزد. آری! مقتضی است عالم انسان در روز عید قربان، به منظور ارائه‌ی این استعداد شگرف روحی و علو و رقاء فکری، جشن شرف بگیرد و ارزش بسیار عالی انسانیت را برای جهانیان، بارز سازد.

ما، در طول تاریخ حیات پیغمبران و رجال الهی، به نمونه‌هایی بسیار درخشان از این تربیت عالی مکتب‌های سازنده‌ی آسمانی برمی‌خوریم که براستی، دل و دیده‌ی عالمیان را مات و مبهوت خود ساخته و دنیا را در برابر قدرت علمی و عملی خویشان، به خضوع و تعظیم واداشته‌اند.

عرض ادب به آستان قدس سیدالشهداء ﷺ

اینجا، بسیار دور از ادب است اگر ذکری از سلطان سریر معرفت و محبت، قائد و رهبر عظیم سالکین راه تسلیم و رضا، مقتدا و پیشوای بزرگ جانبازان و فداکاران در راه خدا، ریحانه‌ی حضرت مصطفی ﷺ نور دیده‌ی علی مرتضی ﷺ، میوه‌ی دل صدیق‌ه‌ی کبری ﷺ، امام ابی‌عبدالله الحسین سیدالشهداء ﷺ به میان نیاید.

ای که به عشقت اسیر، خیل بنی‌آدمند سوختگان غمت با غم دل خرمند

۱- اشاره به این دو آیه‌ی شریفه است: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ»، سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۷، «وَجَنَاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ»، سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۱.

تاج سر بوالبشر خاک شهیدان توست کاین شهدا تا ابد، فخر بنی آدمند
خاک سر کوی تو زنده کند مرده را زانکه شهیدان تو جمله مسیح‌آدمند

آری! ابراهیم خلیل الرحمن عليه السلام اگر یک قربانی به قربانگاه منی آورد و سالم برگردانید، اما حضرت امام حسین سید الشهداء عليه السلام، در یک روز ۷۲ قربانی به «قربانگاه کربلا» آورد و یکی را هم سالم برنگردانید. بلکه اجساد آغشته به خون یاران و عزیزانش، از کودک شیرخوار گرفته تا پیرمرد که‌نسال با پیکرهای از هم گسسته و سرهای از تن بریده، همه را یکجا به پیشگاه اقدس پروردگار تقدیم نمود و در حالی که قنداقه‌ی غرق خون آخرین قربانی‌اش را روی دست گرفته بود و خون از حلق دریده‌ی «طفل رضيع» می‌گرفت و به آسمان می‌پاشید، می‌فرمود:

هُوْنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِى اِنَّهُ بِعَيْنِ اللّٰهِ^۱

تمام مصائب بر من آسان و قابل تحمل آمده است؛ از آن جهت که پیش چشم خداست.

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست
چه عمیق و پر مغز است این کلمه‌ی «بعین الله» که نشان می‌دهد استغراق گوینده‌اش را در دریای بیکران محبت خدا و ایستادن او را در بلندترین درجات موقف رضا که غواصان بحر معارف، هر چه در این دریا فرو برونند و بلندپروازان آسمان صبر و تسلیم و رضا، هر چه اوج بگیرند، نه آنان به قعر این دریا برسند و نه اینان به آن موقف اعلی‌ دست یابند.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ وَ عَلَيَّ الْاَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، عَلَيْكَ
مِنِّي سَلَامٌ اللّٰهُ اَبَدًا مَا بَقِيْتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ.

بازگشت به مطلب

گفتیم، عید قربان، روز جشن شرف برای عالم انسان است. آن روز، در سرزمین منی، جشن توحید و معرفت الله برقرار است.

این افتخار برای دین مقدس اسلام و جامعه‌ی مسلمین بس که هرگز برای حوادث و وقایع جزئی و احياناً مضحک و غیر قابل اعتنا جشن نمی‌گیرد و روز تاریخی نمی‌سازد و

زمینه برای اسراف و تبذیرهای مضر و مفسد بوجود نمی آورد. بلکه این دین حکیم آسمانی، تنها «دو روز» را روز تاریخی در عالم اسلام معرفی کرده^۱ و آن دو روز را به نام «عید» نامیده و مردم را دعوت به انجام مراسم مخصوص فرموده است:^۲ یکی روز «عید فطر» است که بعد از انقضای ماه مبارک رمضان و انجام عبادت بزرگ روزه قرار داده شده است که امت اسلامی در مدار عقل و ایمان افتاده و در نتیجه‌ی تمرین یک ماهه‌ی کف نفس و خودداری از اعمال شهوات حیوانی و گرایش به حالات معنوی و مناجات شبانه روزی با خدا، واجد ملکه‌ی تقوا و انضباط همه‌جانبه و پرهیز از گناه گردیده‌اند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.^۳

دیگر، روز «عید قربان» است که بعد از انجام قسمت اعظم مناسک حج و وقوف در عرفات و آشنایی کامل با خدا و سپس بیتوته‌ی در مشعرالحرام و انقطاع از ماسوی، تا حد گذشت از مال و جان و فانی گشتن در بحر محبت خالق سبحان برگزار می‌شود. در هر دو موقع، انسان در مسیر عبودیت و اطاعت فرمان خدا افتاده و شرف آدمی خود را بدست آورده و از افق زندگی حیوانی بطور بی‌نهایت بالا رفته است و جا دارد جشن بگیرد و مسرور باشد.

از اینرو جامعه‌ی مسلمین، در این دو روز موظفند تشکیل مجامع عمومی داده و با برگزاری نماز عید و انشاء خطبه‌ها و سخنرانی‌های جامع و پرشور که متضمن مطالب

۱- البته، در عالم اسلام و خصوصاً تشیع، روزهای شریف دیگری نیز به عنوان عید و ایام سرور و شادی، شناخته شده است، مانند عید ولادت و بعثت حضرت خاتم النبیین ﷺ و عید سعید غدیر که روز ابلاغ «ولایت» و نصب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است به امامت امت که عیدالله الاکبر است و روز اکمال الدین و اتمام التعمه و مرحله‌ی نفع روح است در پیکر اسلام و جسم شریعت و لذا شدیداً مورد تعظیم شیعه‌ی واقع بین با بصیرت و اولوالالباب از ائمه است و هکذا، ایام ولادت حضرات اهل بیت عصمت و طهارت که عموماً به لحاظ انتساب به خاندان طهارت (صلوات الله علیهم اجمعین) دارای فضل و شرافت و مکرمت ممتاز بوده و تکریم و تجلیل آن ایام، مصداق روشن تعظیم شاعران الله و نشان وفاداری و حق شناسی امت و عرض ادب و سپاس به آستان اقدس حضرت ختمی مرتبت ﷺ محسوب می‌گردد.

آری! این، حقیقت و واقعیتی است در جای خود، مقطوع و مسلم. اما مع ذلک، عیدی که در متن شرع مقدس اسلام، موضوع احکام خاصه‌ای قرار گرفته و دستورات ویژه‌ای بصورت برنامه‌های عملی، درباره‌اش صادر شده است و از نظر جمیع فرق اسلامی مورد تصدیق و تسلیم است، همانا دو عید «فطر و قربان» است.

۲- در دعای قنوت نماز عید می‌خوانیم: «استلک بحق هذا الیوم الذی جعلته لِمسلمین عیداً».

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

عالیه‌ی اخلاقی و اجتماعی است، شوکت عظیم آسمانی خود را در مرئی و مسمع دنیا قرار بدهند و رعب و سطوتی از اتحاد و به هم پیوستگی ملت‌های اسلامی در قلب دنیای کفر و نفاق بیفکنند و با کشتن هزارها گاو و گوسفند و شتر، در روز عید قربان، هم رمزی از فداکاری و جانبازی در راه خدا ارائه دهند و هم به استعمارگران و ایادی شیطان اعلام خطر نمایند که ما جوامع اسلامی، سالی یک روز، «عید خون» می‌گیریم و همه با هم، متحداً دست به خون می‌آلاییم تا با تمرین کشتن و خون ریختن، نسبت به دشمنان و بدخواهان خود، دلی سخت و قلبی خشن و روحی غیر قابل آشتی نشان بدهیم و در راه دفاع از حریم دین خود، نسبت به احدی حتی عزیزترین کسان خود ابقاء ننماییم.

البته بدیهی است ملتی که همه ساله، «عید خون» دارد و موضوع گذشت از مال و جان در راه دفاع از حریم قومیت خود را به عنوان یک امر مقدس دینی، در صورت رمی جمرات و کشتن قربانی نشان داده و تمرین می‌کند، هرگز تن به ذلت و خواری نخواهد داد و برای نیل به زخارف دنیا، زیر بار زور و تعدی بیگانگان نخواهد رفت، بلکه علی‌الدوام افراد مجاهد و مردان شجاع و فداکار و جان‌نثار در راه خدا تحویل خواهد داد.

جنبه‌ی اجتماعی قربانی در منی بیش از جهات دیگرش منظور است.

با توجه به مطالبی که در گذشته، بطور مختصر راجع به اسرار روحی و اجتماعی قربانی بیان شد تا حدی روشن گردید که اعتراضاتی که احیاناً از ناحیه‌ی بعضی، نسبت به مسأله‌ی کشتن قربانی در منی اظهار می‌شود که مثلاً چه فایده و خاصیتی دارد آن همه گاو و گوسفند و شتر، روز عید قربان، در منی خریدن و کشتن و زیر خاک دفن کردن^۱ و برگشتن! آیا بهتر نیست هر کسی بعد از مراجعه از مگه، همان گاو و گوسفند را در خانه و شهر و دیار خود کشته و در میان فقرا و مستمندان و همسایگان توزیع نماید که در نتیجه، هم عبادت قربانی کشتن انجام شده و هم انفاق و احسان به فقرا و همسایگان به عمل آمده و هم از تضییع و اتلاف مال جلوگیری شده و هم شخص حاجی به آن همه رنج و تعب و

۱- چون فعلاً در منی وضع چنین است که فقرا و مستمندان تا آنجا که بتوانند از گوشت‌های حیوانات ذبح شده می‌برند و می‌خورند و خشک کرده و برای آذوقه‌ی عائله‌ی خود نگه می‌دارند و مع ذلک قسمت اعظم لاشه‌های ذبایح در کشتارگاه منی، بلا مصرف می‌ماند و ناچار از طرف دولت عربستان سعودی برای رعایت بهداشت و جلوگیری از بوی تعفن، باقیمانده‌ی اجساد را بوسیله‌ی تراکتور، زیر خاک مدفون می‌سازند.

آفتاب‌زدگی در مسلخ و کشتارگاه منی مبتلا نگردیده است و برای اینکه این عبادت در روز معین خود انجام شده باشد، ممکن است دیگری به نیابت از شخص حاجی در روز عید قربان، در وطن، قربانی را ذبح کرده و به مصرف مستحقان برساند.

آری! این قبیل اعتراضات یا پیشنهادات که در مغز بسیاری از مردم راه می‌یابد و بعضاً هم به زبان و قلم جاری گشته و اذهان کثیری از مردم دیگر را هم به شبهه و تردید و اضطراب می‌افکند، انگیزه‌اش یا جهل و بی‌اطلاعی از مقاصد عالیّه و کثیرالاطراف این دستور اسرارآمیز آسمانی و جمود فکری معترضان، روی مسأله‌ی اقتصاد و حفظ مال از اسراف و تضييع می‌باشد و یا (العیاذ بالله) از روی عناد و اعمال شیطنت برای استخفاف و سبک نشان دادن مناسک حجّ و مشوب ساختن افکار و عقاید مردم بی‌خبر نسبت به دستورات دینی مطرح می‌گردد.

اگرچه هر کسی با اندکی تفکّر در احکام و مناسک حجّ به این نکته پی‌می‌برد که در برنامه‌ی جامع و عمیق آسمانی حجّ جنبه‌ی روحی و آثار اجتماعی آن، بیش از سایر جنبه‌ها و جهات گوناگونش مورد توجه و اهمّیت، قرار داده شده است. وظیفه‌ی وقوف در عرفات و مشعرالحرام و بیتوته‌ی در منی و رمی جمرات و اقامه‌ی نماز عید و استماع خطبه‌ی نماز که در تمام اینها، اجتماع و تراکم انبوه جمعیت در زمان واحد و مکان واحد ملحوظ گردیده است تا شوکت چشمگیر جامعه‌ی مسلمین، دنیا را متوجّه خود ساخته و با نشان دادن وحدت و اتحاد اعتقادی و عملی خود، پشت جبابره و استعمارگران را بلرزاند و هر گونه فکر خائنه‌ای را که درباره‌ی مسلمانان دارند، از مغزهای آنان بیرون برده و نقشه‌های شیطانی آنها را در هم بریزد.

البته بدیهی است، این چنین آثار بزرگ جهانی، هرگز از اعمال فردی و پراکنده و دور از هم حاصل نمی‌گردد بلکه مسلماً، محتاج تجمّع و تراکم جمعیت‌های کثیر است؛ با تشکیلات وسیع و منظم و به همین جهت، وظیفه‌ی سوق هَدّی^۱ (آوردن قربانی به منی و کشتن آن) نیز باید مانند سایر مناسک حجّ در زمان واحد و مکان واحد به صورتی جالب و پربصدا و جهان‌بین انجام پذیرد تا جنبه‌ی اجتماعی و حیثیت «مانور سیاسی اسلامی» آن بارز

۱- «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۶: «پس هر که حج تمتع انجام می‌دهد، در حدّ توانایی خود قربانی بیاورد.

و آشکار گردد و همان‌طور که در گذشته بیان شد، هم موضوع «احیاء سنت ابراهیم عليه السلام» و تجلیل از خاطره‌ی توحیدی آن حضرت و ارائه‌ی یک نمونه‌ی عالی از انسان تکامل یافته‌ی در پرتو وحی و نبوت، به شکلی تنبّه‌آور و الهام‌بخش انجام شود و هم، روز دهم ذیحجه به نام روز «عید خون» و تمرین جانبازی امت اسلام در راه دفاع از حریم قرآن و تجسم دادن به روح مبارزه‌ی با ایادی ابلیس و مقاتله‌ی با دنیای کفر و نفاق و استعمار، به جهانیان معرفی گردد.

قرآن کریم، برای توجه دادن پیروان خود به خاصیت حیاتی بسیار بزرگ مناسک حج در ابقای موجودیت امت اسلامی با حفظ عزت و استقلال سیاسی آنان در برابر دنیا می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا
الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَتَّبِعُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَاناً^۱

ای گروه اهل ایمان [معتقدین به اینکه خدا حکیم است و تمام دستورات و فرامینش بر اساس حکمت و مصالح عالیه استوار است] شعائر الهیه را [علایم و نشانه‌های نصب شده‌ی از جانب خدا] و نه ماه محترم [ذیحجه] را و نه قربانی و نه علایم قربانی را [که حیوانات انتخاب شده‌ی برای قربانی را به آن علایم، از شکافتن کوهان شتر و افکندن کفش و مانند آن به گردن گاو و گوسفند^۲ نشان‌دار می‌سازند تا به عنوان اهدا به پیشگاه خدا شناخته شوند] و نه جمعیت حجاج را که به قصد تحصیل ثواب و رضای خدا، رو به بیت‌الله الحرام می‌آیند، هیچ یک از اینها را حلال و مباح ندانید [که حرمت و منزلت عالیته‌ی آنها را نزد خدا، نادیده گرفته و این دستورات حساب شده‌ی ساده و غیرلازم‌الرعايه بشمارید و نسبت به آنها مسامحه کار و سهل‌انگار و بی‌مبالات بشوید و العیاذ بالله به همان چشمی که به امور موهوم و خرافات جاهلانه می‌نگرید، به این شعائر الهیه و حقایق حیات‌بخش آسمانی نیز به همان چشم بنگرید و در نتیجه، خود را در ردیف جهال بی‌خرد و سفیهان زیانکار قرار دهید.

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲.

۲- به کتب فقهیه در باب حج مراجعه فرمایید.

یعنی متوجه باشید که تمام جزء جزء مناسک حج از حرکت کردن موج جمعیت از اقطار عالم به سمت کعبه و ماه ذیحجه که زمان تجمع امت های مختلفیه عالم تحت لوای توحید است و آوردن هزارها بلکه میلیون ها^۱ گاو و گوسفند و شتر به قربانگاه منی و مخصوصاً نشاندار نمودن آنها به علایم مخصوص اهدا به خدا که رمز فداکاری تا حد گذشت از جان در راه خداست، تمام اینها با حساب دقیق حضرت سریع الحساب (جلت عظمته) تنظیم گردیده و رمز احیا و ابقای شما امت اسلام در یک یک آنها لحاظ شده است و باید مو به مو طبق دستور و با رعایت شرایط معنوی از توجه قلب و حضور روح، انجام شود تا بالتیجه، عظمت و سیادت جهانی شما را پی ریزی نموده و دنیا را خاضع و مقهور شما سازد، زیرا بدیهی است اتحاد یک جمعیت، از روی فهم و صمیمیت، موجب اجتماع قوا و تراکم نیروهاست و همین منشأ ایجاد قدرت و قوتی می شود که کوبندهی قدرت ها و قوت هاست.

قربانی، همدوش کعبه آمده است

در این آیهی شریفه تأمل فرمائید:

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَ
الْقِلَابِدَ.^۲

خدا کعبه را که خانهی محترم است، برپا دارندهی مردم قرار داده و [همچنین] ماه محترم [ذیحجه] و قربانی و علایم قربانی را.

چنانکه ملاحظه می فرمایید، آیهی مبارکه، «هدی» و «قلائد» (قربانی و علایم قربانی) را همدوش کعبه و ماه حرام قرار داده و همه را به عنوان «قیاماً للناس»، وسیلهی برپا بودن مردم و صیانت جامعهی بشر از فساد و تباهی معرفی فرموده است. یعنی همچنان که کعبه از نظر احترام و محبوبیت عمومی ای که دارد، عامل ابقای امت و جامع شمل جمعیت است و باید تا روز قیامت ثابت و باقی باشد و سیل اجتماعات بشری در هر زمان به سمت آن سرازیر گشته و آن را چون جان شیرین در بغل گیرند و سجده به سویش برند و با داشتن «هستهی مرکزی» و چرخیدن بر گرد آن با هم مؤتلف و متحد گشته و ایجاد قوه و قدرت

۱- چون علاوه بر قربانی واجب که هر حاج متمتع، موظف است بعضی به عنوان لزوم کفاره و برخی برای استحباب تعدد، نیازمند به ذبح حیوانات متعدد می باشند و قسمتی هم زیاد آمده و برمی گردند. پس کلمه میلیون ها در اینجا اغراق نیست.

۲- سورهی مائده، آیهی ۹۷.

در برابر بیگانگان نمایند؛ همچنین موضوع هدی و قربانی به هیئت اجتماع و همگانی، باید تا قیام قیامت باقی باشد و «مسلخ و کشتارگاه منی» نیز، مانند «مطاف کعبه» در موسم حج در روز عید قربان، مَوَاج از جمعیت بوده و غلغله‌ای برپا سازد.

کشتارگاه منی، روز عید اضحی، باید بستر اجساد روی هم انباشته‌ی حیوانات کشته و مجرای سیل خون گردد تا علاوه بر نشان دادن روح تسلیم و اطاعت و انقیاد در برابر فرمان خدا، قیافه‌ی خشمگین امت اسلام در برابر طاغوت‌ها و آمادگی آنان را برای دفاع از حریم قرآن تا حدّ گذشت از جان و به راه انداختن سیل خون و راه رفتن بر سر اجساد کشتگان به دنیا ارائه نماید.

آری! «کعبه» و «مسلخ»، هر دو ضامن بقای عزّت و استقلال مسلمان‌ها و برپا دارنده‌ی کاخ سعادت انسان‌هاست. یکی مظهر حبّ و عاطفه و گرایش است، دیگری نماینده‌ی خشم و غلظت و خشونت. امت اسلامی به حکم آیه‌ی کریمه‌ی قرآن:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ.^۱

در عین آنکه دست در دست هم با کمال عطوفت و رحمت، دور یک مرکز می‌چرخند و از هم جدا نمی‌شوند، همین که در برابر کفّار و دشمنان سعادت انسان ایستادند در نهایت درجه‌ی سخت‌دلی و حدّت و غلظت بر آنها می‌تازند و کوچک‌ترین مهر و وداد و رأفتی درباری آنها روا نمی‌دارند.

دین مقدّس اسلام که دین حق است و آئین حیات، باید تابعین و پیروان خود را مجهّز به تمام جهازات حیاتی بنماید. هم برای آنان «مسجد» بسازد و هم «مسلخ»؛ هم دارای سجده‌گاه باشند و هم صاحب کشتارگاه؛ هم قلم به دست آنان بدهد و هم شمشیر تا آن مسلخ و کشتارگاه، ضامن بقای مسجد و معبدشان باشد و آن شمشیر از حریم قلم دفاع نموده و آزادی و حرّیت آن را در امان نگه دارد و همین، نشان زنده بودن یک دین و حیات یک ملت است که داعیه‌ی «خاتمیت و ابدیت» دارد و می‌خواهد تا قیام قیامت باقی باشد؛ اگر نه بدیهی است ملت بی‌مسلخ و بی‌شمشیر در اندک مدّتی طعمه‌ی دیگران گشته و در معده‌ی بیگانگان هضم می‌شود و نام و نشانی از مسجد و محراب و منبر، قلم و کتاب و

۱-سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹.

سایر شئون ملیت و قومیتش باقی نمی ماند. از اینرو دین حنیف اسلام، هم مسجد الحرام دارد و هم قربانگاه منی؛ هم محراب عبادت دارد و هم میدان شهادت. قرآن، در مقام شناساندن یاران پیغمبر، در ردیف جمله‌ی «تَرَبُّهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا»، بلکه مقدم بر آن، جمله‌ی: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»،^۲ را آورده است که مسلمان واقعی در عین آنکه اهل نماز و قهرمان میدان رکوع و سجود است، مرد جنگ است و یگانه تاز میدان جهاد و نبرد با اعدای دین.

یک سرباز مسلمان، نه تنها شمشیرزن است و خونریز، بلکه همان سرباز میدان جنگ، به هنگام نماز و عرض بندگی به درگاه خدا، راکع و ساجد است و گریه کننده و اشکریز. قرآن حکیم، همان طور که «کعبه» را مرجع و مأمن مردم قرار داده و فرموده است:

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا.^۳

همچنین «قربانی» را در زمره‌ی شعائر الهیه و منشأ خیرات آدمیان معرفی نموده و فرموده است:

وَ الْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا حَيَرٌ.^۴

«بُدن» جمع «بَدَنَه» است به معنای شتران فربه. چون شتر از نظر ارزش مالی، فرد اعلای حیوانات قربانی است، شاید از این نظر، اختصاص به ذکر یافته است. معنای آیه‌ی شریفه این است:

ما، شترها [قربانی‌ها] را مقرر داشته‌ایم برای شما که از شعائر خدا می‌باشند [علامت‌هایی که دل‌ها را به یاد خدا افکنده و رسم عبودیت را زنده نگه می‌دارند]. برای شما در آنها خیر است [از منافع اقتصادی و روحی و اجتماعی].

قربانی در امت‌های پیشین نیز بوده است

قرآن نشان می‌دهد، همچنان که «کعبه» قبل از ظهور اسلام، معبد عالمیان بوده و اولین خانه‌ای است که برای عبادت و پرستش خدا، در روی زمین بنا شده است:

۱- سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹، یعنی: می‌بینی آنان را راکعان و ساجدان.

۲- همان، یعنی: سخت‌دلان بر کفار.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۵.

۴- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۶.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ^۱.

همچنین «شعار قربانی» نیز منحصر به امت اسلام نمی‌باشد، بلکه امت‌های سالفه نیز هر یک به نحوی موظف به انجام این دستور الهی بوده‌اند که می‌فرماید:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ^۲.

ما، برای هر امتی [از گذشتگان] عبادت یا جایگاه عبادتی^۳ مقرر داشته‌ایم تا اسم خدا را بر چارپایانی که روزی آنها قرار داده است ببرند [به نام خدا و برای تقرب به خدا آنها را ذبح کرده و قربان نمایند].

چنانکه به موضوع قربانی فرزندان آدم علیهم‌السلام که نخستین قربانی در عالم به شمار می‌رود در قرآن تصریح شده است:

وَآتُوا اللَّهَ مِنْ حَتْفِ الْوَبْأَنِ قُرْبَانًا فَتُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ^۴.

بخوان بر آنان، داستان حق دو فرزند آدم را وقتی که تقرب قربان نمودند. پس، از یکی از آن دو، مقبول گشت و از دیگری مورد قبول واقع نشد.

خلاصه! همانطور که دین مقدس اسلام، از نظر جنبه‌ی اجتماعی و تجلی جهانی و به عنوان مانور سیاست دینی، می‌خواهد مسجدالحرام مانند دریایی مؤاج از جمعیت باشد و کعبه در آغوش پرشورترین تجمعات عالم فشرده شود و جنب و جوش عجیب و جالبی در حول و حوش «بیت» برپا گردد و هنگام اقامه‌ی نماز، صفوف منظم صدها هزار نفر تشکیل جماعت با شکوه و پرهیبتی را داده و جملگی رو به یک قبله بایستند و از یک امام (امام جماعت) تبعیت نمایند و وقتی که امام مشغول قرائت قرآن است، سکوت مطلق توأم با سطوت مخصوصی حاکم بر مسجد و بلکه حاکم بر سراسر شهر گردد که تمام صداها خاموش و تنها صدای امام جماعت در فضا پیچیده و آیات آسمانی قرآن را تلاوت نماید؛ و سپس با بلند شدن بانگ تکبیر مکبر که رکوع و سجود امام را اعلام می‌کند، همه با هم

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۶.

۲- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۴.

۳- کلمه‌ی «منسک» محتمل است که مصدر میمی باشد به معنای عبادت و محتمل است که اسم مکان و زمان باشد به معنای زمان یا مکان عبادت.

۴- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

سر فرود آورده و رکوع نمایند و همه با هم به خاک افتاده و سجده به پیشگاه خدا ببرند. قیامشان با هم، قعودشان با هم، رکوع و سجودشان با هم «تَرِيَهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»^۱ می‌بینی آنان را، را کعبان [و] ساجدان، در حالی که در پی بخشش و خشنودی خدا هستند.

آری! دین مقدس اسلام، همچنان که می‌خواهد مسجدش چنین باشد تا علاوه بر تحصیل جهات روحی و اخلاقی نماز، از لحاظ حیات اجتماعی نیز تجلی و بروز جهانی پیدا کند، همچنین می‌خواهد مسلخ و کشتارگاهش نیز که نماینده‌ی روح شهامت و حریت و از خود گذشتگی در راه دفاع از حریم حق است، مواج از جمعیت باشد و جنب و جوش بر صدا و جالبی در «وادی منی و روز اضحی» بوجود آید و برق کاردهای برنده و تیز که به دست حجّاج بر گلوی حیوانات قربانی کشیده می‌شود، همراه با سرود فداکاری «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذَّيِّ فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» که از قلب و زبان هزاران نفر در فضا، بخش می‌گردد، هم روح تسلیم و انقیاد ملت مسلمان را در مقابل فرمان خدا ظاهر سازد و هم چشم دنیای کفر و نفاق و استعمار را در برابر ایمان و اتحاد و عزم راسخ آنان برای جانبازی در راه خدا خیره نماید.

بنابراین، کسانی که اعمال سلیقه نموده و به قول خود پیشنهاد حکیمانه (!) و روشنفکرانه‌ای (!) می‌دهند که خوب است حجّاج، پول قربانی را به فقرا بدهند یا آنکه قربانی را در شهر و وطن خود کشته و به مستحقین برسانند و در منی «اتلاف مال» ننمایند! باید اینگونه صلاح‌اندیشان و روشنفکران (!) که نسبت به حال فقرا و بینوایان، دل سوخته و قلب کباب شده‌ای دارند! بدانند که این صلاح‌اندیشی جاهلانه، مانند این است که کسی بگوید (و شاید هم همین تیپ مردم بگویند) اصلاً رفتن به مکه برای عبادت و زیارت کعبه لازم نیست. مگر نه اینکه خدا در همه جا هست و همه جا ملک خداست، پس چه اشکالی دارد که اهالی هر شهری برای خود در شهر خود، کعبه‌ای بسازند و آن را خانه‌ی خدا و بیت‌الله بنامند (آنچنان که مسجدها در همه جا خانه‌ی خداست) تا هر کسی در هر نقطه‌ای که هست

۱- سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹.

و در ساعتی که خواست، دور آن کعبه بچرخد و عرض بندگی نماید. دیگر چه حاجت که بار سفر بسته و این همه رنج و تعب متحمل شوند و مکه بروند و آنجا دور کعبه بچرخند؟! آری! آنان که با اینگونه سخنان تفوه می‌کنند، اگر معاند نباشند (کما اینکه کثیراً چنینند) بسیار جاهل و بی‌خبر از اهداف عالی‌هی دین مقدس اسلامند و تنها با یک چشم و از یک زاویه می‌نگرند و از زوایای دیگر دستورات ذات‌الجهات و کثیر الاطراف الهی بی‌خبرند. دسته‌ای، تنها جنبه‌ی روحی احکام خدا را در نظر می‌گیرند و برخی منحصرأ به جهات مادی و اقتصادی آن توجه می‌نمایند و هر دو فرقه از جنبه‌های اجتماعی و سیاسی آن حقایق بسیار وسیع آسمانی که آثاری فوق‌العاده عظیم و حیاتی را از نظر موقعیت جهانی اسلام و مسلمین، به دنبال خود می‌آورد، به کلی در غفلتند و عجیب آنکه با این جهل و بی‌اطلاعی که دارند، در مقام رأی دادن و اظهار نظر درباره‌ی احکام خداوند حکیم نیز بر می‌آیند و پیشنهادهای حکیمانه و صلاح‌اندیشانه! برای اصلاح نقایص و معایب جامعه‌ی اسلامی عنایت می‌فرمایند!

در صورتی که بر هر انسان متفکر صاحب وجدانی، کاملاً روشن است که شارع مقدس اسلام، در یک قسمت عمده‌ی از دستوراتش، هدف تولید اجتماع و سپس اتحاد و بالمآل، ایجاد قدرت و شوکت جهانی دارد و اینطور نیست که تمام هدف در تشریح جمیع احکام خدا، منحصر به عبادت فردی و تحصیل حالات روحی و اخلاقی و یا تأمین منافع اقتصادی باشد بلکه بعضاً این مطلب، تحت الشعاع جنبه‌ی اجتماعی بعضی از دستورات دینی واقع می‌شود که اگر احیاناً جمع میان تمام جهات و جوانب ممکن نشد، باید از جنبه‌های دیگر، صرف نظر گردد و جنبه‌ی اجتماعی آن تأمین شود. مثلاً در دستور جهاد و نبرد با اعدای دین که طبعاً مستلزم نابود گشتن اموال و اتلاف نفوس مسلمین است، جنبه‌ی حفظ مصالح اجتماعی و حیات جهانی دین، ملحوظ گشته و از جنبه‌ی حفظ مصالح اقتصادی و حیات فردی، چشم‌پوشی شده است. یعنی هرگز عقل و شرع، اجازه نمی‌دهند با فراهم آمدن شرایط و وجوب جهاد، تنها برای جلوگیری از تضييع اموال و اتلاف نفوس، حکم جهاد تعطیل گردد و حیثیت جهانی دین به خطر افتد یا در اجرای حدود از قبیل کشتن آدمکش، بریدن دست دزد، سنگسار نمودن زناکار (در بعض شرایط) و تازیانه زدن بر

شرابخوار و نظایر اینها، جهات حفظ مصالح اجتماعی رعایت شده است و هرگز برای حفظ مصلحت فردی یا اقتصادی، حکم به تعطیل حدود، صادر نمی‌شود که دزدان و آدمکشان و زناکاران و میگساران، مشمول قانون عفو و رأفت و رحمت گشته و آزادانه در مجتمع مسلمین راه بروند و امنیت و طهارت اجتماعی را به خطر افکنند.

بلکه قرآن، با کمال صراحت، تأمین حیات اجتماع را در گرو کشتن آدمکشان و اجرای قانون قصاص، اعلام داشته و می‌فرماید:

وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ^۱

ای خردمندان! حیات [اجتماعی] شما، موقوف بر قصاص است.

و در مقام تشدید حکم زناکار می‌فرماید:

الرَّانِيَةُ وَالرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشِهْدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ^۲

هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزیند و نسبت به آنها، رأفت در دین خدا، روا مدارید، اگر ایمان به خدا و روز قیامت دارید و باید طایفه‌ای از مؤمنان، ناظر عذاب آنان باشند.

ملاحظه می‌فرمایید که از اظهار ترحم و دلسوزی درباره‌ی زناکار نهی فرموده و ابراز رأفت نسبت به او را از آن نظر که موجب تعطیل یا تخفیف حکم خدا «رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» می‌باشد، حاکی از نداشتن ایمان به خدا و روز قیامت دانسته و دستور می‌دهد باید در مرئی و منظر عمومی مردم به عذاب و شکنجه‌ی زناکاران پردازید تا مایه‌ی عبرت دیگران گردد و عفت و طهارت اجتماع در امان بماند.

قرآن، شرف و سلامت جامعه را بر شرف و سلامت فرد ترجیح می‌دهد. فرد زناکار، باید تازیانه خورده و آبرو و شرافتش (اگر چه خودش با فعل قبیحش از دست داده است) در مقابل چشم صدها و هزاران نفر کوبیده شود تا مجتمع سالم بماند و آبرو و شرافت اجتماع محفوظ گردد.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۹.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲.

یکی از افراد مغرض، به عنوان اعتراض به مسأله‌ی قطع ید سارق (بریدن دست دزد) که صریح قرآن حکیم است:

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا.^۱

شعری ساخت و برای یکی از علمای روشندل فرستاد که:

يَدٌ بِخَمْسِ مِئِينَ عَسْجِدٍ وَدَيْتٌ ما بِالْهَأُ قُطِعَتْ فِي رُبْعِ دِينَارٍ

دستی که دیه‌اش پانصد مثقال طلاست، چگونه است که باید در برابر یک ربع دینار (مال دزدی) بریده شود؟

آن عالم هوشمند، در جوابش این بیت را فرستاد:

عِزُّ الْأَمَانَةِ أَعْلَاهَا وَأَرْخَصَهَا ذُلُّ الْخِيَانَةِ فَأَفْهَمَ حِكْمَةَ الْبَارِي

عزت و امانت، آن را گران و با ارزش ساخته بود و ذلت خیانت، آن را ارزان و بی‌ارزش گردانید. پس سرّ حکم خدا را بفهم و درک حکمت حضرت باری کن.^۲
در این حکم الهی نیز (چنان که پیداست) مصلحت فرد، فدای مصلحت اجتماع شده است که دست خائن به اجتماع، باید بریده شود و زندگی‌اش توأم با رنج و تعب گردد، تا جامعه در مهد امن و امان و سلامت زندگی کند.

سرّ تأکید و تشدید در امر مسجد و جماعت

توجهی به اخبار مربوط به حضور در مساجد و شرکت در جماعت بفرمایید و بیانات مرغبه‌ای را که از لسان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام در امر جماعت رسیده و ذمّ و نکوهش‌هایی را که درباره‌ی تارکین جماعت فرموده‌اند از نظر بگذرانید تا شدت اهمّیت جنبه‌ی اجتماعی احکام دین در نظر شارع مقدّس اسلام روشن شود.

روایتی، فضیلت نماز جماعت را برحسب افزایش تعداد افراد مأمومین بالا می‌برد تا آنجا که می‌فرماید:

فَإِنْ زَادُوا عَلَى الْعَشْرَةِ فَلَوْ صَارَتِ السَّمَاوَاتُ كُلُّهَا قِوْطَاسًا وَالْبِحَارُ مِدَادًا وَالْأَشْجَارُ أَقْلَامًا وَالثَّقَلَانِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ كُتُبًا لَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَكْتُوبُوا ثَوَابَ رَكْعَةٍ.^۳

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۸.

۲- برهان قرآن، صفحه‌ی ۱۷۴، با تلخیص و تصرف از نگارنده.

۳- العروة الوثقی، صفحه‌ی ۲۶۶، چاپ آخوندی.

تعداد نماز گزاران به جماعت، وقتی از ده نفر گذشت، اگر تمام آسمان‌ها کاغذ گردد و دریاها مرگب و درختان قلم و جن و انس و فرشتگان نویسنده شوند، قادر به نوشتن ثواب و فضیلت یک رکعت از آن نماز نخواهند بود.

و باز در خبر است:

لَا صَلَوةَ لِمَنْ لَا يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ وَ لَا غَيْبَةَ لِمَنْ صَلَّى فِي بَيْتِهِ وَ رَغِبَ عَنْ جَمَاعَتِنَا وَ مَنْ رَغِبَ عَنْ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ جَبَّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ غَيْبَتُهُ وَ سَقَطَتْ بَيْنَهُمْ عِدَالَتُهُ وَ وَجَبَ هِجْرَانُهُ وَ إِذَا دَفِعَ إِلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ أَنْذَرَهُ وَ حَذَرَهُ فَإِنْ حَضَرَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَ إِلَّا أُحْرِقَ عَلَيْهِ بَيْتُهُ.^۱

نماز کامل، بجا نیآورده آن کس که بدون عذر در مسجد [که مرکز تجمع و جماعت مسلمین است] نماز نخواند. هر که از جماعت ما، اعراض کرده و در خانه‌اش نماز بخواند، غیبتش روا بوده و از عدالت ساقط است و دوری کردن از او لازم است و بر پیشوای مسلمانان است که او را انذار و تحذیر نماید و در صورت ادامه‌ی تخلف از جماعت، خانه‌اش را بسوزانند.

در خبر دیگری است که وقتی امام امیرالمؤمنین علیه السلام آگاه شدند که جمعی از مسلمانان تخلف از جماعت کرده و در مسجد حاضر نمی‌شوند، خطبه‌ای انشاء فرموده و خاطر نشان ساختند:

إِنَّ قَوْمًا لَا يَحْضُرُونَ الصَّلَاةَ مَعَنَا فِي مَسَاجِدِنَا فَلَا يُؤَاكِلُونَا وَ لَا يُشَارِبُونَا وَ لَا يُشَاوِرُونَا وَ لَا يُنَاكِحُونَا أَوْ يَحْضُرُوا مَعَنَا صَلَّوْنَا جَمَاعَةً وَ إِنِّي لَأَوْشِكُ بِنَارٍ تَشْعَلُ فِي دُورِهِمْ فَأَحْرِقُهَا عَلَيْهِمْ أَوْ يَنْتَهُونَ.^۲

مردمی که در مسجدهای ما حاضر نمی‌شوند و وارد در صفوف جماعت ما نمی‌گردند، حق ندارند با ما هم غذا و هم مشرب شوند و رابطه‌ی ازدواج برقرار سازند مگر اینکه در نماز جماعت با ما شرکت کنند و اگر باز هم خودداری کرده و ترک جماعت نمایند، من ناگزیر باید دستور احراق بیوتشان را داده و

۱- العروة الوثقى، صفحه ۲۶۷.

۲- همان.

آتش در خانه‌هاشان بیفکنم.

به دنبال فرمان امام علیه السلام مسلمانان از معاشرت با آن قوم خودداری کرده و قطع روابط نمودند تا آنان ناچار رو به مسجد آورده و به جماعت مسلمین پیوستند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: هَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِإِحْرَاقِ قَوْمٍ فِي مَنَازِلِهِمْ كَانُوا يُصَلُّونَ فِي مَنَازِلِهِمْ وَ لَا يُصَلُّونَ الْجَمَاعَةَ فَأَتَاهُ رَجُلٌ أَعْمَى فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي ضَرِيرُ الْبَصَرِ وَ رَبَّمَا أَسْمَعُ النَّدَاءَ وَ لَا أَجِدُ مَنْ يَقُودُنِي إِلَى الْجَمَاعَةِ وَ الصَّلَاةِ مَعَكَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: شُدَّ مِنْ مَنَزِلِكَ إِلَيَّ الْمَسْجِدِ حَبَلًا وَ أَحْضِرِ الْجَمَاعَةَ.^۱

از امام صادق علیه السلام نقل است: رسول خدا صلى الله عليه وآله در مقام آن برآمد که جمعی را که نماز در خانه‌های خود خوانده و برای جماعت در مسجد حاضر نمی‌شدند در میان خانه‌هایشان بسوزاند. مردی نابینا آمد و گفت: یا رسول‌الله! من از چشم، عاجزم و چه بسا صدای اذان را می‌شنوم ولی کسی را نمی‌یابم که مرا راهنمایی کرده و برای شرکت در جماعت شما به مسجد بیاورد. نبی اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: ریشمانی ببند از منزلت تا مسجد و در جماعت شرکت کن.

حال، این همه تأکید و ترغیب‌ها و سخت‌گیری‌ها، همه برای این است که تفرقه و تشتت و پراکندگی، موجب مرگ یک ملت و نابودی یک اجتماع است و وحدت و اتحاد و به هم پیوستن و صف واحد بوجود آوردن، مایه‌ی حیات امت و سرچشمه‌ی تولید قدرت و شوکت یک جامعه در دنیاست. صف‌های جماعت‌ها که شب و روز در تمام شهرها و قُرُی و قصبات مسلمان‌نشین در اوقات نمازهای پنج‌گانه در مساجد تشکیل می‌شود، به منظور ایجاد ارتباط دائمی و پیوستگی همیشگی بین افراد مسلمان یک قریه و یک محله و یک شهر است و نیز برای توسعه‌ی بیشتر این دایره‌ی اتحاد و ائتلاف مسلمانان در شرع مقدس اسلام مقرر است که یک مجمع عمومی تر هفتگی تحت عنوان «نماز جمعه» تشکیل شود،^۲ با امتیازات خاصی که سایر نمازهای یومیّه، فاقد آن امتیازات است. از جمله آنکه این

۱- وافی، جلد ۲، کتاب الصلوة، صفحه ۱۷۵.

۲- البته وجوب نماز جمعه و بلکه مشروعیت آن در زمان غیبت امام علیه السلام مورد اختلاف نظر میان آقایان فقهای عظام است. منظور ما در اینجا، اشاره به آثار اجتماعی آن می‌باشد نه بحث فقهی مسأله که هر کسی باید در اخذ حکم مسأله به مرجع تقلید خود مراجعه نماید.

نماز هفتگی (که بجای نماز ظهر روز جمعه خوانده می‌شود) واجب است به جماعت خوانده شود در صورتی که اقامه‌ی جماعت در نمازهای دیگر یومیّه، مستحبّ است. دیگر آنکه نماز جمعه در هر نقطه‌ای که برپا شود تا شعاع دو فرسخ از تمام جوانب بر مردم واجب است که برای شرکت در آن حاضر شوند. حتّی واجب است زندانی‌ها را تحت‌الحفظ بیاورند و در نماز جمعه و استماع خطبه شرکت دهند و سپس به اقامتگاهشان (زندان) برگردانند و نیز تا شعاع یک فرسخ حرام است نماز جمعه‌ی دیگری تشکیل گردد و تنها یک نماز باید در آن محدوده اقامه شود.

البته بدیهی است که با این شرایط، چه مجمع باشکوه و پر سطوتی به وجود می‌آید که چشم دشمنان را خیره ساخته و پشت ستمگران را می‌لرزاند. یک اجتماع عمومی دیگر هم در متن دین مقدّس داریم به عنوان «نماز عید» که روز عید فطر و روز عید قربان اقامه می‌شود و در زمان غیبت امام علیه السلام مستحبّ است و بهتر آن که در صحرا منعقد گردد،^۱ با شرایط مستحبّه و جالب دیگری که در کتب فقهیّه، مذکور است.

گوشه‌ای از جهان بینی دستورات عالیّه‌ی اسلام

مخصوصاً موضوع بسیار مهم و جالبی که در نماز جمعه و نماز عید مقرر شده است، موضوع «خطبه و سخنرانی» است^۲ که باید در آن مشهد عام و مجمع شامل که تمام طبقات از عالی و دانی، شریف و وضعی، اغنیا و فقرا، اقویا و ضعفا، عموماً در آن شرکت نموده‌اند، ایراد گردد و علاوه بر بیان معارف و احکام عملی دین و القای مواعظ و نصایح و تزهید نسبت به دنیا و ترغیب نسبت به آخرت، باید مطالب مهمّه‌ی دیگری که ارتباط با شئون جهانی مسلمین دارد، به سمع عامّه‌ی مسلمانان برسد که همگی در جریان حوادث باشند و نسبت به وقایع و جریاناتی که در دنیا می‌گذرد، بی‌خبر نمانند.

حدیث مفصّل جامعی در باب «علل الشّرایع و اصول الاسلام» از حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام، به نقل فضل بن شاذان نیشابوری که از بزرگان ارباب حدیث است، رسیده و در کتب حدیثی ما مضبوط است و در ضمن آن حدیث، جمله‌ای راجع به حکمت و سرّ تشریح خطبه در نماز جمعه آمده که بسیار شایان توجّه و دقّت می‌باشد و گوشه‌ای از

۱- در مکه، در مسجد الحرام اقامه می‌شود.

۲- دو خطبه است که در نماز جمعه قبل از نماز و در نماز عید بعد از نماز ایراد می‌شود.

خصیصه‌ی جهان‌بینی اسلام و منش اجتماعی احکام مقدّسه‌اش را نشان می‌دهد و آن جمله این است که امام علیه السلام می‌فرماید:

فَإِنْ قَالَ فَلِمَ جُعِلَتِ الْخُطْبَةُ قَبْلَ لِأَنَّ الْجُمُعَةَ مَشْهُدٌ عَامٌّ فَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ
لِلْأَمِيرِ سَبَبٌ إِلَى مَوْعِظَتِهِمْ وَ تَرْغِيْبِهِمْ فِي الطَّاعَةِ وَ تَرْهِيْبِهِمْ مِنَ
الْمَعْصِيَةِ وَ تَوْقِيفِهِمْ عَلَى مَا أَرَادَ مِنْ مَصْلَحَةِ دِينِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ وَ يُخَيِّرُهُمْ
بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْآفَاقِ مِنَ الْأَحْوَالِ الَّتِي لَهُمْ فِيهَا الْمَضْرَّةُ وَ الْمَنْفَعَةُ.^۱

پس اگر گوینده‌ای بگوید: به چه علّتی، روز جمعه، خطبه مقرر شده است؟ در جواب گفته می‌شود: از آن نظر که روز جمعه [طبق قرارداد شرع مقدّس] روز اجتماع و حضور عمومی است و لذا خدا خواسته است پیشوا و امیر مسلمین [با فراهم آمدن زمینه‌ی ابلاغ سخن] مردم را موعظه نموده و آنان را به طاعت خدا، ترغیب و از معصیت، ترهیب و اندازشان نماید. دیگر آنکه جمعیت را به مصالح دینی و دنیایی‌شان واقف سازد و هم، مردم را نسبت به آنچه در آفاق و نقاط دوردست دنیا می‌گذرد (از حوادث خیر و شرّ که بی‌ارتباط با سرنوشت جامعه‌ی اسلامی نمی‌باشد) باخبر گرداند.

یعنی لازم است مسلمانان در هر نقطه‌ی از دنیا که هستند، بوسیله‌ی گزارش هفتگی پیشوا و زمامدار خود، هم از وقایع و جریانات نافع‌ی به حال امت اسلامی که در دنیا واقع شده است و می‌شود و مایه‌ی ابتهاج و مسرّت و موجب شکر و سپاس به درگاه خداست، مطّلع شوند و هم از ماجراهایی که لطمه به حیثیت جهانی اسلام و مسلمین وارد می‌آورد، آگاه گردند تا در مقام دفع و رفع آن برآمده و تصمیم مشترک گیرند. نه آنکه آنچنان آسوده و بی‌خیال بنشینند که ناگهان خود را همچون لقمه‌ای در دهان دشمنان ببینند. حاصل آنکه تجمّع مسلمین در مرکز واحد که موجب اتّحاد و منشأ ایجاد قدرت است، شدیداً مورد حبّ و علاقه‌ی شارع مقدّس اسلام می‌باشد و به همین جهت است که هر چه بر وسعت دایره‌ی اجتماع افزوده می‌شود، دارای فضیلت بیشتر و اجر عظیم‌تری می‌گردد.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: مَكَّةُ حَرَمُ اللَّهِ وَ حَرَمُ رَسُولِهِ وَ حَرَمُ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ الصَّلَاةُ فِيهَا بِمِائَةِ أَلْفِ صَلَاةٍ وَ الدَّرْهَمُ فِيهَا بِمِائَةِ أَلْفِ
 دِرْهَمٍ وَ الْمَدِينَةُ حَرَمُ اللَّهِ وَ حَرَمُ رَسُولِهِ وَ حَرَمُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ
 الصَّلَاةُ فِيهَا بِعَشْرَةِ أَلْفِ صَلَاةٍ وَ الدَّرْهَمُ فِيهَا بِعَشْرَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ
 الْكُوفَةُ حَرَمُ اللَّهِ وَ حَرَمُ رَسُولِهِ وَ حَرَمُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ الصَّلَاةُ فِيهَا
 بِأَلْفِ صَلَاةٍ وَ الدَّرْهَمُ فِيهَا بِأَلْفِ دِرْهَمٍ.^۱

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: مکه، حرم خدا و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و حرم
 امیرالمؤمنین علیه السلام است و نماز در آن، برابر با صد هزار نماز و یک درهم [انفاق]
 در آن، برابر با صد هزار درهم است. مدینه، حرم خدا و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام است و نماز در آن، برابر با ده هزار نماز و یک درهم
 در آن، برابر با ده هزار درهم است و کوفه، حرم خدا و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام است و نماز در آن، برابر با هزار نماز و یک درهم در
 آن، برابر با هزار درهم است.

عن عَلِيِّ علیه السلام قَالَ: صَلَاةٌ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ وَ صَلَاةٌ فِي
 مَسْجِدِ الْأَعْظَمِ مِائَةَ صَلَاةٍ وَ صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِ الْقُبَيْلَةِ خَمْسَةَ وَ عِشْرُونَ
 صَلَاةً وَ صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِ الشُّوْقِ اثْنَتَا عَشْرَةَ صَلَاةً وَ صَلَاةُ الرَّجُلِ فِي
 بَيْتِهِ وَحْدَهُ صَلَاةٌ وَاحِدَةٌ.^۲

از حضرت علی علیه السلام نقل است که فرموده‌اند: یک نماز در بیت المقدس برابر با
 هزار نماز است و یک نماز در مسجد اعظم [محمتمل است که مسجد کوفه باشد
 و به قرینه‌ی بعض روایات، احتمال بیشتری می‌رود که مراد، مسجد جامع هر
 شهری باشد] برابر صد نماز و یک نماز در مسجد محله معادل با بیست و پنج
 نماز و یک نماز در مسجد بازار، معادل با دوازده نماز است؛ در حالی که نماز
 مرد در خانه‌اش که تنها بجا می‌آورد [و در مسجد و جماعت حاضر نشده
 است] بیش از یک نماز، حساب نخواهد شد.

۱- وافی، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه ۱۰.

۲- همان، کتاب الصلوة، صفحه ۸۰.

هر مرکز تجمّع کوچک به منزله‌ی نهر باریکی است که از به هم پیوستن آنها، رودی عظیم بوجود می‌آید و از اتصال رودهای عظیم به یکدیگر، دریای بیکران تشکیل می‌شود که در میان امواج سهمگین خود، نهنگ‌ها می‌پروراند و نیروها در هم می‌شکند و کشتی‌ها به گرداب می‌کشاند.

آری! این اجتماعات بسیار ارزنده و در عین حال بسیار ساده و بی‌آلایش توأم با محبت و صمیمیت که تحت عناوین مختلف، طبق دستورات حساب شده و حکیمانه‌ی شرع مقدّس بوجود می‌آید که بعضی شبانه‌روزی و بعضی هفتگی و بعضی دیگر سالانه است و از دایره‌ی کوچک جماعت دو نفری شروع می‌شود تا به یک دایره‌ی وسیع بین‌المللی در سطح جهانی، تحت عنوان «حج اسلامی» می‌رسد، حقاً و انصافاً سرمایه‌هایی فوق‌العاده نفیس و عالی است که از جانب خداوند مهربان به ما جامعه‌ی مسلمانان اعطاء شده اما نحوه‌ی استفاده‌ی ما از این همه سرمایه‌های سودبخش آسمانی، کمّاً و کیفاً بسیار ناچیز و جدّاً اسف‌انگیز است که فعلاً باید این بحث دردآور را رها کرده و به بحث اصلی خود پردازیم که غرض نشان دادن گوشه‌ای از اهداف عالیّه و آثار فوق‌العاده جالب و درخشان احکام حکیمانه‌ی اسلام بود، نه چگونگی عمل و کار مسلمانان اسمی امروز که هیچگونه انطباق با روح دستورات سراسر حکمت اسلام ندارد و بلکه چنان صورت بی‌روح و پوست بی‌مغز شده است که وقتی انسان، نمونه‌ای از اسرار لطیفه و اغراض شریفه‌ی احکام را بیان می‌کند و سپس نظری به سوی اعمال مسلمانان روز می‌افکند، در برابر وجدان خود و صاحب‌نظران خارج از اسلام شرمنده می‌شود که پس کو آن همه آثار این احکام که می‌گویید و ادّعا می‌نمایید؟ چرا در میان جامعه‌ی مسلمین دیده نمی‌شود از آن همه آثار درخشان، نمونه‌ای؟! بلکه آنچه به چشم می‌خورد در بین مسلمانان امروز، کاملاً ضدّ آن آثار و نقطه‌ی مقابل آن اسرار است!

آری! ما با کمال تأسّف به این حقیقت تلخ دردانگیز معترفیم که حقیقت احکام اسلام، چیزی و اعمال خالی از حقیقت ما، چیز دیگری است.

اسلام، به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست

باری! غرض این بود که شارع مقدّس اسلام در یک قسمت عمده‌ی از دستوراتش، هدف تولید اجتماع و سپس اتحاد و بالمآل، ایجاد قدرت و شوکت جهانی دارد و مقصدش از تشریح احکام، منحصر به تحصیل جهات روحی، یا تأمین منافع اقتصادی نمی‌باشد. برای اثبات مدّعا، نمونه‌هایی از احکام ارائه شد؛ از قبیل حکم جهاد و اجرای حدود و تأکید در امر مساجد و شرکت در جمعه و جماعات و بالاخره اجتماع عظیم حجّ که یک‌یک اجزا و مناسک آن در داشتن هدف اجتماعی، شاهد بر مدّعاست و از جمله‌ی آنها مسأله‌ی «قربانی در منی» می‌باشد که گفتیم، قربانی در منی در عین آنکه دارای آثار بزرگ روحی و منافع مؤثّر اقتصادی است، مع ذلک جنبه‌ی اجتماعی آن، بیش از سایر جهاتش مورد توجّه و اهمّیت است.

اسرار روحی قربانی

انسان موخّدی که به حکم وقوف در عرفات و مشعر، به مقام معرفه‌الله و خداشناسی کامل رسیده و تمام شئون دنیایی و تمایلات نفسانی در نظرش خاک و سنگ آمده و مستغرق در بحر محبّت خالق مهربان گشته، طبیعی است که از کشتن و سر بریدن هر موجودی که سر راه، بر او گرفته و مانع از نیل به قرب معبودش گردد، دریغ و مضایقه نخواهد داشت؛ اگر چه آن موجود، فرزند عزیز و پیوند دلش یا جان خود و خواهش‌های درونی اش باشد.

منتها، حضرت معبود محبوب از باب ارفاق و رعایت جانب ضعف بندگان، به کشتن یک حیوان از مایملک انسان، راضی شده و همان را به عنوان مظهر جانبازی و فداکاری در راه خود پذیرفته است.

اما با این شرط که براستی با کشتن این حیوان، تمام شهوات افراطی و تمایلات پست حیوانی را از قبیل حرص و بخل و طمع، حبّ ریاست و شهرت، دوه‌هم‌زنی و بدبینی و سایر انواع رذایل نفسانی و خواهی‌های شیطانی، همه را زیر پا نهاده و ذبح نماید و با تصمیمی قاطع و عزمی راسخ بگوید:

وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ.^۱

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

و هنگام انجام این عمل، به یاد این آیه‌ی شریفه‌ی قرآن افتاده و از نظر بگذرانند که خدا می‌فرماید:

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ.^۱

هرگز گوشت و خون قربانی‌ها به خدا نمی‌رسد بلکه آنچه به خدا می‌رسد، تقوای شماست [یعنی آن دل‌های با تقوا و غرق در حب خدا که با کشتن قربانی، گوشه‌ای از صفا و رمز عبودیت خود را نشان می‌دهند، به مقام قرب خدا نایل شده و مشمول عنایات خدا می‌گردند].

آری! خدا طالب تقوای شماست، «تقوا» هم یعنی کشتن هوای نفس و ریختن افکار شیطانی از دامن دل.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ.^۲
جنت که همان مقام قرب خدا و جایگاه اهل تقواست [وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ]^۳ نصیب کسی می‌شود که از ترس خدا، ترک هوای کند.

آن حیوان مهیب و گرگ خونخواری که به نام نفس اماره، در داخل وجود انسان، مسکن گزیده و هر دم از جا می‌جنبد و برای اشباع شهوات حیوانی خود، دهان به هر سو می‌افکند و مال مردم و جان مردم و عرض و آبروی مردم را می‌درد و می‌بلعد و از هیچ گناه و جنایتی در راه سیر کردن خود، فروگذاری نمی‌کند، آن گرگ درنده باید بر زمین خوابانده شده و کارد به گلویش کشیده شود.

آن حیوان خطرناک است که سر راه آدمی خوابیده و نمی‌گذارد انسان به خدا نزدیک شود و نایل به سعادت گردد. کشتن و از بین بردن آن، قربان حقیقی انسان و وسیله‌ی مقربیت آدمی در پیشگاه خداست نه فقط کشتن گوسفند و ریختن خون آن حیوان بی‌زبان. وقتی انسان توانست در سایه‌ی تربیت ممتد دینی و تحصیل معارف حقّی آسمانی، آن صفات زشت و اخلاق ناپسند شیطانی را که همچون حجابی ضخیم و سدّی عظیم بین او و خدا افتاده و راه سعادت را به روی او بسته است از سر راه خود بردارد و

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۷.

۲- سوره‌ی نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱.

۳- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۹۰.

تیرگی‌های رذایل نفسانی را از صفحه‌ی آینه‌ی قلب بزداید، در آن موقع است که راه بسوی خدا باز می‌شود و قلب صاف و پاک آدمی برای توجّه به خدا آماده می‌گردد و کاملاً بجا و با مورد می‌شود که بگوید: «وَجْهَتُ وَجْهِي لِلذِّى فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»، یعنی حال که حیوان نفس را کشتم و افکار شیطانی را از دامن دل ریختم و این سدّ عظیم را از سر راه برداشتم، راه من به سوی خدا باز شد و وجهه‌ی قلبم رو به سمت خدا برگشت.

اگر نه گوسفند علفخوار بی‌زبان و بی‌زیان را کشتن و گرگ درنده‌ی آدمخوار هوای نفس را در باطن جان زنده نگه داشتن و «وَجْهَتُ وَجْهِي لِلذِّى فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» گفتن، به تمسخر و استهزا شبیه‌تر و به بازی بچه‌ها نزدیک‌تر است تا به عبادت و بندگی خدا نمودن و آن هم، منشائی جز جهل و نیندیشیدن در اسرار احکام خدا ندارد.

امام سجّاد علیه السلام از مردی که مکه رفته و حجّ بجا آورده و برگشته بود، ضمن سؤالاتی راجع به توجّه به مقاصد و اسرار حجّ سؤال می‌فرماید:

فَعِنْدَمَا ذَبَحْتَ هَدْيَكَ نَوَيْتَ أَنَّكَ ذَبَحْتَ حَنْجَرَةَ الطَّمَعِ بِمَا تَمَسَّكَتَ بِهِ مِنْ حَقِيقَةِ الْوَرَعِ وَ أَنَّكَ اتَّبَعْتَ سُنَّةَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام بِذَبْحِ وَلَدِهِ وَ ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ وَ رِيحَانَ قَلْبِهِ.^۱

آیا به هنگام سر بریدن قربانی، نیت این نمودی که با تمسک به حقیقت تقوا و ورع، حلقوم طمع را قطع می‌کنی؟ آیا توجّه داشتی که با این کار، پیروی از سنت ابراهیم خلیل علیه السلام می‌نمایی که فرزند دل‌بند خود را برای تقرّب به درگاه معبود و جلب رضای محبوب، به قربانگاه کشانید؟

و از امام صادق علیه السلام منقول است:

وَ ادْبَحَ حَنْجَرَةَ الْهَوَىٰ وَ الطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ.^۲

موقع ذبح قربانی، گلوی هوای نفس و طمع را قطع کن.

از این بیانات و نظایر آن، بدست می‌آید که ذبح قربانی، رمزی از تهذیب روح و تطهیر قلب از رذایل اخلاقی است که مردان خدا و سالکان راه فضیلت و تقوا، بعد از یک عمر مجاهده و جنگ با وساوس شیطان و هوس‌های فتنه‌انگیز نفس اماره‌ی بالسوء، موفق به

۱- مستدرک، جلد ۲، صفحه ۱۸۶، باب ۱۷، حدیث ۵.

۲- مصباح الشریعه، باب ۲۱.

غلبه‌ی بر مشتهیات افراطی نفس می‌شوند و او را از پا در آورده و همچون گوسفندی بر زمین افکنده و رگ‌های گردنش را می‌برند. در نتیجه، هم خود از شرّ تسویلات جنایت خیز نفس خود راحت می‌گردند و هم دیگران، از خطرات هوئی پرستی‌ها و هوس بازی‌های آنان مصون و محفوظ می‌مانند.

چنانکه امام امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف آن دسته از تربیت یافتگان در مکتب فضیلت پرور دین می‌فرماید:

مَيْتَةٌ شَهْوَتُهُ مَكْظُومًا غَيْظُهُ الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ.^۱

[مرد خداشناس آخربین در اثر مجاهده و ریاضت دادن نفسش، انسانی شده است که] شهوتش مرده و خشمش فرو نشسته است. مردم، پیوسته به خیر و صلاح او چشم دوخته‌اند و از شرّ و بدی‌هایش آسوده گشته‌اند.

و همین‌ها هستند که روز قیامت در آن بازاری که جز قلب سلیم و جان میرا از عیوب و رذایل، متاع دیگری خریدار ندارد، در پناه لطف خدا، مورد تکریم و تعظیم فراوان واقع می‌شوند:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.^۲

روزی که نه مال، نفعی به حال انسان دارد و نه اولاد. سعادت از آن کسی است که بر خدا وارد شود با قلب سلیم.

روز تقسیم سعادت، دل سالم و قلب بی‌عیب می‌خواهند؛ نه گوسفندان پروار و فرزندان شکمخوار.

بار دیگر این آیه‌ی کریمه را به یاد آورده و تلقین به خود نمایم:

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَائُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ.^۳

هرگز گوشت و خون قربانی‌ها به خدا نمی‌رسد بلکه فقط تقوای شماست که به خدا می‌رسد [شما را به قرب خدا می‌رساند].

۱- نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۸۴.

۲- سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

۳- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۷.

از حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام کشتن فرزند و ریختن خون گلوی جوان نمی خواستند بلکه فقط «قلب سلیم» منظور بود و نشان دادن پایه‌ی توحید، تا حد گذشت از اعزّ عزیزان در راه خدا.

وَ اِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِابْرَاهِيْمَ، اِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ.^۱
و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست آنگاه که با قلبی پاک به [پیشگاه]
پروردگارش آمد.

در موقف امتحانش آوردند تا به این بشر شکم پرست و شهوتران بفهمانند که تمام حقیقت انسان، آن نیست که همه چیز و همه کس را فدای شهوت خود سازد و در راه اشباع شکم و دامن خود، تر و خشک را بسوزاند! مقام عالی انسان، چنان رفیع است و با عظمت که اگر به موقف اعلای خود برسد و چشم عقل و بصیرتش باز شود، با حقیقتی عشق می‌ورزد که در جنب جمال او جمالی نمی‌بیند و در راه جلب رضا و خشنودی او از تمام محبوباتش می‌گذرد و با دست خود، طبق دستور و فرمان او کارد به گلوی فرزند دلبندهش می‌کشد.

البته این چنین انسانی که برای امتثال فرمان خدا و جلب رضای او، حاضر به کشتن فرزندانش می‌شود، محال است برای اشباع شهوات و ارضای تمایلات نفسش، هزارها و میلیون‌ها نفر را غرق خون کرده و خانواده‌ها را تباہ کند و به خاک سیاه بنشانند و خشم خدا را برانگیزد. هرگز! هرگز! حاشا و کلاً!

اما آن انسان‌نماهای خونخوار و گرگ‌های آدم‌خواری که برای بقای شئون دنیایی خود با کمال قساوت و بیرحمی سر برادر می‌برند و چشم فرزند کور می‌کنند، اینان با برادر و فرزند دیگران چگونه رفتار خواهند نمود و اگر روزی مسلط بر مردم شوند چه آتشی خواهند افروخت و چه فساد و تباهی به وجود خواهند آورد؟!

آری! قرآن کریم، ضمن قصص و داستان‌های آموزنده‌اش که از عالی‌ترین برنامه‌های تربیتی آن کتاب الهی است، نمونه‌هایی از مقامات شامخ‌هی انسان واقعی را نشان می‌دهد تا هدف خود را از این دستورات متین آسمانی به بشر بفهماند که منظور من فقط یک سلسله اعمال خشک و جامد و بی‌روح نمی‌باشد. گوسفند کشتن شما و فرزند کشتن

ابراهیم خلیل علیه السلام مطلوب اساسی نیست بلکه هدف، پرورش دادن افکار پاک و دل‌های مبرا از رذایل اخلاق و جان‌های منزّه از خواهی‌های شیطانی است تا سرچشمه‌ی اعمال پاک و مولّد یک اجتماع طیب و طاهر گردد و دنیا و عقبای بشر غرق در سعادت شود.

لذا در نقل داستان ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام آنچه را که برجسته و جالب نشان داده و دنیا را متوجّه آن می‌سازد، نقطه‌ی حسّاس «تسلیم» آن پدر و پسر می‌باشد و «تشریف قبول و رضا» از جانب خدا که می‌فرماید:

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿۱۰۳﴾ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿۱۰۴﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا
إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ^۱

پس همین که سر تسلیم فرود آوردند و او را به پیشانی بر زمین خوابانید، ندایش دادیم که ای ابراهیم! به حق، تصدیق [مأموریت در] خواب نمودی. ما به نیکوکاران، این چنین پاداش می‌دهیم.

یعنی ما امتحان خود را انجام دادیم و هدف و منظور مقدّس خود را بدست آوردیم که منظور همانا بروز و ظهور حالت اسلام و تسلیم ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام بود و ارائه‌ی موقف‌اعلای انسان کامل به عموم جهانیان تا بدانند آنچه عیار گوهر انسانیت را بالا می‌برد و او را موجودی شریف و معرّز در ساحت قدس خدا می‌سازد، همان حالت خضوع و تسلیم در برابر فرمان خالق یکتا و انقطاع از ماسوی است و ذبح فرزند و کشتن گوسفند هم از آن نظر که حکایت‌کننده‌ی آن حالت ارزنده‌ی روحی و تجسم‌دهنده‌ی به روح تسلیم قلبی است، عنوان عبادت خدا به خود گرفته و از شعائر الهیه محسوب می‌شود و تعظیم و بزرگداشت آن، واجب و لازم می‌گردد که می‌فرماید:

وَ مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ^۲

هر کس تعظیم شعائر خدا نماید [در بزرگداشت نشان‌ها و علامت‌هایی که از جانب خدا برای توجّه دادن مردم به خدا مقرر گردیده و رمز عبادت، معرفی شده است، ساعی و کوشا باشد، مأجور و مُثاب از قِبَل خدا خواهد بود] زیرا تعظیم شعائر الله مصداقی از مصادیق تقوای دل‌هاست.

۱- سوره‌ی صافات، آیات ۱۰۳ تا ۱۰۵.

۲- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۲.

اضافه‌ی کلمه‌ی «تقوی» بر کلمه‌ی «القلوب» در آیه‌ی شریفه، دلالت بر این دارد که حقیقت تقوا، یک امر معنوی و ملکه‌ای از ملکات نفسانیه است و مربوط به قلب انسان است، نه صورت ظاهر عمل که بوسیله‌ی بدن انجام می‌شود و مشترک بین طاعت و معصیت می‌باشد.^۱

از انضمام این آیه، به آیه‌ی ۳۶ سوره‌ی حج: «وَالْبُدْنَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» یعنی شترهای قربانی را برای شما مقرر داشته‌ایم چون از شعائر خدا هستند، مخصوصاً با توجه به تفسیری که از ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است که مراد از شعائر در آیه‌ی مورد بحث (آیه‌ی ۳۲ سوره حج: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»)، همان شترهایی هستند که کوهان آنها را از جانب راست می‌شکافند تا علامت انتخاب برای قربانی باشد؛^۲ از مجموع آیات و روایات و تفسیر، استفاده می‌شود که ذبح قربانی از آن جهت که نماینده‌ی تقوای قلب است و رمز عبودیت روح، مصداقی از مصادیق شعائر خدا محسوب گشته و تعظیم و بزرگداشت آن، عبادت و بندگی خدا به حساب آمده و ملاک فضیلت و شرافت انسان شناخته شده است.

در قربانی، منافع اقتصادی نیز ملحوظ شده است

هر کسی که اندکی آشنایی با احکام و مقررات اسلامی دارد، بخوبی می‌داند که موضوع انفاق مال و دستگیری از مستمندان و رسیدگی به حال فقیران و مسکینان از موضوعات مسلمه‌ی در متن دین و از وظایف حتمیه‌ی مسلمین است که باید قسمت معینی از اموال خود را تحت عناوین خمس و زکات و کفارات با شرایط ویژه‌ای که هر کدام از این عناوین دارند، با قید وجوب و الزام، از اموال خود جدا نموده و اختصاص به طبقات خاصی از افراد مجتمع بدهند و علاوه بر انفاقات واجبه که غیر قابل تعطیل است، ترغیبات و تأکیدات فراوان، نسبت به انفاقات مستحبیه در شرع مقدس رسیده است که با کمال وضوح این حقیقت را نشان می‌دهد که شارع حکیم اسلام از هر فرصت و پیشامدی خواسته است حداکثر استفاده را برای تأمین هدف و مقصود خود که تقریب بین طبقات و ایجاد اتحاد و الفت و محبت در میان تمام افراد اجتماع است، بنماید. فاصله‌های طبقاتی را از بین ببرد،

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۴، صفحه‌ی ۴۱۰.

۲- همان.

عوامل تولید بغض و عداوت را نابود سازد و دل‌ها را نسبت به هم مهربان و با محبت گرداند. طرح برنامه‌های اجتماعی اسلام طوری است که قهراً اغنیا را با فقرا نزدیک و مرتبط می‌سازد و نمی‌گذارد زندگی این دو طبقه از هم دور و این دو دسته، از هم جدا گردند. لذا می‌بینیم دستور نماز جمعه و جماعت‌های یومیّه و حجّ در اسلام آنگونه است که تمام طبقات از اقویا و ضعفا، اغنیا و فقرا، همه را پهلوی هم می‌نشانند و در یک صف جا می‌دهد و مخصوصاً روز عید (عید فطر و عید قربان) که آن را مشهد عامّ و مجمع عمومی اعلام نموده و تمام طبقات را برای شرکت در آن مجمع دعوت کرده است، هم دستور نماز داده و هم امر به انفاق فرموده است. روز عید فطر، بر هر مسلمانی که از عهده‌ی مخارج سال خود و عائله‌اش برآید، واجب است برای خودش و کسانی که نان‌خور او محسوب می‌شوند، به عدد هر یک، قریب یک من از غذایی که خوراک غالب مردم آن شهر است، به عنوان «زکات فطره» از مال خود جدا نموده و به اشخاصی که قادر بر تأمین مخارج سال خود نمی‌باشند، بدهد.

روز عید قربان نیز بر کسانی که در منی هستند،^۱ واجب است و بر کسانی که در بلاد دیگر می‌باشند، مستحبّ مؤکّد است که قربانی بکشند و با شرایطی که مقرر است، گوشت آن را میان فقرا توزیع نمایند.

مال و جاه، دو عامل مهمّ اختلاف طبقاتی

البته می‌دانیم آنچه اکثراً در جوامع بشری، عامل پیدایش اختلاف طبقاتی می‌شود و فاصله‌های عمیق اجتماعی به وجود می‌آورد، دو چیز است: یکی «مال» است و دیگری «جاه». اغنیا، بر اثر دارا بودن ثروت و مال، از فقرا حریم می‌گیرند و اعیان و اشراف و صاحب منصبان نیز از نظر منزلت و جاه و تشخص پنداری با رعایا و کارگران و زحمتکشان، هم‌مجلس و همنشین نمی‌گردند. قانونی لازم است تا نقص فقر را برطرف نموده و عزّت بی‌نیازی به فقرا بخشیده و آنها را در سطح اغنیا بنشانند و قانون دیگری واجب است تا تشخص موهوم و صورت خودبرتربینی اشراف‌منشان را در هم بشکند و آنچه را که ملاک حقیقی شرف و فضیلت انسان است، نشان همگان داده و عامّه‌ی مردم را نسبت به آن

۱- در حجّ تمتّع.

ملاک فضل و شرف، همدوش و همعنان گرداند.

قانون اول، همان قانون انفاق اسلامی است که اغنیا موظفند صرفاً برای امتثال امر خدا و طَلَباً لِمَرْضَاتِ اللَّهِ، نه روی ریا و منت گذاری بر فقرا، طبق دستور شرع مقدّس، قسمتی از اموال خود را در اختیار مسکینان و فقیران بگذارند تا خلأ مالی آنان پر شود و از نظر بی‌نیازی، هم سطح با اغنیا گردند.

قانون دوّم، قانون نماز است که تنها ملاک شرف و فضیلت انسان را در تقرّب به خدا و تحصیل کمال تقوا می‌داند و با شعار «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» تمام بت‌های تشخّصات دنیایی را به خاک افکنده و دیوارهای «مادّه» را فرو می‌ریزد و در فضای وسیع و نورانی خداپرستی، همه را در یک صف قرار داده و در برابر یک معبود، به رکوع و سجود وامی‌دارد و به این ترتیب، خلأ «جاهی» زبردستان را نیز پر کرده و آنها را با زبردستان برابر می‌گرداند که دیگر نه فقرا از حیث فقر و نیاز، احساس حقارت می‌کنند و نه ضعفا از لحاظ کرنش در برابر اقویا، احساس دنائت و پستی منزلت می‌نمایند.

این نکته هم شایان دقّت است که مسلمانان، موظّفند روز عید فطر، اول، اخراج زکات فطره نمایند و سپس در نماز عید شرکت کنند.^۱ شاید یکی از اسرارش این باشد که طبیعی است، انفاق و احسان از ناحیه‌ی اغنیا نسبت به فقرا، موجب تولید محبّت در دل‌ها گشته و چهره‌ها را نسبت به هم، بشّاش و لب‌ها را خندان می‌سازد و آنگاه همه با هم، با صمیمیت و الفت و رضایت در کنار یکدیگر به صفوف نماز می‌پیوندند و با قلبی مجتمع و ابدانی متّصل رو به خدا می‌برند و در محیطی پر از صفا و رضا و خشنودی از یکدیگر به عبادت خدا می‌پردازند و در نتیجه هم بر قدرت معنوی اجتماع می‌افزایند و هم، زمینه را برای نزول رحمت حق، آماده می‌سازند که خدا هم فرموده است:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ۖ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى.^۲

تحقیقاً آن کس به رستگاری رسید که زکات داد و یاد خدا کرد و سپس نماز

خواند.

۱- العروة الوثقی، کتاب الزکوة، صفحه‌ی ۴۲۹، چاپ آخوندی.

۲- سوره‌ی اعلیٰ، آیات ۱۴ و ۱۵.

در آیه‌ی شریفه، اول دستور زکات و بعد از آن، نماز واقع شده است. گرچه آیه‌ی مبارکه به معنای تطهّر از لوث تعلّقات دنیویّه نیز تفسیر شده است اما تفسیر مأثور از ائمّه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام درباره‌ی زکات فطره و نماز عید آمده است.^۱

نماز، وسیله‌ی تحکیم ارتباط بندگی بین انسان و خداست و زکات، سبب تألیف قلوب و ایجاد ارتباط محبت بین انسان و افراد اجتماع است که هر دو سبب برای ابقای حیات سعادت‌مندان‌هی جامعه‌ی بشر لازم و ضروری است. در مسأله‌ی قربانی نیز، هر دو جهت ملحوظ شده است. یعنی اولاً باید ذبح قربانی به نیت امتثال فرمان خدا و اطاعت امر او واقع شود و هنگام ذبح، نام خدا برده و «بسم الله» گفته شود تا آن ذبیحه، پاک و حلال گردد و ثانیاً باید گوشت قربانی به مصرف فقرا و نیازمندان برسد.

بنابراین، قربانی که به معنای وسیله‌ی تقرّب و نزدیکی است، کار یک تیر و دو نشان را انجام می‌دهد. هم قربان انسان به خدا می‌شود و آدمی را برحسب نیت اطاعت فرمان که دارد به رحمت خدا نزدیک کرده و مشمول عنایت او می‌سازد و هم بر حسب مصرف، قربان انسان به اجتماع می‌گردد و او را محبوب‌القلوب نیازمندان نموده و مشمول دعا و ثنای آنان می‌گرداند.

نظر قرآن و روایات درباره‌ی مصرف گوشت قربانی

در گذشته بیان شد که موضوع انفاق مال و اعانت به مستمندان، از موضوعات مسلمّه‌ی در متن دین است و یک ضرورت حیاتی برای جامعه‌ی اسلامی است و شرع مقدّس از هر فرصت مناسبی برای احیای این ضرورت، استفاده نموده و دستورات عالیّه صادر فرموده است و لذا روز عید اضحی در وادی منی که بمنظور نایل ساختن امت اسلامی به اهداف مقدّسه و مقاصد فوق‌العاده مهمّه‌ی روحی و اجتماعی است - که شمه‌ای از آن در پیش بیان شد - امر به ذبح قربانی فرموده است و در ضمن، موضوع انفاق و احسان به حاجتمندان اجتماع را هم در نظر گرفته و مستقلاً درباره‌ی مصرف گوشت قربانی‌ها، احکام خاصّه‌ای مقرر داشته است تا این عبادت قربانی، علاوه بر آثار درخشان روحی و

۱- تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه‌ی ۳۹۳.

اجتماعی و سیاسی، واجد آثار اقتصادی و منافع مادی نیز باشد و در حدّ خود، به بنیه‌ی مالی مستمندان و فقیران مجتمع، کمک مؤثری بنماید و لذا می‌فرماید:

وَ الْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.^۱

شتران [قربانی] را برای شما قرار دادیم، چون جزء شعائر خداست. برای شما در آنها خیر است. پس هنگامی که آنها سرپا ایستادند [برای نحر نمودن] نام خدا را بر آنها ببرید، چون به پهلو بر زمین افتادند [مردند] از گوشت آنها بخورید و به اشخاص حاجتمندی که به هر چه دارند، قانع می‌باشند [روی سؤال ندارند] و به آنهایی که به قصد سؤال آمده‌اند بخورانید؛ اینها را مستخر شما ساخته‌ایم، شاید شکر خدا نماید.

و هم در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ.^۲

پس خورید از گوشت قربانی‌ها و به فقیر سختی کشیده نیز بخورانید.

عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ لُحُومِ الْأَضَاحِيِّ فَقَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ أَبُو جَعْفَرٍ عليهما السلام يَتَصَدَّقَانِ بِثُلْثِ عَلِيٍّ جِيرَانِهِمْ وَ ثُلْثِ عَلِيٍّ السُّؤَالِ وَ ثُلْثِ يُمَسِكُونَهُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ.^۳

ابوالصباح کنانی می‌گوید: از امام صادق عليه السلام راجع به گوشت قربانی‌ها پرسیدم، فرمود: علی بن الحسین و ابو جعفر [امام باقر عليه السلام] یک سوم آن را به همسایگان می‌دادند، یک سوم دیگر را به سؤال کنندگان [فقرا] و یک سوم را برای اهل خانه‌ی خود نگه می‌داشتند.

بنابراین، نظر اسلام در مصرف گوشت‌های قربانی این است که موادّ غذایی مسلمانان باشد و مخصوصاً توسعه و گشایشی در زندگی تنگدستان و سختی کشیدگان اجتماع بوجود

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۶.

۲- همان، آیه‌ی ۲۸.

۳- کافی، جلد ۴، صفحه‌ی ۴۹۹.

آورد، نه اینکه آن همه اموال و مواد غذایی و سرمایه‌های نفیس تجاری از پوست و پشم و مو و روده و شاخ و استخوان که از هر کدام از اینها در بازار دنیای امروز، منافع قابل توجهی به دست می‌آید و به کار زندگی می‌خورد، زیر خاک، مدفون شده و ضایع گردد. مسلماً این عمل، اسراف و تبذیر است و عقلاً و شرعاً مورد ذمّ و تقبیح است و لذا بر رؤسای دولت‌های اسلامی است که با کسب تکلیف و اخذ نظر از آقایان فقها (دامت برکاتهم) برای حفظ حیثیت جهانی اسلام و بستن زبان معترضان و تحقق دادن به آرمان مقدّس قرآن که می‌فرماید: «وَ اطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ»^۱ با در نظر گرفتن کثرت کشتار در مدّت سه روز منی، تشکیلات منظم و مجهزی بوجود آورند و به وضع آبرومندانه‌ای، هدف عالی اسلام را که انفاق به محتاجان و رفع نیاز نیازمندان است، در سطح جهانی عملی سازند تا ضمن اینکه یک کمک مؤثر اساسی به طبقه‌ی مستمند و فقیر انجام داده‌اند، نمونه‌ی درخشانی از تعالیم عالیته‌ی اسلام را نیز به جهانیان ارائه نموده باشند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ إِخْرَاجِ لُحُومِ الْأَضَاحِيِّ مِنْ مَنِيٍّ فَقَالَ: كُنَّا نَقُولُ: لَا يُخْرَجُ مِنْهَا شَيْءٌ لِحَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ كَثُرَ النَّاسُ فَلَا بَأْسَ بِإِخْرَاجِهِ.^۲

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام صادق عليه السلام سؤال کردم: آیا جایز است گوشت‌های قربانی‌ها را از منی خارج کرد و بجای دیگری منتقل ساخت؟ فرمود: در سابق، چون مردم به آنها احتیاج داشتند [یعنی مردم مکه و اطراف آن] لذا خارج بردن آنها جایز نبود اما امروز، چون مردم زیاد شده‌اند [یعنی جمعیت حجّاج زیاد شده‌اند و قهراً قربانی هم فراوان شده است و از میزان احتیاج مستمندان مکه و اطراف آن اضافه می‌آید] مانعی ندارد که به خارج از منی برده شود.

طرح یک سؤال و جواب آن

حال اگر کسی بگوید: صحیح است که اسلام از دستور قربانی، هدفی بس مقدّس و عالی دارد و می‌خواهد از این طریق، کمک بسیار ارزنده و مؤثری به طبقه‌ی

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۲۸.

۲- کافی، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۰۰، حدیث ۷.

محرومیت دیده و مسکین بنماید ولی اکنون که این نظر تأمین نمی شود و بر اثر نداشتن تشکیلات وسیع و مجهز، قسمت عمده ی گوشت ها و سایر اجزای ذبایح، زیر خاک رفته و ضایع می گردد، چه باید کرد؟

آیا باید از آن همه ثروت، چشم پوشید و به اتلاف و تزییعش رضا داد یا برای جلوگیری از این تزییع و اتلاف باید مقرر نمود که این عبادت به صورت دیگری انجام شود، یعنی قیمت قربانی ها در محلّ معینی جمع شده و به مصرف فقرا برسد یا آنکه حجاج، بعد از مراجعت از حجّ در اوطان خود قربانی بکشند و به مستحقّان برسانند؟

جواب این سؤال، همان است که در بحث مربوط به جنبه ی اجتماعی قربانی مشروحاً گذشت و حاجتی به تکرار آن نیست.

اینجا، مختصراً با عطف توجه به آن مطالب می گوئیم: آری! اکنون که بر اثر قصور یا تقصیر مسلمین و تأسیس ننمودن تشکیلات مجهز برای تنظیم جهات اقتصادی قربانی در منی، ثروت هنگفت و منبع سرشاری از موادّ غذایی و منافع دیگر مادی زیر خاک رفته و نابود می شود، ناچار باید این ضرر و زیان محسوس را تحمّل کرد و از آن همه ثروت چشم پوشید و به اتلاف و تزییعش رضا داد تا هدف عالی تر که ارائه ی جنبه ی «اجتماعی» قربانی و مانور سیاست جهانی است و مانند «کعبه» ضامن بقای عزّت و شوکت عالمی جامعه ی مسلمین است تأمین گردد و باقی بماند و به عبارت بهتر، ما موظّفیم با وضع و شرایط موجود، جنبه ی مادی و اقتصادی قربانی را فدای جنبه ی اجتماعی و سیاسی آن نماییم زیرا اگر گوشت و پوست قربانی ها (هر قدر هم که زیاد باشد) زیر خاک برود و نابود گردد، تنها، ثروتی تلف شده و دسته ای از فقرا به نوا نرسیده اند.

اما اگر اصل برنامه ی قربانی صحرای منی در عید اضحی به عذر جلوگیری از اتلاف مال و رعایت اقتصاد تعطیل شود، لطمه به حیثیت جهانی اسلام وارد آمده و مانند تعطیل گشتن کعبه، منجر به متروکیت قرآن و بالاخره به قیمت نابودی ملت اسلام و خارج شدنش از صحنه ی سیاست دنیا و هضم گشتنش در معده ی سیاست بیگانگان تمام می شود.

نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُّوسِسُ فِي صُدُوْرِ النَّاسِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ.^۱

۱- مقتبس از سوره ی آخر قرآن (ناس).

۹- حلق و تقصیر در منی و اسرار آن

پس از انجام وظیفه‌ی قربانی در منی، نوبت وظیفه‌ی «حلق و تقصیر» است. «حلق» یعنی «تراشیدن موی سر». «تقصیر» یعنی «کوتاه نمودن مقداری از موی سر یا صورت یا گرفتن ناخن».

وظیفه‌ی زن‌ها، متعیناً تقصیر است اما مردها مخیر بین حلق و تقصیرند و بنابر فتوای بعض آقایان فقها در بعض شرایط، حلق بر مردها واجب متعین است و لذا هر کسی باید در مقام عمل، به مرجع تقلید خود مراجعه کرده و اخذ فتوا نماید. آیه‌ی مربوط به این وظیفه در قرآن کریم، این آیه است: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ». ^۱ سپس (یعنی پس از ذبح قربانی) باید کثافات خود را زایل نمایند.

عَنِ الرَّضَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: التَّفَثُ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَ طَرْحُ الْوَسْخِ وَ طَرْحُ الْإِحْرَامِ عَنَّهُ. ^۲

از امام رضا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ منقول است: مراد از «تَفَثُ»، چیدن ناخن است و زایل نمودن چرک از بدن و دور نمودن احرام از خود. ^۳

البته ظاهر عمل واجب، سر تراشیدن است و ناخن چیدن و اوساخ و کثافات از خود دور نمودن، اما باطن کار و حقیقت آن، عبارت است از تطهیر روح از پلیدی رذایل خَلْقِيَّةِ و ریختن آخرین نشان و اثر از هوئی پرستی و خودخواهی از دامن دل و طیب و طاهر ساختن صفحه‌ی جان از لوث تعلقات حیوانی و افکار شیطانی که امام صادق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌فرماید:

وَ أَحْلِقِ الْعُيُوبَ الظَّاهِرَةَ وَ الْبَاطِنَةَ بِحَلْقِ شَعْرِكَ. ^۴

با تراشیدن موی خود، تمام عیب‌های ظاهری و باطنی را بتراش.

و هم امام سجاد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ به آن شخص حاجی که از مکه مراجعت کرده بود، ضمن

سوالاتی راجع به توجه به اسرار مناسک حج فرمود:

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۲۹.

۲- وافی، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه‌ی ۱۷۹.

۳- بعد از حلق و تقصیر در منی، تمام محرمات حال احرام بر انسان حلال می‌شود، غیر از صید و بوی خوش و زن.

۴- مصباح الشریعه، باب ۲۱.

فَعِنْدَ مَا حَلَقْتَ رَأْسَكَ نَوَيْتَ أَنْ تَطَهَّرْتَ مِنَ الْإِنْسَانِ وَ مِنْ تَبِعَةِ بَنِي
آدَمَ وَ حَرَجْتَ مِنَ الذُّنُوبِ كَمَا وَلَدْتِكِ أُمَّكَ.^۱

آیا هنگامی که سر خود را می تراشیدی [در منی] نیت این نمودی که با این
عمل، خود را از آلودگی های گناهان و تعدی به حقوق آدمیان، تطهیر نمایی و
همچون روز ولادت از مادر، از تمام سیئات و معاصی، بیرون رفته و دیگر عود
به آن نمایی.

در بعض روایات آمده است که مراد از «تَفَّتْ» در آیه ی قرآن، «لِقای امام» است.
ذَرِيحٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ قَالَ: التَّفْتُ
لِقَاءُ الْإِمَامِ.^۲

ذریح، از امام صادق علیه السلام در بیان مراد از آیه ی «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ» نقل کرده
که امام علیه السلام فرمود: تفت، ملاقات با امام است.

مرحوم فیض، در بیان روایت می فرماید:

وَجَهَةُ الْإِشْتِرَاكِ بَيْنَ التَّفْسِيرِ وَ التَّأْوِيلِ هِيَ التَّطَهِيرُ. فَإِنَّ أَحَدَهُمَا تَطَهِيرٌ
مِنَ الْأَوْسَاحِ الظَّاهِرَةِ وَ الْآخَرَ مِنَ الْجَهْلِ وَ الْعَمَى.

جهت مشترک بین تفسیر و تأویل آیه، همان «تطهیر» است. چه؛ مراد از تفسیر
ظاهر آیه، تطهیر از آلودگی های ظاهری است و نتیجه ی حاصله ی از تأویل
آیه و ملاقات با امام، تطهیر از پلیدی جهل و نابینایی باطنی است.

همچنان که با تراشیدن موی سر و ازاله ی اوساخ از بدن، نظافت و پاکیزگی ظاهری
حاصل می شود، همچنین با ملاقات امام علیه السلام و عرض اطاعت و تسلیم و اهتداء به نور
هدایت آن حضرت، ظلمت جهل، تبدیل به روشنائی علم می گردد و فضایل انسانی
جایگزین رذایل حیوانی شده و طهارت باطنی بوجود می آید.

آری! آنچه جامعه ی بشر را از مطلق ارجاس و ادناس و آلودگی ها و ناپاکی ها تطهیر
نموده و طهارت همه جانبه در تمام شئون زندگی انسان از عالم اعتقاد و اخلاق و اعمال،

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه ی ۱۸۷.

۲- وافی، جلد ۲، ابواب الزیارات، صفحه ی ۱۹۴، چاپ اسلامیه.

بوجود می‌آورد، همانا وجود اقدس «امام» علیه السلام است که معصوم از خطا و منصوب از جانب خدا می‌باشد.

اوست که با اراده‌ی نافذه و مشیت قاهره‌ی حضرت حق دارای منصب مرجعیت و زعامت مطلقه است و زمام رهبری و قیادت در تصحیح عقاید و تهذیب اخلاق و اصلاح برنامه‌های عملی و تمشیت امور اجتماعی و تدبیر جهات سیاست جهانی، کلاً به دست او سپرده شده است: «وَاسْتَرَعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ»^۱.

جامعه‌ی بشر، اگر «سر» خود را و فکر و عزم و تصمیم خود را با طوع و رغبت، در اختیار امام علیه السلام بگذارد و «تیغ» حکومت حقّه و شمشیر عدالت او را برای «اصلاح» شئون زندگی‌اش بپذیرد، او، با آن قدرت عادلانه‌اش سراسر حیات انسان‌ها را از هر گونه پلیدی و ناپاکی تطهیر می‌نماید. خباثت جهل و نابینایی نسبت به حقایق روشن عالم را از فضای زندگی برمی‌دارد و عائله‌ی بشر را به «حیات طیبه» و «حسن مآب» نایل می‌گرداند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرُهُمْ
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً^۲

حاصل مضمون هر دو آیه آنکه انسان‌های مؤمن شایسته کار (که حقیقت ایمان و عمل صالح، همانا اتباع از امام است) هم در دنیا از زندگی پاک و با طهارت برخوردار می‌گردند و هم در آخرت به فرجام نیک نائل می‌شوند و لذا برای توجه دادن مردم به وظیفه‌ی حیاتی‌شان می‌فرمودند: «إِجْدُوا بِمَكَّةَ وَاحْتِمُوا بِنَا»^۴ حج خود را از مکه شروع نمایید و با زیارت ما به پایان برسانید.

البته ظاهر روایت در مقام بیان ترتیب شروع زیارت از مکه یا مدینه است ولی مع الوصف از نظر آنکه مقصود از زیارت، تجدید عهد ولایت و عرض مراتب تسلیم و اتباع به حضور اقدس امام علیه السلام است، این مطلب نیز استفاده می‌شود که مقاصد حج شما، وقتی تحقق کامل می‌یابد که با «امام و ولی امر خود» ملاقات نمایید و سر تسلیم در برابر او فرود

۱- جمله‌ای از زیارت جامعه‌ی کبیره.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۹.

۳- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۷.

۴- وافی، جلد ۲، ابواب الزیارات، صفحه‌ی ۱۹۴.

آورده و نسبت به امور جاریه‌ی عصری، کسب تکلیف و اخذ دستور نموده و رهسپار اوطان خود گردید تا بر اثر ازاله‌ی اوساخ از ظاهر و باطن زندگی به سعادت هر دو جهانی نایل شوید.

بنابراین، در صورت تخلف امت از فرمان امام علیه السلام یا غایب بودن امام علیه السلام از میان مردم و محرومیتشان از درک فیض حضور و اخذ برنامه‌ی حیات از آن جناب، از هر دو سعادت بی نصیب خواهند بود. نه زندگی خوش خواهند داشت و نه فرجام نیک. مانند رمه‌ی بی شبان، متفرق گشته و هر دسته، به سویی خواهند رفت و طعمه‌ی گرگان خونخوار جهان خواهند شد و تنها فایده‌ی حلق و تقصیرشان در منی، همان نظیف بدن خواهد بود و آراستگی ظاهر و لاغیر؛ بلکه عیدشان هم معنای حقیقی خود را از دست داده و بر حزن و اندوه ارباب معرفت خواهد افزود.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا مِنْ عِيدٍ لِلْمُسْلِمِينَ أَضْحَىٰ وَلَا فِطْرٍ إِلَّا وَهُوَ يَتَجَدَّدُ فِيهِ لِآلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام حُزْنٌ. قُلْتُ فَلِمَ؟ قَالَ لِأَنَّهُمْ يَرَوْنَ حَقَّهُمْ فِي يَدِ غَيْرِهِمْ.^۱

عبدالله بن دینار، از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: هیچ عیدی از عید فطر و قربان، برای مسلمانان پیش نمی‌آید مگر اینکه حزن و اندوه آل محمد علیه السلام تجدید می‌شود. راوی می‌گوید: عرض نمودم برای چه؟ فرمود: از آن جهت که حق خود را در دست دیگران می‌بینند.

آری! روز عید، مشهد عامّ و مجمع عمومی مسلمین است، باید «امام» و حجّت کبرای پروردگار، «محور» جمعیت باشد و همگی بر گرد آن «قطب» عالم انسان بچرخند و به امامت او، اقامه‌ی نماز نمایند و از زبان دُرّ بار او، استماع خطبه نموده و آشنای با حقایق عالیّه‌ی عالم هستی گردند و با قیادت و رهبری او در راه دفاع از حریم دین با اعدای دین بجنگند و طبق تشخیص و فرمان او، به اصلاح عیوب و نقایص زندگی در ظاهر و باطن بپردازند.

ولی یا للاسف که در تمام این مقامات، جای امام خود را خالی می‌بینند. به هر سو و به هر جانب که رو می‌آورند، از صاحب و قیّم خود خبری نمی‌یابند. به رمی جمرات و

۱- علل الشرایع، جلد ۲، صفحه‌ی ۷۶.

سرکوبی اعدای دین می‌روند، بی‌فرمانده می‌روند. به کشتارگاه و میدان فداکاری و جانبازی می‌آیند، بی‌ولئی امر می‌آیند. به حلق و تقصیر و ازاله‌ی اوساخ و تهذیب اخلاق می‌رسند، باز هم از مصلح اصلی و مطهر حقیقی، نشانی به‌دست نمی‌آورند و لذا بدیهی است که هم امام علیه السلام از مشاهده‌ی وضع نابسامان شیعه و اتباع خود، متأثر و غمگین می‌شود و هم شیعه‌ی بی‌پناه، از فقدان مولا و آقای خود، ناله و آه از دل سر داده و عیدش تبدیل به عزا می‌گردد. به همین جهت می‌بینیم که یکی از وظایف مستحبّه‌ی شیعه در اعیاد چهارگانه (عید فطر و عید قربان و عید غدیر و روز جمعه) خواندن دعای ندبه است^۱ و می‌دانیم «ندبه» یعنی در فراق عزیزی نالیدن، محامد اوصاف محبوبی را به یاد و زبان آوردن و بر فقدان و از دست دادنش، اشک تأثر و تحسّر ریختن.

البته چنین حال غم‌انگیز دردآوری با روز عید که روز جشن و سرور است، نمی‌سازد ولی تعیین این وظیفه برای شیعه در این ایام، نشان می‌دهد، شیعه در غیاب امام عزیز و محبوبش، عید ندارد. بلکه تا در حال هجران است، گریان و نالان است و مخصوصاً با پیش آمدن این چنین ایام که حزن آل محمد علیهم السلام تجدید می‌شود، شیعه نیز، گرد هم آمده و همه با هم، ناله کنان می‌گویند:

فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ فُلَيْبِكَ الْبَاكُونَ وَإِبَاهُمْ
فَلْيَنْدُبِ التَّادِيُونَ وَ لِمِثْلِهِمْ فَلْيَنْدُرِفِ الدُّمُوعُ وَ لِيَصْرُخِ الصَّارِحُونَ وَ يَضْحَجِ
الضَّاجُونَ وَ يَعِجِ الْعَاجُونَ أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ أَيْنَ أَبْنَاءِ الْحُسَيْنِ صَالِحِ
بَعْدَ صَالِحٍ وَ صَادِقٍ بَعْدَ صَادِقٍ أَيْنَ السَّبِيلِ بَعْدَ السَّبِيلِ أَيْنَ الْخَيْرَةِ بَعْدَ
الْخَيْرَةِ أَيْنَ الشُّمُوسِ الطَّالِعَةِ أَيْنَ الْأَقْمَارِ الْمُنِيرَةِ أَيْنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ أَيْنَ
أَعْلَامِ الدِّينِ وَ قَوَاعِدِ الْعِلْمِ أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَحْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَةِ.^۲

پس بر پاکان اهل بیت محمد و علی علیهم السلام گریه کنندگان باید گریه کنند و نوحه گران، نوحه گری نمایند. برای مثل آن عزیزان باید اشک‌ها جاری گردد و ناله‌ها برخیزد و شیون‌ها بلند شود و آه و فغان، سر داده شود. کجايند حسن و حسين و کجايند فرزندان حسين علیهم السلام آن شايستگان و راستان؟ کجايند آن

۱- راجع به صحت سند دعای ندبه و اتقان مضمون آن، به شماره‌های ۶ و ۷ سال سیزدهم مجله‌ی مکتب اسلام مراجعه شود.

۲- قسمتی از دعای ندبه.

راه‌های بسوی خدا؟ کجایند آن برگزیدگان خالق یکتا؟ کجایند آن خورشیدهای تابان و ماه‌های فروزان و ستارگان درخشان؟ کجایند آن نشانه‌های دین و ستون‌های محکم علم؟ کجاست بقیة الله ﷺ و یگانه یادگار باقی مانده‌ی از عترت خاتم الانبیاء ﷺ.

آری! آن روز، روز عید شیعیه است که سایه‌ی «امام» خود را بر سر خود، بالعیان ببیند که پرچم توحید افراشته و دنیا را در پرتو نور هدایت حضرتش به راه خدا افکنده و با «تیغ اصلاح و تطهیرش» بساط جهل و فساد و تباهی را از بسیط زمین برچیده و عالمی سراسر امتیّت و سلامت و طهارت، بوجود آورده است.

اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْعُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَ الْكُلَّ نَاطِرِي بِنَظْرَةٍ مِنِّي
إِيَّهِ وَ عَجَلٌ فَارِجُهُ وَ سَهْلٌ مَخْرَجُهُ وَ أَوْسَعُ مَنَهْجُهُ وَ اسْلُكُ بِي مَحَجَّتَهُ وَ
أَنْفَذَ أَمْرَهُ وَ أَشَدُّ أَرْزَهُ.^۱

خلاصه

نتیجه آن شد که حلق و تقصیر در منی، هم دارای فایده‌ی بهداشتی است که بدن از آلودگی‌ها و کثافات ظاهری، تنظیف می‌شود و هم، واجد اسرار روحی است که رمز تهذیب اخلاق و ازاله‌ی ارجاس باطنی از کبر و بخل و حسد و آرزو و خودخواهی و اشباه این رذایل، از صفحه‌ی جان می‌باشد و مهمتر آن که نظر به معنای تأویلی آیه‌ی مربوط به این وظیفه که قبلاً گذشت «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، حکمت اجتماعی نیز در آن ملحوظ شده است که عبارت است از ملاقات امت و جامعه‌ی اسلامی با امام و پیشوا و زمامدار خود.

با توجه به اینکه مقصود از این ملاقات، تجمع و تمرکز قوا در نقطه‌ی واحد است و اعلام اتحاد و اتفاق عمومی بر تبعیت از دستور صادرشده‌ی از مصدر پیشوایی و حکومت که نتیجه‌ی قطعی آن، زدودن انواع پلیدی‌ها و مفسدات از صحنه‌ی اجتماع و ایجاد زندگی توأم با طهارت و پاکی مطلق خواهد بود.

۱- قسمتی از دعای عهد.

۱۰- بیتوته‌ی در منی

وظیفه‌ی واجب دیگری که باید در منی انجام شود، «بیتوته» است. یعنی شب بسر بردن و ماندن شب در منی، در شب‌های یازدهم و دوازدهم ذیحجه و شب سیزدهم نیز برای کسانی که در حال احرام از صید و استمتاع از زن اجتناب ننموده‌اند و همچنین برای آنهایی که بعد از ظهر روز دوازدهم، کوچ کردن از منی را آنقدر تأخیر انداخته‌اند که شب فرارسیده است، ماندن در منی واجب می‌شود و روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ نیز که «ایام تشریق»^۱ نامیده می‌شوند، «رمی جمرات سه گانه» واجب است.^۲

آیه‌ی مربوط به بیتوته‌ی در منی و ایام تشریق، این آیه است:

وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَاَخَّرَ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ.^۳

خدا را یاد کنید در روزهای شمرده شده. پس کسی که شتاب کند [برای کوچ کردن از منی] در دو روز [۱۱ و ۱۲] بر او گناهی نیست و کسی هم که تأخیر اندازد [روز ۱۳ از منی کوچ کند] گناهی بر او نیست. و این حکم [جواز کوچ از منی، تعجیلاً و تأخیراً] برای کسی است که پرهیز کرده باشد [از جمیع محرّمات حال احرام].

اما کسی که از صید و زن، در حال احرام، اجتناب ننموده است، حقّ تعجیل در کوچ ندارد و باید شب سیزدهم را هم در منی بماند و روز سیزدهم نیز، جمرات سه گانه را، رمی کرده و آنگاه از منی بیرون برود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ، قَالَ: هِيَ اَيَّامُ التَّشْرِيقِ.^۴

۱- تشریق به یک معنی، قرار دادن گوشت است در آفتاب تا بخشد و شاید از این نظر، ایام ثلاثه را به نام ایام تشریق نامیده‌اند که بعضی از فقرا قسمتی از گوشت‌های قربانی‌ها را در ظرف این سه روز در حرارت آفتاب می‌خشکانند و خیره می‌نمایند یا برای اینکه قربانی‌ها بعد از شروق شمس و طلوع آفتاب کشته می‌شوند. مجمع‌البحرین، ماده‌ی شرق.

۲- شرح و تفصیل مسأله را از مناسک حج آقایان فقها بدست آورید.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۳.

۴- کافی، جلد ۴، صفحه‌ی ۵۱۶.

از امام صادق علیه السلام منقول است، مراد از ایام معدودات در آیه‌ی مبارکه، ایام

تشریق است.

باری! توقّف در منی در این ایام و لیالی که قسمت عمده‌ای از اعمال حجّ انجام یافته و فراغت بیشتری برای حجّاج حاصل شده، فرصت بسیار مناسبی است برای رسیدن به «دو کار» که ذیلاً بیان می‌شود.

تفاهم امت اسلامی در منی

یکی از دو کار مهم در منی، ایجاد وسایل ارتباط و تفاهم است با برادران دینی از سایر فرق اسلامی و رفع هر گونه تیرگی و بدبینی که بر اثر تبلیغات سوء بیگانگان در قلوب مسلمانان نسبت به هم بوجود آمده و امت واحده را تبدیل به امم و اقوام کثیره و متعدّده‌ای نموده و تحت عناوین گوناگون از یکدیگر فاصله‌های زیادی گرفته‌اند و بالتّیجه، راه نفوذ اجانب را در تمام شئون زندگی مسلمانان، هموار و بلا مانع ساخته و فرموده‌ی قرآن کریم را: «يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ: ^۱خانه‌های خود را با دست خود ویران می‌سازند» درباره‌ی خود، کاملاً مصداق داده‌اند.

آری! دشمن همیشه در کمین است که به دسائس مختلف، تفرقه و تشّت در صفوف فشرده‌ی مسلمین ایجاد کرده و آنها را به صورت احزاب و دسته‌جات ضدّ هم در آورد و دور هر یک مرزی کشیده و از مرز دیگری و خود، بر اساس نقشه‌ی خائانه‌ی «فَرَّقْ تَسُدْ: جدایی بینداز و آقایی کن»، کاخ سیادت و حاکمیت خود را پی‌ریزی نموده و استوار گرداند.

چه؛ خوب می‌داند و کاملاً بر او روشن است که به هم پیوستن یک امت متشکّل برنامه‌دار و هدف‌دار که همه می‌گویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، برای او خطرناک است؛ امتی که همگی بر اثر تربیت خاصّ مکتب آسمانی اسلام، مرگ را مانند پلی می‌دانند که آنها را از زندانی مضیق به قصری وسیع و مزین، منتقل می‌سازد و غرق در لذّت و کامیابی بی‌پایان می‌گرداند ولذا، نه مجذوب زیور دنیا می‌گردند و نه مرعوب هیولای مرگ. بلکه در خون غلتیدن و در آتش سوختن را برای تحصیل رضای خدا و رسیدن به سعادت بی‌منتها، با آغوش

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲.

باز می‌پذیرند و در راه دفاع از حریم عقیده و ایمان و حیات جاودانی خود در برابر دشمن، چنان صف نیرومند و فشرده‌ای تشکیل می‌دهند که به فرموده‌ی قرآن: «صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُومٌ»^۱ صفی که گویی، دیوار ساخته شده‌ی از سرب است.

آری! دشمن به خوبی می‌داند که این اتحاد و به هم پیوستگی امت اسلامی، تمام نقشه‌های شیطانی او را نقش بر آب نموده و روز روشن را در نظرش شب تاریک می‌سازد تا آنجا که اصلاً مجال زندگی به او نمی‌دهد تا چه رسد به سیادت و آقایی! این است که راه چاره‌ای جز این نمی‌یابد که برای ایجاد رخنه و شکاف در این «دیوار سربی» و صف محکم اسلامی، دست بکار پیاده ساختن نقشه‌ی خائنه و ناجوانمردانه‌ی «تفریق و تشتت» در میان جامعه‌ی مسلمین بشود و لذا این نقشه‌ی خیانت، دیر زمانی است طرح شده و تدریجاً به شکلی بسیار ماهرانه و عجیب در میان مسلمانان پیاده گردیده است، از طریق انتشار کتب و مقالات به صورت مذهبی و تحقیقی! و در واقع، به منظور تحریک دسته‌ای علیه دسته‌ای، با نشان دادن موارد اختلاف جزئی فرعی و مخصوصاً متهم ساختن شیعه به افکار و عقاید و آرای موهومه در اصول و فروع که نتیجه‌اش، همان بدبینی و بغضاء عمیق در قلوب مسلمانان نسبت به یکدیگر می‌باشد؛ تا آنجا که امروز می‌بینیم، متجاوز از یک و نیم میلیارد جمعیت مسلمان، به یک خدا و یک پیغمبر و یک کتاب و یک قبله اعتقاد دارند و در صفوف حج و نماز پهلوی هم می‌ایستند و می‌نشینند، ولی چنان از افکار همدیگر بی‌خبرند که گویی فرسنگ‌ها بینشان فاصله است و چنان در دل، بیزار از یکدیگرند که گویی از هم خون پدر می‌طلبند! آماده‌ی اینند که به اندک بهانه‌ای بخروشند و چهره‌ی یکدیگر بخراشند و شمشیر به روی هم بکشند و این، همان خطر عظیمی است که رسول اکرم ﷺ از پیش آمدن آن برای امت اسلامی خائف بود که در آن مجمع عام روز عرفه در حجة الوداع، بعد از دعوت مردم به اتحاد و مؤاخات و برادری و نهی شدید آنان از پیمودن راه اختلاف و نفاق و دورویی، تذکر داد و فرمود:

۱- سوره‌ی صف، آیه‌ی ۴.

فَلَا تَرْجِعَنَّ كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ فَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فَيْكُمْ مَا إِنِ
 أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ أَلَلَّهُمَّ اشْهَدْ.^۱
 ای مسلمانان! مبادا چنین شود که بعد از من، این یگانگی و اتحاد و برادری که
 در سایه‌ی توحید و ایمان به خدا، بدست آورده‌اید از دست بدهید و بعضی به
 جان بعضی دیگر افتاده و گردن یکدیگر را بزنیید و بار دیگر به حال کفر و
 جاهلیت اولی برگردید. چه آنکه من در میان شما چیزی باقی گذاشته‌ام که
 اگر همگی به آن تمسک جوید و آن را مطاع خود سازید، هرگز به ضلالت و
 گمراهی نمی‌افتید و آن «کتاب خدا و عترت و اهل بیت من» است. آیا
 رساندم؟ خدا یا! شاهد باش.

آری! آن پیش‌بینی رسول خدا ﷺ امروز تحقق یافته و آن خطر، دامنگیر مسلمانان
 شده است که هم از برنامه‌ی سعادت‌آفرین «قرآن» جدا گشته‌اند و هم از مکتب تربیتی
 «اهل بیت رسول الله ﷺ»، بی‌بهره مانده‌اند. نتیجه همین است که می‌بینیم، به جان هم
 افتاده‌اند و با دست خود، تیشه به ریشه‌ی هستی خود می‌زنند!

نقشه‌ی خائنانه‌ی دیگری که دشمن با مهارتی خاص، تنظیم و پیاده نموده و آخرین
 رگ حیاتی امت اسلامی را قطع کرده و یا در حال قطع کردن است، نقشه‌ی «تحریک
 شهوات حیوانی» مردم است و آراستن چهره‌های محرک غریزه‌ی جنسی و تزیین سایر
 مظاهر زندگی مادی که نتیجه‌ی قهری آن، تنفر و انزجار نسل جوان نسبت به امور دینی و
 رهبران روحانی خواهد بود و همین، راه خطرناک دیگری برای تفرقه و تشتتی عمیق‌تر
 خواهد گشود که نه تنها صحنه‌ی اجتماع را پر آشوب و سراسر تضاد و تنازع می‌سازد، بلکه
 خانواده‌ها را نیز به هم می‌ریزد و رشته‌ی ارتباط پدران و مادران و فرزندان، خواهران و
 برادران را به سرعت و شدت قطع می‌نماید.

در میان یک خانواده، میدان جنگ و تشاجر تشکیل داده و تیپ متجدد و متقدم،
 روشنفکر و تاریک‌فکر، متمدن و مرتجع، دختر روز و مادر امل، بوجود آورده و همه را به
 جنگ و نبرد با هم وامی‌دارد.

اینجاست که سنگ روی سنگ نمی‌ماند و کاخ حیات اجتماعی متلاشی گشته و فرومی‌ریزد و امت مسلمان، مانند گوشت قربانی، قطعه قطعه شده و هر قطعه‌اش به چنگال گرگی افتاده و در معده‌ی گرسنه‌ی خونخواری هضم می‌شود. درود و رحمت بی‌پایان خدا بر روان پاک تو یا رسول‌الله که ۱۴ قرن پیش، این سرنوشت شوم غم‌انگیز وحشتناک را پیش‌بینی نموده و همچون زنگ خطر، زیر گوش مسلمانان به صدا در آوردی و فرمودی:

يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَىٰ عَلَيْكُمْ الْأُمَمُ كَمَا تَدَاعَىٰ الْأَكْلَةُ إِلَىٰ قَصْعَتِهَا! فَقَالَ قَائِلٌ: مِنْ قَلِيلَةٍ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ لَكَثِيرٌ وَلَكِنَّكُمْ غُثَاءٌ كَغُثَاءِ السَّيْلِ وَ سَيَنْزَعَنَّ اللَّهُ مِنْ صُدُورِ عَدُوِّكُمْ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ وَ لِيَقْدَرَنَّ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنُ قَالَ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْوَهْنُ؟ قَالَ: حُبُّ الدُّنْيَا وَ كَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ.^۱

دیری نگذرد و به همین زودی، ملت‌های دنیا، به طرف شما چنان هجوم آورند که یکدیگر را برای خوردن و بلعیدن شما بخوانند؛ آنطور که جمعی، دور یک کاسه‌ی غذا جمع شوند و یکدیگر را برای خوردن غذای آن، بخوانند [شما هم، این چنین، خوردنی و بلعیدنی خواهید شد]. کسی عرض کرد: یا رسول‌الله! مگر جمعیت ما مسلمانان در آن روز خیلی کم می‌شود که برای ملل عالم، مانند کاسه‌ی غذا می‌شویم از برای گرسنگان؟ فرمود: نه! کم نیستید بلکه شما، در آن روز بسیار زیاد خواهید بود [صدها میلیون مسلمان] لیکن همگی، مانند «زباله و کف خاشاکی» خواهید بود که سیل، همراه خود به هر طرف می‌برد! [جمعیتی پوچ و بی‌مغز، دل‌ها خالی از ایمان و اطمینان، مانند خاشاک سیل، با هر موجی می‌غلتید و با هر نسیمی متلاشی می‌شوید]. خدا، «مهابت» شما را از دل دشمنان شما برمی‌دارد و در دل شما، «وهن» و سستی می‌افکند. کسی گفت: یا رسول‌الله! چیست آن سستی که خدا در دل ما مسلمانان می‌افکند؟ فرمود: «دلبستگی به دنیا و بیزاری از مرگ.

۱- سنن ابی داوود، باب الفتن؛ ترجمه‌ی الملاحم و الفتن سیدین طاووس، صفحه‌ی ۱۴۷.

آری! مردمی که دل به لذات دنیا داده و از مرگ می‌گریزند، در راه نیل به تمنیات نفسانی خود، تن به هر گونه ذلت و پستی می‌دهند و در برابر هر انسان فرومایه و حیوان‌صفتی، خاضع می‌شوند و آنچه را که موجب علو طبع و کرامت روح است، با «ثَمَن بَحْسِي» معامله کرده و در نظر مردم دنیا، جمعیتی خوار و ذلیل و بی‌ارزش محسوب می‌شوند.

اما آن روز که مسلمانان در دنیا، هیبت و سطوتی داشتند و «رُغْبِي» از آنها در دل کفار و مشرکین افتاده بود که قرآن می‌فرماید: «وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّغْبَ»، برای آن بود که این دو عامل وهن و سستی (حب دنیا و ترس از مرگ)، حاکم بر قلوبشان نبود. نه جلوه‌گری‌های فریبدهی دنیا می‌توانست آنان را بفریبد و نه قیافه‌ی وحشت‌زای مرگ قادر بر این بود که تار و پود دل‌های آنها را بلرزاند. مردمی بودند، بی‌اعتنای به دنیا و نشسته‌ی در کمین مرگ که:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی
تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او عمری ستانم جاودان
او ز من جسمی ستاند رنگ رنگ

چون چنین بودند، دنیا را با سطوت و هیبت خود، می‌لرزاندند. اما امروز که مجذوب دنیا شده‌اند و مرعوب مرگ، ارزش جهانی خود را از دست داده و مصداق کلام رسول الله ﷺ شده‌اند:

وَلِكِنَّكُمْ غَنَاءٌ كَغَنَاءِ السَّيْلِ.

کوتاه سخن آن که دین مقدس اسلام برای پیشگیری از عملی گشتن نقشه‌های تخریبی بیگانگان، برنامه‌های اجتماعی خود را طوری تنظیم کرده است که پیوسته، زمینه‌های مساعد برای تجمع و تألیف قلوب مسلمین در شرایط گوناگون فراهم باشد و مسلمانان دور از هم و بی‌خبر از یکدیگر نباشند که دشمن، از همان دوری و بی‌خبری استفاده نموده و در دگرگون ساختن وضع حیاتی آنان، تصمیمی گرفته و اقدامی نماید.

از جمله‌ی آن برنامه‌ها، همان «بیتوته‌ی در منی» است و متوقف ساختن انبوه جمعیت حجاج در آنجا که نه مشاغل دنیایی دارند تا مشغولشان سازد و نه موظف به وظیفه‌ی مهم دیگری از وظایف عبادی می‌باشند که به آن پردازند بلکه تنها عملی که در این ایام و لیالی

بر آنها واجب است، همان «شب ماندن در منی و رمی جمرات ثلاث در روز» است تا فرصت کافی برای تجدید یا تشدید روابط حسنه‌ی بین‌المللی اسلامی و اتخاذ تصمیمات عالیته و اخذ نتایج مهمه‌ی اجتماعی بوجود بیاید.

چند شبانه‌روز در آن وادی، دور از همه‌گونه شواغل بمانند و با قلبی فارغ و فکری روشن، آن اجتماع عظیم را مشاهده نموده و در ارزش فوق‌العاده بزرگ آن بیندیشند که با هیچ وسیله و هیچگونه اعمال قدرتی نمی‌شود یک چنین مجمع پرسطوتی را به این سهولت و آسانی تشکیل داد و از اقطار و نقاط دوردست دنیا، طبقات مختلف بشری را از نژادها و زبان‌های گوناگون، از ایران و هند و افغانستان گرفته تا جاوه و سوماترا، همه را یک جا، گرد آورده و برادروار پهلوی هم نشانیده و زمینه را برای همه‌گونه فعالیت‌های بزرگ و حیاتی و جهانی آماده گردانید، جز با نیروی ایمان به خدا و علاقه‌ی به دین که قرآن می‌فرماید:

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.^۱

همگی، به رشته و ریسمان خدا [قرآن] جنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خودتان، به یاد آورید که شما دشمن یکدیگر بودید و خدا دل‌های شما را با هم الفت داد. پس به نعمت خدا با هم برادر گشتید و در حالی که بر کنار پرتگاهی از آتش بودید، خدا، شما را از آن رهانید. خدا این چنین نشانه‌های خود را برای شما بیان می‌کند، تا شما راه یابید.

و هم می‌فرماید:

وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.^۲

دل‌های آنها را با هم الفت داد. اگر تمام آنچه را که در زمین است انفاق می‌نمودی، نمی‌شد که الفت در میان دل‌های آنان بیفکنی، و لکن خدا، بین آنان الفت داد. چه؛ او غالب و استوار کار است.

۱- سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۰۳.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۳.

آری! مسلمانان باید آن اجتماع عظیم منی را ببینند و در ارزش آن سرمایه‌ی نفیس گرانقدر که بطور رایگان و آسان در اختیارشان قرار داده شده است، بیندیشند و آن زمینه‌ی آماده و فرصت بسیار ارزنده را بی‌اخذ نتیجه و بدون گرفتن فایده از دست ندهند و در پیشبرد اهداف عالی‌ی اسلام و مرعوب ساختن دشمنان، تبادل افکار کرده و اتخاذ تصمیم نمایند و شاید یکی از اسرار این که «شب» در منی بیتوته کنند و «روز» به رمی جمرات (سنگ زدن به ستون‌های سنگی) بپردازند، همین باشد که سران کشورهای اسلامی در «خفا» به مشاوره و مبادله‌ی فکری درباره‌ی امور اصلاحی بنشینند و در «علن» در میدان سیاست جهانی با نقشه‌های حساب شده‌ی قبلی به مبارزه‌ی با بیگانگان و سرکوب نمودن استعمارگران که ایادی ابلیس و عمال شیطانند به پا خیزند.

پس بیتوته و رمی جمرات در منی در ایام و لیالی تشریق، یک برنامه‌ی تمرینی دیگری است برای ایجاد ائتلاف قلبی بین مسلمانان جهان و سپس ید واحده‌ای گشتن و صف واحدی تشکیل دادن، برای کوبیدن و در هم شکستن نیروی ستمگران، تا ما چگونه کار کنیم و چگونه بهره بگیریم. «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّنَا لِيَبْلُوَنَا أَتَشْكُرُونَ أَمْ نَكْفُرُونَ».

۱۱- شب‌های منی و خلوت با خدا

کار مهم دیگری^۱ که باید در فرصت بیتوته‌ی در منی، با توجه کامل، انجام داد و از آن غفلت نمود، راز و نیاز با خدا و خلوت کردن با معبود است در دل شب‌ها و زیر آسمان منی که در تمام عمر انسان بسیار کم پیش می‌آید که چنین موقعیت نورانی و روحانی نصیب آدم بشود که خود را در آن وادی مقدس و آن شب‌های مبارک در مجمعی که بطور قطع و مسلم، جمعی از صلحاء و اوتاد زمان در آن حاضرند، مشاهده نماید.

حقاً که بسیار حیف است و حسرت‌آور که این فرصت ارزنده و زودگذر با بطالت و غفلت سپری گردد و انسان بهره‌ی فوق‌العاده بزرگ و لازم خود را از آن نگیرد.

به بانگ هشدار امام امیرالمؤمنین علیه السلام توجه کنید:

۱- عطف به گذشته که گفتیم: توقف در منی، فرصت بسیار مناسبی است برای رسیدن به دو کار.

عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ فَاعْمَلُوا وَالْأَلْسُنَ مُطْلَقَةً وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةً وَالْأَعْضَاءُ
لَدَنَةً وَالْمُنْقَلَبُ فَسِيحٌ وَالْمَجَالُ عَرِيضٌ، قَبْلَ إِزْهَاقِ الْفَوْتِ وَ حُلُولِ
الْمَوْتِ فَحَقِّقُوا عَلَيْكُمْ نُزُولَهُ وَلَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ.

ای بندگان خدا! هم‌اکنون که زبان‌ها باز و بدن‌ها تندرست و اعضای بدن رام و
جای آمد و شد، فراخ و فرصت باقی است؛ کار کنید [به عبادت و بندگی خدا
قیام نمایند] پیش از آنکه، نیستی سبقت جوید و مرگ فرا رسد. فرود آمدن
مرگ را بر خود محقق دانید [آن را آمده بشمارید و مانند کسی که به انتظار
آینده‌ی نامعلومی به بیکاری و سهل‌انگاری می‌گراید] منتظر آن ننشینید.

آری! چنین نیست که همیشه این بدن‌ها سالم و اعضای بدن، رام و مطیع فرمان باشند.
زبان در دهان به روانی بچرخد و خون در رگ‌ها با نشاط بجوشد و پیوسته رکوع و سجود و
قیام و قعود ما، به همین سهولت و آسانی، انجام پذیرد. خیر! به همین زودی است که تمام
این سرمایه‌ها از دست می‌رود. زبان از حرکت می‌ماند و خون از جریان می‌افتد. دیدگان،
بی‌فروغ و دست و پا همچون چوب خشک می‌شوند و بدن، متلاشی می‌گردد. در آن موقع،
آرزو خواهیم کرد که توانایی یک رکوع و یک سجده و گفتن یک لا اله الا الله به ما
بدهند اما نمی‌دهند.

و كان جعفر بن محمد عليه السلام رُبَمَا يَأْتِي الْقُبُورَ لَيْلًا وَ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْقُبُورِ
مَالِي إِذَا دَعَوْتُكُمْ لَا تُجِيبُون؟ ثُمَّ يَقُولُ: حَيْلٌ وَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْجَوَابِ وَ
كَأَنِّي أَكُونُ مِثْلَهُمْ. ثُمَّ يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ.^۱

حضرت امام صادق عليه السلام چنین بود که گاهی شبانه، به قبرستان می‌آمد و
می‌فرمود: ای در دل خاک خوابیدگان! چگونه است من شما را می‌خوانم و شما
جواب نمی‌دهید؟ آنگاه می‌فرمود: به خدا قسم بین آنان و جواب، حائلی افتاده
است که دیگر قادر بر جواب دادن نمی‌باشند و من نیز مثل آنان خواهم
شد. سپس رو به قبله می‌ایستاد و تا طلوع آفتاب، به راز و نیاز و مناجات با خدا
می‌پرداخت.

به ندای دیگر مولای خود علی علیه السلام جواب اطاعت گوید:

كَانَ كَثِيرًا مَا يُنَادِي بِهِ أَصْحَابُهُ: تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا يَحْضُرَتُّكُمْ مِنْ الرِّادِ، فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَوْوَدًا وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً لِأُبْدٍ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَ الْوُفُوفِ عِنْدَهَا وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَلَاحِظَ الْمَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دَائِبَةٌ وَ كَانَتْكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَ قَدْ نَسَبَتْ فِيكُمْ وَ قَدْ دَهَمَتْكُمْ فِيهَا مُفْطِعَاتُ الْأُمُورِ وَ مُعْضِلَاتُ الْمَخْدُورِ. فَقَطِّعُوا عِلَاقَةَ الدُّنْيَا وَ اسْتَظْهِرُوا بِرَادِ التَّقْوَى.^۱

مکرر [امام علیه السلام] یاران خود را با این گفتار، تنبیه می داد: خدا شما را بیامرزد، مجهز به جهاز سفر گردید [وسایل سفر آخرت را فراهم سازید] که ندای کوچ کردن در میان شما داده شده است. توقف در دنیا را اندک بشمارید [دل به آن نبندید]. با زاد و توشه‌ی شایسته‌ای که در دسترس دارید، بسوی خدا باز گردید؛ چه آنکه در جلو [سر راه] شما گردنه‌های ناهموار و منزل‌های ترس آور و هولناک است [از سکرات مرگ و شداید عالم برزخ و وقایع هول‌انگیز قیامت] که از ورود بر آنها و توقف در آنها ناگزیرید و بدانید که نگاه‌های گوشه‌ی چشمی مرگ، پیوسته بسوی شماست و [نظر به حتمیت حادثه‌ی مرگ] گویی که شما هم اکنون در جنگال آن گرفتارید و کارهای زشت و بسیار سخت، شما را از آن پنهان داشته است. پس علایق دنیا را از خود جدا سازید، و با تحصیل زاد و توشه‌ی تقوا، خود را [برای پیمودن این راه پر حادثه و دشوار] توانا گردانید.

خوشا وقت نکوکاران عالم	که بر سرّ جهان گشتند محرم
خوشا روز و شب آن پاکبازان	به جز حق از دو عالم بی‌نیازان
خوشا بر جان هشیاران آن یار	که از خواب گران گشتند بیدار
همه گشتند خوش بیدار از این خواب	گذر کردند بر گردون چو مهتاب
همه زین دام غم خوش بر پریدند	به گلزار تجرّد آرمیدند

کجا رفتند یاران وفادار کجا رفتند مردان نکوکار
 کجا رفتند خوبان روان پاک همه کردند پنهان روی در خاک
 کجا رفتند هشیاران آگاه همه بار سفر بستند ناگاه^۱

كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٠٠﴾ وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ^۲

پیوسته چنین بودند [بهشتیان در دنیا] که اندکی از شب را می‌خواستند و
 سحرگاهان، به استغفار می‌پرداختند.

هان ای هوشمندان! سزاوار است که بیش از پیش، به خود آید و قدر خود بدانید و به
 شکرانه‌ی این نعمت توفیق الهی که نصیبتان گشته به پا خیزید و در این شب‌های سراسر
 رحمت و مغفرت، دقایق و ساعاتی، بیدار و با خدا باشید. خواب از دیدگان و کسالت از
 ابدان، برطرف سازید که بعد از این برای خواب، فرصت طولانی و مهلت بسیار دارید!
 آنقدر بخوابیم در دل خاک که استخوان‌های بدن بپوسد و کاسه‌ی سر، لانه‌ی مار و
 مور گردد! پس شرط عقل نباشد که این مدّت اندک نیز با خواب و کسالت تلف شود.

هین بیائید ای یاران! که در این وادی بس منور و با صفا و در این محفل انس با خدا، ناله
 از دل برکشیم و اشک از دیدگان فرو ریزیم و ستارگان آسمان و ریگ‌های بیابان منی را شاهد
 حال بندگی و تضرّع و زاری خود در پیشگاه خدا گیریم و هر چه می‌خواهیم از خدا و ربّ
 کریم خود بخواهیم که اینجا، منی است، محلّ اظهار «تمنیات» و تحقق دادن به خواسته‌ها:

عن محمد بن سنان، أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ الْعِلَّةُ الَّتِي مِنْ
 أَجْلِهَا سُمِّيَتْ مَنِي مَنِي، أَنَّ جَبْرَائِيلَ عليه السلام قَالَ: هُنَاكَ يَا إِبْرَاهِيمَ تَمَنَّ عَلِيٌّ
 رَبِّكَ مَا شِئْتَ^۳.

از محمد بن سنان نقل است که امام ابو الحسن الرضا عليه السلام به او نوشتند: علت
 این که منی، منی نامیده شده است، آن است که جبرئیل عليه السلام در آنجا، به
 ابراهیم عليه السلام گفت «تمنّ علی ربّک ما شئت» هر چه می‌خواهی از خدایت
 «تمنّی» و خواهش نما.

۱- منتخبی از اشعار مرحوم الهی قمشه‌ای.

۲- سوره‌ی ذاریات، آیات ۱۷ و ۱۸.

۳- علل الشرایع، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۲۰.

و هم اینجاست که باید حُجَّاج بیت‌الله و زائران خدا، برای آخرین بار، خود را از باقیمانده‌ی آلودگی‌ها و تیرگی‌های جان، شستشو داده و دل را از هر چه که هست، از لوث تعلقات نامرضی خدا، تطهیر نمایند و جز اشتیاق لقای خدا و سر نهادن به آستان «بیت» خدا، در سُویدای جان نیرورانند تا اجازه و اذن ورود به بارگاه قدس، به نامشان صادر گردد و رو به کعبه و بیت محرم حرکت کنند:

قال: حَدَّثَنِي مَنْ سَأَلَ الصَّادِقَ عليه السلام ذَلِكَ فَقَالَ: لِأَنَّ الْكَعْبَةَ بَيْتُ اللَّهِ وَالْحَرَمَ حِجَابُهُ وَالْمَشْعَرَ بَابُهُ فَلَمَّا أَنْ قَصَدَهُ الزَّائِرُونَ وَقَفَهُمْ بِالْبَابِ حَتَّى أَذِنَ لَهُمْ بِالِدُّخُولِ ثُمَّ وَقَفَهُمْ بِالْحِجَابِ الثَّانِي وَ هُوَ مُرْدَلْفَةٌ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى طُولِ تَضَرُّعِهِمْ أَمَرَهُمْ بِتَقْرِيْبِ قُرْبَانِهِمْ فَلَمَّا قَرَّبُوا قُرْبَانَهُمْ وَ قَضَوْا تَمَتُّهُمْ وَ تَطَهَّرُوا مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي كَانَتْ لَهُمْ حِجَاباً دُونَهُ أَمَرَهُمْ بِالزِّيَارَةِ عَلَى طَهَارَةٍ. قَالَ: فَقُلْتُ: فَلِمَ كَرِهَ الصِّيَامَ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ؟ فَقَالَ: لِأَنَّ الْقَوْمَ زُورُوا اللَّهَ وَ هُمْ (أَضْيَافُهُ وَ) فِي ضِيَافَتِهِ وَ لَا يَنْبَغِي لِلضَّيْفِ أَنْ يَصُومَ عِنْدَ مَنْ زَارَهُ وَ أَضَافَهُ.^۱

راوی می‌گوید: نقل کرد برای من کسی که از امام صادق عليه السلام سؤال کرده بود راجع به سرّ و قوف حجّاج در مشعر و منیّ پیش از رفتن به زیارت بیت که امام عليه السلام فرمود: برای اینکه کعبه، خانه‌ی خداست و حرم، حجاب او و مشعر، باب اوست [در ورود به حرم]. وقتی زائران، قصد زیارت بیت خدا نمودند [بعد از گذشتن از موقف عرفات] دستور توقّف در بیرون در به آنان داده می‌شود [در مشعر الحرام] تا آنکه اذن دخول به حرم، به آنها اعطا می‌گردد و سپس در حجاب دوّم که مزدلفه است، متوقفشان می‌سازند [شاید مقصود از مزدلفه در اینجا، سرحدّ منیّ باشد]. پس چون خدا، طول تضرّع و زاری آنان را دید، دستور تقریب قربان می‌دهد و بعد از آنکه قربانی‌های خود را آوردند و کتافات از [جسم و روح] خود زایل نمودند و از گناهان که حجاب بین آنان و خداست، پاک گشتند [و اهلّیت و شایستگی زیارت خانه‌ی خدا را بدست

آوردند] در آن موقع، امر می‌فرماید که با حال طهارت، به زیارت [بیت
محرم] مشرف گردند. راوی می‌گوید، گفتیم: پس روزه گرفتن در ایام
تشریق، چرا نامرضی خداست؟^۱ فرمود: چون قوم [اهل منی] زوّار و مهمانان
خدا هستند و در ضیافت و مهمانی خدا بسر می‌برند و شایسته نیست مهمان در
خانه‌ی میزبان که برای پذیرایی از او دعوتش کرده، روزه‌دار باشد.

مسجد خَیْف در منی

از جمله‌ی اماکن متبرّکه و بسیار با فضیلت در منی، مسجد «خیف» است که معبد
انبیاء علیهم‌السلام و به قولی مذبح حضرت اسماعیل علیه‌السلام است و لذا مقتضی است از خواندن نماز و
قرآن و دعا؛ بلکه احیای شب در آنجا غفلت نشود.

۱۲- موقف هفتم: زیارت بیت و استلام حجر

اکنون که به لطف و عنایت پروردگار از مواقف ششگانه گذشته و در هر موقف،
حجابی از حجاب‌های بین ما و خدا برطرف گردیده و با دادن قربانی و ریختن ارجاس و
رذایل از دل، همزمان با ازاله‌ی کثافات از تن، با روحی طاهر و جسمی پاک، آماده‌ی
تشرّف به بارگاه قدس و زیارت بیت و استلام حجر و قرار گرفتن در زمره‌ی زوّار خدا و
وافدین حضرت معبود بی‌همتا گشته‌ایم، بار بسته و از منی رو به بیت محرم حرکت
می‌نماییم تا بار دیگر، برنامه‌ی طواف و نماز طواف و سعی بین صفا و مروه را که قبلاً به
عنوان «عمره» انجام داده‌ایم و در واقع، جنبه‌ی تمرینی و مقدماتی داشته است، مجدداً به
عنوان «حج» و قصد اصیل و مقصد غایی انجام داده و عالی‌ترین درجه‌ی سعادت و کمال را
که نیل به مقام قرب حق و پذیرفته شدن در خانه و بیت محرم حق است بدست آوریم و با
استلام حجرالاسود که به منزله‌ی دست عبودیت به دست خدا دادن است و پیمان بندگی
بستن، به مرتبه‌ی نهایی شرف انسانی نایل شویم.

از بعد از ظهر روز دوازدهم ذیحجه، بار دیگر شهر مکه، شهری پرجنب و جوش
گشته و غرق در دریای پرتلاطم جمعیت حجّاج می‌شود که از منی به سوی مکه و کعبه
سرازیر می‌گردند. آنهایی که در ایام توقّف در منی، فرصتی داشته و به مکه آمده‌اند و

۱- روزی روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذیحجه برای کسانی که در منی هستند، حرام است.

طواف حجّ و سعی بین صفا و مروه و طواف نساء را انجام داده‌اند، اعمالشان به پایان رسیده و فارغ‌البالند، اما کسانی که بر اثر نداشتن فرصت کافی یا جهات دیگری، اعمال مکه را تأخیر انداخته‌اند که بعد از مراجعت از منی انجام دهند، بعد از ورود به مکه، برای طواف و سعی می‌روند و مجدداً «مطاف کعبه و سعی» در آغوش امواج جمعیت (طائف و سعی) فشرده می‌شود.

ما در گذشته، راجع به موقعیت معنوی و روحانی «مکه و کعبه و اسرار طواف و سعی» سخن گفته‌ایم. اینک به بیان شمه‌ای از اسرار استلام^۱ و بوسیدن «حجرالاسود» و جهات معنوی آن آیت الهیه می‌پردازیم.

حجرالاسود یا دست خدا در زمین

سنگ سیاهی که در زاویه‌ی شرقی کعبه نصب است و مبدأ و نقطه‌ی شروع طواف می‌باشد، در شرافت و جلالت فوق‌العاده عظیمش همین بس که در لسان پیغمبر اکرم ﷺ تعبیر به «دست خدا» شده و زیارتگاه تمام انبیاء و اولیاء و مقربین درگاه حضرت ذوالجلال در تمام قرون و اعصار بوده است:

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله ﷺ طُوفُوا بِالْبَيْتِ وَ اسْتَلِمُوا الرُّكْنَ فَإِنَّهُ يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ مُصَافِحَةَ الْعَبْدِ أَوْ الدَّخِيلِ وَ يَشْهَدُ لِمَنْ اسْتَلَمَهُ بِالْمُؤَافَاةِ.^۲

از امام صادق نقل علیه السلام است که پیغمبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: طواف بیت کرده و استلام رکن نمایید، زیرا آن، دست راست خداست در زمین. خدا به واسطه‌ی آن، با بندگانش «مصافحه» می‌کند مانند مصافحه‌ی بنده یا تابع [مصافحه‌ی مولا با بنده یا زیردستی که التجاء به آقا و مولای خود برده است] و آن شهادت می‌دهد برای کسی که آن را استلام کرده به این که وفا به پیمان نموده است.

از صدر اسلام و زمان امامان علیهم السلام از ناحیه‌ی مردم سؤالاتی راجع به حقایق و خصوصیات مقدّسات دینی مطرح می‌شده و جواب‌هایی هم در حدّ استعداد فهم سائلین از

۱- دست مالیدن.

۲- علل الشرایع، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۰۹، حدیث ۳.

طرف پیشوایان و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام عنایت می‌گردیده است. از آن جمله، سؤالاتی است مربوط به حقیقت حجرالاسود و علت نصب آن در رکن شرقی کعبه و حکمت بوسیدن و استلام و سایر خصایص مربوط به آن که در محضر مقدس امام صادق علیه‌السلام مطرح شده و آن حضرت، ضمن بیان مفصلی، جواب‌های وافی، عنایت فرموده‌اند.

ما به جهت رعایت اختصار در بیان، قسمت‌هایی از آن حدیث شریف را (بطور منتخب) در اینجا نقل کرده و ترجمه می‌نماییم و نسبت به قسمت‌های دیگر به ترجمه‌ی تنها اکتفا می‌کنیم و افزایش نور ایمان را در دل‌ها از خدا می‌خواهیم.

حدیث منظور را هم شیخ صدوق (علیه‌الرحمة) در کتاب «علل الشرایع» جلد ۲ صفحه‌ی ۱۱۴، باب ۱۶۴ آورده و هم مرحوم فیض، در کتاب «وافی» جلد ۲، کتاب الحج، باب ۵، نقل از کافی کرده است و ما از وافی نقل می‌کنیم:

عَنْ بُكَيْرٍ، قَالَ سَأَلْتُ ابا عبد الله عليه السلام لِأَيِّ عِلَّةٍ وَضَعَ اللهُ الْحَجَرَ فِي الرُّكْنِ
الَّذِي هُوَ فِيهِ وَ لَمْ يُوضَعْ فِي غَيْرِهِ وَ لِأَيِّ عِلَّةٍ يُقْبَلُ وَ ...

بُكَيْرٍ [بن اعین] می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: حجرالاسود به چه علت در همین رکنی که هست، نصب شده و در غیر آن نصب نشده؟ و برای چه بوسیده می‌شود؟...

فَقَالَ سَأَلْتَ وَ أَعْضَلْتَ فِي الْمَسْأَلَةِ وَ اسْتَقْصَيْتَ. فَأَفْهَمَ الْجَوَابَ وَ فَرَّغَ
قَلْبِكَ وَ أَصْغَ بِسَمْعِكَ أَحْبَبَكَ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

پس امام علیه‌السلام فرمود: سؤال از مطالب مشکله‌ای کردی و کنجکاو ی را به نهایت رسانیدی. حال، دل فارغ ساز و گوش فراده تا خوب از عهده‌ی فهم آنچه به خواست خدا می‌گوئیم، بر آیی.

آنگاه بعد از بیان مطالبی، فرمود:

فَهَلْ تَدْرِي مَا كَانَ الْحَجَرُ؟

آیا می‌دانی حجرالاسود چه بوده است؟

راوی می‌گوید، عرض کردم: نه! فرمود:

كَانَ مَلَكًا عَظِيمًا مِنْ عَظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ فَلَمَّا أَخَذَ اللَّهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمِيثَاقَ
كَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ أَقَرَّ ذَلِكَ الْمَلِكُ فَاتَّخَذَهُ اللَّهُ أَمِينًا عَلَى جَمِيعِ
خَلْقِهِ وَ الْقَمَةَ الْمِيثَاقَ وَ أَوَدَّعَهُ عِنْدَهُ وَ اسْتَعْبَدَ الْخَلْقَ أَنْ يُجَدِّدُوا عِنْدَهُ
فِي كُلِّ سَنَةٍ الْإِقْرَارَ بِالْمِيثَاقِ وَ الْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ.

حجرالاسود، فرشته‌ای از فرشتگان عظیم خدا بود. وقتی خدا از ملائکه پیمان
گرفت [مقصود از پیمان، اقرار به ربوبیت خدا و نبوت و رسالت حضرت
محمد ﷺ و وصایت و ولایت امیرالمؤمنین علی ؑ است، چنانکه در جملات
بعدی حدیث، تصریح به آن شده است] اولین فرشته‌ای که ایمان آورده و
اقرار نمود، همین فرشته بود و لذا، خدا او را «امین» بر تمام خلقش گردانید و
پیمانی را که از دیگر مخلوقات گرفت، نزد او به «امانت» سپرد و بندگان را
موظف فرمود همه‌ساله نزد او حاضر گشته و نسبت به میثاق و پیمانی که خدا
از آنان گرفته است، اقرار مجدد کرده و تجدید عهد نمایند.

سپس خدا آن فرشته را در بهشت، انیس آدم ؑ قرار داد تا او را پیوسته متذکر میثاق
ساخته و به اقرار مجدد وادارد تا آنکه حادثه‌ی «ترک اولی» برای آدم ؑ پیش آمد و از
بهشت اخراج شد و در زمین حیران و سرگردان و بی‌مونس بود. آنگاه که توبه‌اش پذیرفته
گردید، خدا آن فرشته را که انیس آدم ؑ در بهشت بود، بصورت «درّی سفید» بر آن
حضرت فرود آورد.

آدم ؑ از دیدن آن خوشحال شد اما بیش از آنکه گوهر سفیدی است، به عنوان
دیگری آن را نمی‌شناخت. پس به امر خدا، به صورت اولیّه‌اش برگشت و خود را به آدم ؑ
معرفی کرد و او را به یاد میثاق معهود افکند. آدم ؑ بعد از اینکه او را شناخت، گریه‌کنان
به سوی او رفت و او را بوسید و تجدید عهد نمود.

بار دیگر، خدا او را به صورت درّی سفید و جوهری درخشان متحوّل ساخت و از این
پس، آدم ؑ او را تعظیماً بر دوش خود حمل می‌کرد و با او انس می‌گرفت و هر سال نزد آن
گوهر آسمانی اقرار به پیمان معهود می‌نمود و آن را می‌بوسید تا وقتی که «کعبه» بنا شد، به امر
خدا آن «درّی بیضاء» در همان مکان که اکنون هست (رکن شرقی کعبه) نصب گردید.

زیرا آن محلی که خدا از اولاد آدم علیه السلام پیمان گرفته، همین محل بوده است و در همین مکان بوده که میثاق متخذ از آدمیان به آن فرشته و امین خدا سپرده شده است و از همین رکن است که جبرئیل علیه السلام بر حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرود می‌آید و با آن حضرت بیعت می‌کند و همین مقام است که قائم علیه السلام (هنگام ظهور) تکیه به آن می‌دهد (و سخن می‌گوید).

فَإِنَّ اللَّهَ أَوْدَعَهُ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالرَّسَالَةِ وَ النَّبُوءَةِ وَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام بِالْوَصِيَّةِ اصْطَكَّتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِكَةِ فَأَوَّلُ مَنْ أَسْرَعَ إِلَى الْإِقْرَارِ ذَلِكَ الْمَلِكُ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ أَشَدُّ حُبًّا لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَام مِنْهُ فَلِذَلِكَ اخْتَارَهُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَ الْقَمَّةَ الْمِيثَاقَ وَ هُوَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَ عَيْنٌ نَاطِرَةٌ يَشْهَدُ لِكُلِّ مَنْ وَاوَاهُ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ وَ حَفِظَ الْمِيثَاقَ.

پس، اینکه خدا میثاق و عهد را از میان فرشتگان به آن فرشته سپرده، برای این است که وقتی خدا از ملائکه خواست اقرار به ربوبیت او و رسالت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وصایت علی عَلَيْهِ السَّلَام بنمایند، اضطرابی [از سنگینی تکلیف] در آنان پیدا شد. پس اول ملکی که مبادرت به اقرار نمود، همین ملک بود و در میان تمام فرشتگان، هیچ فرشته‌ای در شدت محبت به محمد و آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام به حد این فرشته نمی‌رسید؛ پس خدا به همین جهت، او را از میان ملائکه برگزید و پیمان خلائق را به او سپرد. او روز قیامت خواهد آمد در حالی که زبانی گو‌با و چشمی بینا دارد و شهادت می‌دهد برای هر کسی که در این مکان [محل نصب حجر الاسود] حاضر شده و تجدید عهد نموده و وفادار به پیمان بوده است.

وَ أَمَّا الْقَبْلَةُ وَ الْإِلْتِمَاسُ فَلِعَلَّةِ الْعَهْدِ تَجْدِيداً لِذَلِكَ الْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ وَ تَجْدِيداً لِلْبَيْعَةِ وَ لِيُؤَدُّوا إِلَيْهِ الْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ فَيَأْتُوهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ يُؤَدُّوا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَ الْأَمَانَةَ الَّتِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ

وَ اللَّهُ مَا يُؤَدِّي ذَلِكَ أَحَدٌ غَيْرُ شَيْعَتِنَا وَ لَا حَفِظَ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ
 أَحَدٌ غَيْرُ شَيْعَتِنَا وَ إِنَّهُمْ لَيَأْتُوهُ فَيَعْرِفُهُمْ وَ يُصَدِّقُهُمْ وَ يَأْتِيهِ غَيْرُهُمْ
 فَيُنْكِرُهُمْ وَ يُكَذِّبُهُمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَحْفَظْ ذَلِكَ غَيْرُكُمْ فَلكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ
 وَ عَلَيْهِمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ بِالْخَفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ الْكُفْرِ وَ هُوَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مِنْ
 اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَجِيءُ وَ لَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَ عَيْنَانِ فِي صُورَتِهِ
 الْأُولَى يَعْرِفُهُ الْخَلْقُ وَ لَا يُنْكِرُهُ يَشْهَدُ لِمَنْ وَاوَاهُ وَ جَدَّدَ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ
 عِنْدَهُ بِحِفْظِ الْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ يَشْهَدُ عَلَى كُلِّ مَنْ جَحَدَهُ وَ
 أَنْكَرَهُ وَ نَسِيَ الْمِيثَاقَ بِالْكَفْرِ وَ الْإِنكَارِ.

و اما بوسیدن حجرالاسود و اظهار خضوع در پیش آن، برای تجدید عهد و بیعت مجدد نمودن با خداست که هر سال بیانند و نزد حجر [که همان فرشته‌ی امین و نماینده‌ی خدا در زمین است] پیمانی را که با خدا بسته‌اند و امانتی را که پذیرفته‌اند [از اقرار به ربوبیت و رسالت و ولایت] ادا کرده و اظهار نمایند. آیا نمی‌بینی که [هنگام تقبیل و استلام حجر، طبق دستور] می‌گویی: «أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِيَتَّشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ»، یعنی امانتم را ادا کردم و پیمانم را محافظت نمودم تا دربارهی من، شهادت به وفاداری بدهی و به خدا قسم، احدی از عهده‌ی ادای پیمان بر نمی‌آید، جز شیعه‌ی ما و کسی حافظ و نگهدار این عهد و میثاق نمی‌باشد، مگر شیعه‌ی ما. شیعیان ما هستند که وقتی نزد حجرالاسود آمدند، او، آنها را [به وفاداری] می‌شناسد و تصدیقشان می‌نماید و دیگران را که بیانند، ناشناس دیده و [در وفای به پیمان] تکذیبشان می‌کند. چه آنکه آنان [منحرفین از خاندان عصمت] حفظ میثاق ننموده‌اند.

پس به خدا قسم، حجرالاسود، برای شما و به نفع شما شهادت خواهد داد و به خدا قسم علیه آنها و به زبان آنها گواه بوده و دربارهی آنها به نقض پیمان و کفر و انکار، شهادت خواهد داد و اوست حجت بالغه‌ی از جانب خدا بر آنان در روز قیامت که می‌آید در حالی که به صورت اولیّه‌اش [که فرشته‌ی عظیمی است] متصوّر گشته و زبان گویا و دو چشم بینا دارد و خلاق، او را

می‌شناسند و سپس قیام به شهادت می‌نمایند و در حق کسی که وفا به پیمان نموده و نزد او تجدید عهد کرده است، شهادت به حفظ میثاق و ادای امانت می‌دهد و درباره‌ی کسی که منکر او بوده و پیمان‌شکنی کرده است، شهادت به کفر و انکار می‌دهد.

هر انسان منصفی، با اندکی تأمل و تدبّر در منابع و مآخذ اصلی اسلام، از قرآن کریم و روایات صادره‌ی از معصومین علیهم‌السلام به این حقیقت روشن معترف می‌گردد که وقوع امور خارق‌العاده (جریانات خارج از مجرای عادی طبیعی) در زندگی انبیاء و مقررین درگاه خدا، از مسلمات غیر قابل انکار است و هیچ فرد عارف به معارف دینی و مؤمن به حقیقت قرآن حکیم نمی‌تواند در صحت و حتمیت وقوع آن تردید نماید.

این قرآن، سند زنده‌ی آسمانی است که صریحاً تبدل دفعی عصای موسی علیه‌السلام به اژدها^۱ و برد و سلام گشتن آتش بر ابراهیم علیه‌السلام^۲ و زنده شدن مردگان به دم عیسی علیه‌السلام^۳ و اشباه و نظایر این امور خارقه را نشان می‌دهد که به اذن خدا و اراده‌ی انبیاء علیهم‌السلام تحقق یافته است. بنابراین، اگر روایاتی ناطق بر وقوع اینگونه امور مربوط به پیغمبران و امامان علیهم‌السلام و یا راجع به کعبه و حجرالاسود و مقام ابراهیم علیه‌السلام و سایر مقدّسات دینی به دست ما رسید و هیچگونه استحاله‌ی عقلی و تضادّ با اصول مسلمه‌ی قرآنی نداشت، شکّ و تردید نمودن در صحت و قبول آن، تنها به عذر اینکه خارج از مجاری عادی و مستبعد در انظار سطحی و ثابت نشده‌ای در علوم طبیعی است (!) دور از منطق حق و انصاف می‌باشد.

زیرا تمام معجزات و خوارق عادات که قرآن با صراحت تمام، ثبوت و تحقّق آنها را در تاریخ انبیا تصدیق نموده است، خارج از مجاری عادی و مستبعد در انظار سطحی و بیرون از منطقه‌ی بحث علوم طبیعی است که قدرت کارش محدود به «تعلیل حوادث به علل مادّیه» است و بس. بلکه بحث در این سنخ مطالب به عهده‌ی علوم الهی و رشته‌ی ماورای طبیعی می‌باشد که مسیر خاص و ابزار فنی مخصوص دارد و سرچشمه‌ی صاف آن،

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۰۷.

۲- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۹.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۹.

قرآن و سنت قطعیه‌ی صادره‌ی از اهل بیت وحی و نبوت علیهم‌السلام است که باید بوسیله‌ی اهلش، به دست آورده شود.

اگر روایت یا روایاتی دائر بر اینگونه مطالب خارق‌العاده، موافق با کتاب و سنت قطعیه در آمد، مقبول، اگر نه، مردود شناخته می‌شود.

غرض آن که: ملاک ردّ و قبول این قبیل روایات، موافقت و مخالفت آنها با قرآن و سنت قطعیه است، نه انطباق آنها با نظریات علمی دانشمندان علوم طبیعی! چه؛ این، یک نوع خودباختگی جاهلانه و به اصطلاح روز، غرب‌زدگی فضاحت‌بار و رسوایی است که بر اثر جلوه‌گری‌های خیره‌کننده‌ی علوم و صنایع مادی در بسیاری از مردم زمان ما (خواصشان! گذشته از عوامشان) پیدا شده و در نتیجه، بسیاری از حقایق عالیته‌ی دینی ما را بصورت مسخ شده‌ای درآورده و جداً آن لطافت و نورانیت و معنویتی که باید در افکار و گفتار مردم مسلمان، در نوشته‌ها و کتاب‌هایشان در مساجد و مؤسسات تبلیغی و تربیتی‌شان، جالب و چشمگیر باشد، از بین رفته و جای خود را به یک سلسله تشریفات خشک و بی‌روح و تعبیرات زننده و توجیهات بارده و تأویلات مشمئزکننده‌ای داده است که هیچگونه تناسب و سنخیتی با حقیقت و معنای آسمانی دین ندارد.

گویی این تیپ مردم بر اثر احساس حقارت و خودکم‌بینی در برابر بیگانگان و مرعوبیتشان در مقابل پیشرفت زندگی ماشینی و صنعتی آنان، چنین معتقد شده‌اند که یک دین مترقی و کامل، آن دینی است که اعتقادیات و معارف و دستورالعمل و برنامه‌هایش، کلاً با طرز تفکر و سلیقه‌ی دنیای غرب و سردمداران تمدن مادی مطابق در آید! می‌خواهند تمام مسائل اعتقادی اسلام، از وحی و فرشته و شیطان و معجزه و معراج و غیره و همچنین دستورات عملی دین، از وضو و غسل و نماز و روزه و حجّ و حدود و دیات و قصاص و دیگر احکام خدا، طوری تفسیر و توجیه شود که با مقیاسات مادی غربی‌ها قابل تطبیق باشد و دانشمندان اروپا و آمریکا آن را بپسندند و روی آن صحّه بگذارند. در این صورت، آن مسائل و آن دستورات را مایه‌ی افتخار و سربلندی اسلام و مسلمین می‌دانند و در دنیا به داشتن چنین دینی می‌بالند!

اما اگر مسأله‌ای از مسائل اعتقادی و عملی دین بر اثر برتر بودن افقش از افق افکار پیشتازان میدان علوم و صنایع مادی، برای آنان غیرقابل هضم شد و مورد تصدیق آنها قرار نگرفت، اعتقاد داشتن به آن و گفتن و نوشتن آن را نشانه‌ی جهل و نادانی دانسته و مایه‌ی خجالت و شرمساری اسلام و مسلمین می‌شمارند و به انحاء حیل می‌کوشند و دست و پا می‌کنند تا آن مسائل و دستورات را بصورت مسخ شده و ناصحیحی توجیه و تأویل نمایند تا غرب‌پسند شده و در ذائقه‌ی علمی آنان، تلخ و زننده و ناگوار نیاید. هر چند این کار به قیمت مسخ کردن چهره‌ی نورانی اسلام و محروم ساختن خود و دیگران از شناختن حقایق پاک و معارف آسمانی دین و منفور گشتن در نزد خدا و رسول و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام تمام بشود!

بله! اگر ما بر کرسی توجیه و تأویل نشستیم و گفتیم، مثلاً مراد از «وحی»، همان تجلّی شعور باطن و ضمیر مخفی انسان و نبوغ فکری بشر است یا منظور از «ملائکه» در قرآن، همان قوای طبیعی است که بشر با کاوش‌های علمی، آنها را بدست آورده و رام خود ساخته است و مقصود از «شیاطین»، هوس‌های درونی آدمی است یا آنکه شرافت «کعبه و حجرالاسود»، یک شرافت اعتباری و قراردادی از سنخ اعتبارات اجتماعی است و هیچگونه مزیتی را در عالم واقع و حقیقت دارا نیستند و این جعل شرف، متکی بر یک واقعیت معنوی غایب از حواس ما نمی‌باشد و امثال این سخنان اگر این چنین گفتیم، البته روز پسند حرف زده‌ایم و به قول روشنفکران (!) در مقابل دنیای علم و دانش مادی سربلند گشته‌ایم.

اما از آن طرف، هیچ می‌دانید با این طرز تفکر و بینش، چه محرومیتی نصیب خود ساخته و از آثار معنوی اعتقادات حقّه‌ی آسمانی، خود را بی‌بهره نموده‌ایم و در پیشگاه خدا و پیغمبران و امامان علیهم‌السلام ذلیل و خوار و سرافکننده و شرمسار گردیده و به هلاک ابدی افتاده‌ایم؟! بجای اینکه دنیا را رنگ دین داده و زمینی را آسمانی بسازیم، دین را به رنگ دنیا در آورده و آسمانی را زمینی ساخته‌ایم! خاکت به سر، ترقّی معکوس کرده‌ای؟!

خیر! ما که بعد از طی مرحله‌ی استدلال منطقی و اقامه‌ی برهان عقلی، معترف به حقّیت قرآن و آسمانی بودن آن گشته‌ایم، با ارشاد و هدایت قرآن، به این واقعیت روشن، ادعان و اعتقاد داریم که پشت این پرده‌ی ظاهر عالم ماده و طبع، عالمی پر از اسرار و انوار غایب از حواس و ابصار وجود دارد که نسبت آن با این عالم، نسبت روح است با بدن و

تمام حوادث و پدیده‌های این جهان، نمونه‌ی ناقصی است از حقایق اصیل آن جهان که قرآن می‌فرماید:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ^۱

نیست چیزی مگر اینکه خزینه‌های آن، پیش ماست و فرود نمی‌آوریم آن را [به عالم طبع] مگر به اندازه‌ی معلوم و مقدار معینی.

این آیه، دلالت بر این می‌کند که تمام اشیاء، در ورای این عالم، وجودی نامحدود دارند و به هنگام تنزل و فرود آمدن در این جهان، محدود به حدّ و مقدّر به مقدار می‌گردند.^۲

همچنین درباره‌ی خود قرآن می‌فرماید:

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۳

تحقیقاً این کتاب، قرآنی است گرامی که در کتابی [عالمی] پنهان از انظار عادی است. جز پاک‌شدگان، کسی مساس با آن پیدا نمی‌کند. فرودآمده‌ی از جانب پروردگار جهانیان است.

این آیات شریفه هم برای حقیقت قرآن، عالمی غیر این عالم و صورتی غیر این صورت محسوس نشان می‌دهد که به گاه تنزل، متصوّر به این صورت گردیده است.

در جای دیگر می‌فرماید:

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَا تِهِمْ تَأْوِيلَهُ^۴

آنان که ایمان به قرآن نمی‌آورند، تکذیب کرده‌اند چیزی را که به علم آن احاطه نیافته‌اند و هنوز تأویل [حقیقت] آن، برای آنها مکشوف و مشهود نشده است.

روز شهود تأویل و کشف حقایق، روز قیامت است چنانکه می‌فرماید:

لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَائِكُمْ فَبَصَرُكُمُ الْيَوْمَ

۵

۱-سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱.

۲-تفسیر المیزان، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۹۴.

۳-سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۸۰.

۴-سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۹.

۵-سوره‌ی ق، آیه‌ی ۲۲.

تواز اینها که مشاهده می‌کنی [حقایق مشهوده‌ی در قیامت] در غفلت بوده‌ای. اینک پرده را از پیش چشم برداشتم و در نتیجه، چشم تو امروز تیزبین است.

مؤید این حقیقت روشن که از آیات شریفه‌ی قرآن به دست می‌آید، روایاتی است که صورت تأویلی و چهره‌ی معاد و بازگشت موجودات را نشان می‌دهند و از جمله، روایاتی است که مربوط به خود قرآن است:

عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يَجِيءُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ مَنَظُورٍ إِلَيْهِ صُورَةٌ فَيَمُرُّ بِالْمُسْلِمِينَ فَيَقُولُونَ: هَذَا الرَّجُلُ مِنَّا فَيُجَاوِزُهُمْ إِلَى النَّبِيِّينَ فَيَقُولُونَ: هُوَ مِنَّا فَيُجَاوِزُهُمْ إِلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَيَقُولُونَ هُوَ مِنَّا حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ عَزَّوَجَلَّ فَيَقُولُ يَا رَبُّ فَلَانُ بْنُ فَلَانٍ أَظْمَأْتُ هَوَاجِرَهُ وَاسْهَرْتُ لَيْلَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَفُلَانُ بْنُ فَلَانٍ لَمْ أَظْمَأْ هَوَاجِرَهُ وَ لَمْ اسْهَرْ لَيْلَهُ. فَيَقُولُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَدْخَلْتَهُمُ الْجَنَّةَ عَلَى مَنَازِلِهِمْ فَيَقُومُ فَيَتَّبِعُونَهُ فَيَقُولُ لِلْمُؤْمِنِ اقْرَأْ وَارْقَءْ. قَالَ: فَيَقْرَأُ وَيَرْقِي حَتَّى يَبْلُغَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مَنَزَلَتَهُ الَّتِي هِيَ لَهُ فَيَنْزِلُهَا.^۱

جابر از امام باقر عليه السلام نقل می‌کند که فرمود: قرآن در روز قیامت به زیباترین صورت می‌آید و مرور بر مسلمین می‌کند. پس آنها می‌گویند: این مرد از ماست. می‌گذرد تا به پیغمبران می‌رسد، می‌گویند: او از ماست. رد می‌شود تا به صف ملائکه‌ی مقرب می‌رسد، می‌گویند: از ماست. بالاخره در پیشگاه خدا می‌ایستد و می‌گوید: خدا یا! فلانی را در دنیا به روزه‌داری در روزهای گرم شدید، تشنه‌اش داشتم و شبش را به بیداری و شب‌زنده‌داری وادارش نمودم [یعنی او را با من الفتی بود و من هم انیس شب‌های تارش بودم و روزها آرامش و آسایش، به جان تشنه و روزه‌دارش می‌بخشیدم] اما فلانی را نه روزهای گرم، تشنه‌اش نمودم و نه شب‌ها، به بیداری‌اش واداشتم [یعنی نه مرا با او انسی و نه او را با من، علاقه و الفتی در کار بود]. آنگاه خدا می‌فرماید:

آنان را [علاقه‌مندان به قرآن را] داخل بهشت گردان و در منازل مناسب، جایگزینشان نما. پس قرآن، پیش می‌افتد و اهل قرآن، به دنبالش حرکت می‌کنند. به مؤمن می‌گوید: قرائت کن و بالا برو. او هم قرائت می‌کند و بالا می‌رود [یعنی انسان مؤمن، در درجات بهشتی به میزان بهره‌ی قرآنی‌اش ارتقا می‌یابد] تا آنکه هر مردی از آنان، به جایگاه مخصوص خود رسیده و جایگزین می‌گردد.

این روایت، چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، صورت تأویلی و قیامتی قرآن را در چهره‌ی زیباترین مردی نشان می‌دهد که جذابیّت و گیرایی شوکت و جلالش، تمام اهل محشر، حتّی فرشتگان و پیامبران را تحت تأثیر قرار داده و مجذوب خود می‌سازد و سرانجام، از جانب خدا مأمور سکونت دادن اهل ایمان در منازل مخصوص بهشتی می‌گردد.

موجودات عالم دارای دو چهره‌اند

از نظر هوشمندان و ارباب بصیرت، موجودات عالم دارای دو چهره‌اند: یک چهره، بسوی عالم خَلق دارند و چهره‌ی دیگر، بسوی عالم حق.

چهره‌ی خَلقی‌شان، ساکت و آرام است اما چهره‌ی حقی‌شان، بسان دریایی جوشان و خروشان از جنبه‌ی «یَلِی الخَلْقِ» مرده و بی‌جانند اما از جنبه‌ی «یَلِی الحَقِّ» زنده و جاندار. مردم ظاهر بین که این سو را می‌نگرند و این چهره را می‌بینند، باورشان نمی‌شود که «عصایی»، اژدها گردد و سنگ و درختی، سخن بگوید و کوه مرده‌ای، «شتر» بزاید^۱ و «حجرالاسود»، سنگ سیاه منصوب در زاویه‌ی کعبه، موجودی بینا و گویا باشد که هم در دنیا، شاهد اعمال مردم بوده و هم در آخرت، ادای شهادت به ایمان مؤمن و کفر کافر بنماید.^۲ از این رو، منکر تمام معجزات و خوارق عادات می‌گردند. اینها بی‌خبر از آنند که همین خاک مرده و چوب خشکیده، پشت سر این قیافه‌ی مرده و آرام خود، قیافه‌ای زنده و حسّاس دارد که وقتی فرمان از جانب حضرت حیّ قیوم (جلّ و علا) صادر شود، آن چهره‌ی دیگر خود را نشان داده و انقلاب در عالم می‌افکند.

۱- اشاره به تحوّل عصای موسی علیه السلام به اژدها و تسبیح سنگریزه به دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شهادت درخت به نبوت آن حضرت و تکوّن ناچه‌ی صالح علیه السلام از کوه که در قرآن و نهج البلاغه و اخبار آمده است.

۲- اشاره به روایتی که در گذشته مطرح شد.

مرده زین سویند و ز آن سو زنده‌اند
 چون از آن سوشان فرستد سوی ما
 کوه‌ها هم‌لحن داوودی شود
 باد حَمَّال سلیمانی شود
 ماه با احمد اشارت‌بین شود
 خاک، قارون را چو ماری در کشد
 سنگ، احمد را سلامی می‌کند
 جمله‌ی ذرات عالم در نهان
 ما سمیعیم و بصیر و باهشیم
 گر تو را از غیب چشمی باز شد
 نطق خاک و نطق آب و نطق گل
 اُسْتُن حَنَّاه از هجر رسول
 چون شما سوی جمادی می‌روید
 از جمادی در جهان جان شوید
 فاش تسبیح جمادات آیدت
 چون ندارد جان تو قندیل‌ها

وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ^۱

نیست چیزی مگر اینکه تسبیح خدا کرده و حمد خدا می‌گوید و لکن شما،
 تسبیح آنها را نمی‌فهمید.

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ^۲

منزه [از عجز] است آن کسی [خدایی] که ملکوت هر چیزی به دست او است
 و به سوی او برگردانده می‌شود.

۱-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۴۴.

۲-سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۳.

این آیه‌ی مبارکه، با انضمام به آیه‌ی قبلش نشان می‌دهد، مراد از «ملکوت»، چهره‌ی رو بسوی خدای هر موجود و جنبه‌ی «یَلِی الرَّبِّی» اوست که از حیث تسلط و قهاریت بر جنبه‌ی «یَلِی الْخَلْقِی» و عالم «ملک» موجودات می‌باشد.^۱

خلاصه! با در نظر داشتن مطالبی که بیان شد، روشن گردید:

روایاتی که متضمن اثبات امور خارق‌العاده در باره‌ی کعبه و حجرالاسود می‌باشند، نه تنها اصطکاک و تضادی با جهات عقلی ندارند، بلکه موافق با اصول مسلمه‌ی قرآن حکیم بوده و در ابواب معارف دینی، شبهه و نظایر بسیار دارند و می‌توان گفت از جهت کثرت روایات و تطابقشان با موازین متقنه‌ی قرآن در باب معجزات و کرامات خارقه، اطمینان به صحت صدور آنها از منابع وحی خدا حاصل می‌شود.^۲

به این روایت نیز توجه فرمائید:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَرَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَى الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ فَقَالَ وَ
 اللَّهُ يَا حَجْرُ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّكَ حَجْرٌ لَا تَضُرُّ وَ لَا تَنْفَعُ إِلَّا أَنَا رَأَيْنَا رَسُولَ
 اللَّهِ عليه السلام يُحِبُّكَ فَنَحْنُ نُحِبُّكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ كَيْفَ يَا بَنَ
 الْخَطَّابِ فَوَ اللَّهُ لِيَبْعَثَنَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُ لِسَانٌ وَ شَفْتَانِ فَيَشْهَدُ لِمَنْ
 وَافَاهُ وَ هُوَ يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يُبَايِعُ بِهَا خَلْقَهُ فَقَالَ عُمَرُ: لَا أَبْقَانَا اللَّهُ فِي
 بَلَدٍ لَا يَكُونُ فِيهِ عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ.^۳

از امام صادق عليه السلام منقول است که فرمودند: عمر بن خطاب [در حین طواف] مرورش بر حجرالاسود افتاد، گفت: ای حجر! به خدا قسم ما می‌دانیم که تو سنگی بیش نیستی. نه ضرر می‌زنی و نه نفع می‌رسانی جز این که ما دیده‌ایم که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را دوست می‌داشت لذا ما هم تو را دوست داریم. در این موقع، امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: ای پسر خطاب چگونه چنین باشد؟! [این سخن، سخنی ناروا و این اعتقاد، اعتقادی نابخاست] بلکه به خدا قسم، در روز قیامت، خدا حجرالاسود را برانگیخته و مبعوثش می‌سازد در حالی که او دارای

۱- اقتباس از تفسیر المیزان، جلد ۱۷، صفحه ۱۲۱.

۲- همان، جلد ۱، صفحات ۲۹۳ تا ۲۹۹.

۳- علل الشرایع، جلد ۲، صفحه ۱۱۱، حدیث ۸.

زبان و دولب می‌باشد و شهادت می‌دهد برای کسی که در نزد او [در دنیا] وفایه عهد خود نموده است. حجر الاسود، دست خداست در زمینش که وسیله‌ی بیعت بندگان خدا با خداست. عمر گفت: خدا ما را در شهری که علی بن ابیطالب در آن نباشد، باقی نگذارد.

۱۳- چند تذکر لازم

۱- بوسیدن و استلام حجرالاسود، با تهاجم و ایزدای دیگران، مطلوب نیست البته استلام حجر، یعنی دست یا بدن خود را به آن رساندن در هر شوطی از مستحبات طواف است ولی با این شرط که محلّ حجر خلوت باشد و نزدیک شدن به آن، موجب ایذا و آزار رساندن به مردم نگردد و احیاناً خطرات جانی مواجه نشود. همچنان که در این سال‌ها، کثرت ازدحام و تهاجم در آن مکان مبارک به حدّی است که نزدیک حجر رفتن بدون ایذا و تأذی و احساس خطر، غیرممکن به نظر می‌رسد و لذا باید خودداری کرد و از دور با اشاره‌ی دست انجام وظیفه نمود:

عَنْ سَيْفِ التَّمَارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام آتَيْتُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فَوَجَدْتُ عَلَيْهِ الرَّحَامَ فَلَمْ أَلْقِ إِلَّا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: لَا بُدَّ مِنْ اسْتِلامِهِ فَقَالَ: إِنَّ وَجَدْتَهُ خَالِيًا إِلَّا فَسَلِّمْ مِنْ بَعِيدٍ.^۱

سیف تمار می‌گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: من نزد حجرالاسود رفتم و ازدحام جمعیت را دیدم. به مردی از شیعیان برخورده و راجع به وظیفه‌ام سؤال نمودم. گفت: چاره‌ای جز استلام حجر نداری. امام عليه السلام فرمود: اگر حجر را خالی یافتی [استلام کن] اگر نه به سلام از دور اکتفا نما.

سُئِلَ الرَّضَاءُ عليه السلام عَنِ الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ وَ هَلْ يُقَاتِلُ عَلَيْهِ النَّاسُ إِذَا كَثُرُوا؟ قَالَ: إِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَأَوْمِ إِلَيْهِ إِيْمَاءً بِيَدِكَ.^۲

از امام رضا عليه السلام سؤال شد راجع به حجرالاسود که آیا مردم وقتی زیاد شدند، بر سر استلام حجر باید با هم بجنگند؟ [تقیّد به استلام حجر با کثرت جمعیت،

۱- کافی، جلد ۴، صفحه ۴۰۵، حدیث ۳.

۲- همان، حدیث ۷.

مستلزم خصام و قتال خواهد بود؟] امام فرمود: وقتی چنین شد، با دست خود به سوی حجر اشاره کن [و همین کافی است].

بعضی، برای این که شماره‌ی اشواط^۱ طواف را فراموش ننمایند و زیاد و کم نیاورند، از سنگریزه‌های ریز و درشت صحن مسجدالحرام در دست می‌گیرند و در هر شوطی، یکی از آنها را رها می‌کنند و به زمین می‌اندازند و با تمام شدن هفت ریگ که همراه آورده‌اند، پی به تمام شدن طواف خود برده و از مطاف خارج می‌شوند!

اینان هیچ فکر نمی‌کنند که با این عمل، اولاً مطاف کعبه و مسجد را بجای تنظیف، تکثیف نموده‌اند زیرا فرضاً اگر هزار نفر در ظرف یک ساعت هر یک، حداقل یک طواف انجام داده و هفت عدد ریگ انداخته باشند، هفت هزار ریگ آنجا ریخته شده و مطاف خانه‌ی خدا پر از ریگ‌ها و سنگریزه‌های ناهموار و خشن خواهد شد.

ثانیاً برای جمعیت فشرده‌ی طواف کنندگان که با پای برهنه در حال طوافند و از شدت تراکم و فشار، قادر به خم شدن یا پا از زمین بلند کردن نمی‌باشند، بر اثر رفتن آن ریگ‌های تیز و خشن به زیر پا و لای انگشتان، چه شکنجه و عذابی تولید کرده‌اند و احیاناً باعث زخمی شدن پاها و خونین گشتن مطاف و مسجدالحرام شده‌اند که این خود، عملی حرام و موجب مسئولیت سنگین در نزد خداست؛ مخصوصاً آنجا که حرم امن پروردگار است و آزار رساندن به حیوانات و گیاهان حرم نارواست، آیا ایدای انسان‌ها و مهمان‌های خدا چگونه رواست؟!

پس چه بهتر که ما، برای حفظ عدد اشواط طواف، از طریق صحیح و معقول استفاده نماییم. با تکرار ادعیه و اذکار مخصوص یا اسامی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام از اشتباه در عدد، محفوظ بمانیم و موجبات آلودگی مسجد و مطاف و آزرده‌گی و عذاب مسلمانان را فراهم نیاوریم.

۳- در صفوف نماز جماعت مسلمین شرکت نمائید و به هنگام اقامه‌ی جماعت، از مسجد خارج نشوید.

دیده می‌شود که بسیاری از مردم شیعه، بر اساس جهل و بی‌اطلاعی از احکام دینی خود، تحت شرایط گوناگون زمان و مکان، و بدون فهم و رعایت اهداف عالی‌یه‌ی اسلام از

۱- یک دور گردیدن بر گرد کعبه، یک شوط و هفت شوط، یک طواف است.

تشکیل آن اجتماع عظیم و کنگره‌ی بزرگ بین‌المللی مسلمین در سطح سیاست جهانی، دست به یک سلسله اعمال جاهلانه‌ای می‌زنند که موجب سوءظن و بدبینی دیگر فرقه‌های اسلامی می‌شود و قلم و زبان غرض‌آلود مخالفان را به روی شیعه باز می‌کنند تا آنجا که «فرقه‌ی حقّی شیعه» را، جمعیتی دور از اسلام و بیزار از نماز و متنفر از جمعه و جماعت معرفی می‌نمایند!! چه؛ می‌بینند به محض فرارسیدن وقت نماز و تشکیل صفوف جماعت در مسجدالحرام و مسجدالنبی و بلند شدن بانگ اذان و دعوت به نماز با جملات مکرر:

حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ. حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ.

به دنبال شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت حضرت محمد مصطفی ﷺ با کلمات

نورانی:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

در حالی که سیل خروشان جمعیت، از هر طرف رو به مسجد سرازیر می‌شوند و برای اجابت دعوت خدا، آماده‌ی نماز می‌گردند، در همین حال افراد مشخصی که به عنوان «شیعه و ایرانی» شناخته می‌شوند، دسته دسته و تک‌تک، از گوشه و کنار مسجد برخاسته و با عجله و شتابزدگی حیرت‌آوری، با فشار و دشواری عجیبی خود را از لابه‌لای صفوف نمازگزاران بیرون می‌کشند و از مسجد خارج می‌شوند!

ای عجب! اینها کجا می‌روند؟ مگر اینها اهل نماز نیستند و آشنایی با نماز ندارند؟ اگر چنینند پس اینجا چه می‌کنند؟ مکه، چرا آمده‌اند؟ با پیغمبر چه رابطه‌ای دارند و اگر خداشناسند و با پیغمبر مرتبند، پس چرا از نماز و بندگی خدا گریزانند و از بانگ اذان اسلام، برای چه وحشت‌زده می‌شوند و از صفوف جماعت مسلمانان کنار می‌روند؟!

اینها سوالات تعجب‌آمیزی است که سایر فرق مسلمین از دیدن رفتار جاهلانه‌ی بعضی از شیعیان در پیش خود طرح می‌کنند و جوابی هم نمی‌یابند و نتیجتاً نسبت به گروه شیعه، بدبین و بدگمان می‌گردند و تا حدی تقصیر هم ندارند و بلکه جا هم دارد که از مشاهده‌ی آنگونه اعمال از آنان، مبتلا به سوءظن و بدبینی بشوند. چه؛ این مردم عوام شیعه‌اند که بر اثر تربیت صحیح نیافتن در مکتب حقّ تشیع، خود را در معرض تهمت و سوءظن، قرار داده و آبروی خود می‌برند و بزرگان دین خود را نیز لکه‌دار می‌سازند.

در حالی که فقهای عظام شیعه (جزاهم الله عن الاسلام خیر الجزاء) با اقتباس از انوار معارف اهل بیت عصمت و اغتراف از بحر زخار حکم و علوم آسمانی خاندان رسالت ﷺ که پاسداران اساس توحید و نگهداران حقیقت وحی و قرآن کریمند، فتوا به جواز شرکت در جماعت آنان، بلکه در بعض صور (مانند موارد تقیه) فتوا به وجوب اقتدا در نماز به امام مخالف مذهب داده‌اند^۱ و برای ملحق گشتن به صفوف متشکله‌ی مسلمانان با استناد به اخبار و احادیث فراوان، اجر و ثواب عظیم و اعجاب‌انگیز ذکر فرموده‌اند و ما نمونه‌ای از آن را در اینجا نشان می‌دهیم تا آقایان مؤمنین با مذاق عالی اسلام مقدس آشنایی بیشتری پیدا کنند و در آن ایام عزیزی که در مکه‌ی معظمه و مدینه‌ی طیبه، توفیق تشریف دارند، مراقب باشند کاری نکنند که هم اجر عظیم از دستشان برود و هم موجب وهن تشیع گردند.

عَنْ إِسْحَاقِ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: يَا إِسْحَاقُ أَتَصَلِّيَ مَعَهُمْ فِي الْمَسْجِدِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ: صَلِّ مَعَهُمْ فَإِنَّ الْمُصَلِّيَ مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَالشَّاهِرِ سَيْفُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.^۲

اسحاق بن عمار می‌گوید، امام صادق ﷺ به من فرمود: ای اسحاق! آیا با آنان [اهل تستن] در مسجد، نماز می‌خوانی؟ گفتم: بله! فرمود: با آنها نماز بخوان، چه آنکه نماز گزار با آنان در صف اول مانند سرباز مجاهدی است که شمشیر در راه خدا بزند و با اعدای دین بجنگد.

فیض (علیه‌الرحمه) در بیان حدیث می‌فرماید (با تصرف و تلخیص از نگارنده): اینکه در روایت، قید صف اول آمده، برای این است که قرار گرفتن در صف اول، نشان علاقه‌مندی بیشتر به جماعت می‌باشد و توجه آنها را به شرکت نمودن در نمازشان جلب می‌نماید و قهراً سوءظن آنان، برطرف گشته و از جمعیت شیعه که در اقلیتند، دفع شر دشمنان می‌شود و به همین جهت، تشبیه به سرباز مجاهد جنگنده‌ی با اعدای دین شده است.

۱- البته مسأله‌ی اکتفا به همان اقتدا و حکم به صحت نماز یا لزوم اعاده‌ی آن با شرایط و خصوصیات گوناگون، مورد اختلاف در میان آقایان فقها می‌باشد و هر کسی باید به مرجع بزرگوار تقلید خود مراجعه نماید.
۲- وافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۸۲، باب فضل الصلوة معهم.

حَتَّادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ.^۱

حتماد بن عثمان گوید، امام صادق عليه السلام فرمود: هر کس با آنان نماز بخواند در صف اول، مانند کسی خواهد بود که پشت سر رسول خدا صلى الله عليه وآله در صف اول، نماز خوانده باشد.

قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: إِذَا صَلَّيْتَ مَعَهُمْ غُفِرَ لَكَ بِعَدَدِ مَنْ خَالَفَكَ.^۲

امام صادق عليه السلام فرموده‌اند: وقتی با آنها نماز بخوانی، به عدد افرادی که مخالف تو می‌باشند [در مذهب] مغفرت شامل حالت خواهد شد.

الْشَّحَامُ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ يَا زَيْدُ خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ صَلُّوا فِي مَسَاجِدِهِمْ وَ عُوذُوا مَرَضَاهُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا الْأَيْمَةَ وَ الْمُؤَدِّينَ فَافْعَلُوا فَإِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ قَالُوا هُوَ لَاءِ الْجَعْفَرِيِّ رَحِمَ اللَّهُ جَعْفَرًا مَا كَانَ أَحْسَنَ مَا يُؤَدِّبُ أَصْحَابَهُ وَإِذَا تَرَكْتُمْ ذَلِكَ قَالُوا هُوَ لَاءِ الْجَعْفَرِيِّ فَعَلَ اللَّهُ بِجَعْفَرٍ مَا كَانَ أَسْوَأَ مَا يُؤَدِّبُ أَصْحَابَهُ.^۳

شحام از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند که فرمود: ای زید [اسم شحام است] با اخلاق مردم بسازید و حسن رفتار از خود نشان بدهید. در مساجد آنها نماز بخوانید و از بیمارانشان عیادت نمایید و در تشییع جنازه‌هایشان حاضر شوید و اگر بتوانید، تصدای اذان و امامت جماعت را به عهده بگیرید. چه آنکه وقتی این چنین با آنها خوشرفتاری نمودید، می‌گویند: اینان، «فرقه جعفریه» اند. خدا رحمت کند جعفر را، چه نیکو روشی برای تأدیب یاران خود داشته است. و اگر ترک ادب نمودید و حسن رفتار از خود نشان ندادید، باز هم می‌گویند: اینها «جعفری» هستند. خدا با جعفر، آن کند (که می‌داند) چه بد روشی به کار برده در تأدیب یارانش (یعنی شما، چه بد باشید و چه نیک، مردم به حساب من می‌گذارند و شما را به نام من می‌خوانند).

۱- وافی، جلد ۲، صفحه ۱۸۲، باب فضل الصلوة معهم.

۲- همان.

۳- همان، طبع اسلامی.

همین گفتار امام بزرگوار علیه السلام کافی است که ما را به وظایف خود متوجه سازد و بیدارمان نماید تا شدیداً مراقب رفتار و گفتار خود در معابد و معابر و هنگام برخورد با طوایف دیگر اسلامی باشیم و وضع دخول و خروج خود را در مساجد و روضه‌ی مطهره‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر اماکن متبرکه، کاملاً در نظر بگیریم و متذکر باشیم که ما را در آن منطقه و آن سامان، به نام پرافتخار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام «جعفری» می‌نامند و «جعفری» می‌شناسند و در واقع (حالا به حق یا به ناحق) ما و نحوه‌ی تربیت ما را مظهر و نشان‌دهنده‌ی تربیت امام جعفر صادق علیه السلام می‌دانند.

لذا موظفیم، در عین آنکه از این نشان پرافتخاری که به سینه‌ی ما چسبانیده‌اند، در دنیا به خود ببالیم و سر به آسمان عزّ و شرف بساییم، مع الوصف بکوشیم و سخت مواظب باشیم که این انتساب ما به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام موجب ننگ و عار آن حضرت نگردد و اعمال و اخلاق زشت ما شخصیت معنوی و شأن آسمانی آن امام بزرگ را کوچک و منحلّ و لکه‌دار نسازد.

۴- تا فرصت دارید، از طواف و نماز در مسجدالحرام و تلاوت قرآن، غفلت ننمایید. چه بسا در مدّت فاصله‌ی بین عمره و حجّ و یا بعد از فراغت از اعمال حجّ، چند شب و روزی در مکه‌ی معظمه و در مجاورت خانه‌ی خدا، توفیق تشرّف داریم. این ایّام و لیالی، از نظر موقعیت برای تحصیل سعادت اخروی و ذخیره نمودن بهره‌های بی‌پایان معنوی، فرصت فوق‌العاده گرانقدر و عزیز است که در تمام مدّت عمر انسان، نظیر و مانندی برای آن تصوّر نمی‌شود و بدست آوردن آن، برای هر کسی به این سهولت و آسانی میسر نمی‌گردد. اگر چه شیطان اغواگر، برای واداشتن انسان به بطالت و غفلت به فکرش می‌آورد که دیدی امسال به چه آسانی آمدی و در ظرف سه ساعت، از تهران به مکه رسیدی. وسایل آماده است و هر سال هم که بخواهی برایت میسر است. باز هم خواهی آمد و مکرراً موفق خواهی گشت و به بقیه‌ی اعمال مستحبّه از عمره‌ی مفرده و طواف و نماز و دیگر کارها، در سال‌های بعد، ان‌شاءالله خواهی رسید.

با این وسوسه‌ها، آدمی را در امر عبادت و بهره‌برداری از فرصت عزیز و زودگذر، سست و بی‌حال می‌سازد و از آن طرف، زرق و برق خطّام دنیایی و اجناس خوش آب و

رنگ سوغاتی را مقابل چشم حضرت «خیرالحاج» می‌آورد و دلش را می‌رباید، قیافه‌های محبوب زن و فرزند و خویشان و دوستان را در نظرش جلوه می‌دهد و توقعات و خواسته‌های آنها را به صورت طوماری پیش چشمش می‌گشاید و بالاخره او را از مسجدالحرام و مطاف کعبه به بازار و خیابان می‌کشاند و بر گرد مغازه‌ی هر عروسک‌ساز و قماش‌فروشی به «سعی (و طواف!)» وامی‌دارد و آن ساعات بسیار عزیز و گرانبه را که هر دقیقه و ثانیه‌اش برای انسان‌های بصیر و بینا، بیش از دنیا و مافیها، ارزش دارد و دیگر تا آخر عمر هم به دستش نخواهد رسید، در میان مغازه‌ها و هتل‌های مکه و مدینه و جدّه، قسمتی برای خرید اشیاء و قسمتی هم برای خواب و تفریح و غذا تلف می‌کند و به وطن برمی‌گردد. «و ذلک هو الخسران المبین».

بنابراین، بسیار توجه و تنبه لازم است که این سرمایه‌ی نفیس و فرصت عزیز از دست نرود. آدمی پیوسته، به خود تلقین نماید که اینجا، مکه است و بیت‌الله‌الحرام، بازار آخرت است و میدان فعالیت و توشه‌برداری برای قیامت کبری.

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۖ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۖ وَ
جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى ۖ يَقُولُ يَا
لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي^۱.

زنهار! چون زمین، کوبیده شود؛ کوفتنی سخت و فرمان پروردگارت بیاید و فرشتگان، صف در صف بایستند و در آن روز، جهنم آورده شود، در آن روز، انسان پند پذیرد [به خود آید] و برای او، چه جای پند پذیری است! می‌گوید ای کاش برای زندگی‌ام پیش فرستاده بودم.

حق تعالی خلق را گوید به حشر	ارمغان کو از برای روز نشر
جئتمونا و فرادی بینوا	هم بدان سان که خلقنا کم کذا
هین چه آوردید دست‌آویز را	ارمغان روز رستاخیز را
یا امید بازگشتنتان نبود	وعده‌ی امروز باطلتان نمود

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ.^۲

۱-سوره‌ی فجر، آیات ۲۱ تا ۲۴.

۲-سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۵.

آیا چنین پنداشته‌اید که ما شما را به عبث آفریده‌ایم و شما به سوی ما،

برگردانده نمی‌شوید؟!

اندکی صرفه بکن از خواب و خور
ارمغان بهر ملاقاتش ببر
شو قلیل النّوم ممّا یهجعون
باش در اسحار از یستغفرون

كأنوا قليلاً من اللّیل ما یهجعون و بالأسحارهم یستغفرون.^۱

[بهشتیان در دنیا] پیوسته چنین بودند که اندکی از شب را می‌خوابیدند و

سحرگاهان به استغفار می‌پرداختند.

آری! خواب و خوراک زاید بر مقدار حاجت و گردش بازار و خیابان و خرید
عروسک و اسباب‌بازی بچه‌ها و پارچه‌های سرخ و سبز خانم‌ها و ... این همه بگذار تا وقت
دیگر. این کارها در سایر شهرها و در همه‌ی وقت‌ها چه بسا آسان‌تر و ارزان‌تر از اینجا هم
برای ما میسر باشد و اگر هم نشد، زبانی نکرده‌ایم.

اما آنچه در هیچ نقطه‌ی دنیا و هیچ روز و شبی از روزها و شب‌ها به هیچ قیمتی برای
انسان میسر نمی‌شود و تهی‌دستی از آن، زیان و خسران اسف‌انگیز به بار می‌آورد؛ طواف
کعبه و استلام حجرالاسود است. التزام به مستحار و نماز در مقام ابراهیم و حجر
اسماعیل علیه السلام است.

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: اسْتَكْبَرُوا مِنَ الطَّوَافِ فَإِنَّهُ أَقَلُّ شَيْءٍ يُوجَدُ فِي
صَحَائِفِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَنْهُ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يُبَاهِي بِالطَّائِفِينَ.^۲

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: زیاد طواف کنید زیرا کمتر چیزی که [از
اعمال عبادی] در روز قیامت، در نامه‌های [اعمال] شما یافت می‌شود، طواف
است. [یعنی توفیق طواف به زودی و آسانی نصیب کسی نمی‌شود. حال که
شده است، حدّا کثر استفاده را بنمایید و طواف بسیار انجام بدهید].

و هم از آن حضرت است که فرمود: خدا به طواف کنندگان مباحث می‌کند.

۱- سوره‌ی ذاریات، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲- مستدرک، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۴۷.

فقه‌الرضا علیه السلام يُسْتَحَبُّ أَنْ يَطُوفَ الرَّجُلُ مَقَامَهُ بِمَكَّةَ بِعَدَدِ السَّنَةِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ أُسْبُوعاً عَدَدَ أَيَّامِ السَّنَةِ فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَثَلَاثَ مِائَةٍ شَوْطاً فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَأَكْثَرَ مِنَ الطَّوَافِ مَا أَقَمْتَ بِمَكَّةَ.^۱

نقل از فقه‌الرضا علیه السلام است که مستحب است مادام که مرد، اقامت در مکه دارد به عدد روزهای سال، سیصد و شصت طواف انجام دهد و اگر نتوانستی پس سیصد و شصت شوط [هر هفت شوط یک طواف است] و اگر نتوانستی تا در مکه هستی، طواف زیاد انجام بده.

فضیلت نماز در مسجد الحرام

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام: صَلَاةٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَفْضَلُ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ.^۲

امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش تا امام باقر علیه السلام فرمود: یک نماز در مسجد الحرام، افضل از صد هزار نماز در مساجد دیگر است.

ثواب ختم قرآن در مکه

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ مِنْ جُمُعَةٍ إِلَى جُمُعَةٍ وَ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَ أَكْثَرَ وَ خَتَمَهُ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ وَالْحَسَنَاتِ مِنْ أَوَّلِ جُمُعَةٍ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا إِلَى آخِرِ جُمُعَةٍ تَكُونُ فِيهَا وَ إِنْ خَتَمَهُ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ فَكَذَلِكَ.^۳

هر کس در مکه، ختم قرآن کند در ظرف یک هفته یا کمتر و یا بیشتر و روز ختمش را روز جمعه قرار دهد، خدا به قدر حسنات از اولین جمعه‌ای که در دنیا بوده تا آخرین جمعه‌ای که خواهد بود برای او اجر و ثواب می‌نویسد و اگر در سایر روزها نیز ختم کند، چنین اجری برای او نوشته خواهد شد.

به نیابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی هدی علیهم السلام آنچه می‌توانید طواف کنید.

۱- مستدرک، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۴۷.

۲- ثواب الاعمال، صفحه‌ی ۴۹.

۳- همان، صفحه‌ی ۱۵۰.

موسی بن قاسم می گوید: خدمت امام جواد علیه السلام عرض کردم: من اراده نمودم به نیابت از شما و پدر شما طواف انجام بدهم، کسی گفت: طواف از طرف اوصیا جایز نمی باشد. امام فرمود: جایز است و آنچه می توانی طواف کن، «بَلْ طُفَّ مَا أَمْكَنَكَ فَإِنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ». سه سال بعد از این جریان، بار دیگر خدمت امام رسیده و گفتم: من با اذن قبلی که از شما داشتم آنچه خدا خواسته بود از طرف شما و پدر بزرگوارتان طواف انجام دادم؛ بعد، فکری به خاطرم گذشت و به آن عمل کردم. امام علیه السلام فرمود: آن چه بود؟ گفتم: یک روز از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طواف کردم. حضرت سه مرتبه فرمود: «صَلَّى اللهُ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِ». روز دوم از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام طواف نمودم. روز سوم از طرف امام حسن علیه السلام، روز چهارم از طرف امام حسین علیه السلام، روز پنجم از طرف امام زین العابدین علیه السلام، روز ششم از طرف امام باقر علیه السلام، روز هفتم از طرف امام صادق علیه السلام، روز هشتم از طرف امام کاظم علیه السلام، روز نهم از طرف پدر بزرگوار شما علی بن موسی الرضا علیه السلام و روز دهم از طرف شما ای آقای من! «وَهُؤُلَاءِ الَّذِينَ أَدِينُ اللهُ بِوَلَايَتِهِمْ» و این بزرگواران، همانها هستند که به سبب ولایتشان، متدین به دین خدا گشته ام.

قال: اِدَّنْ وَ اللهُ تَدِينُ بِالَّذِينَ الَّذِي لَا يُقْبَلُ مِنَ الْعِبَادِ غَيْرُهُ.

فرمود: در این صورت به خدا قسم، متدین به دینی هستی که از بندگان، جز آن پذیرفته نخواهد شد.

گفتم: چه بسا از طرف مادرت فاطمه علیه السلام طواف کرده ام.

فقال: اسْتَكْتَرْتُ مِنْ هَذَا فَإِنَّهُ أَفْضَلُ مَا أَنْتَ عَامِلُهُ إِنْ شَاءَ اللهُ.^۱

فرمود: از این قبیل طواف، بسیار بجا آور که این عمل، افضل اعمالی است که بجا آورده ای؛ ان شاء الله.

تذکر

فتوای آقایان فقها بر این است که نیابت در طواف از طرف کسی که زنده و حاضر در مکه است و عذری از انجام طواف ندارد، مشروع و صحیح نیست.^۲ بنابراین، نیابت در طواف از طرف وجود اقدس امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که خود حضرتش در

۱- وافی، جلد ۲، طبع اسلامی، صفحه ۵۷، باب التبرع بالحج.

۲- العروة الوثقی، طبع آخوندی، صفحه ۵۰۳، مسأله ۱۶.

موسم حج، حاضر در مکه‌اند، صحیح نمی‌باشد مگر این که از طریق اهدای ثواب انجام شود. یعنی طواف مستحبی بجا آورده و ثواب آن را به حضرت امام مهدی موعود علیه السلام اهدا نماییم؛ و همچنین نسبت به اشخاصی که زنده و حاضر در مکه‌اند و غیر معذورند، از این راه می‌شود ثواب طواف مستحبی را به آنها هدیه نمود.^۱

از عمره‌ی مفرده هم غفلت ننمایید.

از فرصت توقف در مکه باید استفاده‌ی بیشتری نمود و علاوه بر طواف و نماز و تلاوت قرآن، به انجام «عمره‌ی مفرده» هم باید پرداخت که در لسان روایت، تعبیر به «حج اصغر» شده است:

عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ، كَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِمَسَائِلَ بَعْضُهَا مَعَ ابْنِ بُكَيْرٍ وَ بَعْضُهَا مَعَ أَبِي الْعَبَّاسِ فَجَاءَ الْجَوَابُ بِأَمْلَائِهِ، سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا^۲ يَعْنِي بِهِ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ جَمِيعًا لِأَنَّهُمَا مَفْرُوضَانِ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ^۳ قَالَ: يَعْنِي بِتَمَامِهِمَا أَدَائَهُمَا وَ اتِّقَاءَ مَا يَنْتَهَى الْمُحْرِمُ فِيهِمَا وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْحَجُّ الْأَكْبَرُ^۴ مَا يَعْنِي بِالْحَجِّ الْأَكْبَرِ فَقَالَ: الْحَجُّ الْأَكْبَرُ الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ وَ رَمَى الْجِمَارِ وَ الْحَجُّ الْأَصْغَرُ الْعُمْرَةُ.^۵

این اذینه می‌گوید: مسائلی خدمت امام صادق علیه السلام نوشتم؛ بعضی را با ابن بکیر و بعض دیگر را با ابی‌العباس. جواب به املاء حضرت آمد. سؤال کرده بودم راجع به آیه‌ی «و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً». مرقوم فرموده بودند: مقصود در آیه، حج و عمره است با هم زیرا هر دو واجب می‌باشند و سؤال کرده بودم از آیه‌ی «و اتموا الحج و العمرة لله». فرموده بودند: مقصود از تمام نمودن حج و عمره، انجام دادن آنهاست و پرهیز نمودن از هر چه که «محرم» پرهیز از آن می‌نماید، در هر دو آنها و سؤال کرده بودم

۱- العروة الوثقى، صفحه‌ی ۵۰۵، مسأله‌ی ۱۲.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۶.

۴- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳.

۵- وافی، جلد ۲، کتاب الحج، صفحه‌ی ۴۷، باب ۱۷.

از آیه‌ی «الحجّ الاکبر» که مقصود از حجّ اکبر چیست؟ فرمودند: حجّ اکبر، وقوف در عرفه است و رمی جمرات، و حجّ اصغر، عمره است.

تذکر

مسأله‌ی لزوم و عدم لزوم فاصله‌ی بین دو عمره، مورد اختلاف میان آقایان فقهای عظام می‌باشد، بعضی یک ماه و بعضی ده روز لازم می‌دانند و برخی هم فتوا به عدم لزوم فاصله داده‌اند و مع الوصف، همگی در این متفقند که در صورت عدم فاصله، اگر چه به کمتر از ده روز باشد، انجام عمره به قصد رجاء (یعنی به امید مطلوبیت در نزد خدا) جایز است.^۱

بنابراین، می‌توانیم هر روز هم «رجاء» عمره‌های متعدّد بجا بیاوریم و انبیاء و اولیاء و شهدا و صدیقین و والدین و همسر و فرزندان و خویشاوندان و همسایگان و سایر مؤمنین و مؤمنات را چه به عنوان نیابت و چه از طریق اهدای ثواب، شریک در اجر خود گردانیم که در این صورت ثواب ما مضاعف خواهد شد:

إِبْنُ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ أَبِي قَدَّ حَجَّ وَ وَالِدَتِي قَدَّ حَجَّتْ
وَ إِنَّ أَحْوَى قَدَّ حَجَّ وَ قَدَّ أَرَدْتُ أَنْ أُدْخِلَهُمْ فِي حَجَّتِي كَأَنِّي قَدَّ أَحْبَبْتُ أَنْ
يَكُونُوا مَعِيَ فَقَالَ: اجْعَلْهُمْ مَعَكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَاعِلٌ لَهُمْ حَجًّا وَ لَكَ
حَجًّا وَ لَكَ أَجْرًا بِصِلَتِكَ إِيَّاهُمْ وَ قَالَ عليه السلام: يَدْخُلُ عَلَى الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ
الصَّلَاةُ وَ الصَّوْمُ وَ الْحَجُّ وَ الصَّدَقَةُ وَ الْعِتْقُ.^۲

ابن عمّار می‌گوید: خدمت امام صادق عليه السلام عرض کردم: پدر و مادر و برادرانم، حجّ بجا آورده‌اند ولی من می‌خواهم در این حجّی که انجام می‌دهم آنها را داخل نموده و شریک در اجر خود قرار دهم [البته در حجّ مستحبّی]. حضرت فرمود: قرار بده آنها را با خودت که خدا حجّی برای آنها قرار می‌دهد و حجّی برای تو و اجر دیگری به تو می‌دهد به خاطر صله‌ای که نسبت به آنها انجام داده‌ای.

کیفیت عمره‌ی مفرده، همان کیفیت عمره‌ی تمتّع است که قبل از حجّ تمتّع انجام می‌شود، با این تفاوت که در عمره‌ی تمتّع، طواف نساء واجب نیست و سر تراشیدن حرام

۱- به مناسک حجّ آقایان فقها مراجعه فرماید. مسأله در عروة الوثقی نیز آمده است، صفحه‌ی ۵۰۵.

۲- وافی، جلد ۲، کتاب الحجّ، صفحه‌ی ۵۷، باب التبرّع الحجّ.

است و تقصیر، متعین است. ولی در عمره‌ی مفرده، «طواف نساء» با نماز آن واجب است و سر تراشیدن جایز است. یعنی شخص معتمر به عمره‌ی مفرده، مخیر است بین آنکه سر بتراشد و یا مو و ناخن کوتاه نماید.

ترتیب اعمال عمره و حج، بصورت رمز

حروف رمز منظومی در ترتیب اعمال عمره و حج از مرحوم شیخ بهایی (رضوان الله علیه)

نقل شده است که از نظر تسهیل ضبط، خالی از فایده نمی‌باشد:

أَطْرَسَتْ لِلْعُمْرَةِ اجْعَلْ نَهْجٌ أَوْوُ اَرْنَحَطُ رَسَّ طَرْمَرٌ لِحِجٍّ^۱

یعنی حروف «أَطْرَسَتْ» را برنامه‌ی «عمره» قرار بده و حروف «أَوْوُ اَرْنَحَطُ رَسَّ طَرْمَرٌ»

را هم، برنامه‌ی «حج» خود بدان.

«أَطْرَسَتْ» اشاره به اعمال پنجگانه‌ی «عمره» است به این شرح:

ا: اشاره به «احرام» است.

ط: طواف عمره.

ر: رکعتین (دو رکعت نماز طواف).

س: سعی بین صفا و مروه.

ت: تقصیر (کوتاه کردن مو و ناخن).

«أَوْوُ اَرْنَحَطُ رَسَّ طَرْمَرٌ» اشاره به اعمال چهارده گانه‌ی «حج» است به این شرح:

ا: اشاره به «احرام» است.

و: وقوف در عرفات.

و: وقوف در مشعرالحرام.

ا: افاضه (کوچ کردن) از مشعر به منی.

ر: رمی جَمْرَه‌ی عَقَبَه (سنگ زدن به یکی از ستون‌های سنگی در منی) در روز عید.

ن: اشاره به نحر شتر یا ذبح گوسفند و گاو (قربانی در منی).

ح: حلق یا تقصیر (سر تراشیدن یا کوتاه کردن مو و ناخن در منی).

ط: طواف حج.

۱- از حاشیه‌ی شرح‌اللمعه نقل شد.

ر: رکعتین (دو رکعت نماز طواف حجّ).

س: سعی بین صفا و مروه.

ط: طواف نساء.

ر: رکعتین (دو رکعت نماز طواف نساء).

م: میّت در منی (ماندن شب‌های یازدهم و دوازدهم ذیحجه در منی).

ر: رمی جمرات ثلاث (سنگ زدن به ستون‌های سه گانه؛ روزهای ۱۱ و ۱۲).

بخش ششم اتمام حج و نتایج آن

- ۱- نتیجه‌گیری از اعمال حج
- ۲- موعظه‌ای لطیف از دانشمندی ادیب در رموز حج
- ۳- داستانی جالب و بیانی جامع از امام سجّاد علیه السلام
- ۴- دستورالعمل جامع از امام صادق علیه السلام در باب حج
- ۵- تطبیق مراحل عمر انسان با مناسک حج
- ۶- وظیفه‌ی انسان در سیر به سوی خدا

بخش ششم اتمام حج و نتایج آن

۱- نتیجه‌گیری از اعمال حج

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا^۱

هنگامی که مناسک [حج] خود را انجام دادید، خدا را به یاد آورید؛ همانگونه که از پدرانتان یاد آوری می‌کنید و بلکه از آن هم بیشتر.

در گذشته، مشروحاً بیان شد که صورت اعمال حج و تمام عبادات، در واقع تشریح مقامات روحی و تحلیل سیر عبودی انسان‌های کامل است که چگونه مراحل و منازل بندگی را می‌پیمایند و سرانجام به مقام قرب حضرت ربّ و منبع کمال رسیده و یک نوع حیات طیّبه و زندگی سعادت‌مندانه‌ای بدست می‌آورند که هم در دنیا قرین عزّ و شرف اجتماعی و طهارت روحی و اخلاقی می‌باشند و هم در آخرت، متنعم به نعم باقیه و سعادت خالده می‌گردند.

حال که ما به عنایت خدا، موفق به اتمام صورت اعمال حج گشته‌ایم، باید در خود بنگریم که آیا از نظر معنا و روح نیز، حرکتی کرده و سیری انجام داده و حج جوهری بجا آورده‌ایم؟ یا خیر (العیاذ بالله) از حیث جان، همچنان جامد و خامد و بی حرکت در عالم ظلمانی و مضیق نفس بهیمی و زندگی حیوانی، مانده و در لجززار هوئی پرستی‌ها و ارضای تمنیات نفسانی، دست و پا می‌زنیم و تنها این بدن را از نقطه‌ای حرکت داده و به منی و عرفات و مشعر برده و در مطاف کعبه و مسعی چرخانده و اینک با چمدان‌های پر از

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۰.

عروسک و اسباب‌بازی، اما با جان خالی از معارف آسمانی و بهره‌های معنوی به وطن برمی‌گردیم! «فَوَا اسْفَاهُ مِنْ خَجَلْتِي وَ افْتِضَاحِي وَ الْهَفَاهُ مِنْ سُوءِ عَمَلِي وَ اجْتِرَاحِي».

وای اگر پرده بیفتد که زبس خجالت و شرم همه بر جای عرق، خون دل آید ز مسام^۱ مردم عصر جاهلیت نیز، حج بجا می‌آورده‌اند!

در روایات تفسیری آمده است که عادت عرب قبل از اسلام چنین بود که در موسم حج، بعد از انجام مراسم متداوله‌ی در بین خود و کشتن قربانی، در منی مجتمع می‌شدند و به تفاخرات نسبی و ارائه‌ی تعینات دنیایی خود می‌پرداختند و هر یک به داشتن پدری چنین و جدی چنان، بر دیگران مفاخره می‌نمودند.^۲

دیگر آنکه هم اقتصاد و بیع و شراء و خرید و فروش اموال تجارتي و تحصیل پول و ثروت و مکنت دنیایی در وجودشان چنان راسخ گشته بود که حتی در همان مجامعی که در عرفات و منی، به نام حج تشکیل می‌دادند، در فکر تأمین مال و ثروت و رونق دادن به شئون مادی و بالا بردن القاب و عناوین غرورانگیز و تعینات نخوت‌آور اجتماعی بودند که هر کس، سراپرده‌ای مجلل و شمشیری آبدار و هیکلی جسیم و جامه‌ای ثمین داشت در انظار مردم، بزرگ و با شخصیت و عالی‌مقام می‌آمد! آنچه که اصلاً در مخیله‌ی آن جمعیت خطور نمی‌کرد و مفهومی برای آنان نداشت، کمالات معنوی بود و فضایل اخلاقی که هرگز انتقال به این مطلب در دل و مغز آنان حاصل نمی‌شد که انسان به معنای واقعی، غیر این موجودی است که اینان هستند و زندگی انسانی، غیر این لجنزار عَفَنی است که اینها بوجود آورده‌اند و مانند «جُعَل» در میان قاذورات متعفن می‌لولند و بانگ نوش از هر طرف سر می‌دهند و عربده‌ی مستانه می‌کشند و به زعم خود معتقدند، زندگی همان است که اینان دارند!

درست مصداق این آیه‌ی شریفه‌ی قرآن بودند:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱۰۰﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. ﴿۱۰۱﴾^۳

۱- منافذ پوست.

۲- به تفاسیر مجمع‌البیان و برهان و ابوالفتح، ذیل آیه‌ی ۲۰۰ سوره‌ی بقره مراجعه شود.

۳- سوره‌ی کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

بگو: آیا خبر بدهیم به شما که زیانکارترین مردم کیانند؟ آنها که سعی و فعالیتشان در مسیر زندگی به راه خطا افتاده و در ضلالت و گمراهی جلو می‌روند و در عین حال، چنین می‌پندارند که کار نیک انجام می‌دهند و به راه صواب می‌روند.

لذا مردم عصر جاهلی، بعد از انجام مراسم به قول خود «عبادی»^(۱) و وقوف در مشاعر عظیم الهی، همه با همان جهالت فکری و آلودگی روحی و اخلاقی که آمده بودند برمی‌گشتند. نه معرفتی کسب کرده بودند و نه ردیلتی را تبدیل به فضیلت نموده بودند؛ بلکه همان موجودات جاهل القلب فاسد الاخلاق قبیح الاعمال قبل از حج بودند که بعد از حج به شهر و دیار خود مراجعت می‌نمودند. به همین جهت، قرآن کریم به منظور توجه دادن مردم جاهل غافل به وظیفه‌ی انسانی و ردع و زجر آنان از ادامه‌ی سنت جاهلان‌هی حیوانی می‌فرماید:

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَائِكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا^۱

بعد از اینکه فارغ از اعمال حج شدید، آنچنان بیاد خدا باشید که بیاد پدرانتان هستید و بلکه بیش از این مقدار خدا را یاد کنید.

یعنی این قدر که بیاد پدران خود هستید و به آنها می‌بالید و انتساب خود را به آنان، مایه‌ی افتخار و مباهات خود می‌دانید، آیا آنها برای شما چه کرده‌اند و به شما چه داده‌اند؟ جز اینکه مقدمه‌ی وجود شما بوده‌اند و احیاناً حق تربیتی نسبت به شما پیدا کرده‌اند و بالاخره ثروت و مکتبی از خود بجا گذاشته‌اند؟ اما فکر نمی‌کنید که تمام اینها، ریشه از من گرفته و سرچشمه‌ی این همه اسباب و مسببات و مقدمات و نتایج و آباء و اجداد و اموال و تعینات و دیگر شئون هستی من هستم. خانه، خانه‌ی من است و نعمت، نعمت من. شما و پدران شما، همگی مخلوق و مصنوع دست قدرت من. مخصوصاً نعمت هدایت به رموز سعادت با ارسال رسل و انزال کتب، موهبتی بزرگ از ساحت اقدس من می‌باشد.

بنابراین، آیا من و توجه به من، باید دل‌های شما را پر کرده و بر سراسر وجود شما مستولی گردد و شما را مشغول به خود سازد و به اصلاح اعمال و تهذیب اخلاق و تأمین

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۰.

حیات جاودان و ادارتان نماید یا یاد پدران مشرکِ بی‌هرگونه کمالِ پوسیده‌ی در دل خاک؟! «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^۱

آیا حتی در این مواقف و مشاعری که ممخض برای توجّه به خدا و حیات عُقبی است، پول و ثروت دنیا، باید محور افکار شما باشد و آهنگ سود و زیان زندگی مادی، در فضای جان شما، طنین افکننده و ایجاد حزن و فرح، در قلوب شما بنماید، یا نام خدا و نغمه‌های روح افزای الله اکبر و لا اله الا الله و سبحان الله؟! «فاعتبروا یا اولی الابصار»^۲.

فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ ﴿۱۰﴾
وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا
عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۱﴾ أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا. ﴿۱۲﴾^۳

پاره‌ای از مردم هستند که [بر اثر پستی همت، مطلوبی جز دنیا ندارند و به هنگام دعا نیز از خدا جز دنیا نمی‌خواهند] می‌گویند: خدا یا! در دنیا به ما بده و برای آنها در آخرت بهره‌ای نخواهد بود، اما بعضی هستند که [همت عالی دارند و طالب سعادت دارین می‌باشند] می‌گویند: خدا یا! در دنیا به ما بهره‌ی نیک بده و در آخرت بهره‌ی نیک بده و ما را از عذاب آتش نگاه دار. آنها بندگان از آنچه در دنیا کرده‌اند، بهره‌ای عایدشان می‌شود.

حال ای زائران بیت محرم! به خود آید که این ندای آسمانی قرآن، هم اکنون با سطوت و هیبت مخصوص خود در گوش جان ما طنین انداز است که همان ای قاصدان خانگی حق که جامه‌ی دنیا از تن کنده و لبیک گویان بسوی خانه‌ی معبود آمده‌اید، ای گروه وقوف کننده‌ی در منی و عرفات و مشعرالحرام، ای سنگسار کنندگان شیطان و اتباع شیطان، ای ذبح کنندگان گوسفند نفس اماره به امر خالق سبحان، ای کسانی که با تراشیدن موی سر و چیدن ناخن، رذایل اخلاقی و افکار شیطانی را از سر ریخته و چنگال خود را از حرامکاری و حرامخواری کوتاه نموده‌اید و با حال طهارت جسمی و روحی، دور خانه‌ی حق چرخیده و با استلام حجر، دست بیعت به دست خدا داده و پیمان وفادار ماندن بر عهد

۱- اقتباس از سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۳۶.

۲- سوره‌ی حشر، ذیل آیه‌ی ۲.

۳- سوره‌ی بقره، آیات ۲۰ تا ۲۰.

بندگی و اطاعت فرمان با خدا بسته‌اید، به هوش باشید که این «مواقف» را از یاد نبرید و عهد و میثاق را فراموش ننمایید.

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا.

بعد از قضاء مناسک و عود به اوطان و اهل و عیال خود، بیش از همه کس به یاد خدا باشید و یاد خدا را در هیچ جا و در هیچ حال از صفحه‌ی خاطر نزداید و الی‌الابد، حلیف ایمان و اسلام و خاضع در برابر فرمان خدا بوده و در وفای به پیمان ثابت بمانید و پیوسته این آیه‌ی قرآن را نصب‌العین خود قرار دهید:

الْحَجَّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَ لَاجِدَالٍ فِي الْحَجِّ وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَ تَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ^۱.

اوقات حج، ماه‌های معلوم است [شوّال و ذیقعد و ذیحجه] هر کس که فریضه‌ی حج را در اوقات خودش انجام بدهد باید بداند که شهوترانی و فسق و منازعه در حج روا نمی‌باشد و هر کار خوبی که انجام دهید، خدا آن را می‌داند. توشه بردارید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزکاری است. از عذاب من برحذر باشید و رعایت جانب مرا بنمایید ای خردمندان.

یعنی ای مسلمانان! نه چنین است که خودداری از گناه و پرهیز از خوی بهیمی و امساک خشم و درنده‌خویی، منحصر به حال احرام و چند روز ایام حج باشد بلکه این، یک نوع تمرین و به اصطلاح، دیدن کلاس تربیت است تا حالت تقوا و کنترل شهوات حیوانی، بصورت ملکه‌ی راسخه در قلب انسان در آید. آنچنان که روزه‌ی یک ماهه‌ی ماه مبارک رمضان، برای تحصیل ملکه‌ی تقوا در جان انسان است که می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

ای گروه مؤمنان! روزه بر شما واجب شده است آنچنان که بر امت‌های پیشین واجب بوده، برای اینکه واجد ملکه‌ی تقوا شوید.

پس کسی که قصد خدا کرده (حج در لغت به معنای قصد است) و جامه‌ی احرام پوشیده و لبیک گفته و استلام حجرالاسود نموده و پیمان بندگی با خدا بسته است، باید این آیه‌ی قرآن، برنامه‌ی همیشگی زندگی‌اش باشد: «فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» رفتار و گفتار آلوده به شهوت نامشروع، مطلقاً ممنوع؛ سخنان ناپسند از دروغ و غیبت و ناسزا، به کلی متروک؛ منازعه و پرخاشگری و ماجراجویی از صفحه‌ی زندگی، برکنار و پیوسته به حکم کریمه‌ی «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» در مقام به دست آوردن توشه‌ی تقوا و رعایت نمودن جانب خدا باشد و همواره، به خود تلقین نماید که این اعضاء و جوارح من، شرف تماس با کعبه و حجرالاسود را به دست آورده است. دیگر نسزد که به لوث خطا و گناه آلوده شود.

چشمی که نقش خانه‌ی معبود را در مردمکش جا داده است، روانیست که گذرگاه مناظر شیطانی ضدّ خدا گردد و خود را از تماشای صحنه‌های ناپسند نزد خدا پُر سازد. گوش‌ی که در آن مراکز حسّاس عبادت از همه جا، نغمه‌های آسمانی اذکار و تلاوت آیات قرآن شنیده است، کی روا باشد که بار دیگر به پلیدی آوای هوس‌انگیز مردان و زنان آلوده ملوث گردد؟ پایی که قدم به مطاف کعبه و مسعی نهاده و در موقف‌های عرفات و مشعر ایستاده است، نه سزاوار است که (العیاذ بالله) قدم به اماکن فساد و مراکز گناه بگذارد. زبانی که لبیک اجابت دعوت، به خدا گفته است تا آخر عمرش، نباید لبیک پذیرش دعوت به شیطان گوید.

آن لب و آن دهانی که با حجرالاسود و ارکان کعبه و مرقد مطهر پیغمبر اکرم ﷺ مساس یافته است، باید قدر خود بشناسد و هرگز با کلمات زشت و سخنان رکیک و ناپسند آشنا نشود. آری:

فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ.

راستی! چه بی‌خبر از معنی و مقصد حج است آن زن مسلمانی که بعد از پوشیدن جامه‌ی احرام و گفتن «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» بار دیگر از جامه‌ی عفت بیرون آمده و با کمال وقاحت در برابر مردان و جوانان جلوه‌گری نماید و در عین حال، خود را خانم مکه رفته و حج بجا آورده بداند و چه جاهل و سبک مغز و نابخرد آدمی است آن مرد مسلمانی که در

منی، گوسفند هوای نفس را کشته و با چیدن مو و ناخن، چنگال از مال مردم و خرطوم از خون مردم کشیده و با استلام حجرالاسود، پیمان صلح و آشتی با خدا بسته، اما همین که به وطن برگشت، بار دیگر خونخواری و آدمخواری را از سر گرفته و همچون سبع ضاری^۱ و گرگ درنده‌ای، به جان مردم افتاده و از طریق رباخواری و اجناس تقلبی فروشی و انواع جنایتکاری، چنگال، به مال مردم و خرطوم در خون مردم فرو برده و با بی‌شرمی خاصی، اعلان جنگ با خدا داده است!

فَأَذُّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.^۲

سعدی می‌گوید:

سالی، نزاع در میان پیادگان حاج افتاد و داعی هم در آن سفر پیاده بود. انصاف، در سر و روی یکدیگر افتادیم و داد فسق و جدال بدادیم. کجاوه‌نشینی را شنیدم که با عدیل خود همی گفت: یاللعجب! پیاده عاج، چون عرصه‌ی شطرنج به سر می‌برد، فرزین می‌شود. یعنی به از آن می‌شود که بود و پیادگان حاج، عرصه‌ی بادیه، به سر بردند و بتر شدند!! از من، بگوی حاجی مردم گزای را کو پوستین خلق به آزار می‌درد حاجی تو نیستی! شتر است از برای آنک بیچاره، خار می‌خورد و بار می‌برد^۳

۲- موعظه‌ای لطیف از دانشمندی ادیب

يَا مَعْشَرَ الْخُجَّاجِ النَّاسِلِينَ مِنَ الْفِجَاجِ، اتَّعْقِلُونَ مَا تُوَجِّهُونَ وَ إِلَى مَنْ تَتَوَجَّهُونَ؟ أَمْ تَذَرُونَ عَلِيَّ مَنْ تَقْدُمُونَ وَ عِلَامَ تَقْدُمُونَ؟ اتَّخَالُونَ أَنْ الْحَجَّ هُوَ اخْتِيَارُ الرِّوَاكِحِ وَ قَطْعُ الْمَرَاكِحِ وَ اتِّخَاذُ الْمَحَامِلِ؟ أَمْ تَنْظُنُونَ أَنَّ النَّسُكَ هُوَ نَضُّ الْأَرْدَانِ وَ انِّضَاءُ الْأَبْدَانِ وَ مُفَارَقَةُ الْوُلْدَانِ وَ التَّنَائِي عَنِ الْبُلْدَانِ؟ كَلَّا وَ اللَّهُ بَلْ هُوَ اجْتِنَابُ الْخَطِيئَةِ قَبْلَ اجْتِلَابِ الْمَطِيئَةِ وَ إِخْلَاصُ النِّيَّةِ فِي قَصْدِ تِلْكَ الْبَنِيَّةِ وَ إِمْحَاضُ الطَّاعَةِ عِنْدَ وَجْدَانِ الْإِسْتِطَاعَةِ وَ إِصْلَاحُ الْمُعَامَلَاتِ أَمَامَ أَعْمَالِ الْيَعْمَلَاتِ. فَوَ الَّذِي شَرَعَ الْمَنَاسِكَ لِلنَّاسِكِ وَ أَرْشَدَ السَّالِكِ فِي اللَّيْلِ الْحَالِكِ مَا يُنْقِي

۱- حیوان وحشی درنده.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۹.

۳- کلیات سعدی، صفحه‌ی ۹۱، حکایت ۲.

الِإِعْتِسَالِ بِالذَّنُوبِ مِنَ الْإِنْعِمَائِ فِي الذَّنُوبِ وَ لَا تَعْدِلُ تَعْرِيبُهُ الْأَجْسَامِ
بِتَعْيِيبَةِ الْإِحْرَامِ وَ لَا تُعْنَى لِبَسَهُ الْإِحْرَامِ عَنِ التَّلْبِيسِ بِالْحَرَامِ وَ لَا يَنْفَعُ
الِإِضْطِبَاعُ بِالْأَزَارِ مَعَ الْإِضْطِلَاعِ بِالْأَوْزَارِ وَ لَا يُجْدِي التَّقَرُّبُ بِالْحَلْقِ
مَعَ التَّقَلُّبِ فِي ظُلْمِ الْخَلْقِ وَ لَا يَرْخُصُ التَّنَشُّكُ بِالتَّقْصِيرِ دُونَ التَّمْسُكِ
بِالتَّقْصِيرِ وَ لَا يَسْعَدُ بِعَرَفَةَ غَيْرُ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ وَ لَا يَزُكُّوا بِالْحَيْفِ مَنْ
يَرْغَبُ فِي الْحَيْفِ وَ لَا يَشْهَدُ الْمَقَامَ إِلَّا لِمَنِ اسْتَقَامَ وَ لَا يُحْظَى بِقَبُولِ
الْحِجَّةِ مَنْ زَاغَ مِنَ الْمَحْجَّةِ فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً صَفَا قَبْلَ مَسْعَاهُ إِلَى الصَّفَا وَ
وَرَدَ شَرِيعَةَ الرِّضَا قَبْلَ شُرُوعِهِ إِلَى الْإِضَاءِ وَ نَزَعَ عَن تَلْبِيسِهِ قَبْلَ نَزْعِ
مَلْبُوسِهِ وَ فَاضَ بِمَعْرُوفِهِ قَبْلَ الْإِفَاضَةِ مِنْ تَعْرِيفِهِ.^۱

ای گروه حاجیان که درّه‌ها و راه‌های بهناور بیابان را به سرعت می‌پیمایند! آیا
هیچ می‌اندیشید که با چه مواجه می‌شوید و رو به که می‌آورد یا می‌دانید
وارد بر چه کسی می‌گردید و اقدام به چه کاری می‌نمایید؟ آیا چنین
می‌پندارید که حج همانا برگزیدن مرکب‌ها و نشستن در محمل‌ها و پیمودن
راه‌ها و طیّ منزل‌هاست یا گمان می‌کنید عبادت، تنها کندن جامه از تن و لاغر
نمودن بدن و جدا شدن از فرزند و زن و دور افتادن از وطن است؟! نه هرگز به
خدا قسم. بلکه حج، پیاده گشتن از مرکب گناه است پیش از سوار شدن بر
مرکب راه. خالص نمودن نیت است در قصد زیارت. محض امتثال امر و
اطاعت است به هنگام توانایی و استطاعت. اصلاح کار خود با مردم است و
ابراء ذمه از حقوق الناس، پیش از به راه انداختن مرکب‌های ورزیده و
خوش‌رفتار.

قسم به تنظیم‌کننده‌ی برنامه‌ی بندگی برای بندگان سالک راه، و ره‌نماینده‌ی
رهروان در دل شب‌های سیاه که شستشو دادن تن، با چند دلو آب بیرون
کشیده‌ی از ته چاه، بی‌نیاز نمی‌کند از تطهیر جان فرورفته‌ی در چاه
گناه. عریان نمودن جسم از قبا و کفش و کلاه، برابری نکند با مجهز ساختن

۱- مقامات حریری، المقامة الحادية و الثلثون الشامية.

روح از برای احرام ورود به درگاه الله. چه فایده از پوشیدن جامه‌ی احرام، برای فرد پیچیده‌ی در انواع کسب و کار حرام؟ چه بهره می‌برد از طواف به صورت در حال انکسار، آدمی که به جان، حتمال فراوان و زور است و وبال؟

نفعی ندهد تراشیدن سر در منی با آلودگی به مظالم و غلتیدن در لجنزار تعدی به حقوق بندگان خدا. کوتاه نمودن موی شارب و چیدن ناخن، چگونه بشوید قذارت مال مردم خوردن و خون مردم مکیدن را؟ در عرفات، آن کس به سعادت رسد که صاحب عرفان و بصیرت باشد. چه تناسب با مسجد خیف دارد، آن کس که پلیدی ظلم و حیف^۱ از دست و زبانش بارد؟

حضور در مقام ابراهیم نیابد مگر کسی که در مقام طاعت و بندگی، ثابت قدم بماند. بهره‌ای از حج نبرد، کسی که از طریق مستقیم حق، به انحراف گراید. پس رحمت خدا بر مردی که پیش از سعی در کوه صفا به صفای قلب خود فزاید و قبل از سرازیری در مسعی، به آبشخور رضا در آید. پیش از آنکه لباس از تن و کفش و کلاه از پا و سر بردارد، حجاب غش و تلبیس و دغل، از چهره‌ی جان بزداید. قبل از شروع به افاضه‌ی از عرفات، به افاضه‌ی خیر و نیکی و احسان پردازد.

۳- داستانی جالب و بیانی جامع از امام سجاد علیه السلام در اسرار حج (روایت شبلی)

اینجا مناسب آمد، روایتی را که مرحوم محدث نوری (رضوان الله علیه) در کتاب «مستدرک الوسائل» آورده است، تیمناً نقل و ترجمه نماییم. از آن نظر که حکم و فواید عظیمه‌ی اخلاقی و اسرار لطیفه‌ی روحی و نکات دقیقه‌ی تربیتی که در احکام متقنه‌ی الهیه و مخصوصاً در مناسک عالیته‌ی حج قرار داده شده است، وقتی از مجرای کلام نورانی امام معصوم علیه السلام و حجّت کبرای حضرت حق، ابلاغ و القاء گردید، از حیث هدایت دل‌های آماده و تربیت قلوب صافیه، تأثیری عمیق تر و راسخ تر خواهد داشت و در نفوس اهل ایمان، جایگزین تر خواهد شد.

۱- ستم کردن.

اگر چه در مباحث گذشته، بر حسب تناسب مبحث و اقتضای مقام، فرازهایی چند از همین روایت، مورد استناد و استشهاد واقع شده است اما نقل تمام آن، موکول به بعد گردیده و اینک به عون خدا، تمام متن روایت را قسمت به قسمت، نقل می‌کنیم و دنبال هر قسمت، ترجمه‌اش را می‌آوریم:

الْعَالِمُ الْجَلِيلُ الْإِوَاهُ السَّيِّدُ عَبْدُ اللَّهِ سَبَطَ الْمَحَدَّثِ الْجَزَائِرِي فِي شَرْحِ التُّخْبَةِ، قَالَ: وَجَدْتُ فِي عِدَّةِ مَوَاضِعَ أَوْثَقَهَا بِخَطِّ بَعْضِ الْمَشَائِخِ الَّذِينَ عَاصَرْنَاهُمْ، مُرْسَلًا: أَنَّهُ لَمَّا رَجَعَ مَوْلَانَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام مِنَ الْحَجِّ اسْتَقْبَلَهُ الشُّبْلِيُّ. فَقَالَ عليه السلام لَهُ: حَجَّجْتَ يَا شِبْلِيُّ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

عالم جلیل کثیرالتضرع به درگاه خدا، سید عبدالله سبط محدث جزایری در کتاب «شرح التخبه» می‌گوید: در مواضع عدیده‌ای یافته‌ام این روایت را که موثق‌ترین آن به خط بعض بزرگان از معاصرین است که بطور «مرسل» نقل شده است: وقتی مولای ما، امام زین العابدین عليه السلام از سفر حج مراجعت فرمودند، «شبللی»^۱ به استقبال حضرت رفت و امام عليه السلام [ضمن صحبت] فرمود: حج بجا آورده‌ای ای شبللی؟ عرض کرد: بله یابن رسول الله!

فَقَالَ عليه السلام: أَنْزَلْتَ الْمِيقَاتَ وَ تَجَرَّدْتَ عَنْ مَخِيطِ الثِّيَابِ وَ اغْتَسَلْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ عليه السلام: فَحِينَ نَزَلْتَ الْمِيقَاتَ نَوَيْتَ أَنْ تَجَرَّدْتَ مِنَ الرِّيَاءِ وَ التَّفَاقِي وَ الدُّخُولِ فِي الشُّبُهَاتِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ عليه السلام: فَحِينَ اغْتَسَلْتَ نَوَيْتَ أَنْ تَكُ اغْتَسَلْتَ مِنَ الْخَطَايَا وَ الدُّنُوبِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ عليه السلام: فَمَا نَزَلْتَ الْمِيقَاتَ وَ لَا تَجَرَّدْتَ عَنْ مَخِيطِ الثِّيَابِ وَ لَا اغْتَسَلْتَ.

فرمود: آیا در میقات فرود آمدی، جامه‌های دوخته، از تن کنده و غسل نمودی؟ گفت: بله. فرمود: آیا در آن موقع، نیت این داشتی که لباس گناه از خود خلع کرده و جامه‌ی طاعت می‌پوشی؟ گفت: خیر. فرمود: آیا به هنگام برهنه گشتن از پوشاک دوخته‌ات، توجه به این معنا داشتی که از ریا و نفاق و ورود در کارهای شبهه‌ناک، مجرد و برکنار می‌گردی؟ گفت: خیر. فرمود: آیا

۱- ظاهراً همان شخص معروف از مشایخ عرفان و تصوف باشد؛ اگر چه از نظر تاریخ، مستبعد می‌نماید.

موقع غسل و شستشو دادن تن، قاصد این بودی که خود را از خطیئات و گناهان، شستشو می دهی؟ گفت: نه. فرمود: بنابراین، نه در میقات فرود آمده ای و نه از لباس دوخته، مجرد گشته و نه غسلی نموده ای.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: تَنْظَفُتَ وَ أَحْرَمْتَ وَ عَقَدْتَ بِالْحَجِّ؟ قَالَ نَعَمْ. قَالَ ﷺ: فَحِينَ تَنْظَفُتَ وَ أَحْرَمْتَ وَ عَقَدْتَ الْحَجَّ نَوَيْتَ أَنَّكَ تَنْظَفُتَ بِنُورَةِ التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ لِلَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَحِينَ أَحْرَمْتَ نَوَيْتَ أَنَّكَ حَرَمْتَ عَلَى نَفْسِكَ كُلِّ مُحْرَمٍ حَرَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؟ قَالَ لَا. قَالَ ﷺ: فَحِينَ عَقَدْتَ الْحَجَّ نَوَيْتَ أَنَّكَ قَدْ حَلَلْتَ كُلَّ عَقْدٍ لِيُغَيِّرَ اللَّهُ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: لَهُ: مَا تَنْظَفُتَ وَ لَا أَحْرَمْتَ وَ لَا عَقَدْتَ الْحَجَّ.

سپس فرمود: آیا خود را تنظیف نمودی [کنافات و موهای زاید را از بدن زدودی] لباس احرام پوشیده و پیمان حج بستنی؟ عرض کرد: آری! فرمود: آیا همزمان با تنظیف بدن، نیت این کردی که با داروی توبه‌ی خالص، قنارت و کنافات گناه، از قلب و جان بزدايي؟ گفت: خیر! فرمود: آیا موقع محرم شدن، متوجه این معنا بودی که تمام آنچه را خدا حرام کرده، بر خود تحریم نمایی و هرگز پیرامون آن نگردی؟ گفت: نه! فرمود: آیا به هنگام عقدالحج و بستن پیمان حج، به این نیت بودی که هر گونه عهد و قرارداد با غیر خدا را [که بر خلاف رضای خداست] منحل کردی [و زیر پا بنهادی و تنها با خدا عقد عبودیت و بندگی بستنی]؟ گفت: خیر! فرمود: پس با نداشتن چنین قصدی، در حقیقت، نه تنظیف نموده ای و نه محرم شده و نه پیمان حج بسته ای.

قَالَ ﷺ لَهُ: أَدَخَلْتَ الْمَيْمَانَ وَ صَلَّيْتَ رُكْعَتِي الْإِحْرَامِ وَ لَبَّيْتُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ ﷺ: فَحِينَ دَخَلْتَ الْمَيْمَانَ نَوَيْتَ أَنَّكَ بِنِيَّةِ الزِّيَارَةِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَحِينَ صَلَّيْتَ الرُّكْعَتَيْنِ نَوَيْتَ أَنَّكَ تَقْرُبُ إِلَى اللَّهِ بِخَيْرِ الْأَعْمَالِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ أَكْبَرِ حَسَنَاتِ الْعِبَادَةِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَحِينَ لَبَّيْتُ نَوَيْتَ أَنَّكَ نَطَقْتَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ بِكُلِّ طَاعَةٍ وَ صَمْتٍ عَنْ كُلِّ مَعْصِيَةٍ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: لَهُ: مَا دَخَلْتَ الْمَيْمَانَ وَ لَا صَلَّيْتَ وَ لَا لَبَّيْتُ.

فرمود: آیا وارد میقات شدی و دو رکعت نماز [برای احرام] خواندی و لبتیک گفتی؟ عرض کرد: آری! امام فرمود: موقع ورود به میقات، آیا نیتت این بود که به قصد زیارت، داخل میقات می شوی؟ [یعنی برای تحصیل شرایط زیارت بیت محرم]. گفت: نه! فرمود: آیا دو رکعت نماز که می خواندی، در نیت داشتی که به سبب بهترین اعمال و بزرگ‌ترین حسنات بندگان که نماز است، به خدا نزدیک می شوی؟ گفت: خیر! فرمود: آیا به هنگام گفتن لبتیک، این نیت در تو بود که بر اساس تعهد به طاعت در تمام موارد اطاعت و سکوت و خودداری از همه گونه معصیت، با خدا سخن می گویی و پیمان عبودیت همه جانبه با خدا می بندی؟ گفت: نه! فرمود: پس در این صورت، نه داخل میقات شده‌ای و نه در حقیقت، نماز خوانده‌ای و نه لبتیک واقعی گفته‌ای.

ثُمَّ قَالَ ﷺ لَهُ: أَدْخَلْتَ الْحَرَمَ وَ رَأَيْتَ الْكَعْبَةَ وَ صَلَّيْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ ﷺ: فَحِينَ دَخَلْتَ الْحَرَمَ نَوَيْتَ أَنَّكَ حَرَمْتَ عَلَى نَفْسِكَ كُلَّ غَيْبَةٍ تَسْتَعِيبُهَا الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَهْلِ مِلَّةِ الْإِسْلَامِ؟ قَالَ لَا. قَالَ ﷺ: فَمَا دَخَلْتَ الْحَرَمَ وَ لَا رَأَيْتَ الْكَعْبَةَ وَ لَا صَلَّيْتَ.

سپس امام ﷺ فرمود: آیا به حرم داخل شدی و کعبه را دیدی و نماز خواندی؟ عرض کرد: آری! فرمود: آیا داخل شدنت به حرم، به این نیت بود که هرگونه غیبت و نسبت ناروا که در غیاب مسلمانان درباره‌ی آنان روا می‌داشتی، بعد از این بر خود حرام نمودی و با ورودت به حرم امن خدا، تمام اهل ملت اسلام را مأمون از شرّ فکر و زبانت گردانیدی؟ گفت: نه! فرمود: آیا وقتی به مکه رسیدی، در دل گذراندی که از این سفر، جز خدا، مقصد و مطلوبی ندارم و چیزی نمی‌خواهم؟

فَأَنْتَ لَا غَيْرَكَ مُرَادِي وَ لَكَ لَا لِسِوَاكَ سَهْرِي وَ شَهَادِي.

گفت: خیر! فرمود: پس در واقع، نه داخل حرم خدا شده‌ای و نه کعبه را دیده و نه نماز خوانده‌ای.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: طُفَّتْ بِالْبَيْتِ وَمَسَسَتْ الْأَرْكَانَ وَسَعَيْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ ﷺ: فَحِينَ سَعَيْتَ نَوَيْتَ أَنَّكَ هَرَبْتَ إِلَى اللَّهِ وَعَرَفْتَ ذَلِكَ مِنْكَ عَلَامُ الْغُيُوبِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَمَا طُفَّتَ بِالْبَيْتِ وَلَا مَسَسَتْ الْأَرْكَانَ وَلَا سَعَيْتَ، بعد فرمود: آیا طواف بیت کردی و مسّ ارکان نمودی و در انجام این اعمال، از خود سعی وافی نشان دادی؟ گفت: آری! فرمود: آیا هنگام سعی و کوشش در انجام این اعمال، از صمیم جان، نشان دهنده‌ی این حقیقت بودی که [از شرّ مکاید شیطان و وساوس نفس اماره‌ی بالسوء] گریخته و خود را به پناه خدا افکنده‌ای و به راستی این فرار از ماسوی و پناهندگی به خدا را حضرت علام الغیوب از تو شناخته و باور کرده بود یعنی صورت تنها نبود و واقعیت داشت یا نه؟ گفت: نه! فرمود: پس طواف بیت نکرده‌ای و مسّ ارکان، نموده‌ای و سعی وافی از خود نشان نداده‌ای.

ثُمَّ قَالَ ﷺ لَهُ: صَافَحْتَ الْحَجَرَ وَوَقَفْتَ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ﷺ وَصَلَّيْتَ بِهِ رَكَعَتَيْنِ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَصَاحَ ﷺ صَيْحَةً كَادَ يُفَارِقُ الدُّنْيَا ثُمَّ قَالَ: آه آه. ثُمَّ قَالَ ﷺ: مَنْ صَافَحَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فَقَدْ صَافَحَ اللَّهَ تَعَالَى فَانظُرْ يَا مَسْكِينُ لَا تُضَيِّعْ أَجْرَ مَا عَظُمَ حُرْمَتُهُ وَتَنْقُضِ الْمُصَافِحَةَ بِالْمُخَالَفَةِ وَ قَبْضِ الْحَرَامِ تَظْيِيرِ أَهْلِ الْإِتْمَامِ.

پس به او فرمود: آیا مصافحه‌ی با حجرالاسود نمودی و در مقام ابراهیم ﷺ ایستاده و دو رکعت نماز بجا آوردی؟ عرض کرد: آری! در این موقع، امام ﷺ ناله‌ای کرد و فریادی کشید آنچنان که نزدیک بود از دنیا مفارقت نماید. آنگاه فرمود: آه آه، کسی که مصافحه‌ی با حجرالاسود کند، در حقیقت، با خدای تعالی مصافحه کرده است. پس بنگر بیچاره و نیکو توجه کن تا اجر کاری را که حرمت آن در پیشگاه خدا بس عظیم است، ضایع نسازی و همچون مجرمین تبهکار از در طغیان و عصیان در نیایی و با مخالفت فرمان خدا و ناپرهیزی از حرام، ارزش مصافحه‌ی با خدا را از دست ندهی و پیمان عبودیت او را در هم نشکنی.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: نَوَيْتَ حِينَ وَقَفْتَ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ﷺ أَنْتَ وَوَقَفْتَ عَلَى كُلِّ طَاعَةٍ وَتَخَلَّفْتَ عَنْ كُلِّ مَعْصِيَةٍ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَحِينَ صَلَّيْتَ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ نَوَيْتَ أَنْتَ صَلَّيْتَ بِصَلْوَةِ إِبْرَاهِيمَ ﷺ وَأَرْعَمْتَ بِصَلْوَتِكَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ لَهُ: فَمَا صَافَحْتَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَ لَا وَقَفْتَ عِنْدَ الْمَقَامِ وَ لَا صَلَّيْتَ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ.

سپس فرمود: آیا موقع وقوف در مقام ابراهیم ﷺ این نیت در تو بود که این توقف در مقام [محل ایستادن ابراهیم خلیل ﷺ آن بنده‌ی موحد با اخلاص خدا] نشان‌دهنده‌ی تصمیم قاطع بر قیام به طاعت و فرمانبرداری در پیشگاه اقدس حق و پرهیز از تمام صحنه‌های عصبان و گناه است؟ گفت: خیر! فرمود: آیا هنگام ادای نماز در مقام، این نیت را داشتی که با همین نماز، نماز حضرت ابراهیم ﷺ بجا آورده و بینی شیطان را به خاک می‌مالی. گفت: نه! فرمود: پس در واقع، نه مصافحه‌ی با حجرالاسود نموده‌ای و نه در مقام ابراهیم ایستاده و نه نماز در مقام به جا آورده‌ای.

ثُمَّ قَالَ ﷺ لَهُ: أَشْرَفْتَ عَلَى بئرِ زَمْرَمَ وَ شَرِبْتَ مِنْ مَائِهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ ﷺ: أَنْوَيْتَ أَنْتَ أَشْرَفْتَ عَلَى الطَّاعَةِ وَ غَضَضْتَ طَرْفَكَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَمَا أَشْرَفْتَ عَلَيْهَا وَ لَا شَرِبْتَ مِنْ مَائِهَا.

فرمود: آیا بر سر چاه و آشامیدن از آن آب [که بر اثر اخلاص و توکل یک زن با ایمان در هزاران سال قبل از زمین جوشیده و تاکنون جاری است] این نیت و تصمیم در تو پیدا شد که باید اشراف بر طاعت حق و بندگی با اخلاص در صفحه‌ی قلبت تحقق یابد و از صحنه‌های گناه و معصیت، چشم پوشیده و اعراض نمایی [تا چشمه‌ی آب حیات از عمق وجودت بجوشد و شادابی همه‌جانبه‌ات ببخشد]. گفت: خیر! فرمود: پس در عالم معنی و حقیقت، مشرف بر چاه زمزم نشده‌ای و از آب آن ننوشیده‌ای [یعنی آن آثار روحی و طهارت قلبی و تشفی از امراض باطنی که باید از نوشیدن آن آب عایدت گردد، نمی‌گردد].

ثُمَّ قَالَ ﷺ لَهُ: أَسَعَيْتَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَ مَشَيْتَ وَ تَرَدَّدْتَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ ﷺ لَهُ: نَوَيْتَ اَّتَكَ بَيْنَ الرَّجَاءِ وَالْخَوْفِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَمَا سَعَيْتَ وَ لَا مَشَيْتَ وَ لَا تَرَدَّدْتَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ.

پس از آن فرمود: آیا سعی بین صفا و مروه را انجام دادی، بین آن دو کوه، راه رفتی و رفت و آمد نمودی؟ گفت: آری! فرمود: آیا نیتت این بود که بین خوف و رجاء و بیم و امید [نسبت به قبولی اعمال خود در پیشگاه خدا] قرار گرفته‌ای [و نمی‌دانی که مقبول یا مردود در گاه خواهی شد]؟ گفت: خیر! فرمود: پس سعی و راه رفتن و رفت و آمد نمودن تو بین صفا و مروه، خالی از معنا و عاری از حقیقت بوده و گویی انجام نداده‌ای.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: أَخْرَجْتَ اِلَىٰ مَنِيٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ ﷺ: نَوَيْتَ اَّتَكَ اَمَمَتَ النَّاسِ مِنْ لِسَانِكَ وَ قَلْبِكَ وَ يَدِكَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَمَا خَرَجْتَ اِلَىٰ مَنِيٍّ.

فرمود: آیا از مکه به قصد منی بیرون رفتی؟ گفت: آری! فرمود: آیا از رفتنت به منی در این نیت بودی که مردم را از سر دست و فکر و زبانت در امان قرار دهی و آحدی را بعد از این، با دست و زبانت نخواهی آزرده و قلباً بدخواه کسی نخواهی بود؟ خیر! فرمود: پس در واقع به منی نرفته و کار مؤثری انجام نداده‌ای.

ثُمَّ قَالَ لَهُ: اَوْقَفْتَ اَلْوَقْفَةَ بِعَرَفَةَ وَ طَلَعْتَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ وَ عَرَفْتَ وادِي نَمْرَةَ وَ دَعَوْتَ اِلَىٰ سُبْحَانِهِ عِنْدَ اَلْمَيْلِ وَ اَلْجَمْرَاتِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ ﷺ: هَلْ عَرَفْتَ بِمَوْقِفِكَ بِعَرَفَةَ مَعْرِفَةَ اَللّٰهِ سُبْحَانَهُ اَمْرَ اَلْمَعَارِفِ وَ اَلْعُلُومِ وَ عَرَفْتَ قَبْضَ اَللّٰهِ عَلٰى صَحِيفَتِكَ وَ اَطْلَاعِهِ عَلٰى سِرِّرَتِكَ وَ قَلْبِكَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: نَوَيْتَ بِطُلُوعِكَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ اَنَّ اَللّٰهَ يَرْحَمُ كُلَّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ يَتَوَالِي كُلَّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَتَوَيْتَ عِنْدَ نَمْرَةَ اَنَّكَ لَا تَأْمُرُ حَتّٰى تَأْتِمَرَ لَا تُزْجُرُ حَتّٰى تَنْزَجُرَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَعِنْدَمَا وَقَفْتَ عِنْدَ اَلْعَلَمِ وَ اَلتَّنِمِرَاتِ نَوَيْتَ اَنَّهَا شَاهِدَةٌ لَكَ عَلٰى الطَّاعَاتِ حَافِظَةٌ لَكَ

مَعَ الْحَفْظَةِ بِأَمْرِ رَبِّ السَّمَوَاتِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَمَا وَقَفْتَ بِعَرَفَةَ وَلَا طَلَعْتَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ وَلَا عَرَفْتَ نَمِرَةَ وَلَا دَعَوْتُ لَا وَقَفْتَ عِنْدَ النَّمِرَاتِ.

پس امام علیه السلام به او فرمود: آیا وقوف در عرفات انجام دادی، بالای جبل الرَّحْمَةِ رفتی، وادی «نَمِرَه»^۱ را شناختی و خدا را خواندی؟ گفت: آری! فرمود: آیا با وقوفت در موقف عرفه، حق معرفت و شناسایی خدا را بدست آوردی و پی به معارف و علوم الهی [به قدر ظرفیت و استعداد خود بردی، دانستی که به تمام وجودت در قبضه‌ی قدرت خدا هستی و او از نهان کار و خفایای قلب تو مطلع است؟ عرض کرد: خیر! فرمود: آیا بالای کوه «رحمت» که در آمدی به خاطرت گذراندی که خدا بر هر مرد و زن با ایمانی رحمت می‌آورد و هر مرد و زن مسلمانی را یاری می‌نماید؟ گفت: خیر! فرمود: نزد «نَمِرَه» که ایستادی، انتقال به این معنا پیدا کردی که تا خود، تن به او امر و نواهی خدا ندهی و فرمانبردار نباشی، امر و نهی تو نسبت به دیگران، دارای اثر و ثمری نخواهد بود؟ گفت: نه! فرمود: در آن موقع که نزد «عَلَم و نَمِرَات»^۲ ایستادی، متذکر این شدی که همین‌ها شاهد طاعات و عبادات تو می‌باشند و همراه فرشتگان نگهبان، به امر پروردگار آسمان، حافظ و نگهدار تو هستند؟ گفت: خیر! فرمود: پس با این توصیف، تو واقف در عرفات نبوده‌ای و بالای کوه رحمت نرفته‌ای، نه کوه نَمِرَه را شناخته‌ای و نه نزد نَمِرَات ایستاده و نه خدا را آنچنان که باید، خوانده‌ای.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: مَرَرْتَ بَيْنَ الْعَلَمَيْنِ وَ صَلَّيْتَ قَبْلَ مُرُورِكَ رَكَعَتَيْنِ وَ مَشَيْتَ بِمُرْدَلَفَةٍ وَ لَقَطْتَ فِيهَا الْحَصَى وَ مَرَرْتَ بِالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ ﷺ: فَحِينَ صَلَّيْتَ رَكَعَتَيْنِ نَوَيْتَ أَنَّهَا صَلَاةُ شُكْرٍ فِي لَيْلَةِ عَشْرِ [كَذَا] تَنْفِي كُلِّ عُسْرٍ وَ تَيْسُرُ كُلِّ يُسْرٍ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَعِنْدَمَا مَشَيْتَ بَيْنَ الْعَلَمَيْنِ وَ لَمْ تَعْدِلْ عَنْهُمَا يَمِيناً وَ شِمَالاً نَوَيْتَ أَنْ لَا تَعْدِلَ عَنْ دِينِ الْحَقِّ يَمِيناً وَ شِمَالاً لَا بِقَلْبِكَ وَ لَا بِلِسَانِكَ وَ لَا بِجَوَارِحِكَ؟ قَالَ:

۱- کوهی است که از حدود عرفه محسوب می‌شود، مجمع‌البحرین.

۲- نشانه‌های حرم که بالای کوه نَمِرَه منصوب است، مجمع‌البحرین.

لا. قال ﷺ: فَعِنْدَ مَا مَشَيْتَ بِمُرْدَلَفَةٍ وَ لَقَطْتَ مِنْهَا الْحَصَى نَوَيْتَ أَنْ تَكُ رَفَعْتَ عَنْكَ كُلَّ مَعْصِيَةٍ وَ جَهْلٍ وَ تَبَّتْ كُلُّ عِلْمٍ وَ عَمَلٍ؟ قَالَ: لا. قال ﷺ: فَعِنْدَ مَا مَرَرْتَ بِالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نَوَيْتَ أَنْ تَكُ أَشْعَرْتَ قَلْبِكَ إِشْعَارَ أَهْلِ التَّقْوَى وَ الْخَوْفِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ قَالَ: لا. قال ﷺ: فَمَا مَرَرْتَ بِالْعَلَمَيْنِ وَ لَا صَلَّيْتَ رَكْعَتَيْنِ وَ لَا مَشَيْتَ بِالْمُرْدَلَفَةِ وَ لَا رَفَعْتَ مِنْهَا الْحَصَى وَ لَا مَرَرْتَ بِالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ.

سپس فرمود: آیا عبور از بین العلمین^۱ نمودی و دو رکعت نماز پیش از مرور از آن خواندی و بر زمین مزدلفه راه رفتی و در آنجا سنگریزه‌ها را برچیدی و بر مشعر الحرام گذر کردی؟^۲ عرض کرد: آری! فرمود: در آن دو رکعت نمازی که پیش از مرور از بین العلمین خواندی، متذکر این شدی که آن نماز، نمازی است که در شب دهم، برای شکر و سپاس به درگاه خدا خوانده می‌شود و موجب حل مشکلات و آسانی کارها می‌گردد؟ گفت: خیر! فرمود: آن موقعی که «بین العلمین» راه می‌رفتی و خوب مراقب بودی که به سمت یمین و یسار، انحراف پیدا نکنی، نیت کردی و تصمیم گرفتی که برای همیشه در مسیر دین حق، ثابت و مستقیم بمانی و قلب و زبان و اعضای تنت را از انحراف به یمین و شمال و افراط و تفریط نگه داری و مضبوط و منظم سازی؟ گفت: خیر! فرمود: هنگام راه رفتن بر زمین مزدلفه و برچیدن سنگریزه‌ها، به این نیت بودی که هرگونه موجب جهل و گناه را از زمین قلبت برمی‌چینی و در زمینه‌ی علم و عمل، ثابت می‌مانی؟ گفت: نه! فرمود: آن دم که عبورت به مشعر الحرام افتاد [کوه قزح که در مزدلفه است] آیا حالت ترس از خدا را که شعار اهل تقواست در دل نشانیده و همچون جامه‌ی زیرین، بر قامت جان خود پوشاندی؟ گفت: خیر! فرمود: پس در این صورت نه از علمین عبور کرده‌ای و نه دو رکعت نماز شکر بجا آورده‌ای، نه بر زمین مزدلفه راه رفته‌ای و نه سنگریزه‌ها برچیده و نه از مشعر الحرام گذشته‌ای.

۱- ظاهراً مراد از علمین، دو تنگنای واقع بین عرفات و مشعر و بین مکه و منی است که مأزمتین نیز گفته می‌شود.

۲- اینجا ظاهراً مراد از مشعر، کوهی است که در مزدلفه واقع است و قزح نامیده می‌شود و صعود و وقوف بر آن، مستحب است.

ثُمَّ قَالَ ﷺ لَهُ: وَصَلْتَ مِنِّي وَرَمَيْتَ الْجُمُرَةَ وَحَلَقْتَ رَأْسَكَ وَدَبَّحْتَ هَدْيَكَ وَصَلَّيْتَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ وَرَجَعْتَ إِلَى مَكَّةَ وَطُفْتَ طَوَافَ الْإِفاضةِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ ﷺ: فَنَوَيْتَ عِنْدَمَا وَصَلْتَ مِنِّي وَرَمَيْتَ الْجِمَارَ أَتَّكَّ بَلَعْتَ إِلَى مَطْلَبِكَ وَ قَدْ قَضَى رَبُّكَ لَكَ كُلَّ حَاجَتِكَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَعِنْدَ مَا رَمَيْتَ الْجِمَارَ نَوَيْتَ أَتَّكَّ رَمَيْتَ عَدُوَّكَ إِنْ لَيْسَ وَ عَصَيْتَهُ بِتَمَامِ حَجِّكَ النَّفْسِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَعِنْدَ مَا حَلَقْتَ رَأْسَكَ نَوَيْتَ أَتَّكَّ تَطَهَّرْتَ مِنَ الْأَدْنَسِ وَمَنْ تَبِعَهُ بَنَى آدَمَ وَ حَرَجْتَ مِنَ الذُّنُوبِ كَمَا وَ لَدَّتْكَ أُمَّكَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَعِنْدَ مَا صَلَّيْتَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ نَوَيْتَ أَتَّكَّ لَا تَخَافُ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ دَنَبْتَ وَ لَا تَرْجُوا إِلَّا رَحْمَةَ اللَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَعِنْدَ مَا دَبَّحْتَ هَدْيَكَ نَوَيْتَ أَتَّكَّ دَبَّحْتَ حَنْجِرَةَ الطَّمْعِ بِمَا تَمَسَّكَتَ بِهِ مِنْ حَقِيقَةِ الْوَرَعِ وَ أَتَّكَّ اتَّبَعْتَ سُنَّةَ إِبْرَاهِيمَ ﷺ بِدَبْحِ وَلَدِهِ وَ ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ وَ رِيحَانَ قَلْبِهِ وَ حَاجَةَ (كَذَا) سُنَّتِهِ لِمَنْ بَعْدَهُ وَ قُرْبِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لِمَنْ خَلَفَهُ؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَعِنْدَ مَا رَجَعْتَ إِلَى مَكَّةَ وَ طُفْتَ طَوَافَ الْإِفاضةِ نَوَيْتَ أَتَّكَّ أَقْضَتْ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ رَجَعْتَ إِلَى طَاعَتِهِ وَ تَمَسَّكَتَ بِوُدِّهِ وَ أَدَيْتَ فَرَائِضَهُ وَ تَقَرَّبْتَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: لَا. قَالَ ﷺ: فَمَا وَصَلْتَ مِنِّي وَ لَا رَمَيْتَ الْجِمَارَ وَ لَا حَلَقْتَ رَأْسَكَ وَ لَا أَدَيْتَ (دَبَّحْتَ) نُسُكَكَ وَ لَا صَلَّيْتَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ وَ لَا طُفْتَ طَوَافَ الْإِفاضةِ وَ لَا تَقَرَّبْتَ إِرْجِعْ فَإِنَّكَ لَمْ تَحِجَّ. فَطَفِقَ الشُّبْلِيُّ يَبْكِي عَلَيَّ مَا فَرَطَ فِي حِجَّةٍ وَ مَا زَالَ يَتَعَلَّمُ حَتَّى حَجَّ مِنْ قَابِلٍ بِمَعْرِفَةٍ وَ يَقِينٍ أَنْتَهَى^۱.

سپس فرمود: آیا به منی رسیدی و آنجا رمی جمرات نمودی و سر تراشیدی و قربانی کشتی و در مسجد خیف نماز خواندی و بعد از آن به مکه برگشته و طواف افاضه بجا آوردی؟^۲ گفت: آری! فرمود: هنگام رسیدن به منی و

۱- مستدرک الوسائل، طبع اسلامی، جلد ۲، کتاب الحج، ابواب العود الی منی، باب ۱۷، صفحات ۱۸۶ و ۱۸۷.

۲- طواف افاضه، همان طواف حج و زیارت است و چون بعد از مراجعت و افاضه‌ی از منی به مکه انجام می‌شود «طواف افاضه» تعبیر شده است.

رمی جمرات، این توجه را داشتی که باید به نتیجه‌ی کار و غایت اعمال، رسیده باشی و خدا تمام حوایجت را برآورده و خواسته‌هایت را اعطا فرموده باشد؟ گفت: خیر! فرمود: آیا موقع رمی جمار، این نیت در تو بود که با این عمل، دشمن خود، ابلیس را کوبیده و با پایان دادن به حج گرانقدر و نفیست، تخلف فرمان شیطان نموده‌ای؟ گفت: خیر! فرمود: موقعی که سر می تراشیدی، به این نیت بودی که از تمام پلیدی‌ها و کثافات روحی، پاک گشته و از تبعات سوء [ظلم و تعدی به] آدمیان [با تصفیه‌ی حقوق آنان] تطهیر شده و همچون روز ولادت از مادر، عاری از گناهان گردیده‌ای؟ گفت: نه! فرمود: از نمازی که در مسجد خیف خواندی، به درک این حقیقت رسیدی که جز خدا و گناهت از کسی نترسی و جز رحمت خدا، امیدوار به چیزی نباشی؟ گفت: خیر! فرمود: آیا موقع ذبح قربانی، نیت این بود که با تمسک به حقیقت پرهیز و ورع، حنجره‌ی طمع را بریدی و از سنت ابراهیم علیه السلام پیروی نمودی که با ذبح فرزند و میوه‌ی قلب و آرام‌بخش دلش، سنت بندگی با اخلاص و تقرب به درگاه خدا را برای آیندگان بعد از خودش پایه‌گذاری نمود [معنای واقعی توحید و رضا و تسلیم را به دنیا نشان داد]؟ گفت: خیر! فرمود: آیا بعد از این که از منی به مکه مراجعت کرده و به طواف بیت پرداختی، متذکر این معنا بودی که اکنون با بهره‌ی کافی از رحمت خدا، به محیط اطاعت و بندگی، وارد شده و دست بر دامن حب خدا زده‌ای، وظایف واجبه‌ی بندگی را به پایان رسانیده و در مقام قرب خدا منزل گرفته‌ای؟ گفت: نه! در این موقع، امام زین العابدین علیه السلام فرمود: بنابراین، تو، نه به منی رفته و نه رمی جمرات نموده‌ای، نه سر تراشیده و نه قربانی کشته‌ای، نه نماز در مسجد خیف خوانده و نه طواف بیت انجام داده‌ای و بالاخره به مقام قرب خدا نرسیده‌ای. بر گرد؛ چه آنکه تو حج بجا نیاورده‌ای! شبلی که این اسرار و دقایق مربوط به اعمال حج را از امام علیه السلام شنید و سپس با حج خودش که فاقد روح و عاری از توجه به آن اسرار و دقایق بود، سنجید، از قصور و تفریط خود در عمل، به خود پیچید

و سخت‌گریست و از آن پس، دائماً به تعلّم و آموختن اسرار مناسک پرداخت
تا آنکه مجدداً سال دگر، عازم حجّ شد و با معرفت و یقین کامل، حجّ دیگری
بجا آورد.

شاگرد از رحمت خدای رحیم
زده لببیک عمره از تنعیم
باز گشته به سوی خانه سلیم
پای کردم برون ز حدّ گلیم
دوستی مخلص و عزیز و کریم
زین سفر کردن به رنج و به بیم
فکرتم را ندامت است ندیم
چون تو کس نیست اندرین اقلیم
حرمت آن بزرگوار حریم
چه نیت کردی اندر آن تحریم؟
هر چه مادون کردگار کریم؟
از سر علم و از سر تعظیم؟
باز دادی چنان که داد کلیم؟
ایستادی و یافتی تقدیم
به تو از معرفت رسید نسیم؟
در حرم همچو اهل کهف و رقیم
وز غم و حرقت عذاب جحیم؟
همی انداختی به دیو رجیم
همه عادات و فعل‌های ذمیم؟
گوسفند از پی اسیر و یتیم
قتل و قربان نفس دون لثیم؟
مطلع بر مقام ابراهیم

حاجیان آمدند با تعظیم
آمده سوی مکّه از عرفات
یافته حجّ و عمره کرده تمام
من شدم ساعتی به استقبال
مر مراد در میان قافله بود
گفتم او را بگویی چون رستی
تاز تو بازمانده‌ام جاوید
شاد گشتم بدانچه کردی حجّ
باز گو تا چگونه داشته‌ای
چون همی خواستی گرفت احرام
جمله بر خود حرام کرده بدی
گفت نی! گفتمش زدی لببیک
می شنیدی ندای حق و جواب
گفت نی! گفتمش چو در عرفات
عارف حق شدی و منکر خویش
گفت نی! گفتمش چو می رفتی
ایمن از شرّ نفس خود بودی
گفت نی! گفتمش چو سنگ جمار
از خود انداختی برون یک سوی
گفت نی! گفتمش چو می کشتی
قرب خود دیدی اوّل و کردی
گفت نی! گفتمش چو گشتی تو

خوشی خویش را به حق تسلیم؟
 از صفا سوی مروه بر تقسیم
 شد دلت فارغ از جحیم و نعیم؟
 مانده از هجر کعبه دل به دونیم
 همچنانی کنون که گشته رمیم؟
 من ندانسته‌ام صحیح و سقیم
 نشدی در مقام محو مقیم
 محنت بادیه خریده به سیم
 همچنین کن که کردم تعلیم

کردی از صدق و اعتقاد و یقین
 گفت نی! گفتمش چو کردی سعی
 دیدی اندر صفای خود، کونین
 گفت نی! گفتمش چو گشتی باز
 کردی آنجا به گور، مر خود را
 گفت از این باب هر چه گفתי تو
 گفتم ای دوست پس نکردی حج
 رفته و مگه دیده آمده باز
 گر تو خواهی که حج کنی پس از این

تذکر و دفع توهم

همچنان که در گذشته نیز اشاره شد، مقصود امام علیه السلام از اینکه به آن شخص حاج که اعمال و مناسکش، عاری از توجه به مقاصد عالیه و اسرار لطیفه‌ی حج بوده است، فرمود: «برگرد، چه آنکه تو، حج بجا نیاورده‌ای» و هم منظور حکیم ناصر خسرو علوی در گفتار منظومش «گفتم ای دوست پس نکردی حج» این نیست که اصلاً عبادت حج خالی از توجه به اسرار و لطایف، باطل بوده و اسقاط تکلیف و ابراء ذمه ننموده و احتیاج به اعاده و تجدید عمل دارد.

خیر! مقصود این نیست. بلکه عبادت حج، وقتی با همان شرایط و آدابی که آقایان فقهای عظام (دامت برکاتهم) در «مناسک» بیان فرموده‌اند انجام شد، اگر چه عاری از توجه به مقاصد و اسرار و دقایق باشد، صحیح انجام شده و مُسْقَط تکلیف است و نیازمند به قضاء و استیناف عمل نمی‌باشد.

منتها، آن حج کاملی که منشأ آثار عظیمه‌ی روحی گردیده و جوهر روح را حرکت داده و به سیر و سلوک وادارد و به درجات عالیته‌ی قرب خدا برساند و مقبول درگاه الله و مشمول عنایات خاصه‌ی حضرت حق سازد، نخواهد بود و هم، انحاء تحولات درخشان اجتماعی و اقتصادی را که مولود وحدت و اتحاد جوامع اسلامی است بوجود نخواهد آورد

و در نتیجه، آن سیادت و عظمت چشمگیر جهانی که یکی از اهداف عالی‌ی شارع اقدس اسلامی است برای جامعه‌ی مسلمین، محقق نخواهد شد.

پس منظور امام علیه السلام از بیانات منقوله‌ی در روایت، ترغیب مسلمین به انجام حج کاملی است که منشأ تحولات عظیمه‌ی اجتماعی و روحی باشد و اثربخش در تأمین سیادت و سعادت هر دو جهانی گردد.

۴- دستورالعمل جامع از امام صادق علیه السلام در باب حج

قال الصادق علیه السلام: إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَبْلِ عَزْمِكَ مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَ حَجِّبْ كُلَّ حَاجِبٍ وَ فَوِّضْ أُمُورَكَ كُلَّهَا إِلَى خَالِقِكَ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ مَا يَظْهَرُ مِنْ حَرَكَاتِكَ وَ سُكُونِكَ وَ سَلِّمْ لِقَضَائِهِ وَ حُكْمِهِ وَ قَدْرِهِ وَ وُدِّعِ الدُّنْيَا وَ الرَّاحَةَ وَ الْخَلْقَ وَ الْخُرُجَ مِنْ حُقُوقِ تَلَزُّمِكَ مِنْ جَهَةِ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَا تَعْتَمِدْ عَلَى زَادِكَ وَ رَاحِلَتِكَ وَ أَصْحَابِكَ وَ قُوَّتِكَ وَ شَبَابِكَ وَ مَالِكَ، مَخَافَةَ أَنْ تُصِيرَ لَكَ أَعْدَاءً وَ بِالْأَلَيْعَلَّمَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ قُوَّةٌ وَ لَا حِيلَةٌ وَ لَا لِأَحَدٍ إِلَّا بِعِصْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَوْفِيقِهِ وَ اسْتِعْدَاد مَنْ لَا يَرْجُو الرِّجُوعَ وَ أَحْسِنِ الصُّحْبَةَ وَ رَاعِ أَوْقَاتَ فَرَائِضِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سُنَنِ نَبِيِّهِ صلوات الله عليه وَ مَا يَجِبُ عَلَيْكَ مِنَ الْأَدَبِ وَ الْإِحْتِمَالِ وَ الصَّبْرِ وَ الشُّكْرِ وَ الشَّفَقَةِ وَ السَّنَاءِ وَ اِيثارِ الزَّادِ عَلَى دَوَامِ الْأَوْقَاتِ.

ثُمَّ اغْتَسِلْ بِمَاءِ التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْبَسْ كِسْوَةَ الصِّدْقِ وَ الصَّفَاءِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْخُشُوعِ وَ أَحْرِمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَحْجُبُكَ عَنْ طَاعَتِهِ وَ لَبِّ بِمَعْنَى إِجَابَةِ صَافِيَةٍ خَالِصَةٍ زَاكِيَةٍ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي دَعْوَتِكَ لَهُ مُتَمَسِّكاً بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ طُفِّ بِقَلْبِكَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوَافِكَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ بِنَفْسِكَ حَوْلَ الْبَيْتِ وَ هَرُولَ هَزْوَلَةٍ مِنْ هَوَاكِ وَ تَبَرُّثاً مِنْ جَمِيعِ حَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ وَ الْخُرُجِ مِنْ غَفْلَتِكَ وَ زَلَّاتِكَ بِخُرُوجِكَ إِلَى مَنَى وَ لَا تَمَنَّ مَا لَا يَجِلُّ لَكَ وَ لَا تَسْتَحِقُّهُ وَ اعْتَرِفْ بِالْخَطَايَا بِالْعَرَفَاتِ وَ جَدِّدْ عَهْدَكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَ تَقَرَّبْ إِلَيْهِ وَ اتَّقِهِ بِمُرْدَلْفَةٍ وَ اصْعَدْ بِرُوحِكَ إِلَى الْمَلَأَ

الْأَعْلَى بِصُعُودِكَ إِلَى الْجَبَلِ وَ أَدْبِحْ حَنْجَرَةَ الْهَوَىٰ وَ الطَّمَعِ عِنْدَ الدَّبِيحَةِ
 وَازِمِ الشَّهَوَاتِ وَ الْخَسَاسَةَ وَ الدَّنَائَةَ وَ الْأَفْعَالَ الدَّمِيمَةَ عِنْدَ رَمَى
 الْجَمْرَاتِ وَ اَحْلِقِ الْعُيُوبَ الظَّاهِرَةَ وَ الْبَاطِنَةَ بِحَلْقِ شَعْرِكَ وَ ادْخُلْ فِي
 أَمَانِ اللَّهِ تَعَالَى وَ كَنَفِهِ وَ سِتْرِهِ وَ كِلَائِهِ مِنْ مُتَابِعَةِ مُرَادِكَ بِدُخُولِ الْحَرَمِ
 وَ زُرَّالْبَيْتَ مُتَحَقِّقًا لَتَعْظِيمِ صَاحِبِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ جَلَالِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ اسْتَلِمِ
 الْحَجَرَ رَضَىٰ بِقِسْمَتِهِ وَ خُضُوعًا لِعَظَمَتِهِ وَ وِدِّعْ مَا سِوَاهُ بِطَوَافِ الْوُدَاعِ
 وَصَفِّ رُوحَكَ وَ سِرِّكَ لِلِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ تَلْقَاهُ بِوُقُوفِكَ عَلَى الصِّفَا وَ
 كُنْ ذَا مُرُوءَةٍ مِنَ اللَّهِ بِفَنَاءِ أَوْصَافِكَ عِنْدَ الْمُرُوءَةِ وَ اسْتَقِمَّ عَلَى شُرُوطِ
 حَجَّتِكَ وَ وِفَاءِ عَهْدِكَ الَّذِي عَاهَدْتَ رَبَّكَ وَ أَوْجَبْتَهُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
 وَ اعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَفْتَرِضِ الْحَجَّ وَ لَمْ يَخُصَّهُ مِنْ جَمِيعِ الطَّاعَاتِ
 بِالِإِضَافَةِ إِلَى نَفْسِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ
 إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ لَا شَرَعَ نَبِيُّهُ ﷺ فِي خِلَالِ الْمَنَاسِكِ عَلَى تَرْتِيبِ مَا شَرَعَهُ
 إِلَّا لِلِاسْتِعْدَادِ وَ الْإِشَارَةِ إِلَى الْمَوْتِ وَ الْقَبْرِ وَ الْبَعْثِ وَ الْقِيَامَةِ وَ فَضَّلَ
 بَيَانَ السَّبَبِ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ أَهْلِهَا وَ دُخُولِ النَّارِ أَهْلِهَا بِمُشَاهَدَةِ مَنَاسِكِ
 الْحَجِّ مِنْ أَوْلَاهَا إِلَى آخِرِهَا لِأُولَى الْأَلْبَابِ وَ أُولَى النَّهْيِ.^۱

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: وقتی که اراده‌ی حج نمودی، قبلاً خانه‌ی دل را از هر شاغل و حاجبی که تو را از خدا غافل کرده و مشغول به خود گرداند، فارغ ساز. کارها و تمام شئون زندگی‌ات را به خدا واگذار و در جمیع حرکات و سکنات خود، توکل بر او نموده و تسلیم قضا و تقدیر الهی باش. از دنیا و آسایش دنیا و مردم منقطع شو. حقوقی را که از دیگران به ذمه داری، ادا کن. متکی بر توشه و مرکب و یاران راه و قوت بدنی و نیروی جوانی و مال و دارایی خود مباش. چه آنکه ترس آن می‌رود که خدا همین‌ها را دشمن انسان و مایه‌ی وزر و وبال آدم خودخواه گرداند تا دانسته شود که تمام حول و قوه

و تدبیر و چاره، به دست خالق یکتاست و بی توفیق و تسدید او، احدی قادر بر چاره و تدبیری نخواهد بود.

پس مهیّا و آماده‌ی رفتن شو مانند کسی که امید بازگشت مجدد به خانه و اهل و عیال خود ندارد. با همسفران، نیک رفتار و خوش سفر باش. اوقات نماز را رعایت نما. سنن و دستورات رسول مکرم ﷺ را به کار بند و آنچه را که وظیفه است از آداب و رسوم و صبر و تحمل و شکر و مهربانی و بخشش و ترجیح دیگران بر خود، در همه جا و در همه وقت انجام ده.

سپس با آب توبه‌ی خالص، خود را از گناهان شستشو داده و جامه‌ی صدق و صفا و افتادگی و خشوع در بر نما و از هر چه که تو را از یاد خدا بازمی‌دارد و از اطاعت او منصرف می‌سازد، مُحرّم شو و لیبیک بگو. یعنی از قلبی صادق و با خلوص، بی غشّ و دغل، عرض اجابت، به دعوت خالق سبحان و ایزد متّان بنما، در حالتی که به دست آویز محکم و ناگسستنی تمسّک جسته‌ای و همچنان که با بدنت در میان انبوه مسلمانان، طواف کرده و گرد بیت خدا می‌چرخ‌ی، همچنین با قلبت در میان فرشتگان، طواف انجام داده و گرد عرش خدا گردش کن. هروله کن، اما هروله‌ای که در معنا، گریختن از هوای نفس و بی‌زاری جستن از تمام حول و قوّه‌ات باشد. با بیرون رفتن از مگه به منی، از غفلت و لغزش‌های خود، بیرون آی و هرگز آرزوی آنچه را که بر تو حلال نمی‌باشد و یا شایستگی آن را نداری منما. در عرفات، اعتراف به خطیئات و گناهان نموده و تجدید عهد عبودیت و اقرار به وحدانیت حضرت حق کن و خود را به مقام قرب خدا برسان. در مزدلفه، شعار تقوای خدا در دل بگیر و با صعود به کوه مشعر، روح خود را به سوی عالم بالا حرکت ده. با کشتن قربانی، حنجره‌ی هوئی را بریده و رگ‌های طمع را قطع کن. هنگام رمی و سنگ انداختن بر جمرات، افعال زشت و اخلاق ناپسند و دنائت و پستی و شهوت پرستی‌ها را از خود دور انداز. با تراشیدن سر، عیب‌های ظاهر و باطن خود را بتراش و با دخول به حرم، خود را از شرّ متابعت هوای نفس و خواهش دل، رهانیده و در حفظ و امان خدا

داخل ساز. بیت را با توجه به عظمت و جلالت ربّ البیت و آشنایی با سطوت سلطانی او زیارت کن. استلام حجر بنما، در حالتی که رضا به قسمت او داده و خاضع در برابر عظمتش گشته‌ای. طواف و داع را حاکی از وداع ماسوی الله قرار داده و با هر چه که جز خداست، وداع بنما. با وقوف در کوه صفا، در تصفیه‌ی روح و تهذیب سرّ خود، بکوش و خود را برای لقای خدا در روز لقا، آماده گردان. به مروه که رسیدی، مروّت نموده و اوصاف خود را در جنب اراده‌ی حق فانی ساز و به عهدی که با خدا بسته و حجّ خود را مشروط به آن بجا آورده‌ای، تا روز قیامت، مستقیم و وفادار بمان و بدان، سرّ این که خدا، حجّ را واجب نموده و آن را در میان تمام طاعات، به خودش نسبت داده و فرموده است: «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا» [حجّ خداست بر مردم مستطیع که به حجّ بیت آیند] و هم نبیّ اکرم او ترتیب مناسک را به این صورت که هست، تنظیم کرده است، سرّ این تشریح و تنظیم آن است که اشاره‌ای به مرگ و قبر و بعث و قیامت باشد و صاحب‌دلان و خردمندان، از مشاهده‌ی این مناسک از اوّل تا به آخر متذکّر عوالم بعد از مرگ از بهشت و جهنّم بشوند و آمادگی برای ارتحال به آن عالم را به دست آورند.

۵- تطبیق مراحل عمر انسان با مناسک حجّ

مطالعه و دقّت در اسرار و دقایق اعمال حجّ که شمّه‌ای از آن با اقتباس از مشکات انوار آیات آسمانی قرآن کریم و بیانات رسول ربّ العالمین ﷺ و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام در فصول گذشته‌ی این کتاب، به قدر طاقت و استعداد عرضه شد، آدمی را با «برنامه‌ی تکامل» و سیر و سلوک انسان در مسیر قرب الی الله آشنا می‌سازد و نشان می‌دهد تمام عمر بشر، یک حجّ کامل است و مناسک حجّ اسلام، نماینده‌ی مراحل عمر یک انسان عاقل است. هر سال، مکتب تربیتی اسلام، در مکه که «أُمُّ الْقُرَى» و مطلع شمس قرآن است، افتتاح می‌شود و در ظرف چهار یا پنج روز، تمام برنامه‌ی مسافرت و سیر و سلوک انسانی را در معرض دید و شهود عالم می‌گذارد و به جهانیان اعلام می‌نماید تنها برنامه‌ی سیر تکاملی انسان، این است و هر برنامه‌ای غیر برنامه‌ی حجّ اسلام، پیش پای بشر نهاده شود،

موجب انحراف او از صراط مستقیم سعادت گردیده و در درکات جحیم و بدبختی دائم، سرنگونش می‌سازد. اسلام می‌گوید: ای بشر! تو در حقیقت، «مسافر»ی هستی که برای انجام «مناسک حج»، به «مکه‌ی دنیا» آمده‌ای.

این دنیا، «مکه‌ی» توست. مطافِ هفتاد هشتاد ساله‌ی توست. اینجا «أُمُّ الْقُرَى» است. تولیدکننده‌ی غرفه‌های بهشت و جَنَّتِ الْمَأْوَى است. آنچه که سعادت آن جهانی است، از شکم این جهان باید زائیده شود و آدمی را به حیات جاودان برساند که امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف دنیا می‌فرماید:

مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رِيحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ.^۱

تجار تخان‌های دوستان خداست که در آن، کسب رحمت نموده و سود جنت، به دست آورند.

همچنان که مکه نیز از این جهت، ام‌القری است،^۲ مادر تمام شهرها و تمدن‌ها و آبادی‌ها. چه؛ قرآن که بنیانگذار کاخ تمدن انسانی و پی‌ریزنده‌ی مدائن فاضله و سازنده‌ی فرهنگ به معنای واقعی در جهان بشری است، در مکه نازل شده و از آنجا، به سایر بلاد و نقاط عالم، پرتو افکنده است.

عائله‌ی انسان، از مکه الهام سعادت گرفته و از دامن کعبه که مهبط وحی است، رو به رشد و نمو مخصوص به خود می‌گذارد و بعد از نیل به نقطه‌ی علیای معرفت و شناسایی حضرت مبدأ، معبود بحق، بار دیگر لَبَّيْكَ گویان و شتابان به سوی مکه برمی‌گردد و خود را به دامن کعبه افکنده و نسبت به آن همه نعمات فراوان که از برکات آن مادر مهربان نصیبش شده است، اعلام تقدیر و تشکر می‌نماید.

نه تنها انسان از مکه شروع به سیر فکری و حرکت ارتقایی روحی نموده و رو به کمال خود می‌رود، بلکه این «کره‌ی زمین» نیز، از مکه و نقطه‌ی کعبه، آغاز حرکت نموده و در مسیر کمال افتاده است. این روایت از امام صادق علیه السلام منقول است:

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۲۶.

۲- «وَ كَذَلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ قَوْلَانَا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ اُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا»، سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۷.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ دَحَى الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِ الْكَعْبَةِ إِلَى مَنِيٍّ ثُمَّ دَحَاهَا مِنْ مَنِيٍّ إِلَى عَرَفَاتٍ ثُمَّ دَحَاهَا مِنْ عَرَفَاتٍ إِلَى مَنِيٍّ.^۱

حقیقت آن که خداوند عزوجل «دحو» کرده است زمین را از زیر کعبه، به سوی منی و سپس آن را دحو کرده از منی به سوی عرفات و از عرفات، به سوی منی.

اشاره‌ای کوتاه به معنای دحو الارض

کلمه‌ی «دحو» بر حسب آنچه که از کتب لغت استفاده می‌شود، علاوه بر معنای «بسط و گستردن» که متقدمین از مفسرین تفسیر فرموده‌اند، به معنای «دفع و تحریک» نیز آمده یعنی پرتاب کردن و به حرکت انداختن. «مجمع البحرین» می‌گوید: «الدَّحْوُ، الرَّهْيُ بِقَهْرٍ» دحو، یعنی پرتاب نمودن با شدت. نقل از قاموس که از کتب معتبره‌ی لغت است: «دَحَيْتُ الْإِبِلَ أَيْ سَقَيْتُهَا» شتر را دحو کردم، یعنی راندم و هم از بعضی منقول است: «أَنَّ الدَّحْوَ بِمَعْنَى الدَّحْرَجَةِ» دحو، به معنای غلتاندن است.^۲ اگر مثلاً گردویی را روی زمین پرتاب کنیم خواهیم دید که حرکت توأم با تدرج و غلتیدن انجام می‌دهد و به اصطلاح، هم حرکت وضعی دَوْرانی دارد و بر گرد خود می‌چرخد و هم حرکت انتقالی دارد که از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر منتقل می‌شود.

روشن است که این معنای از دحو، با توجه به آرای دانشمندان هیئت که قائل به حرکت وضعی و انتقالی کره‌ی زمین می‌باشند، بسیار مناسب و کاملاً منطبق با بیان روایت سابق‌الذکر است که می‌فرماید: خداوند عزوجل، زمین را از زیر کعبه، دحو کرده است. یعنی سبب و موجب حرکت را در نقطه‌ای که محل کعبه است، ایجاد نموده و از آن نقطه، زمین را به گردش در آورده و رو به منی برده و آنگاه از منی به عرفات سوق داده و سپس از عرفات، به منی برگردانیده است.

آقای شهرستانی، صاحب کتاب «الهیئة و الاسلام» می‌گوید: این حرکت، همان حرکت دَوْرانی و حرکت وضعی کره‌ی زمین است که در شبانه روز انجام می‌دهد. از نقطه‌ی محل کعبه، شروع به حرکت نموده و رو به نقاط شرقی می‌رود (چون منی در جهت

۱- کافی، جلد ۴، کتاب الحج، صفحه‌ی ۱۸۹، حدیث ۳.

۲- المیزان، جلد ۲۰، صفحه‌ی ۲۹۲.

شرقی کعبه و عرفات هم در سمت شرقی منی واقع است) و همچنان، چرخیده تا بار دیگر، به محلّ کعبه و منی برگشته و حرکت دَوْرِیّه‌اش را در آن نقطه به پایان می‌رساند.^۱ به این نکته هم باید توجه داشت که دانشمندان هیئت نیز، حرکت زمین و سایر سیارات را از مغرب به مشرق می‌دانند.^۲

باری! این کره‌ی خاکی نیز، از زیر کعبه و سایه‌ی بیت‌الله‌الحرام، آغاز حرکت نموده و در عالم خود از کعبه «محرم» شده و لبّیک اجابت، به ندای خالق خود گفته است؛ چنان که می‌فرماید:

فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أُنْتِ بِطَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ.^۳

پس [خدا] به آسمان و زمین گفت که بیاید با حال طاعت و یا کراهت. گفتند [به لسان تکوینی] آمدیم با حال طاعت.

آری! «کره‌ی زمین» با طوع و رغبت از نقطه‌ی محلّ کعبه، شروع به گردش کرده و به سمت «منی و عرفات» رفته و بار دیگر به سمت کعبه برگشته است و دائم در حال «طواف» است و مطیع فرمان خدا و در نتیجه‌ی این طاعت و فرمانبری، غرق در نعمت است و نضارت.^۴

وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا ﴿۱۰﴾ أَخْرَجَ مِنْهَا مَائَهَا وَ مَرْعِيهَا ﴿۱۱﴾ وَ الْجِبَالَ أَرْسَبَهَا مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ.^۵

آب‌ها از آن می‌جوشد و گل‌ها و میوه‌ها می‌دهد و بهره‌به حیوان و انسان می‌رساند. یعنی ای انسان! بیدار باش و عبرت بگیر. همچنان که این «کره‌ی خاکی»، از کعبه «دحو» گردیده و در همه جا رو به مشرق رفته و در مسیر کمال افتاده است، تو هم باید از کعبه، شروع به تحرّک فکری و سیر عقلی بنمایی. الهام از مهبط وحی خدا گرفته و در مسیر کمال و سعادت مخصوص به خود، رو به مشرق عرفان و شناسایی حضرت حق، پیش بروی.

۱- الهیة و الاسلام، صفحات ۶۵ و ۷۳.

۲- انسان و جهان، صفحه‌ی ۲۳.

۳- سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۱۱.

۴- شادی، خوشبختی.

۵- سوره‌ی نازعات، آیات ۳۰ تا ۳۳.

تمام هدف از آمدنت به عالم هستی، این است که در طول این سفر و این حج بزرگت، سعی کنی به دامن کوه «عرفات و معرفت‌الله» برسی. یعنی خالق خود و آسمان و زمین و جهانیان را بشناسی و پی به صفات جلال و جمالش ببری، محبت آن کلّ‌الجمال و مطلق‌الکمال را در دل بنشانی و از این راه، «مس قلب» و وجودت را که از مرتبه‌ی خاک و عالم جماد، حرکت کرده و به این حدّ رسیده است، با «کیمیا»ی معرفت و محبت خالق سبحان، تبدیل به طلا و برلیان و جوهری بس عظیم و درخشان سازی و به حدّی از «مشعر» و عقل و درایت برسی که در حریم دلت جز حضرت معبود، کسی و چیزی را جاندگی و چنان ذات اقدس او را در جمال، کمال و هستی، «توحید» کنی که هر چه ماسوای اوست، در نظرت مانند سنگ‌ریزه‌های بیابان، بی‌ارج و غیر قابل اعتنا بیاید و در همه حال از عمق وجودت این ندا برخیزد:

لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ
وَ الْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ.

آری! حجّ اسلام، سالی یک بار از روز نهم ذیحجه شروع می‌شود و روز دوازدهم یا سیزدهم خاتمه پیدا می‌کند، این برنامه‌ی حجّ اسلامی، نمونه‌ی جامع و مختصری است از برنامه‌ی وسیع حجّ انسانی که سراسر عمر بشر را فرا گرفته است. از روز ولادت شروع می‌شود و هنگام سکران مرگ به پایان می‌رسد.

آدمی، روزی که از مادر متولد می‌شود، مسافری است که به قصد «حجّ» از «بلد و موطن» خود حرکت کرده و «بیابان»های عالم اصلاّب پدران و ارحام مادران را منزل به منزل، طی نموده و با «خارهای مغیلان» حوادث و سوانح فراوان، مبارزه‌ها کرده تا روز ولادت، قدم به حریم «مکه‌ی دنیا» نهاده است ولی هنوز به «میقات و احرام‌گاه» نرسیده است.

روزی که به حدّ بلوغ و تکلیف می‌رسد، روزی است که به «میقات» رسیده و باید «محرم» شود. جامه‌ی احرام «تکلیف» بپوشد و به ندای حضرت خالق یکتا جواب «لَبَّيْكَ» گوید و ملتزم به محرّمات و محلّلات حال «احرام» گردد. یعنی بسیاری از کارها را بر خود حرام بداند و بسیاری از سخنان را بر زبان جاری نسازد و قسمتی از خوردنی‌ها را ترک کند و با همین حال «احرام»، سایر اعمال و «مناسک حجّ» و مراحل عمر خود را به آخر برساند.

بنابراین، هر کدام از ما در هر مرحله‌ای از مراحل عمر خود که هستیم، در واقع در یکی از مواقف حج بزرگ خود، به یکی از اعمال و مناسک حج، مشغول می‌باشیم. این کاروان عظیم بشر، یک کاروان وسیع و دامنه‌داری است که از روز خلقت آدم علیه السلام شروع به حرکت کرده است و متوالیاً در هر عصر و زمان، گروه‌های مختلف و افواج گوناگون می‌آیند و در این مکه‌ی بزرگ دنیا، اعمال و مناسک حج خود را انجام می‌دهند و می‌روند.

امیرالحاج و قافله‌سالار حج، در هر زمان، یکی از انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بوده‌اند. امروز هم، کاروان حج را ما جامعه‌ی بشر موجود در روی زمین، تشکیل داده‌ایم و امیرالحاج ما نیز حضرت صاحب‌العصر ولی‌ زمان امام حجة بن الحسن المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشد و هر کدام از ما، در یکی از مراحل و یا مواقف حج، به منسکی از مناسک، مشغولیم. بعضی که تازه از بیابان رحم مادر، قدم به حریم مکه‌ی دنیا نهاده‌اند و هنوز به «میقات» بلوغ نرسیده‌اند، دوران کودکی را می‌گذرانند.

بعض دیگر به میقات رسیده و تکلیف «احرام» به آنان متوجه شده و بالغ گردیده‌اند. محرم به احرام تکالیف شرعی گشته و در حال گفتن لبیک هستند. برخی، از این مراحل، گذشته و در دامن کوه «عرفات» و معرفة الله خیمه و خرگاه زده‌اند، زبان از لبیک بسته و «عَمِيْتُ عَيْنٌ لَا تَرَكَ» می‌گویند. جمعی، از وادی عرفات هم، افاضه به «مشعر» کرده‌اند و به اعلی درجات عقل و درایت و مشعر انسانی رسیده و ماسوی الله را از دنیا و مافیها، مشتی خاک و سنگ می‌بینند و به تبعیت از مولای خود می‌گویند:

يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا اِلَيْكَ عَتَيْ... هَيْهَاتَ غُرَى غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فَيْكَ قَدْ
طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا.^۱

ای دنیا، ای دنیا! از من بگذر... چه دور است آرزوی تو [که قصد فریب من نموده‌ای]. دیگری را بفریب که مرا به تو نیازی نیست. من، تو را سه بار طلاق گرفته‌ام که در آن، باز گشتی نخواهد بود.

ولی باز، اینان، اندک توجهی به سنگریزه‌های مال دنیا دارند و طبق دستور خدا، در جمع کردن آن می‌کوشند. اما جمع دیگری هستند که از این موقف نیز گذشته و به «قربانگاه»

۱- نهج البلاغه، حکمت ۷۴، باب الحکم.

شتافته‌اند و آنجا، هر چه هم از خاک‌ها و سنگریزه‌های دنیا در دست داشته‌اند، اِمْتِثَالاً لِأَمْرِ اللَّهِ بر سر دنیاپرستان تخته‌سنگ‌منش مرده‌ی بی‌جان، کوبیده‌اند و با کمال مردانگی، دامن همّت به کمر زده و آستین عبودیت، بالا کشیده و ابراهیم‌وار، اسماعیل دنیا را در آستان حضرت معبود عزّ شأنه، روی خاک خوابانیده و کارد بر گلویش کشیده‌اند که:

بِسْمِ اللَّهِ وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

و هرگونه افکار و اندیشه‌های دنیایی که در سر داشته‌اند، همه را «تراشیده» و یک جا، تفویض امر به خالق سبحان نموده و کبر و نخوت و منیت را از خود ریخته‌اند و «هَرَوَلَهُ» کنان از شدت شور و اشتیاق فراوان، به سمت «خانه»ی معبود مهربان دویده و پروانه‌وار بر گرد بیت محرّم او (جلّ جلاله) به گردش درآمده‌اند و سرانجام، با استلام حجرالاسود «محبّت او»، دست به دست خدا داده و به عالی‌ترین لذّات عالم هستی، نایل گردیده‌اند.

طُوبَىٰ لَهُمْ ثُمَّ طُوبَىٰ لَهُمْ. هَنِيئًا لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ.

عده‌ای هم، «مناسک حجّ» خود را به آخر رسانیده و مراحل عمر را پایان داده‌اند و به حال سكرات مرگ افتاده‌اند. مانند کسی که در حال سعی بین صفا و مروه است، نفس به شماره افتاده و با حال تحیّر و سرگردانی در رفت و آمد است تا ببیند آیا نامه‌ی مقبولیت «حجّ» به دستش می‌دهند یا اخطار مردودیت، درباره‌اش صادر می‌کنند.

دسته‌ای هم از تمام مراحل گذشته‌اند و به «مبیت در منی» و خوابگاه برزخی رسیده و زیر خروارها خاک و سنگ آرمیده‌اند و کاروان دیگری در خیمه و خرگاه آنان، مسکن گزیده و به اعمال حجّ خود پرداخته‌اند.

۶- وظیفه‌ی انسان، در سیر به سوی خدا

کسی که عازم سفر حجّ است، سه کار مهمّ و اساسی دارد که باید به ترتیب انجام بدهد تا به مقصد برسد:

اول، تهیّهی مرکب و تأمین توشه‌ی راه که بی‌زاد و راحله و استطاعت، توانایی حجّ

نخواهد داشت.

دوم، دل‌کندن از خانه و اهل و عیال و وطن و سپس به راه افتادن و رو به کعبه و بیت‌الله حرکت نمودن، لازم است؛ اگر نه، تنها با به دست آوردن زاد و راحله و آنگاه در خانه نشستن، کسی به کعبه نخواهد رسید.

سوم، بعد از رسیدن به حرم، مشغول مناسک و اعمال حج گردیده و آنها را یکی بعد از دیگری به انجام رساند که در این صورت، کار او تمام است و مقصود از سفرش حاصل است. حال، ما هم که خود را شناخته و فهمیده‌ایم خدایی داریم که ما را برای رساندن به قرب جوار خود که جنت‌المأوی و فردوس اعلیٰ است، حرکت داده و منزل به منزل جلو می‌برد، همین سه کار مهم و اساسی را باید انجام بدهیم تا به بهشت برین و لقاء حضرت ربّ العالمین که «کعبه»ی مقصود است، نایل بشویم.

اول، به «مرکب» خود برسیم. مرکب ما در این سفر بزرگ آخرت که پیش گرفته‌ایم، همین «بدن» است که باید وسایل حیات و بقایش، از خوراک و پوشاک و مسکن و دیگر نیازمندی‌ها، فراهم و منظم باشد تا به مقصد نرسیده از کار نماند.

دوم، بعد از تأمین حوایج مرکب، باید از زاید بر مایحتاج بدن از انواع تمتّعات و تلذذات، دل بر کنیم و علایق دنیایی خود را کمتر کنیم، یک‌یک از صفات رذیله و اخلاق ناپسند را از خود دور سازیم و این «عقبات و گردنه‌های پر پیچ و خم و صعب‌العبور» را به هر نحوی طی کنیم. گرچه بسیار مشکل است پشت پا به هوس دل زدن و آنچه که دل می‌خواهد از تمتّعات زندگی، فراهم نمودن یا فراهم کرده‌ها را که جزء فضول و تجملات زاید زندگی است از خود دور ساختن.

آری! بسیار دردناک است و جگرسوز؛ ولی:

چه خوش گفت آن مرد داروفروش شفا بایدت داروی تلخ نوش

جز این، چاره‌ای نیست. آدمی که قصد حج و زیارت بیت‌الله دارد، باید دل از وطن مألوف و اهل و عیال محبوب بردارد و احیاناً خانه و باغ و بوستان و اثاث تجمل که زاید بر لوازم ضروری زندگی است، بفروشد و قدم در راه کعبه بگذارد؛ اگر نه با دلبستگی محکم به کاخ و فرش و اتومبیل و جدا نگشتن از اولاد و عیال و ضیاع^۱ و عقار^۲، به کعبه رسیدن و «حاجی» شدن، «محال» است.

۱- زمین زراعتی.

۲- خانه، اسباب خانه.

سوّم، بعد از آنکه این توفیق بزرگ الهی، نصیب ما گردید و علائق افراطی دنیایی از دل بیرون شد و صفحہ‌ی قلب از تیرگی‌های رذایل اخلاق از ریا و نفاق و کبر و بخل و حسد، پاک و مطہّر گردید و آمادہ‌ی پذیرش و انعکاس انوار معرفت و محبت خدا شد، تازه در این موقع و با این شرایط، مانند آن حاجی شدہ‌ایم که سوار بر مرکب رھواری شدہ و دل از خانہ و زندگی کنده و صحراهای پرمحنت و گردنہ‌های صعب‌العبور حجاز را پیموده و وارد حرم گشته است و حال، باید شروع به اعمال نماید.

ما هم، بعد از تصفیہ‌ی آئینہ‌ی دل، باید شروع به تحصیل علم و معرفت‌اللہ بنماییم و بکوشیم از طریق تعلّم و آموختن احکام دین و معارف الهی و انجام وظایف و اعمال عبادی که قوی‌ترین عامل ازدیاد نور بصیرت و بینایی قلب است^۱ روز به روز و ساعت به ساعت، بر شدّت نور معرفت خود نسبت به خدا و معاد بیفزاییم و لحظه‌ای از «طواف» بر گرد «کعبه»ی مقصود که خداست، غافل نگردیم و آنی از «سعی» در این وادی «صفا» غفلت نکنیم و همیشه در حال «وقوف در عرفات» باشیم و دم به دم از دیدن آثار حکمت و قدرت حق، «عَمِيتَ عَيْنٌ لَا تَرَكَ» بگوییم.

در همه حال، مشغول مبارزہ‌ی با شیطان و «رمی جمرات» باشیم که شیطان همیشه در کمین ماست و به انواع حیلہ‌ها و تزویرها می‌کوشد هوس‌های نفسانی را در نظر ما، زیبا و دلربا جلوه دهد و ما را بفریبد. از اینرو شدیداً باید مراقب خود باشیم که هرگز دست ما خالی از «سنگریزہ‌های یقین و ایمان» نباشد تا اینکہ هر دم، شیطان پلید خواست از این «بیابان منا»ی جان ما، سر برآورد و وسوسه‌ای برانگیزد، فوراً سنگ بر مغزش بکوبیم و علیرغم او، «گوسفند هوای نفس» را بر زمین خوابانده و کارد به حلقومش کشیده و ذبحش بنماییم که:

وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

دائماً در حال «حلق» و سرتراشی باشیم و نگذاریم انبوه رذایل اخلاقی، بار دیگر در مغز و قلب ما متراکم گردد. تا خواست «مو»یی از کبر و حرص و بخل و حسد، ریا و نفاق و خودخواهی در مغز و جان ما برآید، فوراً با «تیغ» ایمان و معرفت، محو و نابودش نماییم.

۱ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُوقَنَا»، سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۹.

آری! این است وظیفه‌ی انسانی ما مسلمان‌هایی که خدا و فردوس اعلیٰ را هدف و مقصد سیر خود قرار داده‌ایم و به قول خود، زوَّار خدا و مسافر الی الله هستیم! ولی یا للاسف که ما، آنچنان ترک وظیفه نموده‌ایم که گویی اصلاً موضوع مسافر بودن و سیر و سلوک و مسیر و مقصد خود را، از یاد برده و بی‌خبر از این شده‌ایم که ما، زوَّار خدا و بار سفر بستگان به سوی حضرت پروردگاریم!

خیر! ما، بزّاز و بقّال و عطاریم، عالم و صنعتگر و ناطق و سخنرانیم. ما، کارمان این است: صبح که سر از خواب برداشتیم، با عجله و شتاب، به این سو و آن سو بتازیم، نان و گوشتی و سیب‌زمینی و پیازی یا خورش فسنجان و بوقلمون بریانی تهیه کنیم و گرد هم بنشینیم و بخوریم و بخواییم و فردا، دوباره همین کار را از سر بگیریم.

عمر شصت هفتاد ساله‌ی خود را این چنین بگذرانیم تا این بدن از نشاط و فربهی نیفتد. خیلی که چاق شد، رژیم بگیریم و لاغرش کنیم. زیاد که لاغر شد، تقویتش نموده و چاقش سازیم.

خواجه را بین که از سحر تا شام	دارد اندیشه‌ی شراب و طعام
شکم از خوشدلی و خوشحالی	گاه پر می‌کند گهی خالی
فارغ از خلد و ایمن از دوزخ	جای او مزبله است یا مطبخ

مرد نادان، عازم حجّ است و به عزم حجّ، شتر خریده و در طویله بسته است. صبح و شب، تیمارش می‌کند و آب و علوفه‌اش می‌دهد. پالانش که کهنه می‌شود، پالان نوبر دوشش می‌گذارد، افسارش که پاره می‌شود، افسار تازه بر سرش می‌زند. گویی، همی جز شترپروری ندارد تا آنکه عاقل و فرزانه‌ای، بانگ بر او می‌زند که: ای جاهل غافل! در چه حالی؟! مشغول به چه کاری؟! تو، شتر می‌پرورانی و قافله از مرز گذشت! موسم حجّ فرارسید و حجّاج و زائران بیت، لبیک گفته و در عرفات، وقوف کرده‌اند و تو هنوز از طویله بیرون نیامده‌ای! علی‌الدّوام، آب و علف به شتر می‌دهی و پالان و افسارش تازه و نو می‌سازی!

پس کی باید حرکت نمایی و کی باید عقبات و گردنه‌های بیابان‌ها را طی کنی تا به مقصد برسی؟! موسم حجّ گذشت و فرصتی باقی نیست. در این موقع، تازه آن بیچاره‌ی نادان به هوش آمده و از طویله، بیرون می‌پرد و به کتابخانه می‌رود و یک کتاب راهنمای

حجّ و مناسک حجّ می‌خرد و بنا می‌کند خواندن و شهرها و منزل‌های بین راه را یک‌یک حفظ کردن که کجا چاه آب است و کجا درّه و کوه است. راه کدام است و بیراهه کدام و سپس کتاب مناسک حجّ را می‌خواند که میقات کجا و احرام، به چه کیفیت است و طواف بیت از کجا باید شروع شود و استلام حجر چگونه انجام پذیرد و سعی از کجا و وقوف در کجا که ناگهان، عاقل دیگری فریادش بلند می‌شود که: آخر ای مردک نادان! حاجیان مگه، الآن تمام منزل‌ها را طی کرده و از میقات گذشته و احرام بسته و لبیک گفته‌اند. از وقوف در عرفات و مشعر نیز فارغ گشته و به قربانگاه منی آمده‌اند، تو چه خود را مسخره کرده و تند و تند کتاب مناسک حجّ می‌خوانی و اوضاع جغرافیایی مگه و حجاز را حفظ می‌کنی و تحویل دیگران می‌دهی!!

آیا فقط خواندن کتاب مناسک، فهمیدن آداب و احکام حجّ و دانستن اوضاع جغرافیایی سرزمین حجاز، آدمی را حاجی می‌سازد و زائر بیت الله می‌گرداند و به جنّت و رضوان و سعادت جاودان می‌رساند؟!

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی این ره که تو می‌روی به ترکستان است

حال، اکثر ما مردم، چنینیم. یک عمر، مشغول «شترپوری» هستیم و این «بدن» را که به عنوان «مركب» راه به ما داده‌اند، چاق و فربه می‌کنیم و «پالان و افسارش» را تازه و نو می‌سازیم؛ آنچنان که به کلی از «راه» و امانده و از «مقصد» بی‌خبر افتاده‌ایم.

لباس‌های فاخر و غذاهای مطبوع و تجملات روزافزون زندگی و بالاخره جلوه‌های فریبنده‌ی مظاهر حیات مادی، چنان ما را سرگرم خود ساخته است که اصلاً فراموش کرده‌ایم که هدف و مقصود از حرکت از صلب پدر و رحم مادر و آمدن به دنیا و این همه سعی و تلاش در دنیا، رسیدن به لقای خدا و استقرار در عرفات جنّت‌المأوی است و تنها راه آن، پرهیز از استغراق در شهوات حیوانی و اعراض از انهماک در لذایذ مادی و حرکت نمودن با قافله‌ی انبیاء و اولیاء در مسیر عبودیت و بندگی خالق بی‌همتا است.

و اسفاه که صاحب‌نظران روشندان، با هدایت پیغمبران و امامان علیهم‌السلام راه را تشخیص داده و پیش گرفته و رفتند و به مقصد رسیدند، ولی ما، همچنان سرگرم چاق و لاغر ساختن این شتریم و هنوز از «طویله» بیرون نیامده‌ایم!

آری! تمام علوم و دانش‌های دنیای روز، از طب و فیزیک و شیمی و کارخانه‌ها و دارالتجزیه‌ها و دانشگاه‌ها، عموماً درس چاق کردن این شتر را می‌دهند و روز و شب، تجملات و عوامل تزئین و تقویت این شتر را به صورت «مد»های تازه و نو به بازار می‌آورند و مردم را سرگرم می‌سازند. مجاللی به بینوایان نمی‌دهند که اندکی به خود آمده و تکانی بخورند و خویشتن را از میان این «تجملات شتری» بیرون کشیده و با قافله‌ی شکوهمند انبیا و اولیای خدا، به راه انسانیت و آدمیت افتاده و رو به کعبه‌ی مقصود و نیل به قرب کمال مطلق، به حرکت در آیند.^۱

البته، جمع قلبی از ما، اندکی به هوش آمده و از «طویل» بیرون جسته‌اند. به فکر شناختن راه و جزئیات منازل بین راه افتاده‌اند و به کتابخانه رفته و عالم و دانشمند شده‌اند. اینان، خیلی به شتر نمی‌پردازند و بیش از مقدار ضرورت، تر و خشکش نمی‌کنند. همین قدر که آب و خوراکش فراهم باشد و از راه نماند، به همان اکتفا می‌نمایند اما همینان نیز، یک نوع بیماری دیگری دارند که نتیجتاً با دسته‌ی اول، یکسان و برابر شده و از نیل به هدف، محروم گشته‌اند و آن بیماری، این است که این بزرگان، تنها به راه‌شناسی و راه‌دانی قناعت فرموده‌اند.

آنان، بی‌شک عالم و دانشمندانند و صاحبان فضل و کمال. امراض روحی و بیماری‌های عقلی را که مانع رسیدن انسان به کعبه‌ی مقصود می‌باشد و عقبات صعب‌العبور این راه محسوب می‌گردد، همه را خوب می‌شناسند و دارو و درمان آنها را هم کاملاً می‌دانند. اما چه فایده که فقط راه‌دانند و راه‌شناس، نه راهبر و پیشوا. هرگز قدمی در راه نگذاشته‌اند و گردنه‌ای از گردنه‌های پرمشکل این راه را نیپیموده‌اند و خوب! روشن است و مسلم که صرف راه‌دانی و راه‌شناسی، آدمی را به کعبه نمی‌رساند. قدم در راه نهادن و راه پیمودن و بار سنگین مصاعب^۲ بر دوش کشیدن لازم است؛ اگر نه مانند همان کسی می‌شود که کتاب راهنمای حج و مناسک حج را گرفته و در میان خانه و روی مسند نرم نشسته و بر

۱- ما منکر نیستیم که علوم طبیعی، یکی از عالی‌ترین طرق خداشناسی است. اما چنانکه اشاره شده است در دنیای روز و اوضاع کنونی، جز رونق دادن به زندگی مادی و تأمین منافع جسمانی، بهره‌ای از آن علوم و صنایع، عاید جامعه‌ی انسان نمی‌گردد.

۲- دشواری‌ها، جاهای دشوار.

بالش ناز تکیه داده و محتویات آن دو کتاب را با آرامش تمام می‌خواند و حفظ می‌کند و تحویل دیگران می‌دهد تا حاجی شود و به سعادت هر دو جهان نایل گردد!
خیر! حاجی شدن، ترک وطن می‌خواهد و از مسند نرم و بالش ناز گذاشتن و از آب‌های گرم و نامطبوع بیابان خوردن و آفتاب داغ صحرای منی و عرفات را تحمّل نمودن، لازم دارد.

تذکر

این حقیقت بر کسی پوشیده نیست که در هر عصر و زمان، جمعی از عباد صالحین و بندگان روشندل واقع بین خدا هستند که حائز مقام «علم و عمل» می‌باشند. «ذُوا الْجَنَاحِین» هستند؛ دارای دو بالند. با بال علم و عمل به پرواز درآمده و در آسمان معرفت و شناسایی حضرت حق و عرض بندگی به ساحت اقدس او اوج می‌گیرند. هم خود به کعبه‌ی مقصود و قرب خدا نایل می‌شوند و هم جمعیت‌های کثیری را به دنبال خود کشیده و به مقصد می‌رسانند. اینان، ریزه‌خواران خوان نعمت و شاگردان مکتب تربیت اهل بیت رسالت ﷺ هستند. تو نازنین جهانی کجا توانی رفت.

علما و فقهای ربّانی که ستارگان درخشان آسمان علم و تقوا و فضیلت و مشعل‌های فروزان هدایت بر سر راه جامعه‌ی بشر می‌باشند، امثال شیخ صدوق و شیخ کلینی و شیخ طوسی و علامه‌ی حلّی و علامه‌ی مجلسی و شیخ انصاری و نظایر آنان در جمیع ازمنه و اعصار، هر یک سهم بسزایی در احیا و ابقای شریعت بیضای محمدی ﷺ دارند.
اکنون، طایفه‌ی شیعه‌ی امامیه هر چه دارد، از معارف عالیه و احکام متقنه‌ی الهیه، از برکت زحمات و مجاهدات ارزنده‌ی این دسته از بزرگان و شخصیت‌های عظیم علم و روحانیت، نصیب شده است.

فَجَزَاهُمْ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ خَيْرَ الْجَزَاءِ وَ كَثَرَ اللَّهُ أَمْثَالَهُمْ وَ
أَنَارَ اللَّهُ بُرْهَانَهُمْ.

اینجا، با عرض تشکر و سپاس به درگاه خدا، بحث مربوط به حج را پایان می‌دهیم و به عون الله تعالی به بحث کوتاهی در باب زیارت مرقد مطهر پیغمبر اکرم ﷺ و مشاهد اهل بیت رسالت ﷺ می‌پردازیم.

بخش هفتم زیارت

- ۱- به زیارت مرقد پاک رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام می‌رویم.
- ۲- مودّت اهل بیت رسالت، اجر رسالت است.
- ۳- ولایت، شرط صحت و قبول اعمال است.
- ۴- بقا و احاطه‌ی ارواح کامله، بعد از مرگ.
- ۵- خاک پای آسمانیان، حیات بخش است.
- ۶- شیعه در مدینه، گمشده‌ای دارد.
- ۷- بقیع یا بارگاه قدس و مظهر عزّت و کبریای خدا.
- ۸- شهدای اُحد، قربانیان راه خدا.
- ۹- پایان سفر و ختم کتاب.

بخش هفتم

زیارت

۱- به زیارت مرقد پاک رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی ﷺ می‌رویم.

اینک که به فضل خدا، موفق به زیارت بیت‌الله گردیده و از انجام مناسک حج، فراغت یافته‌ایم، با دلی سرشار از محبت و روحی با نشاط از شدت اشتیاق به زیارت اولیای خدا، رو به «مدینه‌ی طیبه» می‌آوریم تا مرقد پاک رسول خدا ﷺ و صدیق‌های کبری ﷺ و ائمه‌ی هدی ﷺ را که عمری همچون مرغ در قفس به اشتیاق زیارت و حضور در مزارشان بال و پر زده‌ایم، اکنون از نزدیک دیده و تا آنجا که می‌توانیم، این جسم و جان خود را به مدفن شریفشان که مهبط رحمت پروردگار است و مسکن برکات ایزد مآن، نزدیک‌تر و نزدیک‌تر سازیم و از صمیم جان عرض ادب به آستان اقدس و اکرمشان نموده و از پرده‌ی دل به درگاهشان بنالیم:

یا سَادَتِی وَ مَوَالِیِّ اِنِّی تَوَجَّهْتُ بِکُمْ اِئْمَتِی وَ عُدَّتِی لِیَوْمِ فَقْرِی وَ
حَاجَتِی اِلَی اللّٰهِ وَ اسْتَشْفَعْتُ بِکُمْ اِلَی اللّٰهِ فَاسْتَفْعُوا لِی عِنْدَ اللّٰهِ وَ
اسْتَنْقِدُونِی مِنْ ذُنُوبِی عِنْدَ اللّٰهِ فَانِّکُمْ وَ سَیَلْتِی اِلَی اللّٰهِ وَ بِحُبِّکُمْ وَ
بِقُرْبِکُمْ اَرْجُو نَجَاةً مِنَ اللّٰهِ فَکُونُوا عِنْدَ اللّٰهِ رَجَائِی یَا سَادَتِی یَا اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ.^۱
ای سروران و آقاهای من! حقیقت آنکه من به سبب شما که امامان من و
ذخیره‌ی روز فقر و حاجتم می‌باشید، رو به خدا آورده‌ام و شما را شفیع خود
در پیشگاه خدا قرار داده‌ام. حال، از من در نزد خدا به شفاعت پردازید و مرا
از عواقب سوء گناهانم برهانید. چه؛ حَقّاً شما وسیله‌ی من به سوی خدا بید و به

۱- قسمتی از دعای توسل.

دوستی شما و نزدیک گشتن به شما از خدا امید نجات و سعادت دارم. پس
مایه‌ی امید من در نزد خدا باشید ای سروران من، ای دوستان خدا.

۲- مودّت اهل بیت رسالت، اجر رسالت است

به حکم قرآن، مودّت خاندان پیغمبر، به عنوان اجر رسالت آن حضرت، وظیفه‌ی
واجب امت اسلامی است:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ. ۱

بگو [ای پیغمبر] من در ازای تبلیغ دین خدا و دعوت به سوی حق، از شما
اجری جز مودّت [دوستداری] خویشاوندان نمی‌خواهم.

روایات از طریق شیعه و سنی، در تفسیر همین آیه رسیده است که مراد از «قُرْبَىٰ»،
عترت و اهل بیت رسول الله ﷺ است که طبق اخبار متواتره‌ی از فریقین، به تنصیص رسول
خدا ﷺ دارندگان علم کتاب و مرجع ناس از خواصّ و عوام، برای اخذ معارف و احکام
آسمانی قرآن، معرفی شده‌اند. ۲

لذا، غرض از ایجاب مودّت امت، نسبت به عترت طاهره و اهل بیت وحی ﷺ جز
«اهتداء» به نور هدایت آن انوار الهیّه و نیل به سعادت جاودان و خلاصی از حبائل شیطان
چیز دیگری نمی‌باشد؛ چنانکه می‌فرماید:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا. ۳

[ای پیغمبر] بگو من، اجری از شما، در قبال دعوت به حق نمی‌خواهم، جز
این که کسی با رغبت و اختیار خود، راهی به سوی خدا بیابد.

یعنی؛ اجر من، همانا «راه‌یابی شما به سوی خدا» است که آن هم طبق روایات ارجاع
به اهل البیت، در پناه «عترت» تحقّق‌پذیر است.

بنابراین، مودّت و عرض ارادت امت اسلامی به آستان قدس خاندان عصمت ﷺ مطلقاً
به نفع امت است نه به نفع مقام امنع رسالت و اهل بیت کرام آن حضرت چنانکه خدا می‌فرماید:

۱- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

۲- تفسیر المیزان، جلد ۱۸، صفحه‌ی ۴۷.

۳- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۵۷.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ^۱.

ای پیغمبر بگو: آنچه به عنوان اجر، از شما خواسته‌ام، به نفع خود شماست.

۳- ولایت، شرط صحت و قبول اعمال است

اجماع شیعه‌ی امامیه بر این است که صحت و مقبولیت اعمال مسلمان در نزد خدا، مشروط به اقرار و اعتقاد به ولایت و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ائمه‌ی اهل البیت علیهم السلام است و اخبار دال بر این مطلب نیز از طریق شیعه و سنی، در حدّ تواتر است^۲ که ذیلاً نمونه‌ای آورده می‌شود.

عن سلیمان الاعمش عن جعفر بن محمد عن آبائه قال: قال رسول الله ﷺ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، يَا عَلِيُّ أَنْتَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَ وَارِثُ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ خَيْرُ الصِّدِّيقِينَ وَ أَفْضَلُ السَّابِقِينَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ زَوْجُ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ حَلِيفَةُ الْمُرْسَلِينَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْحُجَّةُ بَعْدِي عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ أَسْتَوْجِبُ الْجَنَّةَ مَنْ تَوَلَاكَ وَ اسْتَحَقَّ دُخُولَ النَّارِ مَنْ عَادَاكَ، يَا عَلِيُّ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَ اصْطَفَانِي عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ أَلْفَ عَامٍ مَا قَبِلَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ إِلَّا بِوِلَايَتِكَ وَ وِلَايَةِ الْأَيِّمَةِ مِنْ وُلْدِكَ وَ إِنَّ وِلَايَتَكَ لَا تُقْبَلُ إِلَّا بِالْبِرَاةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَاءِ الْأَيِّمَةِ مِنْ وُلْدِكَ، بِذَلِكَ أَحْبَبْتَنِي جِبْرِئِيلُ عليه السلام فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ و مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ^۳.

سلیمان اعمش از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از آباء کرامش نقل فرموده‌اند، رسول خدا ﷺ فرمودند: یا علی! تویی امیرالمؤمنین و امام متقین. یا علی! تویی سید اوصیاء و وارث علم انبیاء و بهترین صدیقان و افضل سبقت گیرندگان در ایمان. تویی همسر سرور بانوان جهان و تویی جانشین پیغمبران. یا علی! تویی مولی و آقای اهل ایمان و تویی حجت بعد از من بر عموم آدمیان. سزاوار بهشت، آن کسی است که تو را دوست بدارد و مستحقّ دخول در آتش، آن

۱- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۴۷.

۲- بحارالانوار، طبع جدید، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۱۶۶.

۳- همان، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۱۹۹، نقل از مناقب ابن شاذان.

کسی است که با تو دشمنی نماید. یا علی! قسم به کسی که مرا به نبوت برانگیخته و از جمیع خلائق برگزیده است، اگر بنده‌ای خدا را هزار سال عبادت نماید، این عبادت او، مقبول درگاه خدا نمی‌گردد مگر به ولایت تو و ولایت امامان از فرزندان تو و حقیقت آنکه ولایت تو مقبول نمی‌شود مگر به برائت و بیزارى از دشمنان تو و دشمنان امامان از فرزندان تو. این، مطلبی است که جبرئیل [پیک وحی خدا] به من خبر داده است. پس هر که می‌خواهد [بپذیرد و] مؤمن شود و هر که می‌خواهد [انکار نموده] و کافر گردد.

عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: قَالَ لَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: أَيُّ الْبِقَاعِ أَفْضَلُ؟ فَقُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمَّرَ مَا عَمَّرَ نُوْحٌ عليه السلام فِي قَوْمِهِ - أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا حَمْسِينَ عَامًا - يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِغَيْرِ وَلا يَتَنَا لَمْ يَنْتَفِعْ بِذَلِكَ شَيْئًا^۱.

ابو حمزه، نقل کرده از امام سجّاد عليه السلام که فرمود: کدام نقطه از نقاط زمین افضل است؟ گفتم: خدا و رسولش و فرزند رسولش داناترند. فرمود: افضل نقاط زمین، مابین رکن و مقام است [مقصود از رکن، آن زاویه‌ی از کعبه است که حجرالاسود در آن منصوب است و مقصود از مقام، مقام ابراهیم عليه السلام است] و اگر به مردی به اندازه‌ی عمر نوح عليه السلام که در میان قومش بسر برد [نهصد و پنجاه سال] عمر داده شود و در تمام این مدت در این مکان [مابین رکن و مقام] به عبادت خدا بپردازد، روزها، روزه‌دار و شب‌ها، شب‌زنده‌دار باشد، اما خدا را [به هنگام مرگ] به غیر ولایت ما ملاقات نماید، هیچ بهره‌ای از آن همه عبادت خود نخواهد داشت.

تنها حجّ شیعیه، حجّ مقبول است

عَنْ مَعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: نَظَرْتُ إِلَى الْمَوْقِفِ وَ النَّاسِ فِيهِ كَثِيرٌ فَدَنَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ: إِنَّ أَهْلَ الْمَوْقِفِ كَثِيرٌ. قَالَ: فَضَرَبَ بِبَصَرِهِ فَأَدَارَهُ

فِيهِمْ ثُمَّ قَالَ: أَدْنُ مِنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقَالَ: غُثَاءٌ يَأْتِي بِهِ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ اللَّهُ مَا الْحَجُّ إِلَّا لَكُمْ. لَا وَاللَّهِ مَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ إِلَّا مِنْكُمْ.^۱

معاذ بن کثیر می‌گوید: نگاه به موقف [عرفات] کردم در حالی که مردم در آن فراوان بودند. پس به امام صادق علیه السلام نزدیک شده و گفتم: حقا که اهل موقف بسیارند! امام علیه السلام نگاه خود را به موقف انداخت و چشم خود را در میان مردم چرخانید و سپس فرمود: نزدیک من بیا ای اباعبدالله [کنیه‌ی معاذ بوده]. من نزدیک رفتم، فرمود: زباله و خس و خاشاکی است که موج آن را از هر طرف می‌آورد. به خدا قسم، نیست حج مگر برای شما [شیعه] نه! به خدا قسم نمی‌پذیرد خدا مگر از شما.

عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُعَيَّرَةِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَالِسًا فَدَخَلَ عَلَيْهِ دَاخِلٌ فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَكْثَرَ الْحَاجَّ الْعَامَ! فَقَالَ: إِنْ شَاءُوا فَلْيَكْثُرُوا وَإِنْ شَاءُوا فَلْيَقْتُلُوا، وَاللَّهِ مَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا مِنْكُمْ وَلَا يُعْفِرُ إِلَّا لَكُمْ.^۲

حارث بن مغیره می‌گوید: در حضور امام صادق علیه السلام نشسته بودم؛ کسی داخل شد و گفت: یابن رسول الله امسال چه زیادند حجاج! امام فرمود: می‌خواهند، زیاد باشند و می‌خواهند، کم باشند [یعنی زیاد و کم بودن یک جمعیت بی‌مغز باطل‌العمل، دارای اثر نیست]. به خدا قسم، خدا قبول نمی‌کند مگر از شما [شیعه] و مغفرتش را شامل نمی‌سازد مگر نسبت به شما.

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ بِمَكَّةَ أَوْ مِنِّي: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَكْثَرَ الْحَاجَّ! قَالَ: مَا أَقَلَّ الْحَاجَّ! مَا يُعْفَرُ إِلَّا لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ وَ لَا يُتَقَبَّلُ إِلَّا مِنْكَ وَ مِنْ أَصْحَابِكَ.^۳

ابوالجارود می‌گوید: در مکه یا منی بود که خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: یابن رسول الله! چه بسیارند حجاج! فرمود: چه کم هستند حجاج! مغفرت خدا

۱- بحارالانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۲، نقل از امالی شیخ.

۲- همان، صفحه ۱۸۵، نقل از محاسن.

۳- همان، صفحه ۱۹۶، نقل از بشارة المصطفی.

شامل نمی‌گردد مگر درباره‌ی تو و یارانت [از شیعه] و پذیرفته نخواهد شد مگر از تو و از یارانت.

عَنْ مَنْصُورِ الصَّيْقَلِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي فُسْطَاطِهِ بَمِنَى، فَنَظَرَ إِلَى النَّاسِ فَقَالَ: يَا أَكُلُونَ الْحَرَامَ وَ يَلْبَسُونَ الْحَرَامَ وَ يَنْكِحُونَ الْحَرَامَ وَ تَأْكُلُونَ الْحَلَالَ وَ تَلْبَسُونَ الْحَلَالَ وَ تَنْكِحُونَ الْحَلَالَ. لَا وَ اللَّهِ مَا يَحِجُّ غَيْرَكُمْ وَ لَا يُتَقَبَلُ إِلَّا مِنْكُمْ.^۱

از منصور صیقل نقل است که می‌گوید: در منی در خیمه‌ی امام صادق عليه السلام بودم، حضرت، نگاه به مردم کرد و فرمود: حرام می‌خورند و حرام می‌پوشند و حراماً آمیزش با زنان می‌نمایند! و شما [شیعه] حلال می‌خورید و حلال می‌پوشید و حلالاً آمیزش با زنان می‌نمایید. نه! به خدا قسم، کسی غیر شما [شیعه] حج [صحیح و مقبول] بجا نمی‌آورد و از کسی جز شما، پذیرفته نمی‌شود.^۲

عَنْ زُرَيْقٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ؟ قَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ يَعْدِلُ هَذِهِ الصَّلَاةَ وَ لَا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ الصَّلَاةَ شَيْءٌ يَعْدِلُ الرِّكَاءَ وَ لَا بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ يَعْدِلُ الصَّوْمَ وَ لَا بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ يَعْدِلُ الْحَجَّ وَ فَاتِحَةُ ذَلِكَ كُلِّهِ مَعْرِفَتُنَا وَ خَاتَمَتُهُ مَعْرِفَتُنَا.^۳

زریق می‌گوید: خدمت امام صادق عليه السلام عرض کردم: بعد از معرفت [شناسایی خدا و رسول] کدام عمل، افضل اعمال است؟ فرمود: هیچ چیز بعد از معرفت، برابری با این نماز نمی‌کند و بعد از معرفت و نماز، چیزی برابر با زکات نمی‌باشد و بعد از این، چیزی عدیل روزه محسوب نمی‌شود و چیزی بعد از آن، عدل حج نمی‌باشد و تمام اینها با معرفت و شناسایی ما [امامان و حجج الهیه] افتتاح می‌یابد و هم با معرفت ما اختتام می‌پذیرد.

۱- بحارالانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۹۹، نقل از فضائل الشیعه.

۲- ظاهراً مراد از «ناس و مردم» مخالفین مذهب شیعه‌اند و سبب حرام بودن خوراک و پوشاک و نکاح آن، منع خمس و حبس حق امام عليه السلام است که تعلق به اموال می‌گیرد چنانکه در روایات آمده است: «قال امیرالمؤمنین عليه السلام: هَلَكَ النَّاسُ فِي بَطُونِهِمْ وَ قُرُوجِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَمْ يُؤَدُّوا إِلَيْنَا حَقَّنَا الْأَوْ أَنْ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ فِي جَلٍّ» و عَنْ الصَّادِقِ عليه السلام: «النَّاسُ كُلُّهُمْ يَعِيشُونَ فِي فَضْلِ مَطْلَمَتِنَا إِلَّا إِنَّا أَحْلَلْنَا شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ» وافی، جلد دوم، ابواب الخمس، ذیل صفحه ۴۶.

۳- بحارالانوار، جلد ۲۷، صفحه ۲۰۲، نقل از امالی شیخ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى، فَلْيَتَمَسَّكَ بِحُبِّ عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِي.^۱

هر که دوست دارد که چنگ به دستاویز محکم بزند، پس به حبّ علی و اهل بیت من متمسک گردد.

حال، این مودّت و محبت به عترت علیهم السلام که حسب الامر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله وظیفه‌ی ماست، مظاهر گوناگون دارد و از جمله‌ی مظاهر بارزهاش، زیارت مشاهد مشرفه و بار سفر بستن و رفتن به سوی مراقد مُنَوَّرَه‌ی آن بزرگواران است که علاوه بر تصدیق عقل عاری از غرض که علاقه‌مندی به هر چه را که انتساب به محبوب دارد، شایسته و ممدوح می‌داند، در لسان روایات ائمه‌ی اطهار علیهم السلام نیز، ترغیب و تأکید فراوان در باب زیارت اولیای دین رسیده و تارک آن، مذمت شده است.

فِيقَهُ الرِّضَا عليه السلام ثُمَّ تَزُورُ قَبْرَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى عليه السلام فَإِنَّهُ قَالَ وَ مَنْ حَجَّ وَ لَمْ يَزُرْنِي فَقَدْ جَفَانِي وَ تَزُورُ قَبْرَ السَّادَةِ بِالْمَدِينَةِ.^۲

از فقه‌الرضا عليه السلام نقل است: سپس زیارت می‌کنی قبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را، چه آنکه آن حضرت فرموده است: هر کس حج بجا آورد و مرا زیارت ننماید، درباره‌ی من جفا کرده است و زیارت می‌کنی بزرگان [ائمه‌ی هدی علیهم السلام] را در مدینه.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ نَظَرَ النَّاسُ فِي الطَّوَافِ، قَالَ: أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَذَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيَعْرِفُونَا مَوَدَّةً تَهُمُ ثُمَّ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ.^۳

امام باقر عليه السلام مردم را در حال طواف دید، فرمود: مأمور شده‌اند طواف این [بیت] نمایند و سپس سوی ما آمده و مودّت خود را به ما بشناسانند و نصرت و یاری خود را نسبت به ما عرضه بدارند.

عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِهْدُوا بِمَكَّةَ وَ اخْتُمُوا بِهَا.^۴

۱- بحارالانوار، جلد ۲۷، صفحه ۷۹، نقل از عیون اخبارالرضا عليه السلام.

۲- مستدرک الوسائل، کتاب الحج، ابواب المزار، صفحه ۱۸۹.

۳- همان.

۴- کافی، جلد ۴، کتاب الحج، صفحه ۵۴۹.

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: از مکه آغاز کنید و به ما ختم نمایید.
از این حدیث استفاده می شود که تأخیر زیارت از حج، دارای فضیلت
بیشتر است.

عَنْ يَحْيَى بْنِ يَسَارٍ قَالَ: حَجَجْنَا فَمَرَرْنَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: حَاجُّ بَيْتِ
اللَّهِ وَ زُورِ قَبْرِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله وَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ! هُنَيْئًا لَكُمْ.^۱
یحیی بن یسار گوید: ما، حج بجا آوردیم و بر امام صادق علیه السلام گذشتیم. [از
طریق ترحیب و تحسین] فرمود: حجج بیت خدا و زور قبر پیغمبر خدا و
شیعیان آل محمد! گوارا باد بر شما.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عليه السلام: مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَ أَحَدٍ
مِنَ الْأَيِّمَةِ؟ قَالَ: لَهُ مِثْلُ مَنْ أَتَى قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام. قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا
لِمَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام? قَالَ: الْأَجَنَّةُ وَ اللَّهُ.^۲

حسن بن علی و شاء می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: چه ثوابی هست
برای کسی که قبر یکی از امامان علیهم السلام را زیارت نماید؟ فرمود: ثواب کسی که
قبر ابی عبدالله علیه السلام [الحسین علیه السلام] را زیارت کند به او داده می شود. راوی می گوید:
گفتم، برای زائر قبر ابی عبدالله علیه السلام چه ثوابی است؟ فرمود: بهشت به خدا قسم.
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ زَارَنَا فِي مَمَاتِنَا فَكَأَنَّمَا زَارَنَا فِي حَيَاتِنَا
وَ مَنْ جَاهَدَ عَدُوَّنَا فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ مَعَنَا وَ مَنْ تَوَلَّى لِمُحِبِّبِنَا فَقَدْ أَحَبَّنَا وَ مَنْ
سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنَا وَ مَنْ أَعَانَ فَقِيرِنَا كَانَ مُكَافَأْتُهُ عَلَيَّ جَدَّنَا
مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله.

امام صادق علیه السلام فرموده اند: هر کس بعد از مرگ ما به زیارت ما آید، مثل این
است که در زمان حیات، ما را زیارت کرده است و هر که جهاد با دشمن ما
نماید، چنان است که همراه ما قیام به جهاد نموده باشد و کسی که دوستدار ما
را دوست بدارد، به حقیقت، ما را دوست داشته است و کسی که مؤمنی را

۱- مستدرک الوسائل، کتاب الحج، ابواب المزار، صفحه ۱۸۹.

۲- همان.

مسرور نماید در واقع ما را مسرور ساخته است و کسی که فقیر ما را دستگیری و اعانت کند، به عهده‌ی جدّ ما محمد ﷺ است که جبران خدمت او بنماید.

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ: إِنَّ اللَّهَ قَدَّ وَكَّلَ بِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا رَعِيلاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَحْفَظُونَهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهَا وَ مِنْ خَلْفِهَا وَ عَنْ يَمِينِهَا وَ عَنْ يَسَارِهَا وَ هُمْ مَعَهَا فِي حَيَاتِهَا وَ عِنْدَ قَبْرِهَا بَعْدَ مَوْتِهَا يُكْتَبُونَ الصَّلَاةَ عَلَى أَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا فَمَنْ زَارَنِي وَ مَنْ زَارَ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَاتَمَا زَارَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا وَ مَنْ زَارَ الْأَحْسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَاتَمَا زَارَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَنْ زَارَ دُرِّيَّتَهُمَا فَكَاتَمَا زَارَهُمَا^۱)

به نقل امام صادق علیه السلام پیغمبر اکرم ﷺ ضمن یک حدیث طولانی فرمود: خدا، فوجی از ملائکه را موکل بر حفظ فاطمه علیه السلام نموده است که از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و چپ به نگهبانی و محافظت آن حضرت مأمورند. آن فرشتگان، پیوسته در حیات او همراهند و بعد از مرگ نیز، مجاور قبرش می‌باشند و درود فراوان بر پدر و شوهر و فرزندان او می‌فرستند. پس هر که مرا بعد از وفات زیارت کند، مانند این است که در حال حیات زیارت کرده و هر کس فاطمه علیه السلام را زیارت کند، مثل این است که مرا زیارت نموده و هر کس علی بن ابیطالب علیه السلام را زیارت نماید، مانند این است که فاطمه علیه السلام را زیارت کرده و هر کس حسین علیه السلام را زیارت کند، مثل این است که علی علیه السلام را زیارت کرده و هر کس فرزندان آن دو معصوم را زیارت نماید، گویی خود آن دو بزرگوار را زیارت نموده است.

به یاوه‌سرائی‌های جهال، اعتنا ننمائید

عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَبْرَكَ وَ قَبْرَ وَوَلَدِكَ بِقَاعاً مِنَ بَقَاعِ الْجَنَّةِ وَ عَرَصَاتٍ مِنْ عَرَصَاتِهَا وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ قُلُوبَ نَجَبَاءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ صَفْوَةٍ مِنْ

۱- مستدرک الوسائل، کتاب الحج، ابواب المزار، صفحه‌ی ۱۸۹.

عِبَادِهِ تَحْنُ إِلَيْكُمْ وَ تَحْتَمِلُ الْمَذَلَّةَ وَالْأَذَى فِيكُمْ فَيَعْمُرُونَ قُبُورَكُمْ وَ يُكْثِرُونَ زِيَارَتَهَا تَقَرُّبًا مِنْهُمْ إِلَى اللَّهِ وَ مَوَدَّةً مِنْهُمْ لِرَسُولِهِ ﷺ، أَوْلَيْكَ يَا عَلِيُّ، أَلْمَخْصُوصُونَ بِشَفَاعَتِي وَ الْوَارِدُونَ حَوْضِي وَ هُمْ زُؤَارِي وَ جِيرَانِي غَدًا فِي الْجَنَّةِ.

یا علی! مَنْ عَمَرَ قُبُورَهُمْ وَ تَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّمَا أَعَانَ سَلِيمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلِيَّ بِنَاءِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ مَنْ زَارَ قُبُورَهُمْ عَدَلَ ذَلِكَ ثَوَابَ سَبْعِينَ حَجَّةً بَعْدَ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ وَ خَرَجَ مِنْ دُنُوبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ مِنْ زِيَارَتِكُمْ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ، فَأَبَشِرْ يَا عَلِيُّ وَ بَشِّرْ أَوْلِيَاءَكَ وَ مُحَبِّبِكَ مِنَ النَّعِيمِ بِمَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا حَظَرَ عَلِيَّ قَلْبَ بَشَرٍ وَلَكِنَّ حُثَالَةً مِنَ النَّاسِ يُعَيِّرُونَ زُؤَارَ قُبُورِكُمْ كَمَا تُعَيِّرُ الزَّانِيَةُ بَرْنَاهَا، أَوْلَيْكَ شِرَارُ أُمَّتِي لَا تَنَالُهُمْ شَفَاعَتِي وَ لَا يَرِدُونَ حَوْضِي.^۱

امام صادق علیه السلام به نقل از بدر و جد بزرگوارش علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای ابا الحسن! خدا، قبر تو و قبرهای فرزندان تو را، بقعه‌هایی از بقاع بهشت و عرصه‌هایی از عرصات جنت قرار داده است و دل‌های نجبا از خلق و پاک‌سرشتان از بندگان خود را چنان کرده که گرایش بسوی شما دارند و در راه شما و تعمیر قبور شما تحمل ناملازمات می‌نمایند و رنج‌ها می‌برند و با اشتیاق فراوان به زیارت قبرهای شما می‌آیند و بدین وسیله، تقرّب به خدا جسته و عرض مودّت به رسول الله صلی الله علیه و آله می‌نمایند. اینانند ای علی! که مخصوص به شفاعت من می‌باشند و وارد حوض من می‌گردند، همینانند که فردا زائران و همسایگان من در بهشت خواهند بود.

یا علی! هر کس قبرهای آنان [امامان علیهم السلام] را تعمیر کرده و در محافظت‌ش بکوشد، مثل آن است که در ساختن بیت المقدّس به سلیمان بن داود علیه السلام اعانت و یاری نموده باشد و ثواب زیارت قبرشان برابری با ثواب هفتاد حج بعد از حجّه الاسلام [حج واجب] می‌نماید و به هنگام بازگشت از زیارت شما،

چنان از [آلودگی] گناهان بیرون می‌رود که مانند روز ولادت از مادر، طاهر از لوث معاصی می‌گردد. پس دلشاد باش ای علی و هم، دوستانان خود را به نعیمی بشارت ده که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب انسانی خطور نموده است.

ولکن [با این همه شرف و فضیلت که بیان شد] فرومایگانی از مردم هستند که به زور قبر شما، چنان با دیده‌ی تحقیر و توهین می‌نگرند که نسبت به یک زن زانیه، با آن نظر می‌نگرند و او را به سبب کار زشت شرم‌آورش توبیخ کرده و سرزنش می‌نمایند!!! این نابخردان، بدان اقامت من هستند که شفاعت من به آنان نمی‌رسد و وارد حوض من نمی‌گردند.

این، اندکی بود از بسیار از بیانات مُرَعَبَه‌ی معصومین علیهم‌السلام در باب زیارت و اکنون، وارد شهر «یثرب» یا «مدینه‌الرسول» می‌شویم:

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ؛
 سَلَامٌ مِنَ الرَّحْمَنِ نَحْوَ جَنَابِكُمْ فَإِنَّ سَلَامِي لَا يَلِيقُ بِجَانِبِكُمْ
 ای دیده و دل هر دو به دیدار تو شایق آزاد گرفتار تو از بند علایق
 روی تو چو خورشید هویداست و لیکن هر دیده نباشد به تماشای تو لایق

ای خاک مدینه! بر تو گوارا باد این شرف که پیکر پاک اشرف کائنات، مفخر موجودات و احب الخلق الی الله را در آغوش گرفته و دل‌ها را بسوی خود کشیده‌ای، نه تنها زمینیان، بلکه آسمانیان را هم، مات و مبهوت عزّ و جلال خود ساخته و مهبط الطاف خاصه‌ی حضرت مبدأ اعلا گردیده‌ای که:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ
 سَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۱

خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او [پیامبر] درود فرستید و فرمائش را به خوبی گردن نهید.

این روضه‌ی پرنور و درخشانی که همچون بهشت برین در برابر چشم‌های پراشتیاق زائران، جلوه گر است، مرقد پاک و منور پیغمبر اکرم و رسول الله اعظم حضرت محمد مصطفی ﷺ است که متجاوز از یک و نیم میلیارد مسلمان جهان به افتخار اتباع و پیروی از حضرتش بر روی کره‌ی زمین زندگی می‌کنند و با شنیدن نام مقدّسش، با دلی مواج از محبت و ارادت، زبان به درود بر روان پاک و مطهرش می‌گشایند و هر مسلمانی آرزومند است در خلال مدّت عمرش (اگر چه یک بار هم شده است) توفیق زیارت آن حضرت نصیبش گردد.

والله الحمد که اکنون این موقّعیّت نصیب ما شده است و خود را در مدینه و در کنار قبر مقدّسش می‌بینیم و لذا بسیار مقتضی است که قدر فرصت دانسته و از موقّعیّت کاملاً حسّاس خود، بهره‌های فراوان برداریم و استفاده‌های شایان بنماییم.

۴- بقا و احاطه‌ی ارواح کامله، بعد از مرگ

قبلاً توجّه به این مطلب ضروری است که به براهین قطعیه و ادله‌ی عقلیه‌ی متقنه در جای خود (فلسفه‌ی اعلی) ثابت شده است که: روح انسان، بعد از مفارقت از بدن که «مرگ» نامیده می‌شود، باقی است و نیز مسلم گردیده که ارواح کامله و نفوس مقدّسه‌ی انبیاء و اولیای خدا ﷺ بعد از خلاصی از قید بدن و پیوستگی تامّ به عالم قدس ربوبی، نورانیتشان کاملتر و احاطه و اطلاعتشان نسبت به این عالم، وسیع تر و تصرفاتشان در این نشئه و این جهان نافذتر می‌گردد.^۱

قرآن حکیم، درباره‌ی شهیدان راه خدا می‌فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
يُرْزَقُونَ ﴿۱۶۹﴾ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.^۲

گمان مکن کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند بلکه آنان نزد خدا زنده‌اند و روزی داده می‌شوند و به آنچه که از فضل خدا به آنها اعطا می‌شود، دلشادند.

۱- چون بحث در این مطلب دنباله‌دار، مناسب یا وضع کتاب نمی‌باشد، برای شرح و تحقیق آن به کتاب «نفس» اسفار اربعه‌ی صدر المتألّهین مراجعه فرمایید.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.

همچنین قرآن کریم، مایوس بودن از اصحاب قبور را از ویژگی‌های کفار برشمرده است؛ آنجا که می‌فرماید:

قَدْ يَيْسُوْنَ مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَيْسُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ.^۱
 بطور قطع [قوم یهود] از [ثواب] آخرت مایوس شده‌اند آنچنان که کافران
 [مشرك] از اصحاب قبور [مدفون شدگان در دل خاک] مایوس گردیده‌اند.

شیخ مفید (رضوان الله علیه) در کتاب مقالات می‌فرماید:

وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ عَتَرَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَخْفَى عَلَيْهِمْ بَعْدَ
 الْوَفَاةِ أَحْوَالُ شِيعَتِهِمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا بِإِعْلَامِ اللَّهِ تَعَالَى لَهُمْ ذَلِكَ حَالاً بَعْدَ
 حَالٍ وَ يَسْمَعُونَ كَلَامَ الْمُنَاجِي لَهُمْ فِي مَشَاهِدِهِمُ الْمُكْرَمَةِ الْعِظَامِ
 بِلَطِيفَةٍ مِنْ لَطَائِفِ اللَّهِ تَعَالَى بَيْنَهُمْ بِهَا مِنْ جَمْهُورِ الْعِبَادِ وَ تَبْلُغُهُمُ
 الْمُنَاجَاةُ مِنْ بَعْدٍ كَمَا جَاءَتْ بِهِ الرَّوَايَةُ.^۲

حقیقت آنکه رسول خدا ﷺ و امامان از عترت او علیهم السلام بعد از وفاتشان محیط بر
 احوال شیعه‌ی خود در دنیا می‌باشند و حالات شیعه بر آن بزرگواران مخفی
 نمی‌ماند. سخنان کسی را که در مشاهد مشرفه با ایشان به راز و نیاز و مناجات
 آمده است، می‌شنوند و از گفته‌های دوردستان نیز با خبرند چنان که روایت در
 این باب آمده است.

عبدالله بن بکیر از حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام نقل حدیثی نموده است که امام علیهما السلام

در ضمن آن حدیث، راجع به حضرت امام حسین علیهما السلام می‌فرماید:

وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى زُورِهِ فَهُوَ أَعْرَفُ بِهِمْ وَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ مَا
 فِي رَحَائِلِهِمْ مِنْ أَحَدِهِمْ بِوَلَدِهِ وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَعْفِرُ لَهُ
 وَيَسْئَلُ أَبَاهُ الْإِسْتِعْفَارَ لَهُ وَ يَقُولُ: أَيُّهَا الْبَاكِي لَوْ عَلِمْتُ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ
 لَفَرَحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا حَزَنْتَ وَ إِنَّهُ لَيَسْتَعْفِرُ لَهُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ حَطْبِيَّةٍ.^۳

۱- سوره‌ی ممتحنه، آیه‌ی ۱۳.

۲- بحارالانوار، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۳۰۱.

۳- همان، صفحه‌ی ۳۰۰، نقل از کامل‌الزیارات.

به حقیقت، او [امام حسین علیه السلام] به زوّار خود می‌نگرد و آنان را به اسامی خودشان و اسامی پدرانشان و به اشیایی که بار مرکب‌های خود نموده‌اند، می‌شناسد بهتر از پدری که فرزندان خود را بشناسد و به گریه‌کنندگان خود با نظر عنایت می‌نگرد و درباره‌ی آنان استغفار می‌نماید و از پدرش [امام علی علیه السلام] هم می‌خواهد تا برای آن زائر استغفار کند و می‌گوید: ای گریه‌کننده! اگر بدانی خدا چه چیزی برای تو آماده کرده است، هر آینه خوشحالی و سرورت بیش از غصّه و اندوهت می‌گردد و درباره‌ی او نسبت به هر خطا و لغزشی استغفار می‌نماید.

پس نسیم الطاف و عنایات خاصّه‌ی اولیاء و مقربان درگاه خدا در حول و حوش مراقد منوره و مشاهد مکرمه‌شان، بیش از سایر امکانه در جریان است و لذا باید بار سفر بست و خود را به آن مساکن برکت خدا و محالّ نزول رحمت پروردگار افکند و در معرض نسیم مغفرت قرار گرفت.

سالك راه حق بيا نور هدی ز ما طلب	نور بصیرت از در عترت مصطفی طلب
هست سفینه‌ی نجات عترت و ناخدا خدا	دست در این سفینه زن دامن ناخدا طلب
دم به دمم به گوش هُش می‌فکنند این سُرش	معرفت ار طلب کنی از برکات ما طلب
خسته‌ی درد را بگو هرزه مگرد کوبه کو	از در ما شفا بجو وز دم ما دوا طلب

يَا بِي اَنْتُمْ وَ اُمِّي وَ اَهْلِي وَ مَالِي وَ اُسْرَتِي اَشْهَدُ اللهَ وَ اَشْهَدُكُمْ اَنْتِي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا اَمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ، مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَ بِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَكُمْ مَوَالِ لَكُمْ وَ لِاَوْلِيائِكُمْ، مُبْغِضٌ لِاَعْدَائِكُمْ وَ مُعَادٍ لَهُمْ سَلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا اَبْطَلْتُمْ، مُطِيعٌ لَكُمْ عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ، مُقَرِّ بِفَضْلِكُمْ مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ مُعْتَرِفٌ بِكُمْ مُؤْمِنٌ بِاَيَابِكُمْ مُصَدِّقٌ بِرِجْعَتِكُمْ مُنْتَظِرٌ لِامْرِكُمْ مُرْتَقِبٌ لِذَوْلَتِكُمْ آخِذٌ بِقَوْلِكُمْ عَامِلٌ بِامْرِكُمْ مُسْتَجِيبٌ بِكُمْ زَائِرٌ لَكُمْ لَا يَدُّ عَائِدٌ بِقُبُورِكُمْ مُسْتَشْفِعٌ اِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِكُمْ وَ مُتَقَرِّبٌ بِكُمْ اِلَيْهِ وَ مُقَدِّمٌكُمْ اِمَامَ طَلِبْتِي وَ حَوَائِجِي وَ اِرَادَتِي فِي كُلِّ اَحْوَالِي وَ اُمُورِي.^۱

۱- قسمتی از زیارت جامعه‌ی کبیره.

۵- خاک پای آسمانیان، حیات بخش است

قرآن در سوره‌ی مبارکه‌ی «طه» قصه‌ی گوساله ساختن سامری از زیورآلات و به صدا در آوردن آن و گمراه نمودن بنی اسرائیل را نقل کرده و آنگاه می‌فرماید:

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ﴿٩٦﴾ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا.^۱

موسی علیه السلام گفت: چگونه است کار بزرگ تو ای سامری [یعنی چه کردی که این گوساله‌ی مرده را زنده نموده و آن را به صدا آوردی؟] گفت: من چیزی دیدم که آنها، آن را ندیدند. من، مشت‌ی خاک از جای پای رسول [یعنی جبرئیل علیه السلام] را برداشتم و آن را [به گوساله] پاشیدم [و زنده شد].

حال، اندکی در این حقیقت قرآنی بیندیشید که حیات یک فرشته‌ی آسمانی، آنچنان اثربخش و فعال است که وقتی بصورت انسانی متمثل شده و روی زمین راه می‌رود، خاک مرده‌ای که زیر پای او یا زیر پای اسبش (بر حسب اختلاف روایات) قرار می‌گیرد، از پرتو نور حیات او، روشن شده و منشأ حیات در موجود مرده‌ی دیگری می‌گردد.

بنابراین، چه استبعادی دارد که خاک قبر آسمانیان (گذشته از ارواح قویه‌ی آنان) و بالاخص تربت پاک سالار شهیدان علیه السلام بر اثر تماس و تقارب با ابدان طیب و طاهر آن زنده‌های حقیقی که به فرموده‌ی قرآن: «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» هستند، دارای خاصیت «احیا» و شفا و رفع هر گونه بلا گردیده و دل‌های مرده را زنده کرده و نغمه‌ی توحید و خداجویی از اعماق وجود انسان‌های خامد و خاموش برانگیزد.

آری! خدایی که آن اثر را به خاک پای اسب جبرئیل عنایت فرموده است، مسلماً می‌تواند همان اثر را به خاک قبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت رسولش علیهم السلام که بالتحقیق افضل و اکرم از فرشتگان مقرب درگاه خدا می‌باشند، عنایت بفرماید.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.^۲

پس آنچه از طریق برهان عقلی، ثابت است و از نظر قرآن کریم، مسلم، این حقیقت است که: ارواح منقطعه‌ی از ابدان جسمانی، در عالم بعد از مرگ «زنده» اند و هر یک در حدِّ

۱- سوره‌ی طه، آیات ۹۵ و ۹۶.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷۴.

سعه‌ی وجودی و قدرت روحی خود، دارای «آثار حیاتی» که أنحاء تصرفات گوناگون در محیط هستی هر موجود زنده است می‌باشند و اثر در عالم پایین تر از عالم خود می‌گذارند. منتها، روشن است که یک روح ضعیف ناقص، دارای فعالیت بسیار محدود ناقصی می‌باشد اما یک روح قوی کامل، مانند ارواح عالیّه‌ی انبیاء و امامان علیهم‌السلام میدان فعالیت فوق‌العاده وسیع و عمیقی خواهد داشت، تا آنجا که شفابخشی بیماران، رفع نیازمندی‌های محتاجان، هدایت گمراهان، گشودن عقده‌های لاینحل گرفتاران و... از امور بسیار ساده و آسان در جنب اراده و خواست او خواهد بود.

حال، این ما و این هم روضه‌ی مطهره‌ی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که فرصتی است بسیار مغتنم برای عرض مودّت و اظهار حاجت، به رجاء وصول به مقامات شامخه‌ی روحی و نیل به کمالات معنوی انسانی، با توجه به اینکه حضرتش «رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ» است و مخاطب به خطاب «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۱ متخلّق به خلق رأفت و رحمت درباره‌ی مؤمنین است: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»^۲ که خدایش فرموده: «وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ»^۳ ای پیامبر! بانگ بر سائل مزین، بینوا را از در خانهات به خشونت مران.

وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.^۴

وقتی گروندگان به آیات ما به سوی تو آمدند، بگو: سلام بر شما! خدای شما بر خود حتم نموده است که رحمت روا دارد درباره‌ی هر کسی از شما که از روی نادانی، مرتکب کار زشتی گردیده و بعد از آن، تائب گشته و رو به صلاح آورده است. چه؛ مسلماً خدا آمرزنده و مهربان است.

آری! چه فرصت بسیار عزیز و چه موقعیت کاملاً ممتازی به دست آمده که اکنون، خود را در روضه‌ی حضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌بینیم و سر به دیوار خانه‌ی

۱- سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۴.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۸.

۳- سوره‌ی ضحی، آیه‌ی ۱۰.

۴- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۴.

حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نهاده و دست حاجت، به سوی آستان مقدّسی دراز کرده‌ایم که هیچ‌کس نخواهد از این در نرود بی‌مقصد. آنجا که غذای منحصر خود را به «مسکین و یتیم و اسیر» انفاق نموده و خود، سه شبانه روز به آب خالی اکتفا کرده و آسایش دیگران را بر آسایش خود ترجیح داده‌اند و متقابلاً خدای مَنان نیز با فرستادن سوره‌ی «انسان»، از مقام شامخ آن خاندان تجلیل نموده و کار فوق‌العاده بزرگشان را که منبعث از کمال اخلاص و بر اساس جلب رضای خدا بوده است، مورد تقدیر و تشکر قرار داده که می‌فرماید:

و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا نُنْطَعِمُكُمْ لِيُوجِبَ اللَّهُ لَآ تَرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا.^۱

بعد از ذکر نعمات بهشتی می‌فرماید:

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا.^۲

پس سزاوار است که ما هم بر در این خانه بایستیم که باب‌الله است و ناله‌ی استغاثه و

استمداد از صمیم جان برآوریم که:

بِكُمْ أَخْرَجْنَا اللَّهُ مِنَ الدُّلِّ وَ فَرَجَ عَنَّا غَمْرَاتِ الْكُزُوبِ وَ أَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا
جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ النَّارِ.^۳

به سبب شماست که خدا، ما را از دلت و خواری بیرون کشیده و شداید

اندوهبار زندگی را، از ما برطرف ساخته و ما را از پرتگاه‌های نابودی و آتش،

نجات بخشیده است.

من ار چه هیچ نیم هر چه هستم آن توأم مرا مران که سگی سر بر آستان توأم

۶- شیعه در مدینه، گمشده‌ای دارد

قبر فاطمه علیها السلام کجاست؟ زهرا، مهین بانوی عالم اسلام و قرآن در کجا مدفون

است؟! آیا در بقیع یا بین قبر و منبر پیغمبر یا در خانه‌ی خودش؟

۱- سوره‌ی انسان، آیات ۸ و ۹.

۲- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۲.

۳- قسمتی از زیارت جامعه‌ی کبیره.

بانویی با آن عز و جلال که رسول اعظم خدا ﷺ به احترام ورود او از جا برمی‌خاست و به قدمش خوشامد می‌گفت و بوسه بر دست مبارکش می‌زد و در جای خودش می‌نشاند:

وَ كَانَتْ أَشْبَهَ النَّاسِ كَلَامًا وَ حَدِيثًا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَحْكِي شِيمَتَهَا
شِيمَتَهُ وَ مَا تَحْرِمُ مِشْيَتَهَا مِشْيَتَهُ وَ كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ رَحَبَ بِهَا وَ
قَبْلَ يَدَيْهَا وَ أَجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ^۱.

رسول اکرم ﷺ می‌خواست با این رفتار عجیب و حیرت‌انگیزش، گوشه‌ای از عظمت و جلالت آسمانی آن یکتا گوهر زینت‌بخش عرش خدا را نشان دهد تا امت اسلامی پی به حرمت فوق‌تصور آن ودیعه‌ی الهیه ببرد و در حفظ حریم عزت و شوکت ملکوتی‌اش بکوشد و از برکات بی‌پایان وجود اقدسش به سعادت ابدی نایل گردد.

ولی یالاسف که بعد از وفات رسول خدا ﷺ علیرغم تمام آن توصیه‌های قوی و فعلی پیامبر ﷺ آن یگانه یادگار رسول‌الله ﷺ آنچنان از دست امت در فشار افتاد که تمام مدّت کوتاه زندگانی پرمحنتش بعد از پدر با غصّه و اندوه و مصیبت سپری شد و از ستمگری‌های حکومت وقت و سکوت ذلت‌بار مردم مسلمان به ستوه آمد و عاقبت بعد از تحمّل بار سنگین مصائب و شدائد بسیار غم‌انگیز و روح‌گداز با جسمی رنجور و قلبی محزون، دیده از این دنیای دون فروبست و ضمن وصیّتی جانسوز از همسر بزرگوارش خواست، شبانه تجهیزش نموده و به خاک بسپاردش و مردم حق‌شناس را از محلّ قبرش باخبر نگرداند.

این وصیّت به «اخفاء قبر» از ناحیه‌ی صدیق‌ه‌ی کبری ؑ یک ضربه بسیار مؤثر و قاطعی بود که به دست آن آیت کبرای الهیه بر پیکر سیاست‌ظالمانه و در عین حال مزورانه‌ی ابوبکر و عمر فرود آمد و پرده‌ی تزویر و تدلیس آنها را بالا زد و چهره‌ی منفور ضدّ خدای آنان را در برابر چشم حقیقت‌طلبان، آشکار و عیان ساخت.

چه؛ حدیث از رسول خدا ﷺ به نقل هر دو فرقه‌ی شیعه و سنی به عبارات گوناگون،

رسیده است به این مضمون:

۱- بیت‌الاحزان محدّث قمی، صفحه‌ی ۸.

فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهَا مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى
اللَّهِ.^۱

فاطمه، پاره‌ی تن من است و من از اویم. هر کس او را بیازارد، به حقیقت، مرا
آزرده و هر که مرا بیازارد، در حقیقت، خدا را آزرده است.

و هم می‌فرمود:

يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعْضَبِكَ وَ يَرْضَى لِرِضَاكِ.^۲

ای فاطمه! حقیقت آنکه خدا به خشم تو، خشمگین می‌شود و به خشنودی تو،
خشنود می‌گردد.

بنابراین، ایضای فاطمه علیها السلام ایضای رسول صلی الله علیه و آله و ایضای خداست و ایضای خدا و رسول
نیز به حکم صریح قرآن، مستوجب لعنت پروردگار در دنیا و آخرت و مایه‌ی عذاب مهین
است که می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ
عَذَابًا مُّهِينًا.^۳

محققاً کسانی که خدا و رسول او را می‌آزارند، خدا آنان را در دنیا و
آخرت، لعنت کرده برای آنها عذاب خوارکننده‌ای را مهیناً نموده است.

پس، فاطمه علیها السلام آن پاره‌ی تن پیغمبر با وصیت بر اخفاء قبر مقدّسش، نشان داد از
دست حکام زمان، ظلم و ستم‌های فراوان کشیده و آخرالامر، با قلبی آزرده و روحی
خشمگین بر ستمگران از دنیا رفته و راضی به شرکت آنان در تجهیز و نماز بر جنازه و
دفنش نبوده است و از طرفی هم به مقتضای احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و رفتار و گفتار آن
حضرت درباره‌ی دخترش بر مسلمانان ثابت است که خشم و غضب فاطمه علیها السلام بر جمعیتی،
موجب خشم و غضب خداست بر آن جمعیت و خشم و غضب خدا هم موجب لعنت
است و منفوریت و بدیهی است مردم ملعون و مطرود از رحمت حق، صلاحیت حکومت
بر امت اسلام و قرآن ندارند.

۱- فضائل الخمسة من الصحاح الستة، جلد ۳، صفحه ۱۵۶ و بیت الاحزان محدث قمی، صفحه ۷۳.

۲- همان.

۳- سوره‌ی احزاب، آیه ۵۷.

بنابراین، موضوع «اختفاء قبر» حضرت زهرا علیها السلام یک «سند» حی و زنده است بر بطلان حکومت شیخین و دنباله‌های تولیدشده‌ی از حکومت جائرانه‌ی آنان که تا روز قیامت این ندا در عالم اسلام به گوش هوشمندان زنده‌دل که پنبه‌ی تعصب بر گوش قلب خود ننهاده‌اند می‌رسد که:

وَلَايَ الْأُمُورِ تُدْفَنُ سِرًّا
بَضْعَةَ الْمُصْطَفَىٰ وَ يُعْفَىٰ ثَرَاهَا؟
أَمْ لِأَيِّ الْأُمُورِ تُجْهَلُ قَدْرًا
بِنْتُ خَيْرِ الْوَرَىٰ فَتُجْهَلُ قَبْرًا

به چه علت باید پاره‌ی تن بیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله مخفیانه دفن گردد و آثار

قبرش محو شود؟! برای چه باید قدر و منزلت دختر بهترین مردمان، مجهول

باشد و قبرش نامعلوم بماند؟

أَوْهٌ لِنَبْتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله
مَاتَتْ بِغُصَّتِهَا أَسِيفَةً

حال که چنین است، ما در مدینه به دنبال گمشده‌ی خود می‌گردیم و در هر جا که احتمال مزار آن شفیعه‌ی روز جزا داده شده است، به زیارت می‌پردازیم. گاهی اشک گرم حاکی از مودت و سوز درونی خود را به روی خاک‌های زمین بقیع می‌ریزیم و به احتمال این که قبر شریفش آنجاست «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ» می‌گوییم و گاهی در حرم مطهر بیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بین قبر و منبر آن حضرت به زیارت آن آیت مخزونه‌ی حق می‌ایستیم که محتملاً رسول خدا صلی الله علیه و آله برای هدایت مردم به درک این فیض عظیم، فرموده است:

مَا بَيْنَ قَبْرِي وَ مَنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ^۱

بین قبر و منبر من، باغی از باغ‌های بهشت است.

گاهی هم به سمت قسمت شمالی حجره‌ی مطهره، یعنی پشت سر مرقد منور رسول الله صلی الله علیه و آله که خانه‌ی فاطمه علیها السلام بوده است می‌رویم و آنجا در داخل ضریح مطهر، قبر و صندوق جداگانه‌ای می‌بینیم که به گفته‌ی مرحوم شیخ صدوق (علیه الرحمه والرضوان) احتمال بودن قبر حضرت صدیقه علیها السلام در آنجا که خانه‌ی خود حضرت بوده است، از دو احتمال پیشین قویتر است.^۲ آنجا نیز به عرض تحیت و سلام و مودت می‌پردازیم و مخصوصاً به یاد مصائب جانسوزی که در آن خانه به تنها یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله رو آورده است، می‌افتمیم و

۱- وافی، جلد ۲، ابواب الزیارات، باب ۱۷۸، صفحه‌ی ۲۰۲.

۲- همان، صفحه‌ی ۲۰۲، نقل از فقیه.

از شدت تأثر و سوز دل، روی زمین می‌نشینیم و با حالی توفانی و منقلب، سر به دیوار خانه‌اش نهاده و زار زار می‌نالیم که:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الصَّادِقَةُ الشَّهِيدَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ
الْمَعْصُوبَةُ.

آری! این اشک و آه‌ها و ناله‌های جگرخراش شیعه در طول قرون متمادیه در کنار قبور آل علی علیهم‌السلام برای این است که ذکر مبارک آنان را در دل‌ها زنده نگه داشته و روشندان با هدف را به تفکر و تحرک وادارد که برای پی بردن به راز دل و سوز درونی «شیعه»، قدم در وادی تحقیق بگذارند و سرانجام، «راهنمایان ناصح» را از «راهنزان خائن» تمیز داده و این جامعه‌ی بشری گم کرده راه را، از لب پرتگاه نابودی و هلاک دائم به کناری کشیده و در مسیر سعادت جاودان، به حرکت درآورند.

شیعه، همچنان در کنار قبر زهرا و فرزندان زهرا علیهم‌السلام می‌نالد و اشک عزا بر تربت پاکشان می‌ریزد تا روزی که خود را به دامن یازدهمین فرزند زهرا، حضرت مهدی موعود (ارواح‌العالمین له‌الغناء) بیفکند و در سایه‌ی شمشیر انتقام او و حکومت حقّی عادل‌اش، تشفی قلب و آرامش دل بیابد. آن روز است که شیعه، دیگر، پرچم عید و سرور و فرح می‌افرازد. ولی تا به آن روز نرسیده، دائم در انقلاب و التهاب است. پیوسته از دل می‌جوشد و از جان می‌خروشد و با ندیدن آل علی و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام بر مسند امامت جامعه‌ی انسان در هر زمان، نهضت‌ها به صورت گوناگون بوجود آورده و قربانی‌ها می‌دهد، زجرها کشیده و شکنجه‌ها می‌بیند و از پای نمی‌نشیند و برای تسکین دردهای سوزان درونی‌اش و هم‌بمنظور مشتعل نگه داشتن آتش حق‌جویی و باطل‌سوزی‌اش، علی‌الدوام بر گرد قبور آل علی علیهم‌السلام پروانه‌وار می‌چرخد و بر تربت پاکشان «به انتظار فرج» و ظهور باهرالتور قائمشان (عجل الله تعالی فرجه‌الشریف) اشک می‌ریزد و می‌گوید:

لَكِنَّ كَسْرَ الصِّلَعِ لَيْسَ يَنْجِبُ
إِلَّا بِصَمَامِ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ

۷- بقیع، یا بارگاه قدس و مظهر عزت و کبریای خدا

فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.^۱

کفش‌های خویش از پای بیفکن که تو در وادی مقدس طُوئی هستی.

ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس موسی، اینجا به امید قبسی می آید
هیچ کس نیست که در کوی تو آش کاری نیست هر کس اینجا ز پی ملتسمی می آید

اینجا، بقعه‌ی طیبه‌ای است که علاوه بر اینکه مدفن هزاران نفر از بزرگان دین و صحابه‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و همسران و فرزندان آن حضرت می‌باشد، بزرگ‌ترین مایه‌ی شرف و جلالتش آن است که ابدان طیب و طاهر چهار امام معصوم و حجج الهیه را در آغوش گرفته^۱ و به همین جهت است که دلباختگان اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله با مجذوبیتی خاص، رو به بقیع می‌آورند و در موسم حج در همان محوطه‌ی به ظاهر ویران، غلغله‌ای عظیم برپا می‌شود و زمزمه‌های عاشقانه‌ی شیعه و دوستداران خاندان عصمت در اطراف همان قبرهای مقدسی که به ظاهر، با خاک زمین یکسان است،^۲ اما به حقیقت، هر ذره‌ای از ذرات خاکشان، با تاروپود قلب‌های شیعه مرتبط است، پخش می‌گردد و با دود دل و اشک و آهشان به آسمان بالا می‌رود تا معترضان بی‌خبر از سر کار شیعه، پی ببرند و بفهمند که شیعه، اگر با ازدحامی عجیب و ولعی غریب بر سر مرقد مولایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امامش حسین شهید علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام در مشهد و کاظمین و سامرا می‌افتد و بوسه بر در و دیوارشان می‌زند و همچون پروانه‌ای بر گرد شمع، دور ضریحشان می‌چرخد و مانند بلبل بر شاخه‌ی گل، نغمه‌های جگرسوز سر می‌دهد، نه از آن جهت است که مرعوب گنبد و بارگاه است و مجذوب طلا و نقره و قندیل و چلچراغ و صحن و رواق و صندوق و ضریح زرین و سیمین!

خیر! چنین نیست؛ بلکه او بر اساس معرفتی که از طریق بسیار واضح و روشن، نسبت به امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر ائمه‌ی معصومین علیهم السلام به دست آورده است، محبتی فوق‌العاده عمیق و راسخ در جان، نسبت به آن بزرگواران در خود احساس می‌کند که قابل قیاس با محبت به هیچ عزیزی از عزیزانش نمی‌باشد و نسبت به احدی، احساس چنین محبتی نمی‌نماید.

۱- بنا بر قولی، چنانکه در گذشته اشاره شد، مرقد منور حضرت زهرا علیها السلام نیز در بقیع و در سمت جنوب قبور ائمه علیهم السلام واقع شده است؛ ولی قول دیگر بر این است که آن قبر، قبر شریف حضرت فاطمه‌ی بنت اسد علیها السلام مادر عالی‌مقام حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام است.
۲- قبور منوره‌ی ائمه‌ی بقیع سابقاً دارای گنبد و بارگاه و صندوق و ضریح بوده است. فرقه‌ی وهابیه بعد از تسلط بر حجاز، بر اساس یک توهم نابجا، تمام آنها را خراب کرده‌اند و اکنون قبور امامان علیهم السلام بدون هر گونه سایبان است و فقط بوسیله‌ی چند سنگ معمولی حجازی نشده که در اطراف هر قبری نهاده‌اند از یکدیگر مجزا می‌باشند.

لذا در هر گوشه‌ی دنیا که اثر و نشانی از آن چهارده معصوم محبوبش سراغ بگیرد، با شوق و ولعی تمام، به سوی آن می‌شتابد و تا آخرین حد امکان تقرّب و نزدیک شدن، پیش می‌رود. به همین جهت می‌بینیم با اینکه در بقیع، نه طلا و نقره‌ای هست و نه قبّه و بارگاهی، نه صحن و رواق و نه قندیل و چلچراغی (بلکه فقط چند قبر بسیار ساده و معمولی در کنار هم واقع شده است که حتی به اندازه‌ی یک قبرستان متعارف در شهرهای آباد و نظیف هم از نظر نظیف و تنظیم معابر در قسمت داخل و خارج قبرستان، مورد توجه دولت سعودی نمی‌باشد)، با اینکه در مرکز شهر و نزدیک مسجد النبی، واقع شده و در مرئی و منظر عمومی واردین است و با اینکه بقیع، فعلاً در شرایط کنونی، فاقد همه گونه تجمل و تزیینات ظاهری است، مع الوصف ازدحام شیعه بر سر قبور ائمه‌ی بقیع علیهم‌السلام مانند همان ازدحامی است که در مزارهای شکوهمند با صحن و رواق دیگر امامان علیهم‌السلام دارند.

بلکه اینجا، با تأثر روحی بیشتر که از مشاهده‌ی وضع اسفبار مزار این بزرگواران که رعایت ادب و احترامات ظاهری هم نسبت به مراقد منورشان نشده است، ناشی می‌شود، توفانی در فضای جانشان برمی‌خیزد، آنچنان که صدای ضجّه و شیون و افغانشان در آن محوّطه و اطراف بقیع می‌پیچد که باعث حیرت ناآگاهان از «اسرار تشیع» و بی‌خبران از رمز «محبت» می‌گردد تا آنجا که احیاناً زبان به ذمّ و اعتراض می‌گشایند و تعجّبی هم ندارد، که «عُدْرُهُمْ جَهْلُهُمْ»:

میان عاشق و معشوق رمزی است چه داند آن که اشتر می‌چراند

آری! شیعه اگر ممانعتی نبیند، خود را بی‌تابانه بر سر آن مراقد طیبه می‌افکند و با مژگان چشمش، خاک‌ها و غبارهای آن قبور مطهره را می‌روید و آنگاه بجای آن، «طلای ناب» می‌ریزد و در اندک مدّتی، شکوه و جلالی عظیم، بالای آن مزارهای مشرفه تشکیل می‌دهد.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَقِدُ حَرَمَةَ صَاحِبِ هَذَا الْمَشْهَدِ الشَّرِيفِ فِي غَيْبَتِهِ كَمَا
أَعْتَقِدُهَا فِي حَضْرَتِهِ وَ أَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَكَ وَ خُلَفَائِكَ أَحْيَاءٌ عِنْدَكَ يُرْزَقُونَ
يَرُونَ مَقَامِي وَ يَسْمَعُونَ كَلَامِي وَ يُرْزَوْنَ سَلَامِي.^۱

خدا یا! من همچنان که به حرمت صاحب این مشهد شریف در حال حضورش

۱- قسمتی از اذن دخول به روضات مطهره‌ی معصومین علیهم‌السلام، منقول از کفعمی.

معتقدم، در غیاب او نیز، اعتقاد به حرمتش دارم و می‌دانم رسول تو و
جانشینانش زنده‌اند و در نزد تو، روزی داده می‌شوند، جای ایستادنم را
می‌بینند و سخنم را می‌شنوند و به سلامم جواب می‌دهند.

چهار امام معصوم که شرف به خاک بقیع بخشیده‌اند:

۱- حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

۲- حضرت امام زین العابدین علیه السلام

۳- حضرت امام محمد باقر علیه السلام

۴- حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا زِيَارَتَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ شَفَاعَتَهُمْ فِي الآخِرَةِ.

۸- شهدای اُحد؛ قربانیان راه خدا

این دین مقدّسی که اکنون، سایه بر سر ما افکنده و ما در پناه آن با خدا و اولیای
خدا، آشنا گشته و سر به آستان «قرآن کریم و عترت طاهره علیهم السلام» نهاده‌ایم و احکام آسمانی
و وحی خدا را که برنامه‌ی سعادت جاودانی انسان است، با کمال سهولت و آسانی، به
دست آورده و در مسیر حیات ابدی، با آرامش خاطر و بی‌دغدغه و اضطراب، پیش
می‌رویم و خود را مجهّز به جهازات زندگی سراسر نعمت و سعادت بعد از مرگ می‌سازیم،
آری! این دین مقدّس و این ماء‌الحیات آسمانی، به این سادگی و با قیمت ارزان، به دست
ما نرسیده است بلکه به قیمت خون ده‌ها و صدها هزار تن از پاکان و عزیزان عالم انسان،
برای ما فراهم شده و در زندگی کنونی ما مستقر گردیده است.

خدا می‌داند چه جوانان شریف و برومندی، در خاک و خون غلتیده‌اند و چه
پیکرهای نازنینی بالای دار و چه سرهای عزیز و منوری بر فراز نی رفته است. چه خانمان‌ها،
بی‌سر و سامان گشته و چه پردگیانی به اسارت افتاده‌اند. چه شخصیت‌های علیم و چه
رجال حکیمی در سیاه‌چال‌های زندان، بدرود حیات گفته‌اند. چه خانواده‌ها داغدار گردیده
و دود از دل مادران جوان‌مُرده و آه از نهاد یتیمان بی‌پدر برخاسته و سرشک جگرسوز، از
چشم‌های مصیبت‌زدگان، با خون دلشان درآمیخته است و خلاصه! انواع و اقسام مصائب و
دربه‌دری‌ها بوجود آمده است تا این دین و این قرآن، به دست ما مسلمانان کنونی رسیده

است که الآن، ما چشم باز کرده و خود را در میان یک خانواده‌ی اسلامی و در آغوش پدر و مادر مسلمان می‌بینیم که برای «قرآن» احترام قائلند و عرض مودت به آستان مقدس امام امیرالمؤمنین و اهل بیت عصمت علیهم‌السلام می‌نمایند و به نام مبارک امام حسین علیه‌السلام تشکیل مجلس عزاء می‌دهند و بانگ فرح‌بخش اذان و کلمات نورانی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله، از مآذنه‌ها با آهنگ رسا در فضای زندگی ما پخش می‌شود و صفوف جماعات باشکوه نماز، در مساجد معظم، بسته می‌شود و منبرهای وعظ و تبلیغ و ارشاد و هدایت مردم به سوی خدا نهاده می‌شود.

ما، اینها را می‌بینیم و پیش خود فکر می‌کنیم، لابد همیشه چنین بوده است و مطلب، خیلی عادی و معمولی تلقی می‌گردد و اصلاً ماجراهای خونین و غم‌انگیزی که بر اسلام و مسلمین گذشته است، در دل‌ها خطور نمی‌کند و در نتیجه، طوری شده که عظمت نعمت اسلام و قرآن و مخصوصاً نعمت عظمای «تشیع و ولایت» در نظر نسل فعلی ما، واضح و روشن نمی‌گردد و قهراً چنان که باید در حفظ و حراست آن نمی‌کوشند و احیاناً در مقابل متاع بسیار پست و ناچیزی، نفیس‌ترین سرمایه‌های انسانی بلکه تنها عامل تأمین حیات جاودانی خود، یعنی «دین» را از دست می‌دهند!

لذا لازم است نسل جوان ما به مطالعه‌ی تاریخ صدر اسلام، اهمّیت شایانی بدهند و در حالات مردان و جوانان قوی‌الاراده و با ایمان (مسلمان‌های نخستین) با دقت بیندیشند که با چه فداکاری اعجاب‌انگیزی در راه دفاع از حریم اسلام و قرآن کوشیدند و تمام غُلَقه‌های مادی را که طبعاً بسان زنجیرهای محکم، به دست و پای اکثر انسان‌ها بسته است و به عقب‌نشینی از صحنه‌های هولناک جهاد در راه حق، وامی‌دارد، آن بزرگواران عالی‌همت با ایمان، از دست و پای خود گشودند و به تمام معنای کلمه‌ی «گذشتن»، از همه چیز گذشتند و کلمه‌ی طّیبه‌ی «لا اله الا الله» را نه تنها به زبان، بلکه به سراسر وجود و جمیع ذرات جسم و حقیقت جان، گفتند و بی‌تردید و نوسان، قدم به میدان جهاد نهاده و سر و دست و پیکر خود را هدف تیر و نیزه و شمشیر، قرار دادند.

خون بسیار ارزنده و ذی قیمت خود را به پای درخت دین ریختند و این شجره‌ی طیبه را با خون خود آبیاری نموده و شادابی و طراوت خاصی به آن بخشیدند. تا امروز که می‌بینیم با میوه و محصول فراوان و سرسبز و خرّم، تحویل ما داده‌اند.

فَجَزَاهُمْ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَعَنْ جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ خَيْرَ الْجَزَاءِ.

اینک، ما که در تشرّف به اسلام و تشیّع، مدیون زحمات فوق‌العاده گرانقدر آن بزرگان هستیم، خود را موظّف به عرض سپاس و تشکر می‌دانیم.

علاوه بر آنکه باید به همان راهی که آنها رفته‌اند، ما هم برویم و همان‌طور که آنان، دین حنیف اسلام را سالمّاً تحویل ما داده‌اند، ما هم باید سالمّاً تحویل آیندگان بدهیم، علاوه بر این، لازم است به منظور «احیاء ذکر آن رادمردان عالم اسلام»، در مجالس و محافل عمومی خود، شمه‌ای از فضایل روحی و قدرت ایمانی و مراتب فداکاری آنها را مورد بحث و گفتگو قرار دهیم و هم گهگاه، بار سفر بسته و از اوطان خود به عزم زیارت قبرهای مقدّسشان برویم و تعظیم مزارشان را که مصداق «تعظیم شعائرالله» است، از افضل «قُرَبات» بدانیم.

حال، از جمله‌ی آن پیشتازان میدان فداکاری و جانبازی در راه خدا، «شهادی اُحد» می‌باشند که در روزگار غربت اسلام و بی کسی پیغمبر اکرم ﷺ قد مردانگی برافراشتند و به یاری دین خدا برخاستند و در برابر توفان مصائب و مِحَن که به آنها رو آورد، ایستادگی نموده و از پای ننشستند تا بالاخره، جان خود را در این راه از دست داده و با پیکر آغشته به خون به لقای خدا مشرّف گردیده و به حیات ابدی نایل شدند و امت اسلامی را الی الابد، رهین منت خود قرار دادند که امروز، ما در برابر تربت پاکشان می‌ایستیم و می‌گوییم:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ وَ أَنْصَارَ رَسُولِهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَكُمْ لِذِيْنِهِ وَ اصْطَفَاكُمْ لِرَسُولِهِ وَ أَشْهَدُ
أَنَّكُمْ قَدْ جَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ ذَبَبْتُمْ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ عَنْ نَبِيِّهِ.^۱

۱- قسمتی از زیارت قبور شهدای اُحد.

و بالاخص، حضرت حمزه سیدالشهداء علیه السلام عم بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله سهم بیشتری در نصرت و یاری دین خدا و رسول خدا دارد و لذا در میان شهدای اُحد، دارای فضیلت ممتازی است که مقام اقدس نبوی صلی الله علیه و آله درباره‌ی آن حضرت فرموده‌اند:

مَنْ زَارَنِي وَ لَمْ يَزُرْ قَبْرَ عَمِّي حَمْرَةَ فَقَدْ جَفَانِي.^۱

هر کس به زیارت من آید و قبر عمویم حمزه را زیارت ننماید، حقاً درباره‌ی من جفا کرده است.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ الشَّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدَ رَسُولِهِ... وَ أَنْتَ مِمَّنْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِصَلَاتِهِ وَ حَتْنِي عَلِيٍّ بِرِّهِ وَ دَلَّنِي عَلِيٍّ فَضْلِهِ وَ هَدَانِي لِحُبِّهِ وَ رَغَّبَنِي فِي الْوَفَادَةِ إِلَيْهِ وَ أَلْهَمَنِي طَلَبَ الْخَوَائِجِ عِنْدَهُ.^۲

۹- پایان سفر و ختم کتاب

اینجا، سفر پر از اسرار ما به پایان می‌رسد و ان‌شاءالله با قلبی مطهر از ذنوب و روحی منور به نور معرفت پروردگار و اولیای کرامش و برخوردارگی کامل از منافع همه‌جانبه‌ی حج و زیارت به شهر و دیار خود برمی‌گردیم و از خداوند متان می‌خواهیم، به حرمت بیت حرام و مشاعر عظامش و به مقرَّبیت رسول مکرم و اهل بیت اطهارش (صلوات الله علیهم اجمعین) و به فضل عظیم و کرم عمی‌ش، حج ما را قبول و سعی ما را در پناه ولی اعظمش امام زمان (ارواحنا فداه) از گزند وساوس شیطان و اتباع شیطان در امان نگه دارد و فرزندان ما را از انحرافات اعتقادی و اخلاقی و عملی، مصون و محفوظ بفرماید. «إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ».

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنَا حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ،

وَ زِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ وَ الْإِيْمَةَ فِي كُلِّ عَامٍ،

وَ لَا تُخَلِّنَا يَا رَبَّنَا مِنْ تِلْكَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِيفَةِ،

وَ الْمَوَاقِفِ الْكَرِيمَةِ مَا أَبَقَيْتَنَا،

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

جمعه، هفتم ذی‌قعدة ۱۳۹۴ - آذرماه ۱۳۵۳

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۲، ابواب المزار، صفحه ۱۹۲.

۲- قسمتی از زیارت حضرت حمزه علیه السلام.

آيات قرآن

- أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ
نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ، ٢٥٤
- اتَّقُونَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ، ٢٢٣
- إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ، ١٢٣
- أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ، ٢٤٣
- أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا، ٣٢٤
- الْحَجَّ أَنَّهُمْ مَعْلُومَاتٌ، ٣٤١
- الْحَجَّ الْأَكْبَرِ، ٣٣٠
- الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ، ١٤٣، ٢٩٠
- الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، ٧٧
- الزَّانِيَةَ وَالزَّانِيَ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا ٢٤٧
- أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا، ٣٧٩
- اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، ٢٨
- أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ، ١٤٨
- أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ، ١٤٨
- أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ، ٤٤
- إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ، ٧٨
- أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ ١٨٥
- إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْإِسْلَامِ، ١١٣
- إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ، ١٢٤
- إِنَّ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، ٣٩٤
- إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرَوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ، ١٨٤
- إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، ٨٤
- إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، ٣٨٤
- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ، ١٦٠
- إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، ١٤٧
- إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ، ٢٤٤
- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَلنِّكَرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ، ٢٩
- إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً، ٣٩٢
- إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ، ١٢٢-١٢٣
- إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، ٣١٥
- إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالنَّعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا، ٤٨
- إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ، ١٢٣
- إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَيْتُنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا، ١٨٧
- أُولَئِكَ كَالنَّعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، ٤٧
- أَوْلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا، ١٤٤
- أَوْ مَنْ كَانَ مِثْنًا فَأَحْيَيْنَاهُ، ٨٠
- إِنِّي أَنَا نَعْبُدُ وَإِنَّا أَنَا نَسْتَعِينُ، ٢٨٣
- بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، ٣٨٧
- بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعَلَمِهِ، ٣١٥
- تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ، ٢٤٣، ٢٤٥
- ثُمَّ لَيَقْفُضُوا تَفْئُهُمْ، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٣
- جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، ١٩٩
- جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ، ٤١، ٤٤، ٤٦، ٢٤١
- خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا، ٢٨
- ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، ١٤٤
- ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، ١٨٢
- ذَلِكَ لِنَعْلَمَ مَا، ٤٣
- ذَلِكُمْ أَطَهَّرْ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ، ١٣٨
- رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي، ٣٩

- رَبَّنَا لِتَقْبَلُوا الصَّلَاةَ، ٣٩
- رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، ١٤١
- سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ، ١٢٣
- سُنِّبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ، ٨٠
- سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ الشُّجُودِ، ٩٢
- صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُيَآنٌ مَرْصُوصٌ، ٢٩٦
- فَاجْعَلْ أَفْتِدَاءَ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ، ٣٩
- فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى، ٣٩٦، ٢٤٥
- فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا، ٢٣٨، ٢٢٢
- فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ، ١٨، ٣٣٧، ٣٣٩، ٣٤١
- فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ١٢٥
- فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، ١٦١
- فَأَمَّا الرَّبُّ يُدَبِّرْ فَيَذْهَبُ جُفَاءً، ١٥٠
- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ، ١٨٦
- فَأُولَٰئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ، ٢٠٦
- فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَمَتَّ وَجْهَ اللَّهِ، ٨١
- فَأَذْنُوبٌ يَحْرَبُ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، ٣٤٣
- فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا، ١٢٠
- فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَرْقَنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ، ١٤٨
- فَسَبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ، ٣١٨
- فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أُنْتِينَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا، ٣٦٤
- فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ، ١٤٩
- فَكُلُّوا مِنْهَا وَ اطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ، ٢٨٥
- فَلَا رَفَتْ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ، ١٧١، ٣٤٢، ٣٤١
- فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّ لِلْجَبِينِ، ١٢٢، ١٢٣، ٢٥٤، ٢٨٠
- فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ، ١٢١
- فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا نُهِوا عَنْهُ، ١١٧
- فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ، ١١٩
- فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا، ١٥٢
- فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ، ١٤٤
- فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا، ٣٤٠
- فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، ٢٥٩، ٢٥١
- فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفَرْ، ٣٧٨
- فَمَنْ قَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ، ٣٤١، ٣٤٢
- فَمَنْ يُؤْمَرْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا، ٢١١
- فَنَادِيهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي، ١٨٧
- فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، ٧٧
- قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ، ١١٨
- قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ، ٨٣
- قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ، ٣٩٠
- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى، ٢٨٣
- قَدْ صَدَّقَتِ الرُّؤْيَا، ١٢٢، ١٢٣، ٢٨٠
- قَدْ يَسْأَلُونَ مِنَ الْآخِرَةِ، ٣٨٨
- قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ، ١٥١
- قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي، ١٨٠
- قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ، ٨١
- قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، ١٣٧
- قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا، ١١٩
- قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ، ٣٧٧
- قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ، ٣٧٧
- قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ، ٣٧٨
- قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ، ٢٥٥
- قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا، ٣٣٨
- كَأَنَّا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ، ٣٠٤، ٣٢٧
- كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ، ١١٧
- كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا، ٣٢٦
- كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، ١٠٣

- كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا، ٢٢
كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، ١٥١
لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ، ٢٤١
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ، ١٣٨
لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ، ٨١
لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ
فَصِرْتُمْ الْبُيُوتَ حَدِيدًا، ٣١٥
لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ،
٢٤، ٢١
لِيُمَثِّلَ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ، ٣٦٧
لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا، ٢٧٨، ٢٧٦
لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ، ١٣، ٣٧، ٤١، ١٣٨
لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِي وَيَحْيَىٰ مَنْ، ١١٦
مَا مِنْ دَائِبَةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، ٤٩
مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ، ٣٧، ١٧٥، ٢٦٤
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ، ٢٦٢
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا، ٢٠٦
مَنْ شَرَّ أَلْسُنَاسِ الْخَنَاسِ، ٢٨٧
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ، ٧٨، ٢٩٠
نَادَيْتَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ، ١٢٢، ٢٥٤، ٢٨٠
نَسِيًّا مَنَسِيًّا، ١٨٦
وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ أَبِي آدَمَ بِالْحَقِّ، ٢٦٤
وَآتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ، ٣٣٠
وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ، ٣٩١
وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ، ٢١٠
وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ، ١٧٦
وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا، ٢٦٣، ٤٣
وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ، ١٢٠
وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ، ٢٩٤، ٢٣١
وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ، ٣٥، ٤١، ١٧٨
وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ، ١٧٦
وَإِذْ لَقِيَ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ، ٢٧٦
وَإِطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ، ٢٨٦
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا، ٣٠٠
وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ، ٢٤٢، ٢٤٣
وَاقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي، ٢٨، ١٣٨
وَإِكْتَرَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ، ٢٢٨
وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا، ٣٦٤
وَالْبَدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ،
٢٦٣، ٢٨١، ٢٨٥
وَالسَّارِقِ وَالسَّارِقَةَ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا، ٢٤٨
وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ، ٣٠٠
وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْغَافِينَ، ٢٢٣
وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ، ٢٢٧
وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ، ٢٣٣
وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ، ٢٧٦
وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، ٤١، ٤٣
وَإِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا، ٤٦
وَإِنَّ مِنْ شِعْتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ، إِذْ جَاءَ رَبَّهُ، ٢٧٩
وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ، ٣١٥
وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، ٣١٨
وَاجْعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا، ١٤٧
وَاجْعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا، ٢٢٧
وَاجْعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا نِعِيمًا مُّقِيمًا، ٢٥٥
وَاجْهَتْ وَجْهِي لِلذِّى فَطَرَ السَّمَوَاتِ،
٢٧٧، ٢٧٥، ٢٧٧، ٣٦٧، ٣٦٩
وَارْضَوْنَا مِنَ اللَّهِ الْكَبِيرِ، ١١٤
وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ، ١٥٠

- وَقَدَيْنَاهُ بِذِيحِ عَظِيمٍ، ٢٥٣
وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، ٢٣٢، ٢٠٠
وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ، ٢٩٩
وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا، ٣٦٢
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا، ٣٨٧
وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا، ٢٥١
وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا، ٢٦٤
وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ، ٢٦٧
وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ، ٣٥٩، ٣٣٠، ٤٩، ٤٦، ٤٥
وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلُوا الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ
وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا، ٢٥١
وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ، ١٧٣
وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، ١٢٨
وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ، ٢٤٦
وَمَا تَعْمَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَتَرَوُودُوا، ٣٤١، ٢٢٣
وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ، ١١٥
وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ، ٥٦
وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ، ٥٦، ٥٤، ٤٥
وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ، ١٥٢
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، ١٨٩
وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى اللَّهِ، ٢٨١، ٢٨٠
وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ، ٨٣
وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ، ٢٠٦
وَيَنْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ، ٢٣١، ٣٥
وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ، ٣٩٢
يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي، ٢٥٣، ١٢٣
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ، ٣٦٩
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ، ٢٥٠
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ،
- ٣٤١، ٢٥٧، ٢٨
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجْلُ سَعَائِرَ اللَّهِ، ٢٦٠
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ، ٧٧
يَا بَنِي آدَمَ ارْأَى فِي الْمَنَامِ أَنِي أَذْبَحُكَ، ٢٥٣
يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ، ٣٩٠
يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ، ٢٩٥
يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُيُوتٌ مَرْصُوعَةٌ، ٩٤
يُوحَىٰ إِلَيْكَ، ١٣٧
يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، ٢٧٨

احاديث

- آه من قِلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ، ١٦١، ٢٣٠
- إِبْدَتْهُ بِمَكَّةَ وَ اخْتَمَوْا بِنَا، ٢٩٠، ٣٨٢
- اجْعَلُهُمْ مَعَكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى، ٣٣١
- أَدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَلَىٰ مَنَازِلِهِمْ، ٣١٦
- إِذَا أَخَذَ النَّاسُ مَنَازِلَهُمْ بِمِنَى، ٢٤٦
- إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ، ١٥٨، ٣٥٨
- إِذَا صَلَّيْتَ مَعَهُمْ غُفِرَ لَكَ، ٣٢٤
- إِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَأَوْمِ إِلَيْهِ، ٣٢٠
- إِذْنُ وَ اللَّهِ تَدِينُ بِالَّذِينَ الَّذِينَ، ٣٢٩
- اسْتَلُّوا اللَّهَ وَ اجْزِلُوا، ٢٠١
- اسْتَكْبَرُوا مِنْ هَذَا، ٣٢٩
- اسْتَكْبَرُوا مِنَ الطَّوَافِ، ٣٢٧
- إِلَّا أَهْلَ التَّبَعَاتِ، ٢٢١
- أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ، ١٠٧
- أَلْتَفَّتْ تَقْلِيمُ الْأَطْفَارِ، ٢٨٨
- أَلْتَفَّتْ لِقَاءَ الْإِمَامِ، ٢٨٩
- أَلْحَاجُّ وَ الْمُعْتَمِرُ وَ قُدَّ اللَّهُ، ٥٢
- أَلْحُجَّاجُ يَصُدُّونَ عَلَىٰ ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ، ٥٠
- أَلْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ سَوْقَانِ، ٥٢
- أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَظَّمَكَ، ١٧٥
- أَلدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عَدْوَانِ، ٤٠
- أَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، ٢٥٦
- أَلصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، ٨٤
- أَلْعِلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا سُمِّيَتْ مِنَى، ٣٠٤
- اللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ، ٦٢
- اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نَافِعًا، ١٨٦
- اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ، ٢٩٣
- اللَّهُمَّ أَلْبَيْتُ بَيْتِكَ، ١٧٥
- اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ، ٢٢٠
- أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ سَمَخَ بِرَأْسِهِ، ١٤٦
- أَلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَى دِمَائُهُمْ، ٣٦
- أَلنَّاسُ كُلُّهُمْ يَعِيشُونَ فِي فَضْلِ مَظْلَمَتِنَا، ٣٨١
- إِلَهِي مِنَ الَّذِي نَزَلَ بِكَ مُلْتَمِسًا، ٢١٩
- إِلَهِي وَ رَبِّي مَنْ لِي غَيْرِكَ، ١٨٨
- أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ، ٢٢٨
- أَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءِ، ٢٢٨
- أَمُرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَذَا ثُمَّ يَأْتُونَا، ٣٨٢
- أَنَا رَبُّكُمْ وَ أَنْتُمْ عِبَادِي، ٢٢٦
- أَنَا صَلَوَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ صِيَابُهُمْ، ٨٤
- إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرَّكْنَيْنِ وَ الْمَقَامِ، ٣٧٩
- إِنَّ الْحَاجَّ إِذَا أَخَذَ فِي جِهَارِهِ، ٥٠
- إِنَّ الْخُلُقَ الْحَسَنَ، ١٦٤
- إِنَّ الرَّجُلَ لَيَسْتَكَلِّمُ فَيُضْحِكُ بِهَا، ١٧٢
- إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُحَرِّمْ ذَلِكَ، ١٣٥
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ، ٢٠٨
- إِنَّ اللَّهَ قَدَّ وَكَلَّ بِفَاطِمَةَ، ٣٨٤
- إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، ٨٦
- إِنْتَهَرُوا الْفُرْصَ، ١٦٣

- ١٤٤ إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ،
 ٢٠٣ إِنَّ رَبَّكُمْ تَطَوَّلَ عَلَيْكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ،
 ٣٨٠ إِنْ شَاءُوا فَلْيُكْثِرُوا،
 ٢٦٩ إِنْ قَوْمًا لَا يَخْضُرُونَ الصَّلَاةَ مَعَنَا،
 ٢٤٢ إِنَّكُمْ قَوْمٌ أَعْدَائُكُمْ كَثِيرَةٌ،
 ١٨٢،٥٣ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَوْلَ الْكُعْبَةِ،
 ٥٨ إِنَّ اللَّهَ حُرْمَاتٍ ثَلَاثًا،
 ٧٦ إِنَّمَا فَرَضَتِ الصَّلَاةَ وَ أَمَرَ بِالْحَجِّ،
 ١٠٣ إِنْ مَنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَ اعْمَى قَلْبَهُ،
 ٣٢٠ إِنْ وَجَدْتَهُ خَالِيًا،
 ٢٣٢ إِنَّهُ إِذَا كَانَ آخِرَ اللَّيْلِ،
 ٢٢١ إِنَّهُ لَمَّا وَقَفَ بِعَرَفَةَ،
 ٨٥ إِنَّهُ مَنْ كَانَ يَدَيْنِ يَهْدِيهِ الصِّفَةَ،
 ٢٣٧ أَيْكُونَ لِعَبْرَتِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ،
 ٢١٢ أَيْنَ الْمُعَدُّ لِقَطْعِ دَائِرِ الظَّلْمَةِ،
 ٢١٤ أَيْنَ الْمُنتَظَرُ لِإِقَامَةِ الْأُمْتِ وَ الْعُوجِ،
 ٣٦ أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ رَبُّكُمْ وَاحِدٌ،
 ٣٨٩ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي،
 ١٦٢ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ،
 ٣٦٧ بِسْمِ اللَّهِ وَجَّهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي،
 ٣٥٢،٢٥٢،٣٣٠،٣٤٤،٣٥١،٣٥٢ بِعَرَفَةَ،
 ٣٩٢ بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الدَّلِّ،
 ٢٩٨ بَلْ أَنْتُمْ يَوْمئِذٍ لَكَثِيرٌ،
 ٣٠٣ تَجَهَّزُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ،
 ٣٥٨،١٥٩ تَمَّ اغْتَسِلَ بِمَاءِ التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ،
 ١٠٨ تَمَّ أَمْرَ آدَمَ وَ لَدَهُ،
 ٨٢ تَمَّ إِلَيَّ أَخْبِرَكَ إِنْ الدِّينَ،
- ٣٦٩ ثُمَّ تَزَوَّرُ قَبْرَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى،
 ٥٩ جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لِلإِسْلَامِ عِلْمًا،
 ٣٨٣ حَاجُّ بَيْتِ اللَّهِ وَ رُؤَاةِ قَبْرِ نَبِيِّهِ،
 ٢٣٩ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ،
 ٢٩٨ حُبُّ الدُّنْيَا وَ كَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ،
 ٣٤٦ حَجَّجْتَ يَا سُبُلِي،
 ٦٤ دِرْهَمٌ فِي الْحَجِّ،
 ٢١٦ دُعَاءُ الْمَرْءِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ،
 ١٧١ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا،
 ١٧٥ سَائِلُكَ فَفَيْرُكَ مِسْكِينُكَ بِبَابِكَ،
 ٣٠٨ سَأَلَتْ وَ أَعْضَلَتْ فِي الْمَسْأَلَةِ،
 ٢٠١ سَأَلْنِي وَ لَمْ تَسْأَلْنِي،
 ٢٢٤ سَمِيَتْ جَمْعَ لَانَ آدَمَ،
 ٢٧٠ شُدُّ مِنْ مَثْرَلِكِ إِلَى الْمَسْجِدِ حَبْلًا،
 ٩٢ صَفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ السَّهْرِ،
 ٣٢٣ صَلَّ مَعَهُمْ فَإِنَّ الْمُصَلِّيَ مَعَهُمْ،
 ٣٢٨ صَلَاةٌ فِي الْمَسْجِدِ أَفْضَلُ،
 ٢٧٣ صَلَاةٌ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ،
 ٣٠٧ طُوفُوا بِالْبَيْتِ وَ اسْتَلِمُوا الرُّكْنَ،
 ٣٠٢ عِبَادَ اللَّهِ، الْآنَ فَاعْمَلُوا،
 ٢٠١،١٩٧ عِبَادِي أَعْطَيْتُكُمْ أَجُورَكُمْ،
 ٢٣٨ عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ،
 ٣٦٩،١٩٤ عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا،
 ٣٨٠ غَنَاءٌ يَأْتِي بِهِ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ،
 ٣٩٤ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهَا،
 ٢١٥ فَاعِثٌ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيثِينَ،
 ٣١٠ فَإِنَّ اللَّهَ أَوْدَعَهُ الْمِيثَاقَ وَ الْعَهْدَ،

- فَإِنَّ اللَّهَ سُبحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلَقَ، ١٤٥
فَإِنَّ زَادُوا عَلَى الْعَشْرَةِ، ٢٤٨
فَإِنَّ قَالَ فَلِمَ جُعِلَتِ الْخُطْبَةُ، ٢٧٢
فَرَضَ اللَّهُ... وَ الْحَجَّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ، ٥٧
فَعَلَى الْإِطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى، ٢٩٢
فَعِنْدَمَا حَلَقْتَ رَأْسَكَ، ٢٨٩
فَعِنْدَ مَا ذَبَحْتَ هَدْيَكَ، ٢٧٧
فَقَدْ انْقَطَعَتْ إِلَيْكَ هِمَّتِي، ٢٤
فَكَانَتِ التِّيَّاتِ مُشْتَرِكَةً وَ الْحَسَنَاتُ مُفْتَسِمَةً، ١١٠
فِكْرَةٌ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ، ٢٣٥
فَكُنْ عَلَى حَذَرٍ، ٤٥
فَلَا تَرْجِعَنَّ كُفَّارًا، ٢٩٧
فَمَا كُلُّ مَا نَطَقْتُ بِهِ عَنْ جَهْلِي، ٢٣٤
فَمَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ سِيمَاءَ الشَّيْعَةِ، ٩٢
فَمَا وَصَلَتْ مِنِّي وَلَا زَمَيْتِ، ١٧، ٣٥٤
فَمَنْ عَمِلَ بِرِضَائِي أَلْزِمُهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ، ٧٨
فَهَلْ تَدْرِي مَا كَانَ الْحَجْرُ؟ ٣٠٨
فَهُمْ حَائِنُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، ٢٢٩
فَيَا مَنْ هُوَ عَلَى الْمُقْبِلِينَ عَلَيْهِ مُقْبِلٌ، ٢٠٥
قَدْ ضَلَّ مَنْ قَالَ ذَلِكَ ضَلَالًا بَعِيدًا، ١٣٤
قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ، ١٠٨
كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا، ٢٤١
كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَاعِدًا، ٩٣
كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ أَبُو جَعْفَرٍ يَتَصَدَّقَانِ، ٢٨٥
كَانَ مَلَكًا عَظِيمًا مِنْ عُظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ، ٣٠٩
كَذَبُوا فَأَيُّ السَّمْتِ فِي الْوُجُوهِ، ٩٣
كُنَّا نَقُولُ: لَا يُخْرَجُ مِنْهَا شَيْءٌ، ٢٨٦
كَيْفَ يَا بَنَ الْخَطَّابِ فَوَ اللَّهُ لِيُبَعِّثَنَّهُ اللَّهُ، ٣١٩
لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ، ١٧٢
لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ، ٢٤٩
لِإِنَّ إبْلِيسَ اللَّعِينِ كَانَ يَتْرَائِي لِإِبْرَاهِيمَ، ٢٤٧
لِأَنَّ الْقَوْمَ زُوَّارُ اللَّهِ، ٣٠٥
لِإِنَّ الْكُعْبَةَ بَيْتُ اللَّهِ وَ الْحَرَمَ حِجَابُهُ، ٣٠٥
لَا وَلِكِنْ مَنْ قَالَ لَيْسَ هَذَا هَكَذَا فَقَدْ كَفَرَ، ٥٥
لَا يَزَالُ الدِّينُ فَائِمًا مَا قَامَتِ الْكُعْبَةُ، ٥٨
لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ، ١٧١
لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، ٨٨، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠،
١٧٣، ١٩٢، ٣٤٥
لَسْتَأَلُّنَّ اللَّهَ أَوْ لِيُعْطِينَ عَلَيْنَا، ١٩٧
لَمَّا أَمَرَ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ، ١٧٨
لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا يَدْعُوا إِلَى مَعْرِفَةِ لَيْسَ مَعَهَا، ٨٥
لَمْ يَسْغِنِي أَرْضِي وَ لَا سَمَاوِي، ٧٤
لَوْ أَنَّ النَّاسَ تَرَكَوا الْحَجَّ، ٦١
لَوْ تَرَكَ النَّاسُ الْحَجَّ، ٦٢
لَوْ عَطَّلَ النَّاسُ الْحَجَّ، ٦٢
لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ، ٢٤٢
لَوْ عَلِمَ الْمُدْبِرُونَ عَنِّي، ٢٠٥
لِيُخَذَرُ أَحْلُكُمْ أَنْ يُعَوَّقَ أَخَاهُ عَنِ الْحَجِّ، ٦٤
لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصِّيَامِ وَ الصَّلَاةِ، ٢٣٥
مَا أَبَالِي إِذَا قُلْتُ هَوْلَاءِ الْكَلِمَاتِ، ١٦٢
مَا أَحْلَفَكَ أَنْ تَمْرُضَ سَنَةً، ٦٥
مَا أَقَلَّ الْحَاجَّ، ٣٨٠
مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجِ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجِ، ٩٨
مَا بَيْنَ قَبْرِي وَ مِنْبَرِي، ٣٩٥

- ما لله عزَّ وجلَّ مُسَكِّ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ، ١٨٥
 ما مِنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ كُورَةَ، ١٩٦
 ما مِنْ شَيْءٍ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ يَعْدِلُ هَذِهِ الصَّلَاةَ، ٣٨١
 ما مِنْ طَائِفٍ يَطُوفُ بِهَذَا الْبَيْتِ، ١٨١
 ما مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا، ٢٢٣
 ما مِنْ عَبْدٍ يُؤْتِرُ عَلَى الْحَجِّ حَاجَةً، ٦٤
 ما يَقِفُ أَحَدٌ عَلَى تِلْكَ الْجِبَالِ، ١٩٦
 مَنَجَّرَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، ٣٦٢
 مِثْلُ مَنْ أَتَى قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، ٣٨٣
 مِثْلُهُ مِثْلُ رَجُلٍ لَهُ عِنْدَ آخَرَ جِنَايَةٌ، ١٨٠
 مُرَّ أَصْحَابِكَ بِالْعَجِّ وَالنَّجِّ، ١٦٩
 مَرَّ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَى الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ، ٣١٩
 مَكَّةَ حَرَّمَ اللَّهُ وَحَرَّمَ رَسُولُهُ، ٢٧٣
 مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى، ٣٨٢
 مَنْ حَجَّ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ ثُمَّ لَبَّى، ٩٨
 مَنْ حَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ، ٣٢٨
 مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْعَيْبِ، ٢١٦
 مَنْ زَارَنَا فِي مَمَاتِنَا، ٣٨٣
 مَنْ زَارَنِي وَ لَمْ يَزُرْ قَبْرَ عَمِّي، ٤٠٢
 مَنْ صَامَ يَوْمَ عَرَفَةَ مُحْتَسِبًا، ١٩٧
 مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ، ٣٢٤
 مَنْ صَمَتَ نَجَا، ١٧٢
 مَنْ قَدِمَ حَاجًّا وَ طَافَ بِالْبَيْتِ، ٥٣
 مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ، ١٧١
 مَنْ لَبَّى فِي إِحْرَامِهِ، ١٧٠
 مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَحِجَّ، ٦١
 مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ كُنِبَتْ لَهُ، ٥٢
 مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ لَمْ يَزَلْ تُكْتَبُ، ١٨٢، ٥٢
 مَنْ يَقِفُ بِهَذَيْنِ الْمَوْقِفَيْنِ عَرَفَةَ، ١٩٥
 مَوْلَايَ بِذِكْرِكَ عَاشَ قَلْبِي، ٢٤
 مَيْبَةً شَهْوَتُهُ مَكْطُومًا غَيْظُهُ، ٢٧٨
 نَزَلْتُ فِيْمَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ، ٥٦
 وَ أَحْسِنِ الصُّحْبَةَ، ١٦٤
 وَ اخْلُقِ الْعُيُوبَ الظَّاهِرَةَ، ٢٨٨
 وَ اذْبَحْ حَنْجَرَةَ الْهُوَى وَ الطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ، ٢٧٧
 وَ اعْظُمِ النَّاسَ جُرْمًا مِنْ أَهْلِ الْعَرَفَاتِ، ٢٠٤
 وَ الْخَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي، ٤٨
 وَ اللَّهُ إِنْ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ، ٢٠٨
 وَ أَمَّا الْقَبِيلَةُ وَ الْإِتِمَاسُ، ٣١٠
 وَ إِنْ اسْتَطَعْتَ لَا تُحْيِي تِلْكَ اللَّيْلَةَ، ٢٦٦
 وَ أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ، ٢٠٦
 وَ إِنْ اللَّهُ لَيَدْفَعُ بِمَنْ يَحِجُّ مِنْ شِيعَتِنَا، ٦٣
 وَ أَنَا يَا لِهَيْ عَيْبِكَ، ٢٠٠
 وَ إِنَّهُ لَيُنْظَرُ إِلَى زُورِهِ، ٣٨٨
 وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَ اعْتِمَارُهُ، ٦٠
 وَ رَأَيْتَ بَيْتَ اللَّهِ قَدْ عَطَلَّ، ٤٥
 وَ كَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقَلَّ عِنْدَهُمْ، ٢٣٨
 وَ لَيْسَ الْمَتَجَرُّ، ٢٣
 وَ لِذَلِكَ سَمِيَ الْمَعْرِفِ، ٢٠٣
 وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ، ١١٠
 وَ لَكِنَّكُمْ غُنَاءُ كَغِنَاءِ السَّبِيلِ، ٢٩٩
 وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ، ١٣٥
 وَ لَوْ أَرَادَ سُبْحَانُهُ أَنْ يَضَعَ، ١٠٩
 وَ لَوْ كَانَ الْأَسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا، ١٠٩

يَا زَيْدُ خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ، ٣٢٤
 يَا سَادَتِي وَ مَوَالِيَّ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكُمْ، ٣٧٦
 يَا صَاحِبَ كُلِّ غَرِيبٍ، ٢١١
 يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى، ١٣٦
 يَا عِبَادِي أَوْ لَيْسَ مَنْ لَهُ إِلَيْكُمْ حَوَائِجُ كِبَارٍ، ٢٠٨
 يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا مِنْ عِيدٍ لِلْمُسْلِمِينَ، ٢٩١
 يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، ٣٧٨
 يَا عَلِيُّ تَارِكُ الْحَجِّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ، ٥٦
 يَا عَيْسَى قُلْ لظَلَمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ: لَا تَدْعُونِي، ٩٦
 يَا عَيْسَى قُلْ لَهُمْ قَلَمُوا أَطْفَارَكُمْ، ٩٧
 يَا عَيْسَى كَمْ أَطِيلُ النَّظَرَ، ٢٠٥
 يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعَظْبِكَ وَيَرْضَى، ٣٩٤
 يَا مُبْدِلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ، ٢٠٦
 يَا مَيْسِرُ أَدْعُ وَ لَا تَقُلْ إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ، ٢٠١
 يَا كُلُّونَ الْحَرَامِ وَ يَلْبَسُونَ الْحَرَامَ، ٣٨١
 يَجِيءُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ٣١٦
 يَجِجُ أَغْنِيَاءُ أُمَّتِي لِلنَّزْهِةِ، ٦٧
 يَدْخُلُ الْجَنَّةَ رَجُلَانِ، ٢٠١
 يَدْخُلُ عَلَى الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ، ٣٣١
 يَرُدُّونَهُ وَرُودَ الْأَنْعَامِ، ٣٨
 يُسْتَحَبُّ أَنْ يَطُوفَ الرَّجُلُ، ٣٢٨
 يَعْنِي بِتَمَامِهِمَا آدَاتُهُمَا، ٣٣٠
 يَعْنِي بِهِ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ، ٣٣٠
 يَفْقَدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ فَيَشْهَدُ الْمَوْسِمَ، ٢٠٨
 يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ الْأُمَمُ، ٢٩٨

وَ مَا فِي ذَلِكَ لِجَمِيعِ الْخَلْقِ مِنَ الْمَنَافِعِ، ٦٥
 وَ مَنْ حَجَّ وَ لَمْ يَزُرْنِي فَقَدْ جَفَانِي، ٣٨٢
 وَ وَجَدْنَا الْمُحَرَّمَ مِنَ الْأَشْيَاءِ، ١٣٥
 وَ وَدَعَ الدُّنْيَا وَ الرَّاحَةَ وَ الْخُلُقَ، ١٦٠
 وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، ١٨٣
 وَ هَلْ يَكِبُّ النَّاسُ، ١٧١
 وَيَحْكُ أَغْيَرَ اللَّهِ تَسْأَلُ فِي هَذَا الْمَقَامِ، ١٩٥
 وَ يَمَلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا، ٢١٢
 هَلْ إِلَيْكَ يَا بَيْنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتُلْفَى، ٢١٤
 هَلَكَ النَّاسُ فِي بَطُونِهِمْ وَ فُرُوجِهِمْ، ٣٨١
 هَلْ مِنْ دَاعٍ فَأَجِيبُهُ، ٢٣٢
 هُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ، ٨٣
 هَمَّ رَسُولُ اللَّهِ بِإِحْرَاقِ قَوْمٍ، ٢٧٠
 هُنَاكَ يَا إِبْرَاهِيمُ تَمَنَّ، ٣٠٤
 هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ٨٤
 هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ يَعِينِ اللَّهُ، ٢٥٦
 هُوَ وَ اللَّهُ عَلَيَّ، ٨٣
 هِيَ أَيَّامُ التَّنَشِيرِ، ٢٩٤
 يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَبْرَكَ وَ قَبْرَ وُلْدِكَ، ٣٨٤
 يَا أَحْمَدُ إِخْذِرْ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ الصَّبِيِّ، ١٩٣
 يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، ٣٠٢
 يَا بَلَالُ قُلْ لِلنَّاسِ فَلْيُنْبِصِتُوا، ٢٢١
 يَا بَيْنَ أَبِي عَامِرٍ كَيْفَ أَجْسِرُ، ٨٨
 يَا بَيْتِي إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ، ٢٤٠
 يَا جَارِي اللَّصِيقِ، يَا رُكْنِي الْوَتِيقِ، ٢١١
 يَا دَاوُدُ نَحْنُ الصَّلَاةُ، ٨١
 يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَتَى، ٣٦٦